

عمل صالح

الموسوم به

شاهجهان نامه

تصنيف

محمد صالح کنبو لاهوري

به تصحيح و تنقيح

غلام يزداني او - بي - اي

ناظم محکمهٔ آثار قديمه در رياست حيدر آباد دکن

و ماهر کتبات السنهٔ عربيه و فارسيه در سرکار هند

جلد سوم

باهتمام روائل ايشياتک سوسائتي بنگال

در مطبع بپتست مشن کلکته طبع شد

سنه ۱۹۳۹ عيسوي



عمل صالح

جلد سوم

فهرست مضامین

عنوان — صفحه

عنوان — صفحه

عنوان	صفحه
آغاز سال بیست و هشتم از جلوس مبارک	۱۸۸
متوجه شدن اعلی حضرت بصوب اجمیر	۱۹۳
جشن وزن شمسي	۱۹۸
آغاز سال بیست و نهم از جلوس مبارک	۲۰۴
جشن وزن شمسي	۲۱۴
جشن وزن قمري	۲۱۵
آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس	۲۱۸
نهضت بادشاهزاده محمّد اورنگ زیب بهادر بگلکنده و آمدن میر محمّد سعید میر جمله	۲۲۱
مامور شدن بادشاهزاده محمّد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجا پور و مرخّص گشتن معظّم خان و دیگر امرای عظام بانصرام آن مهم	۲۳۵
نهضت والا بکنار گنگ	۲۳۷
جشن وزن شمسي...	۲۳۸
جشن وزن قمري	۲۳۹
نهضت موکب معلّی بمنازل فیض آباد	۲۴۰
آغاز سال سي و یکم از جلوس والا	۲۴۴
کیفیت رسیدن معظّم خان بخدمت بادشاهزاده محمّد اورنگ زیب بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجا پور و سوانح دیگر ...	۲۴۹
حقیقت عارض شدن عارضهٔ ناملایم بر مزاج اشرف و وقوع وقایع عظیمه و برهم شدن معاملات سلطنت	۲۶۳
گزارش داستان عبرت افزای که در آغاز سال سي و دوم جلوس	

عنوان صفحه

عنوان | صفحه

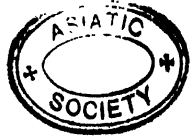
عنوان | صفحه

عنوان	صفحه

عنوان — صفحه

عنوان	صفحه





شروع سال بیست و یکم جلوس میمنت مانوس

روز شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سنه هزار و پنجاه و هفت آغاز سال بیست و یکم از جلوس میمنت مانوس پیرایهٔ مسرّت و شادماني بروزگار داده چون با روز عید گلابي موافق افتاده بود بنابر رعایت رسم این روز شاهزادهای والا قدر و امرای عظام آوانيِ مرصّع و زرّین پر از گلاب در خور حالت و منزلت از نظر اشرف گذرانیدند - مراد کام صفوي بخدمت قور بیگي و طاهرخان ولد محمد اشرف پسر اسلام خان باضافهٔ منصب سرافرازي یافتند - بعرض مقدس رسید که لشکر اوزبکیه که در نبرد بلخ راه فرار پیموده آوارهٔ دشت ادبار گشته بودند اراده دارند که ببدخشان رفته دستبردی نمایند - لاجرم شاهزاده محمد مراد بخش را پنجم ماه مذکور بمرحمت خلعت با نادري و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین میناکار و طلا نوازش نموده بدانجانب رخصت فرمودند - لهراسپ خان را بمنصب سه هزاري ذات دو هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین نقره و هریک از شمس الدین ولد مختار خان و سید عالم و روح الله ولد یوسف محمد خان تاشکندي و نذیر بیگ سلدوز و سید محمد[1] و قباد خان بعنایت اسپ سر بلند گشته همراه آن والا گهر رخصت گردیدند - و عبد الله ولد سعید خان بهادر ظفرجنگ که از جانب



۱ در نسخهٔ حیدر آباد امجد رقم شده *

پدر بنظم بهکّرمي پرداخت از اصل و اضافه بمنصب هزاري هزار سوار سرافراز گردید *

پانزدهم بادشاه فلک جاه بسیر خیابان و دوانیدن اسپان خاصه تشریف فرمودند - همین روز بمنزل شاه شجاع نزول اشرف ارزانی داشته از جمله پیشکش آن والا گهر سه لک و بیست هزار روپیه جواهر و مرصع آلات و فیل و اقمشه و دیگر ظرایف بنگاله گرفتند - خدیو کرم گستر بآن والا گهر سرپیچ یک قطعهٔ لعل و دو دانهٔ مروارید و قدری مرصع آلات بقیمت یک لک روپیه و اسپ عربي نژاد ظفرنام با زین میناکار و بهر دو پسر نیک اختر آن نیّر اوج خلافت سلطان زین الدین محمد و سلطان بلند اختر دو تسبیح مروارید و دو طرّهٔ مرصع مرحمت فرمودند - سیادت خان برادر اسلام خان بمنصب دوهزاري هفت صد سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و صوفي بهادر بمنصب هزاري هزار سوار سربلندي یافتند *

چون از واقعهٔ بلخ و بدخشان معلوم اشرف گشت که اوزبکان فسخ ارادهٔ تاخت بدخشان نموده اند شاهزاده محمد مراد بخش حسب الحکم مقدّس از چاریکار مراجعت نموده استلام رکن و مقام کعبهٔ آمال و اماني بجا آوردند - حکم شد لهراسپ خان دویست اسپ بواسطهٔ احدیان و سرب و باروت بنور الحسن تهانه دار غوري رسانیده بر گردد - نوزدهم شاهزاده مراد بخش بعنایت خلعت و سر پیچ یک قطعهٔ زمرّد و دو دانهٔ مروارید و تفویض حراست کشمیر سرافرازي یافته رخصت آنصوب گردید *

بیست و یکم بپادشاهزادهٔ عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر خلعت خاصه با نادري و چهار اسپ با زین طلا و بامیر الامرا خلعت و دو اسپ با زین طلا و بهر کدام از بهادر خان و رستم خان خلعت خاصه

با زین زرّین و بشاد خان خلعت و اسپ با زین مطلا از روی عنایت ارسال داشتند - و خدمت قلعداری کابل از تغیر شیورام کور بعهدهٔ شاد خان مقرر نموده حکم فرمودند که تا آمدن از میمنه ملتفت خان بحراست آن پردازد - و بیست و سوم سید هدایت الله قادری که پدرش سید احمد قادری در عهد حضرت جنت مکانی بصدارت کلّی هندوستان سرافرازی داشت بخدمت صدارت از انتقال برگزیدهٔ دودمان نجابت و اجلال سید جلال مرحوم مغفور و اضافهٔ پانصدی و دویست سوار فرق عزت بر افراخت - چون پرستار خاص اکبر آبادی محل را عارضهٔ طاری گردید و بمداوای تقرب خان صحت یافت از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری چار صد سوار بر نواختند *

پناه آوردن نذر محمد خان بآستان دولت نشان بارگاه خلافت و باز مرحمت فرمودن ملک بلخ و بدخشان از روی فضل و احسان بخان مذکور

چون از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهی بپرتو عدل و احسان خدیو زمین و زمان در موطن روح و راحت اند و ذات کامل صفات آن وسیلهٔ ارزاق کاینات پیوسته در حصول این مادّه مانند وجود حضرت واجب الوجود بالذات اقتضای عموم و شمول عطا می کند و در باب احسان از فیض سحاب دست نیسان مثال عمّان نشان همواره در ایصال انواع مواهب بالطبع بهانه جو می باشد مکنون خاطر ملکوت ناظر آن بود که بعون عنایت الٓهی مملکت ماوراءالنهر از خس و خاشاک فتنه

کیشان پاک و صاف ساخته و بنظم و نسق آن دیار از قرار واقع پرداخته از کمال عنایت و مهربانی و پایه شناسي و مرتبه داني باز به نذر محمد خان مرحمت فرمایند چنانچه از مضامین نامهای گرامي که بجانب خان مذکور صورت ارسال یافته این معني مستفاد میگردد - و لیکن چون خانرا ادبار دریافته و دولت ازو رو برتافته بود بنابر بی طالعي و بی نصیبي رو از قبلهٔ آمال گردانیده قدم در وادي ناکامي نهاد - و آشفته رائي و خام طمعی که لازمهٔ تناول مغیرات است اضافهٔ علّت شده بمصلحت چندی از نافرسودگان روزگار مرحله پیمای ایران شد - چون شجرهٔ املش درآن سیر زمین بجز نا کامي بری نداد و تردد و تگاپوئي بی محاصل نفعی نه بخشید لاجرم باز به بلخ مراجعت نموده خواست که در یکی از قلاع ولایت بلخ توقف نموده به تحصیل اسباب جمیعت و تهیهٔ لشکر پرداخته پر و بال شکسته را درست نماید - چنانچه بمددگاري کفش قلماق وغیره قلعه میمنه را محاصره نموده قلعه را مرکز وار به پرکار احاطه تنگ فضا ساخت - و در یورش از کشش و کوشش بهادران موکب سعادت سرها به تیغ و تنها بزخم داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت نموده رخت اقامت به بیلچراغ کشید - و آنرا ماوا و منزل رفع حوادث روزگار اندیشیده منتظر خبر فتح و شکست عبد العزیز خان وغیره پسرانش که با کل لشکر ماوراء النهر به بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر مقابل شده سعي و کوشش از اندازه گزرانیده بودند نشست - از آنجا که اغلب اوقات قلّت عدد علّت غلبه میگردد در آخر امر بمدد تائید آلهي شاهزاده مظفر و منصور شده اعدا مغلوب و مخذول راه فرار سر کردند - چون از همه جانب نومید مطلق شده از کرده نادم و پشیمان گردید لاجرم بحسب مصلحت دید خرد که در امثال این وقتهای نازک از پا افتادگانرا دستگیري مي نماید ندامت

و خجالت را عذر نادانی خود نموده مکتوبی مشعر بر اظهار اطاعت و توسّل بذیل عاطفت خدیو زمان بشاهزاده نوشته خواهش ملاقات آن والا جناب را در ضمن مطالب ضراعت آمیز رافت آموز ظاهر ساخت - شاهزاده والا گهر بمقتضای به اندیشی و سعادت منشی عرضداشتی مشتمل بر حقیقت مذکور با نامهٔ نذر محمد خان بدرگاه عالم پناه ارسال داشته التماس ترحّم بر حال او نمودند - از آنجا که ذات ملایک صفات حضرت ظل سبحانی بالذات اقتضای عفو تقصیرات و فرو گزاشت زلّات دارد و اغماض لازمهٔ سرشت قدسی طینت آنحضرت است کردهای خان مذکور را نا کرده انگاشته متوقعات او را بقبول تلقی نموده حکم فرمودند که اگر نذر محمد خان ببادشاهزادهٔ والا گهر ملاقات نماید بلخ و بدخشان را باو داده آن والا گهر لشکر ظفر اثر را از اطراف طلب داشته روانهٔ حضور پرنور شوند - و عمده موجبات مراجعت نفاق و بیدلی امرا شد و نیز بسبب شدّت ضیق تعیش که از قلّت غله و کثرت عسرت و فرط وقوع بلای قحط و غلا ناشی شده بود و وفور رغبت بادشاهزادهای والا تبار و امرای نامدار به تنعمات و مستلذات سر زمین دل نشین هندوستان که لم یخلق مثلها فی البلاد در شان اوست و تفرّج مکانهای ارم آئین فردوس تزئین که از کمال آبادانی و جمیعت همگی بیوت و منازل معائنه چون قصور هفت حدقه بمردم نشینی مشهور و از متاع عین مالا مال و معمور است و فرط تنفر سوار و پیاده از اقامت توقف این مملکت و دوام تردد بتعاقب اوزبکان تاخت آور که در آن بوم و بر و دشت و در از عمارات علامات نگزاشته و آبادانی را از بنیاد بر انداخته عالم بر چغد و بوم گلستان ساخته بودند مجال توقف محال دانسته بی اختیار بدادن بلخ راضی گشتند *

معاودت موکب همایون از کابل بدارالسلطنت لاهور و از آنجا بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد

چون خاطر اشرف از سیر تنزهات کابل فارغ گشته از هیچ راه به هیچ رو در آن سرزمین حالت منتظره نماند بسمت قرار گاه خلافت بیدرنگ آهنگ فرموده سلخ رجب از بت خاک گزشته منزل نمودند و شاهزاده محمد شجاع را بعنایت خلعت با نادري سرافراز نموده حکم فرمودند که هرگاه شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر داخل سرحد کابل شوند آن والا گهر عازم درگاه والا گردد - دهم باغ نیمله که در سال گزشته مشتملبر سه دست عمارت اساس یافته بود دریغولا باتمام رسیده از نزول اشرف صفا و طراوت تازه یافته بباغ فرح افزا موسوم گردید - چهارم باغ صفا که بنا نهادهٔ حضرت فردوس مکاني ست از یمن قدم مبارک طراوت بی اندازه پذیرفته از فروغ چراغان شب برات که بر کنار نهر آن بترتیب چیده بودند رشک مشرق ماه منیرگشت - انار این هر دو باغ صفا و وفا که برنگیني و شادابي مشهور آفاق است بکمال رسیده حلاوت پیرای ذایقهٔ خاص و عام شد - سعید خان را که از بلغ رسیده سعادت ملازمت حاصل نموده بود بگوناگون مراحم و عواطف تسلي نموده بعنایت صوبهٔ بهار پایهٔ رفعت قدرش بمراتب درجات مقدار بخت والا رسانیدند - و یک لک روپیه مطالبهٔ سرکار خاصه که بر ذمّهٔ خانزاد خان و لطف الله خان بود بخشیده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ بساز طلا مختص و سر بلند فرمودند - و خلیل الله خان را بدستور سابق بمنصب چار هزاري سوار و فوجداري و جاگیر میوات از تغیر شاه بیگ خان معزز ساخته حکم فرمودند که ملازمت نموده از لاهور روانه خدمت

مرجوعه گردد - روز دیگر ارسلان بیگ و میر عزیز که اولین فتح نامهٔ بلخ نزد والي ایران و دویمین عنایت نامه به نذر محمد خان برده بودند بدرگاه معلی رسیده دولت کورنش اندوختند - رای تودرمل دیوان و امین و فوجدار سهرند و سرکار دیبالپور و جالندهر و سلطانپور که پنجاه لک روپیه هر ساله حاصل این خالصات است چون بمعاملات خاطر خواه پرداخته بود غائبانه بخطاب راجگي و منصب دو هزاري دو هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز ساختند *

بیست و ششم ظاهر پشاور را مخیم سرادقات جاه و جلال گردانیدند - سوم رمضان براه پلی که از کشتیها بر آب نیلاب بسته بودند عبور نموده خارج حصار اتک مرکز اعلام منصور گردانیدند - درین تاریخ فهرست مجموعهٔ دولت و اقبال شاهزاده سعادت پژوه محمد دارا شکوه با پسر خجسته سیر سلیمان شکوه که از لاهور باستقبال آمده بودند شرف ملازمت حاصل نموده هزار مهر نذر گذرانیدند - و بعنایت یک قطعه الماس که صد رتي وزن و یک لک روپیه قیمت داشت و اسپی از نسل عنتر موسوم ببادشاه پسند که بپانزده هزار روپیه قیمت ابتیاع شده بود با زین طلا سربلند گردانیدند - عبد الله بیگ نبیرهٔ شکور بی اتالیق امام قلي خان بیاوري طالع بیدار بعزم بندگي درگاه جهان پناه از عبد العزیز خان جدا شده بوسیلهٔ سفارش بادشاهزادهٔ عالي فطرت فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر شرف ملازمت دریافته بعنایت خنجر مرصع و منصب هزاري چار صد سوار و اسپ با زین نقره و پانزده هزار نقد کامیاب گشت *

بیستم از پل سفاین که بر دریای بهت ترتیب داده بودند گزشته جریده بشکار قمرغه کنار تشریف برده بیست و چهار بز کوهي و بیست و پنج قوچ و چهار چکاره ازآن میان چهارده به تفنگ خاصه و نه راس از

تفنگ شاهزاده صید گشته باقي را زنده گرفته مراجعت فرمودند - لهراسپ خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و فراست خان بخدمت نظارت و منصب هزار و پانصدی چهار صد سوار از انتقال فیروز خان که در رهتاس پیمانهٔ حیات بر آموده بود سرافرازي یافتند - سید احمد سعید که از زر خیرات سرکار جهان مدار متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه باب عرب حسب الحکم اشرف بحرمین شریفین برده در آنجا بده بیست که سه لک روپیه باشد فروخته بارباب استحقاق هر دو مکان که همیشه از فیض افضال بادشاه غریب نواز کرم گستر بهره‌یاب اند قسمت نموده بر گشته بود از دریافت ملازمت لازم البرکت و استلام رکن و مقام آستانهٔ قبله انام سعادت اندوز دین و دنیا گردید *

بیست و ششم از دریای چناب گزشته سلخ ماه در عمارت حافظ آباد و سوم شوال مبارک فال در جهانگیر آباد تشریف ارزاني فرمودند - درین منزل خسرو سلطان و ملّا علاء الملک میر سامان که در لاهور برای سرانجام بعضی مهام مانده بودند و ظفر خان و مسیح الزمان از کشمیر آمده شرف کورنش دریافتند - سید حسن سفیر عادلخان و میر فصیح حاجب قطب الملک تقبیل عتبهٔ علیّه نموده هر کدام پنج فیل از آن میان یکی بساز طلا و چهار با ساز نقره و برخی مرصع آلات که هر دو بعنوان پیشکش ارسال داشته بودند از نظر فیض اثر گزارانیده سید حسن بانعام خلعت و یک مهر و یک روپیهٔ دو صد تولگي و میر فصیح بمرحمت خلعت معزز گردیدند - خسرو سلطان بعنایت یک فیل با ساز نقره و ملا علاء الملک بمنصب دو هزاري چهار صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهي گشتند - پنجم شوال بدولت و اقبال داخل عمارت دار السلطنت لاهور که باعتبار نزهت و صفا و خوشي و دلکشي آب و هوا از سایر عمارات روی زمین امتیاز دارد گشته

نوزدهم ماه مذکور بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد نهضت فرمودند - منزل اول در باغ فیض بخش و فرح بخش قرار یافته آن مکان سعادت نشان به میامن آثار قدوم همایون طراوت دیگر یافته در فیض بخشي و روح پروري نمونهٔ ارم برین و بهشت روی زمین گردید - سید حسن لختی از اشیای نفیسهٔ بیجا پور و میر فصیح امتعهٔ گولکنده بعنوان پیشکش گزرانیده اولین را بانعام نه هزار روپیه و دویمین را بمرحمت هشت هزار روپیه سرافراز ساختند - و قباد ولد اسد خان کابلی را بعنایت خلعت و خدمت قوش بیگی و خطاب خاني و حکیم فتح الله را بمنصب هزاری صد سوار کامیاب نمودند *

بیست و چهارم براه کانو واهن که صیدگاه مقرریست متوجه اکبر آباد گشته غرّهٔ ذیقعده آن سرزمین را مرکز رایات عالیات ساختند - سوم ماه مذکور از واقعه دکن بعرض اشرف رسید که اسلام خان صوبه دار دکن از کمال قابلیت و سعادت مندي و مزاجداني بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و مرتبهٔ والای وزارت رسیده الیوم بصوبه داريِ دکن سرافرازي داشت بمقتضای قضا برحمت حق پیوست و خبر فوت او موجب تحیر و تاسف تمام گشت - بادشاه قدردان بازماندهای او را بموجب ذیل سرافراز ساختند - برادرش سعادت خان به منصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و خدمت قلعداريِ دولت آباد بآئین پیشین و محمد اشرف نخستین پسر او بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار و محمد صفي پسر دومین بمنصب هزار و پانصدي چار صد سوار و محمد شریف پسر سومین بمنصب پانصدي دو صد سوار و غیاث الدین پسر چارمین بمنصب پانصدي صد سوار از اصل و اضافه و عبد الرحیم و عبد الرحمن دو پسر خورد سال بمنصب در خور سربلند ساخته اندوختهٔ خان مرحوم بورثه مرحمت فرمودند - و به

شاهنواز خان صوبه دار مالوه حکم شد که تا رسیدن صوبه دار بمحافظت آن ملک پردازد *

تتمهٔ احوال بلخ و بدخشان و مرحمت نمودن این دو ملک به نذر محمد خان

چون نذر محمد خان در بیلچراغ اقامت نموده چندانکه کوشید و اندیشها اندیشید سودمند نیفتاده خواهش او بجای نرسید لاجرم التجا بدرگاه عالم پناه که مقر و مفر جهانیان و مرجع و مجمع عالمیانست آورده خصوصیات احوال خویش خصوص آوارگي و بیچارگي سفر ایران در طی مکتوبات نوشته نزد شاهزاده فرستاد و استدعای عطای بلخ و آمدن طاهر خان برای حصول جمعیت خاطر نمود لاجرم شاهزادهٔ والا گهر نوزدهم جمادي الثاني سنه بیست و یکم جلوس مبارک طاهر خان را با عطاء الله بخشي خود نزد او فرستاده و فرستادها را ارشاد نمودند که دریافت مطالب و مآرب او نموده و خاطرش از پراگندگي جمع نموده مکتوب بقلم آرند - خان مذکور بعد از رسیدن فرستادها و نامه ظاهر ساخت که قلعهٔ میمنه را اگر اولیای دولت بتصرف من دهند وابستگان و اسباب و اموال در آنجا گزاشته روانهٔ بلخ میشوم شاهزاده بعد از آگهي جواب دادند که اگرچه در جنب عطای بادشاه فلک جاه این التماس معلوم هرگاه بلخ و بدخشان بایشان تکلف نموده آید مرحمت قلعهٔ میمنه نیز ضمیمهٔ عطای دیگر خواهد گشت اما پیش از آمدن بلخ این مطلب قابل ذکر نیست - خان مذکور ازین معني رنجیده در آمدن متامل گشته ظاهر ساخت اگر دادن بلخ

البته پیشنهاد همت والا نهي بود در دادن قلعهٔ میمنه ایستادگي نمي نمودند - هرچند طاهر خان خاطر نشان او ساخت و کلمات دانش پسند بر زبان آورد از پس توهم قبول نکرده محمد قلي کلباد را که از نوکران معتمد او بود برای تشیید مباني معاهده همراه عطاء الله فرستاد - شاهزاده بعد از رسیدن آنها عهد نامه موافق خواهش مرقوم قلم مرحمت رقم گردانیده با مکتوب استمالت آمیز مرسول داشتند - نذر محمد خان از بیلچراغ کوچ نموده بسبب خوف و هراس بآهستگي قطع مسافت نموده بهرجا که مي رسید بی ضرورت چند روز توقف نموده قدم پیش نمي گذاشت - شاهزادهٔ والا مرتبت شانزدهم بهادر خان را با لشکری که در بلخ بود تعین نمودند که برسم استقبال بشبرغان رفته اگر نذر محمد خان را عزم آمدن اینجا مصمم باشد معزز و مکرم همراه آورده همه جا در تمهید مباني احترام و اکرام او کوشش نماید و الّا بدستور سابق از روی دلیري تمام بی تحاشی برزم پرداخته آنچنان آوارهٔ وادي فرار و سرگشتهٔ راه ادبار گرداند که دیگر پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش فراپیش ننهد - بهادر خان چون بآن سمت روانه گردید نذر محمد خان و طایفهٔ قلماقیه که راتق و فاتق مهمات او بودند در مضیق تحیر و تفکر افتادند و صریح ظاهر کردند که ما را تاب صدمهٔ عساکر منصوره نیست - نذر محمد خان در قلق و اضطراب افتاده کفش قلماق را که سردار طایفهٔ قلماقیه بود روانه نمود که اول به بهادر خان ملاقات نموده او را بلطایف الحیل بر گرداند بعد آن مکتوبی که برای ملاقات بشاهزاده نوشته شده بگزراند - فرستادهٔ مذکور در شبرغان بهادر خان را طلبیده ظاهر ساخت که بسبب نا دادن قلعهٔ میمنه خاطر خان ازیشان جمع نیست الحال اگر شبرغان را بخان خالي نموده بدهند ستورانرا آسایش داده و بنه و بار آنجا گزاشته متوجه ملاقات شاهزاده

مي شود - اگر رعايت قدرداني و مهرباني درميان اين ملتمس بدرجهٔ قبول موصول نشود خان مذکور بی شبه از جای که رسيده مراجعت نموده بهر جا که مناسب داند خواهد رفت - بهادر خان بنابر رفع دغدغه و تفرقهٔ خاطر خان عزيمت و ارادهٔ او را پيش ديد نظر عاقبت بين و پيش نهاد همت بلند نهمت ساخته بمقتضای صلاح وقت قلعهٔ شبرغان را خالي کرد بکفش قلماق سپرد و خود کوچ نموده نواحي پل خطيب را مرکز دايرهٔ دولت يعنی لشکر ظفر اثر گردانيد - کفش قلماق خاطر از شبرغان جمع کرده به ملازمت شاهزاده شتافت و نامه که تاريخ آمدن خود دوم ماه رمضان مقرر نموده فرستاده بود گزرانيد - شاهزاده کفش قلماق را خلعت و شصت هزار شاهي از سرکار بادشاهي داده رخصت نمودند و خود بارادهٔ استقبال از بلخ متوجه پيش گشته در نواحي فيض آباد دايره فرمودند *

درين اثناء نوشتهٔ نذر محمد خان رسيد که اگر چه وعدهٔ ملاقات در نزديکي پل خطيب بود امّا اين معني را موجب تصديعهٔ ايشان انديشيده ملاقات را در نواحي شهر قرار داد - و اميد که آن والا جاه بشهر مراجعت فرموده هرگاه اتفاق عزيمت قريب الوقوع گردد در نزديکي شهر هرجا مناسب دانند از ملاقات مسرور سازند - روز چهارم رمضان که ساعت ملاقات نذر محمد خان بود خبر رسيد که آمدن خود بنابر مرضی که برو طاري شده موقوف داشته قاسم سلطان نبيرهٔ خود با کفش قلماق و جمعی ديگر فرستاده معذرت کوتاهي خود خواست - حسب الامر شاهزادهٔ والا قدر نو بارهٔ بوستان خلافت سلطان محمد با بهادر خان تا يک کروه استقبال نموده نزد بادشاهزاده آوردند - آن والا جاه قاسم مذکور را از روی عاطفت در آغوش عنايت آورده نزديک بمسند خود نشاندند - و بعد از رخصت او بامير

الامرا بهادر خان و راجه جی سنگهه وغیره بطریق کنکاش ظاهر ساختند که باوجود گرانیِ غله و ویرانیِ ملک و قرب موسم زمستان درین محال مجال توقف محال است - لاجرم غلّه رو بگرانیِ نهاده چنانچه منی بده روپیه رسیده و کاه و هیمه مطلق نایاب است - و سامان موسم زمستان ننموده درین ملک ماندن بغایت دشوار و حکم اقدس صادر شده که بعد از آمدن نذر محمد خان بلخ و بدخشان را باو بگزارند و او بعذر مرض مستمسک گشته نبیرهٔ خود فرستاده صلاح دولتخواهان چیست - همه متفق شده معروض داشتند که تا رسیدن جواب برف راهها مسدود ساخته فرصت عبور از کتل هندو کوه نمي دهد - در آن صورت نه سامان ماندن و نه طاقت کوچ نمودن بر مردم سخت مشکل میشود - لاجرم شاهزاده حارسان قلعجات نواحیِ بلخ را بحضور طلبیده ازین جهت که اوزبک و المانان بسیار در آن نواحی متفرق شده هر جا جماعتی قلیل مي دیدند بیدرنگ بر آنها مي تاختند - راجه جی سنگه را برای آوردن سعادت خان بترمذ فرستاده خواستند که بهادر خان را بمدد رستم خان تعین نمایند - درین اثناء عرضداشت رستم خان رسید که بنده با جمعیت خود متوجه میمنه گردیده که شادخان را همراه گرفته براه شان چاریک روانهٔ کابل میشوم - پانزدهم رمضان شاهزاده از فیض آباد مراجعت نموده در جلگای متصل شهر منزل اختیار نمودند - و آن ملک را بنذر محمد خان داده قلعهٔ بلخ را به قاسم بیگ قلماق سپرده هنگام وداع یک قبضه خنجر مرصع و یک راس اسپ با یراق طلا و پنجاه هزار روپیه از سرکار والا بقاسم سلطان و پنجاه هزار من غله که به نرخ آن وقت پنج لک روپیه ارزش داشت سوای غلّات ذخیرهٔ قلاع دیگر به نذر محمد خان عطا فرموده حواله او نمودند - اگر نذر محمد خان خود مي آمد مطابق حکم معلی بادشاهزادهٔ عالي قدر چهار لک روپیه

از سرکار والا و یک لک روپیه از خود تکلیف نموده او را از سامان و لوازم ملک داری مستغنی می ساختند *

راجه جی سنگهه با سعادت خان آمده، درین منزل ملازمت نمود - از آغاز تسخیر آن ملک تا تاریخ مراجعت بادشاهزاده دو کرور روپیه در وجه مواجب سپاه دو کرور روپیه بر سرانجام ضروریات این یساق صرف گشته - در همه رزمها جمعی کثیر از طرفین به تخصیص در جنگ هفت شبانروزی شش هزار سوار اوزبک و پنج هزار سوار بندهای بادشاهی بکار آمدند - بالجمله چهاردهم رمضان بادشاهزاده توزک و ترتیب افواج بروشی شاهان و دستور نمایان که دستور العمل اعیان سلطنت جمیع احیانرا شاید بدین ترتیب که امیر الامرا برانغار و راجه جی سنگهه جرانغار و بهادر خان چنداول و معتمد خان با مردم توپخانه و پرتهي راج راتهور هراول مقرر نموده روانهٔ کابل گشتند - شانزدهم از تنگئ عرشک گزشته فرود آمدند و بهادر خان بجهت تنگئ راه و عبور لشکر تا سه روز در دهنهٔ آن تنگناها توقف نموده هر روز جمعی را برای محافظت عملهٔ اردو که برای آوردن هیمه و کاه در صحرا متفرق می شدند می فرستاد - هژدهم رمضان که نوبت کهي شمشیر خان و خوشحال بیگ و دیگر کاشغریان بود طبقهٔ خیرهٔ سر المان و اوزبک از کوتاه نظری و خود سری قریب پنج هزار سوار این جماعت را قلیل پنداشته نصف آن جماعت شمشیر خان را بمیان گرفته نصف دیگر بر فراز پشتها بر امده ایستادند - دلیران عرصهٔ پیکار حملهٔ ایشانرا وقعی ننهاده بی محابا بزد و خورد در آمده یکّه تازی و جلو اندازی بجا آوردند - درین اثناء بهادر خان مطلع شده همین که بسوی ایشان روانه گشت بمجرد نمودار شدن نشان خان مذکور مانند مشتی خس و پشتهٔ خاشاک که از پیش صدمهٔ سیلاب با شتاب تمام راهی شود یکسر تا بفوج کلان خود گریزان گشتند

و اکثری راهگرای وادي دارالبوار شدند ، و جمعی ازین طرف نیز زخمي گردیده دیگران بسلامت بمنزل رسیدند *

بیست و پنجم غوري مضرب خیام دولت گشت - در اثناء راه افواج اوزبکیه از دو طرف نمودار گشته رفته رفته پیشتر آمدن گرفتند - في الحال امیر الامرا بافواج جرانغار و جمیع ترکش بندان جلو انداخته آن کم فرصتان را از پیش برداشت و فوج دیگر را که از فراخي میدان اندیشه ناک گشته قدم پیش نمي گزاشتند معتمد خان میر آتش با برقندازان متوجه گشته باندک دستبازي جمعی را قتیل و بعضی را جریح ساخته براه فرار انداخت - چون حکم شده بود که غوري و کهمرد را داخل ممالک محروسه دانسته قلعدار آن را بحال دارند و نورالحسن قلعدار غوري توفیق اقامت نیافته ابا نمود لاجرم بادشاهزاده دو روز در آنجا مقام نموده ده لک روپیه سرکار والا و قور خانه که در آنجا بود همراه گرفته محافظت آن به نورالحسن قلعدار غوري و ذوالقدر خان مقرر نمودند *

بیست و نهم براه خواجه زید راهي گشته چون منزل آن روز بر کتل سرخاب مقرر شده بود بنابر تنگي راه و بیم دست انداز اوزبک امیر الامرا را برای حراست جمعی از لشکریان که از عقب مي آمدند بر فراز تنگناها گزاشتند - چون میان امیر الامرا و بهادر خان ساقهٔ کل لشکر زیاده از دو کروه فاصله بود در اثنای راه اسباب بسیاری از لشکریان را هزاره و اوزبک بتاراج نموده جمعی کثیر بر خزانه ریختند - و تا در آمد شب ذوالقدر خان و نور الحسن در ستیز و آویز بوده آخر بمدد امیر الامرا مخالفان به بد ترین روشی راه گریز سپردند - غرّهٔ شوال کوچ نموده بنابر طي عقبات دشوار گزار و تنگي راه کتل که از غایت ارتفاع و طول مانند راه صراط بباریکي و تندي زبان زد بود مقرر نمودند که بهادر خان و راجه جی سنگهه تا عبور تمام لشکر

بر کنار سرخاب توقف نمایند - دوم و سوم شوال که مردم بجهت تنگی مسلک کتل که زالی سر راه برستم دستان مي تواند گرفت تنگ آمده از کمرهای کوه چار چشمه بالا بر آمده بودند مردم بسیار و دواب بیشمار از کمال اضطرار و اضطراب غلطیده راه عالم بالا سر کردند - چهارم بپای کتل هندو کوه رسیده مقرر نمودند که نخست بادشاهزاده از کتل عبور نمایند بعد ازآن امیر الامرا پس ازو خزانه و قور خانه و توپخانه بادشاهي و کارخانجات شاهزاده و بعد آن راجه جی سنگهه چنداول کارخانجات مذکور و پس از گزشتن همگي اردو بهادر خان بگزرد - و هنگام عبور شاهزاده اگرچه شورش در هوا نبود اما چون برف افتاده یخ بسته بود مردم بتصدیع تمام گزشتند - ششم بادشاهزاده والا گهر بغوربند و هفتم بچاریکار رسیده هشتم داخل کابل شدند - و امیر الامرا که از عقب مي آمد چون بر کتل منزل نمود نصف شب برف ببارش در آمده خان مذکور را تصدیع بسیار داد - و راجه جی سنگهه با همراهان وقتی که از چار چشمه گزشت برف شروع در بارش کرده تا دو روز دیگر در راه و تا گزشتن از کتل سه شبانروز دیگر در بارش بوده بر طرف شد - ذوالقدر خان با خزانه از ملاحظهٔ آنکه مبادا کثرت برف راه را مسدود سازد روانه شده وقتی که بکتل بر آمد بارش بجای رسید که اکثر شتران خزانه زیاده از نصف جا بجا افتاده از حرکت باز ماندند - هر چند ذوالقدر خان سعي نمود از کتل نتوانست گزشت - و تمامی همراهان او از سوار و پیاده از شدت سرما پراگنده شده با چندی در عین بارش برف بمحافظت خزانه پرداختند - فردای آن قدری از خزانه بر شترانی که توانائی تردد داشتند با جمعی از سواران پیش از خود روانهٔ غوربند ساخت و خود با چندی هفت شبانه روز برفراز هندو کوه با آنکه سحاب طوفان بار از کار خود فارغ نبوده از فرط برف و یخ و خوف دمه مردم را مشرف

بر هلاک داشت و قلّت آذوقه و انتظار رسیدن بهادر خان سر بار تصدیعات دیگر شدہ بود گزرایند - و کیفیت حال بهادر خان برین منوال که چون بکتل تنگ شهر که بفاصلهٔ دو منزل از هندو کوه واقعست و نشیب دشوار نورد دارد و از بارش برف بغایت محال گزار شدہ بود معهذا هزارهای تنگ چشم بآرزوی ربودن مال مردم هجوم نمودہ در هر ساعت بر اردو می ریختند و خان مذکور به حملهای متواتر جمعی را قتیل و جریح می ساخت باز از شوخ چشمی باز نمی آمدند رسید تمامی مردم را بسلامت از کریوهای دشوار عبور و تنگناهای صعب المرور گزرانید - و یک روز پائین کتل توقف نمود و همگی پس ماندها را پیشتر از خود راهی ساخت - و باوجود راہ کم بنابر شدت برف و دمهٔ اکثری از لشکریان شب بر فراز کتل گزرانیدہ مردم و دواب بسیار هلاک شدند - چنانچه از آغاز مرور لشکر تا انجام دہ هزار جاندار قریب بنصف آدم تتمه فیل و اسپ و شتر وغیرہ ضایع شدہ فراوان اسباب در زیر برف ماند - وقتی که خان مذکور بر سر کتل رسید و حال ذوالقدر خان با خزانه بدین منوال دید باخلاص خان و روپسنگهه راتهور و گوکل داس سیسودیه و مهیش داس راتهور و چندی دیگر شب همانجا توقف نمودہ سحرگاهان از شتران خود هر قدر یافت اسباب انداخته خزانه بار نمودہ تتمه بر اسپان و شتران لشکریان قسمت نمود - و همین که راهی ساخت جمعی از هزارہ جمیعت خان مذکور بچشم کم دیدہ خواستند که برای بردن زر دستبردی نمایند - سردار شهامت شعار لوای تهور بر افراخته و چهرہ از غضب بر افروخته جمعی کثیر را طعمهٔ تیغ و تیر ساخت و بقیة السیف را براہ فرار انداخته خزانه و اردو را بسلامت گزرانیدہ بیست و دوم شوال بکابل رسید *

اکنون باز بوقایع حضور می پردازد - ششم ذي قعده از کانو واهن روانهٔ پیش گشتند و بعد از طی سه منزل عارضهٔ تپ بر مزاج نو باوهٔ بوستان سلطنت شاهزاده مهر شکوه پسر دوم بادشاهزادهٔ عالمیان محمد دارا شکوه طاري شد - هرچند اطبای پای تخت خون بزلو گرفته باقسام معالجه پرداختند چون خواست الهي بامری دیگر تعلق گرفته بود چارهٔ گریِ چاره گران بظهور نیامد - و بنابر مقتضای تقدیر قضیهٔ ملال افزای آن نوگل گلشن اقبال که همگي اوقات حیاتش چار سال و نه ماه و پنج روز بود نهم ذي قعده رو نموده کوه کوه غبار اندوه سراپای خاطر مبارک گرفت - و بجهت تسلیٔ خاطر والدین آن مسافر عالم بقا با سایر حجاب گزینان نقاب عصمت بمنزل آن بیدار بخت تشریف برده باب نصایح اطفای نایرهٔ اندوه فرموده روز دیگر بنعش آن نو گل زینت افزای گلشن ارم بآئین پسندیده روانهٔ لاهور نموده مقرر ساختند که در باغ والده اش مدفون سازند - یازدهم از آن منزل کوچ به کوچ متوجه شده هژدهم بسهرند و بیست و یکم بباغ انباله ورود سعادت نمودند - بیرم دیو سیسودیه که پیش ازین نوکر رانا بود دولت استیلام سدّهٔ سنیه دریافته به عنایت خلعت و اسپ و منصب هشت صدي چهار صد سوار سربلند گردید - و او را برادر سجان سنگه سیسودیه ست که از دیر باز به بندگيِ این آستان فلک نشان مفتخر است - و اینان پسر سورج مل دومین پور رانا امرسنگه اند - بیست و چهارم از یک منزل کرنال اردو را با جعفر خان و ملا علاء الملک میر سامان براه راست رخصت نموده خود همعنان نشاط اندوزي با جمعی از مقربان و عملهٔ براه کنار نهر شکار کنان متوجه شدند - و بعد از فراغ شکار سوم ذي حجه داخل نور گده شده فردای آن بسیر عمارات شاهجهان آباد پرداخته تصرفات شایان و نمایان که بخاطر مبارک رسید خاطر نشان مکرمت خان و معماران

نموده حکم فرمودند که تا مراجعت لشکر جاه و جلال از اکبر آباد و رسیدن بیست و چهارم ربیع الاول که ساعت ورود اشرف درین دولتخانه است این عمارات دلکش باید که با زیب و زینت تمام باتمام رسد - و بنابر مزید تاکید عاقل خان و آقا یوسف را نیز در اهتمام شریک مکرمت خان نمودند - و خود بدولت و اقبال براه دریا کشتي سوار هم عنان دولت و اقبال متوجه دار الخلافهٔ اکبر آباد گشته پانزدهم ذي حجه به پرتو قدوم فرخنده ساعت سعادت پیرای آنجا را فروغ آمود فیض ساختند *

جشن وزن مبارک شمسي

روز مبارک دوشنبه بیست و چهارم ذي حجه سنه یک هزار و پنجاه و شصت جشن وزن مبارک شمسي آغاز سال پنجاه و هفتم از عمر ابد طراز بادشاه فلک جاه بآراستگی ترتیب یافته در ساعت مسعود برسم معهود آن روح مجسم خود را بجواهر و طلا و نقره و دیگر اشیاء بر سخته مادهٔ آسودگیٔ فقرا و محتاجان را مهیا و آماده ساخت و تهیدستان گیتي را راس المال رفاهیت عطا نمود - و فیل خرد کلان گوش که شایسته خان از گجرات ارسالداشته بود از نظر اشرف گزشت - معز الملک بخدمت متصدي گري بندر سورت و کنبایت و چتر بهوج که پیشتر دیوان اسلام خان بود بدیوانیٔ مالوه سر افرازي یافتند - غرّهٔ محرم رستم خان و محمد زمان طهراني و بختیار خان و چندی دیگر که از شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر رخصت گرفته روانهٔ درگاه جهان پناه شده بودند بادراک سعادت سجدهٔ درگاه والا سرمایهٔ اعتبار ابدي و افتخار سرمدي اندوختند - و چون بعرض اشرف رسید که جانباز خان فوجدار مندسور بزخم یکی از متمردان که خان مذکور وطن او را تاخته زنش را اسیر ساخته بود رخت هستي بر بست

بختیار خان را بعنایت خلعت و جاگیرداریٔ آنجا سر افراز ساخته رخصت فرمودند - دوم صفر شاهزاده محمد شجاع با سلطان زین الدین نخستین پسر خود از کابل آمده سعادت ملازمت اشرف دریافتند - و دو فیل با ساز نقره و برخی از اشیای دیگر بعنوان پیشکش و هزار مهر بطریق نذر گزرانیده بعنایت صوبهٔ بنگاله بار دیگر سر افرازي یافتند - و اعتقاد خان را حکم شد که روانهٔ حضور گردد *

کیفیت ارسال قندیل مرصّع بروضهٔ متبرّکهٔ حضرت سرور کاینات صلی الله علیه و سلم

عاطفت سرمدیٔ حضرت ایزدي شامل حال سعادت منُدی می باشد و این عطیهٔ ربّاني و لطیفهٔ آسماني در حق برگزیدهٔ عنایت آلهي نزول مي یابد که پیوسته آرزومند طواف قبلهٔ صوري و معنوي اعني محراب درگاه جهان ملاذ گیتي پناه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و اصحابه بوده از همه سو روی امید بدین والا جناب داشته باشد - منّت مر خدایرا که این سعادت ارجمند و دولت بی گزند نصیب حضرت ظلّ سبحاني صاحبقراني بوجه احسن گشته بمزیّت نمایان ممتاز جاوید دارد - و هر چند بحسب ظاهر بجهت تمشیت امور فرمانروائي و سرانجام نظام مصالح کار خانهٔ عالم حصول دولت زیارت میسر نیست امّا باعتبار باطن پیوسته همه وقت فیض یاب سعادت حضور فایض النور بوده دل و جانرا فدای نام مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم دارند - از جمله درین ایام هنگام دیدن جواهر قطعه الماس نادری گرانمایه بوزن صد رتي بابت پیشکش قطب الملک بنظر انور در آمد که از خیرگي فروغ آن نظر دقیقه شناس

اهل خبرت را در قیاس قیمت آن مقیاسی درست اساس بدست نمي آمد بنابرین از روی تخمین بهای آن گوهر بی بها مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه قرار یافت - خدیو هفت کشور بمقتضای صدق اعتقاد و درستي ارادت آنرا نذر روضهٔ مطهرهٔ مکرّمهٔ حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم نموده این دست آویز متین را وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه حضرت واهب العطایا ساختند - و از جمله تحف اطراف و اکناف هفت کشور شمامهٔ عنبرین بوزن هفت صد تولچه بقیمت ده هزار روپیه که در سرکار خاصه شریفه بود بحسب اتفاق قندیلي شکل افتاده امر فرمودند که زرگران جادو اثر و میناکاران هنرور آنرا بطلای مشبّک در گرفته و بر اطراف آن نقشهای بدیع و بوتهای دلکش پر گل در غایت دقت و نزاکت طرح افگنده بجواهر ثمینه مرصع نموده بعنوانی آن الماس گرانمایه را در آن نصب کنند که حسن صنعتش هوش از اهل نظر ربوده رواج صنعت چرخ مرصع کار را در نظرها بی موقع سازد - چون بموجب فرموده بصرف مبلغ سه لک و پنجاه هزار روپیه آن کار نامهٔ رنگین صنعت آفرین صورت اتمام یافته بگل محمدي موسوم گردید حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که سید احمد سعید که پیش ازین خیرات بحرمین شریفین برده بعد از فروختن ده بیست نفع گرفته بفقرا قسمت نموده بود باز بتقدیم این خدمت سعادت دوجهانی حاصل نماید - و بدستور سابق یک لک و شصت هزار روپیه متاع به عرب از متصدیان گجرات گرفته بآئین سفر پیشین بده بیست فروخته یک لک به شریف مکه و تتمه در مکه معظمه و مدینه منوره بسکنهٔ آنجا و دیگر محتاجان و مسکینان آن هر دو مکان سعادت نشان قسمت نماید - و از روی کمال بنده نوازي او را از روزیانه داري بر آورده بمنصب پانصدي ذات و انعام دوازده هزار روپیه سر بلند ساخته بیست و سوم محرم رخصت فرمودند *

غرّهٔ صفر شاهزادهٔ والا گهر محمد شاه شجاع بهادر را بعنایت خلعت خاصه با نادري و طرّهٔ مرصّع و سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانه مروارید و متکای مرصع الماس که قیمت همه یک لک روپیه بود و صد اسپ ازآن میان دو با زین مرصع و طلا معزز و مفتخر ساخته به صوبه داري بنگاله رخصت ساختند - و بسلطان زین الدین پسر کلان آن کامگار جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید و اسپ با زین طلا میناکار و بسلطان بلند اختر دوم پسر آنوالا گهر جیغهٔ مرصع و تسبیح مروارید عطا فرموده بهمراهئ بادشاهزاده دستوري دادند - بمیر صمصام الدوله ولد مرتضی خان خلف میر جمال الدین حسین انجو خدمت دیواني و بقاضي طاهر آصف خاني خدمت خانساماني آن عالي نسبت والا تبار مرحمت نموده هنگام رخصت بهر کدام اسپ و خلعت عنایت فرمودند *

هژدهم راج کنور پسر جانشین رانا جگت سنگه که بجهت اداي تهنیت فتح بلخ و بدخشان روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بود از زمین بوس درگاه والا و سجده گزاري آستان فلک نشان ناصیهٔ بخت را فروغ دولت داد - و عرضداشت رانا با پیشکش از نظرِ اشرف گزرانیده بمرحمت خلعت و تسبیح لعل و مروارید فرق عزت بر افراخت - چون بعرض رسید که ذوالقدر خان حارس غزنین و ناظم هر دو بنگش از تعیناتیان ملک عدم گشته سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکه را بجاي او مقرر نمودند - راجه جسونت سنگه را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري ذات و سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - خواجه عیسی و خواجه موسی پسران خواجه طیب که از بلخ بکابل و از آنجا همراه پدر بدرگاه آمده بودند بعنایت خلعت و ده هزار روپیه سرافراز گردیدند *

نوروز عالم افروز

درین هنگام سعادت فرجام که آوازهٔ شادمانی آویزهٔ گوش روزگار گشته بیست و پنجم شهر صفر نیّر اعظم به برج حمل انتقال نموده و دشت و صحرا بگل و سبزه بیاراست بادشاه عالم پناه بر سریر دولت جلوس فرموده داد کامرانی دادند و امرای عظام و دیگر بندها را باضافهٔ نمایان سر افراز ساختند - نخست راجه جسونت سنگه را باضافهٔ پانصد سوار دو اسپه سه اسپه سربلند گردانیدند - و شاهزاده مراد بخش را بجهت ضبط ممالک دکن از کشمیر بحضور اشرف طلب داشته حسین بیگ خان خویش امیر الامرا را بخطاب خانی و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عنایت علم و فیل و اسپ و صوبه داری کشمیر مفتخر و مباهی ساختند - و معتمد خان را بخلعت و اضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هزار سوار برنواخته از تغیر مومی الیه آخته بیکی و خواجه عنایت الله خسر پورهٔ عبد الله خان بهادر فیروز جنگ را بخدمت توزک سربلند ساختند - اگرچه از بهادر خان در یساق بلخ ترددات نمایان و خدمت شایان بتقدیم رسیده بود لیکن چون بسبب اظهار بعضی مردم خاطر نشان اشرف شد که در تعاقب نذر محمد خان و مدد سعید خان در وقت غلبهٔ اوزبک اغماض عین نموده لاجرم سرکار کالپی و قنوج که در تیول او بود و دوازده ماهه حاصل داشت تغیر نموده عوض سی لک روپیه مطالبه سرکار متعلق بخالصه شریفه گردانیدند - و جلال برادر او را بعنایت خلعت و منصب هزاری هزار سوار از اصل و اضافه و خطاب دلیر خان و مرحمت نیل و فوجداری آنجا مفتخر و معزز ساخته بهادر خان را بغایت آزرده دل ساختند •

درین تاریخ جانب درشن وقت مجرای مردم فیلی مست بر راجه مدن سنگه بهدوریه حمله آورده یکی از همراهان او را بضرب خرطوم افگنده بزیر دندان آورد - راجه از فرط تهوّر و جرأت بقوت تمام جمدهر برو زد و بسر دادن چرخي و بان راجه بآن نوکر سلامت ماند و بانعام پنجاه هزار روپیه از جمله دو لک روپیه پیشکش راجگي سربلندي یافت - حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که بادشاهزاده والا تبار عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر که از بلخ مراجعت نموده بر کنار دریای بهت بموجب امر جلیل القدر توقف داشتند بلدهٔ ملتان را در جاگیر خود دانسته از همان راه بدانجا شتابند - و باقي طلب خود را که مطابق در ماههٔ هر ساله سي لک روپیه مي شود نقد از خزانهٔ ملتان میگرفته باشند - چون ساعت ورود موکب مسعود بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد نزدیک رسیده بود دوازدهم ربیع الاول موافق هژدهم فروردي ماه روز مبارک دوشنبه از اکبر آباد کوچ فرموده متوجه آنصوب با صواب شدند - و راج کنور پسر رانا را بانعام خلعت و دو اسپ با ساز طلا و مطلّا و یک زنجیر فیل مفتخر ساخته رخصت فرمودند - محمد ابراهیم و ذوالفقار خان هر دو را رخصت نمودند و از راه عنایت به ذوالفقار خان علم مصحوب او ارسالداشتند *

گزارش بنای حصار گردون آثار و عمارات عالي اساس شاهجهان آباد و کیفیت آبادئ آن شهر و جریان نهر کوثر اثر

حکمت بالغهٔ حضرت علی الاطلاق جل برهانه و جلت حجته هرگاه از راه رعایت عباد و بلاد اقتضای برگزیدن دودمان دولتی از سایر خانوادهای

دیگر سلاطین روی زمین نماید و خداوندان آن دولت خدا داد را از جمیع
ارباب دول بکمال جاه و جلال امتیاز بخشد هر آینه منسوبات و متعلقات
و لوازم مایحتاج آن دولت را اگرچه از امور مستحسنه صوری باشد که
وجود آن در نظام جملگی چندان ضروری نبود از بایست دیگر دودمان
دولتها امتیاز تمام و نمایش نمایان دهد فکیف امری که باعث مزید شان
و شوکت و افزایش شکوه و زینت آن دولت گردد که درین ماده سنّت
سنیّهٔ آنحضرت علیّه بر مجاری این نهج جاری گشته که در باب عطای
ناگزیر وقت زیاده بر قدر کفایت عنایت مبذول دارد -چه ظاهر است که
ازدیاد امثال این امور در واقع موجب وفور اعتبار ملوکست در انظار
و باعث افزایش وقعت و وقار در قلوب - درین صورت نفاذ اوامر و نواهي
و اجرای احکام و حدود آلهی که علّت غائي سلطنت و بادشاهیست بهمه
جهت پیشتر رو میدهد - چنانچه برین دعوی بدیهه عقل شاهد است
و نظیر این معني از حضرت سلیمان علی نبیّنا و علیه الصلوٰة و السلام
در کتاب مرویست که آن سرور در مجلس حکم بر سریری زرّین مکلّل
بنوادر جواهر جلوس مي فرمودند که در کمال عظمت و رفعت و زیب
و زینت ترتیب یافته بود و بر پایها و اطراف آن جانوران مهیب از دست
شیران قوي هیکل درشت چنگال و امثال آن در کمال هیبت و شهامت
صورت و درستيء هیئت ساخته بودند چنانچه بعنوان حیل متحرّکهٔ ریاضیه
باندک جنبشی در حرکت آمدندی و آوازهای سهمگین هولناک از
جوف ایشان بر آمدی - و هم چنین مرغان عظیم الجثه از سیم و زر بر سر
آن سریر نصب نموده بودند که چون بدستور صنعت مذکور ببال افشاني
در آمدندی انواع خوشبویها بر تارک مبارک آنحضرت نثار گردندی - و از
مشاهدهٔ این صور غریبه ارباب جنایات و انکار حقوق را وحشت و دهشت

تمام دست داده بحق و صدق اقرار نمودندی - بنابرین مقدمۀ مسلّمه چون حضرت آفریدگار عالم جلّ سلطانه این دولت ابد پیوند را از سایر دول مزید ارجمندی داده اصحاب آنرا از جمیع اشباه ایشان بکمال عظمت و شوکت و رفعت و عزت و وفور جاه و حشمت و فسحت دستگاه مملکت بر گزیده چنانچه عشر عشیر مواهبی که بآن سرور عطا نموده بدیگر سران نداده - ازین رهگزر که اهل هفت کشور بسوی ایشان رو براه نموده و این درگاه را که نمونۀ درگاه احدیت است چنانچه صالح و طالح و مسلمان و کافر همگی ازان بهره‌ور اند حوالتگاه حوایج مردم کرده برأت روزی همگنانرا برین دولت نوشته - لاجرم همه چیز این دولت را فراخور لایق حال آن وسیلۀ ارزاق خلایق آفریده مرکز دولت و منشای سلطنت آن والا دودمان را که عبارت از لاهور و اکبرآباد ست در خور وسعت دستگاه حشمت و کشادگی بحرین کف نیسان آسای ایشان فسحت ساحت محیط بخشیده و هر دو مرجع خلایق و قبلۀ بر آمد حاجات و وجهه توجه اهل شش جهت را فراخور باز گشت عالمیان از جمیع جهات و وجوه دستگاه گنجائی داده وسیع گردانیده - در جمعیت و جامعیت و معموری و کثرت خلایق و عمارات عالیه و امثال آن از آنچه مدن را در کار روزگار است و تمدّن را ازآن ناگزیر همگی برو جه اتم و اکمل درین دو مصر جامع یافته میشود بمرتبۀ که هزار مصر و شام در هر گوشۀ این هر دو گم گشته و هزاران قسطنطنیۀ عظمی و رومیه کبری در سر هر کوی شان سر گشته - لیکن چون از بعضی وجوه نقص الکمال بهر دو شهر عظمت بهر بر خورده اول آنکه در مبانیِ اکبرآباد که برساحل دریای جون است شکست و آبکند و نشیب و فراز بسیار وقوع دارد چنانچه درمیان شهر نیز جا بجا واقع شده باعث ناهمواری آن گشته و هم چنین دارالسلطنت لاهور ازین جهت که یک

مرتبه اساس نیافته و رفته رفته بنیاد پذیرفته لاجرم آنچنان که باید و شاید بطرح مرغوب نیفتاده - دیگر آنکه ظاهر دروازهای قلاع هر دو جا که دولت سرای سعادت و سایر کارخانجات بیوتات سرکار خاصه در داخل آن سمت وقوع دارد بسیار کم فضا و تنگ ساحت است چنانچه جلو خانه که بی نهایت در کار است اساس نیافته و بدین سبب از کثرت آمد و شد مردم افواج بادشاهي و تابینان امرای عظام در اوقات ملازمت و هجوم فیل و اسپ بسیار خصوص در عیدها و جشنها بضعفا آزار و اضرار بسیار میرسد - سوای این از تنگ میدانيء کوی و برزن و بازار و شوارع خاص و عام عموم آینده و رونده بنابر هجوم خلایق بیشمار زحمت و تشویش بسیار مي یابند - لهٰذا بخاطر مبارک آوردند که بعنوانی که عامّه عالمیان از توجه آن حضرت توسیع فراغ من جمیع الوجوه یافته در عهد راحت مهد آن حضرت از هیچ راه ضیق احوال خاصه در طریق عیش معاش که خاصیت بیت آنحضرت است ندارند بهمین دستور ازین تنگي و کمي نیز که از رهگذرها ناشي شده خلاص گشته هر کدام بوضع و طرز موافق مرضيء خود عمارتی اساس نهاده لذت زندگي یابند - و بر طبق این عزیمت نافذ امر ارفع عالم مطیع آن بانيء مبانيء جهانگیري و جهانباني توقیع صدور یافت که مهندسان اصطرلاب شناس و اقلیدس نظر مابین این دو شهر عظیم الشان قطعهٔ زمینی دلنشین بهشت نشان که بخوبيء اعتدال آب و هوا متصف و مراتب کمیّت و کیفیت محسنّات آن از توصیف خرد افزون باشد بهم رسانیده قلعهٔ والا بنیاد که بحسب هیئت نمونهٔ سبع شداد باشد مشتملبر عمارات بدیع و نشیمنهای وسیع بوضع غریب اساس نهند - چون معماران هندسه پرداز و بنّایان سحر طراز در ظاهر دارالملک دهلي متصل نور گده مشرف بر دریای جون قطعه زمینی بدیع آئین

* نظم *

بر لب آب جون فیض سرشت | که بهشتش بود نمونهٔ زشت
خاکش از خرّمي نشاط افزای | دلکش و جانفزا و دیده کشای
جایگاهی کز اعتدال هوا | یافت رنجور چند ساله دوا
مرده را آب زندگاني ده | پیر فرتوت را جواني ده

برای این کار بهم رسانیده بعرض مقدّس رسانیدند - حسب الامر قضا نفاذ خدیو دادگر عمارت گر معمورهٔ هفت کشور که بعد از مرمت نزهستان دلهای صاحبدلان و صفا کدهٔ خاطر الو الالباب پیوسته در پی آبادیِ عالم خاک و آب اند بعد از پنج ساعت از شب جمعه بیست و پنجم ذي حجه مطابق نهم اردي بهشت سال دوازدهم از جلوس اقدس مطابق یک هزار و هشتاد و چهار هجري در زمان محمود و آوان مسعود استاد احمد سرآمد معماران نادره کار بسرکاريِ غیرت خان صوبه دار آنجا و صاحب اهتمام این کار مطابق طرحی بدیع و نقشی تازه که به هیچ وجه نظیرِ آن در شش جهت دنیا بنظر نظارگیان در نیامده بود رنگ ریخته بیلداران بحفر بنیاد آن پرداختند و پس از پنج ساعت و دوازده دقیقه نجومي از شب جمعه نهم محرم سال هزار و چهل و نه هجري مطابق سوم اردي بهشت اساس عمارات نو آئین در آن سر زمین فیض آگین که از کمال نزهت خدا آفرین رشک فرمای بهشت برین و سوادش بهمه حساب خال جبین سراسر متنزهات روی زمین است نهادند - و هر جا ارباب هنرهای متعارفه و اصحاب بدایع و صنایع غریبه از سنگتراش و پرچین ساز و منبّت کار و نجّار و معمار صاحب سلیقه ماهر در ممالک محروسه بود بحکم اشرف حاضر گشته مشغول کار گشتند - و هر کدام برغم دیگر دعوی

تفرد در فن خویشتن نموده٬ لطف سعی بجای رسانیده بودند که در برابر حسن نمود کارشان کار نامهٔ ارژنگ و نگار خانهٔ چین و فرنگ مانند نقش آب نه نمود داشت نه بود - و نهری که سلطان فیروز شاه در ایام سلطنت از پرگنهٔ خضر آباد تا سفیدون که شکار گاه مقرری او بود سي کروه آورده پس از رحلت او بمرور ایام از جریان باز مانده و در عهد حضرت عرش آشیاني شهاب الدین خان صوبه دار دهلي نهر مذکور را مرمت نموده جاری ساخته بود چون روزگار او سپري شد دیگری به تعمیر و ترمیم آن نپرداخت - حسب الحکم اشرف از منبع تا شاهجهان آباد بلند و پست آنرا هموار و کنارهای آنرا متین و استوار ساخته تا سفیدون که سي کروه است در ممر قدیم و از آنجا نهری تازه حفر نموده بپای عمارت رسانیدند - از تاریخ بنا تا پانزدهم جمادي الاول سال مذکور چار ماه و دو روز در عمل غیرت خان بتاکید تمام کنده و لختی مصالح جمع شده بعضی جا اساس هم بر آمد و بعد از تعین شدن او بصوبه داري تته در مدت دو سال و یک ماه و پانزده روز عمل صوبه داري الله ویردي خان اساس قلعه از جانب دریا دوازده ذراع بر افراخته گشت - و پس ازو در عمل مکرمت خان بتاکید و اهتمام او در سال بیستم جلوس مبارک بانجام رسید - چون کیفیت اتمام آن در کابل معروض حجاب بارگاه سلیماني گشت حکم معلي بشرف نفاذ پیوست که راز دانان انجم و افلاک ساعتی مسعود که سعود آسماني سعادت دو جهاني ازآن کسب نماید بجهت نزول اشرف درآن عمارت مسرت افزا که در هفت کشور ربع مسکون بل هر دو کون چون بانيء خود ثاني ندارد برگزیده بعرض مقدس رسانند - اختر شناسان کامل نظر بدقّت فکر بیست و چهارم ربیع الاول مطابق بیستم فروردي ماه سال هزار و پنجاه و هشت هجري اختیار نموده گوش زد عاکفان پایهٔ سریر سلیماني

نمودند - چون وقت وسیع بود لاجرم از کابل باکبر آباد تشریف فرموده در دوازدهم ربیع الاول مذکور روانهٔ شاهجهان آباد گشتند *

حقیقت قلعه و عمارات مرکز محیط دولت یعني دار الخلافهٔ شاهجهان آباد

زبان خامهٔ توصیف چگونه تعهد تعریف آن نماید و صفحهٔ صحیفهٔ انشا باوجود تنگ روئي بچه رو ضمان تضمین ستایش آن گردد که فسحت ساحت ممتنع المساحتش با فراخنای عالم امکان دم از برابري میزند و رفعت پایهٔ قوي مایه عرش سایه اش سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمي آرد - زمین از استحکام قوایمش همدوش ساق عرش برین گشته و پایهٔ رفعتش از برکت این بنای متین از کرسيِ آسمان هشتمین گزشته - بروج گردون عروج البرز آثارش شرفه غرفه از علو کنکرهٔ این نهم منظره در گزرانیده - آثار خاکریزش که مانند کرهٔ خاک از سه طرف محاط آبست بنیاد بنا دقعر بحر محیط رسانیده - بوارق انوار صفای دیوارش از ظهور مهر انور اظهر و مراتب شهرت رفعتش از لیالي و ایام شهور و اعوام اشهر * نظم *

اساس متینش درین خاکدان — بود کنگــر کشتيِ آسمــان
قوي دل بود عالم خاک ازو — نشان میدهد غور ادراک ازو
جهان کهن راست بروی نظر — چو پیری که او را بود یک پسر
شد از رفعت شان سپهــر دگر — بود آفتــابش شــه بحــر و بر
محیط کرم پادشــاه جهــان — جهان بخش ثاني صاحبقران
شه عدل کیش ملایک خصال — سلیمان جلال و فلاطون کمـال

بی عائله تکلّف از مبدای بنیاد این طلسم آباد تا افراختن این نوع قلعهٔ

عالي اساس که سر کنگرهٔ رفعتش تا زه پیشطاق ایوان کیوان برابر افتاده ز حوض اندیشهٔ شناور بغور عمق خندقش پی نبرده در خواب و خیال هم هیچ بادشاه فلک جاه را دست نداده بلکه تا هنگام طی قطع این نطع دو رنگ و برچیدن مهرهای سپید و سیاه هیچ صاحب اقتداری را ساختن این نوع عمارات که تا بقای زمین و آسمان اندراس بقواعد آن مرساد میسر نخواهد آمد - بالفرض و التقدیر اگر دیگر فرمان روایان صاحب تدبیر بمساعدت وقت و یاوریِ بخت مراتب جاه و اقتدار و دولت و اعتبار بهم رسانیده بناهای مرتفع و عمارات عالي از روی زمین تا آسمان برافرازند و صد کاخ ملوّن منقش را برابر ایوان کیوان بسازند امّا این فطرت بلند و دانش ارجمند و کمال عقل و جدّت فهم و کثرت فراست و حدس صایب و تمیز تمام و سلیقهٔ درست در احداث ابنیهٔ عالیه و عمارات رفیعه و منازل و نشمین‌های غریب و باغات و بساتین دلپسند نظر فریب و اجرای انهار و اغراس اشجار و مزید تکلّف و تصرف در جمیع امور توره و توزک بادشاهي و رسم و آئین فرمان روائي که خامهٔ این مظهر اتم قدرت الٰہي است و هیچ یکی از سلاطین روی زمین پی بدان نبرده در دنیا دیگری را میسر نیامده - و چگونه میسر مي آید که بحکم قسمت حوالتکده روز نخست ابداع این بدایع که رهن وقت بوده روزیِ بندگان آن خدیو روزگار شده و چیزی که در انتظام سلسلهٔ نظام جهان و طریق عیش و معاش جهانیان درکار باشد و بکار آید در پردهٔ غیب نمانده که بعرصهٔ ظهور نیامده - چنانچه بمحض اهتمام آنحضرت کار تصرّف و تکلّف در امثال این مهام بمقامی که رسیدن بفروتر پایه ازآن ما فوق تصوّر خرد است رسیده - و ترقي در امور بمکانی که غایت مراتب امکانست کشیده سر زمین دلنشین هندوستان در زمان آن حضرت رفته رفته گلستان روی زمین آمده و عهد

عافیت مهدش موسم بهار روزگار بلکه سنّ شباب لیل و نهار گشته - درین صورت ازین عالم صاحب فطرتی بلند اقبال و ازین دست مجددی دانشْ سگال خال حال بر روی کار آمده رونق افزای عالم صورت می گردد بلکه باعتقاد ارباب دانش و بینش چنین خلقتی والا فطرت مادر ایام نزاده و نمي زاید - مجملاً این حصار گردون آثار که از مبداء تاریخ بنیاد تا هشت سال بکمال جد و جهد بسرحد اتمام رسیده و تا آن غایت مبلغ پنجاه لک روپیه در مصارف بنای آن و موازي این مبلغ در مخارج عمارات عالیه داخل قلعهٔ مبارک بخرج رفته مشتملست بر چهار دروازه و دو دریچه و بیست و یک برج از آنجمله هفت مدور و چهارده مثمن و محیط چار دیوارش که مثمن بغدادیست هزار گز طول و ششصد ذراع عرض و بیست و پنج گز ارتفاع تا شرفات از خاکریز دارد - فسحتش شش لک ذراع و دورش سه هزار و سه صد ذراع - و تمام باره و بروج گردون عروج آن رفیع العماد از اوج تا حضیض و از کنگرها تا خاکریز از سنگ سرخ تراشیده اساس یافته - خارا تراشان دقیقه اندیش فرهاد فن بدان مثابه در تنگ درزی الواح آن دقت بکار برده اند که در ناخن فکر تیز توصیف آن بند نمي شود - لهٰذا کلیم طور معني طالبا درین مقام که پا لغز اندیشهٔ غور پیشه است چندان ایستادگي که در خور این مقام باشد بجا نیاورده آنجا که میگوید

* نظم *

نه بیني بدیوارش از سنگ درز | که چسپان بود صحبت تنگ درز
در آینهٔ سنگ خارا تراش | چو خورشید هنر کرده فاش
ز بنیاد تا کنگر از خاره سنگ | تراشیده گوئی ز یکپاره سنگ
متانت سرشت و صفا گستر است | هم آینه هم سدّ اسکندر است
بدینسان بنای فلک احتشام | شد از سنگ یکرنگ گلگون تمام

و همگي عمارات دولتخانهٔ والا از برج شمالي و باغ ارم مثال حيات بخش و شاه محل آرامگاه مقدّس و برج معروف ببرج طلا و امتياز محل و ديگر عمارات قرينهٔ آن و خواب گاه نواب قدسيه القاب زبدهٔ مقدسات دوران اسوهٔ طاهرات زمان بيگم صاحب و ديگر پردگيان حريم حرمت در يک رسته به ترتيب واقع شده - از طرف مشرق بارتفاع دوازده ذراع مشرف بر آب و صحرا و از جانب مغرب بر باغ و باغچهای مسرت افزا و انهار و تالاب فيض پيرا سراپا از سنگ مرمر صاف شفاف بنياد پذيرفته از راه هر کدام باحجار رنگين پرچين کار و سقف و جدار هر يک در غايت زيب و زينت بنوعی مطلاّ و منقش و رنگين ساخته شده که مراتب کميت و کيفيت محسّنات آن از پايهٔ توصيف خرد گزشته - و هر يک در خاطر پسندي و دلنشيني از روضهٔ رضوان و غرفهٔ قصور جنان نشان ميدهد - و از همه رهگزرها خاصّه از فيض بخشي جا و فرح افزائي فضا و فسحت ساحت و افاضهٔ روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر بهشتيست بر روی زمين بلکه روکش بهشت برين بنظر در آمده - رخشاني و درخشاني لاله زار سهيل آثار نقش و نگارش آب و رنگ جگر گوشهٔ بدخشان و قرّة العين عدن از ياد مي برد - خاصّه منظر آئينه نگار که پا لغز انظار افلاکيانست چه جای خاکيان بنور و صور گونا گون قلم بطلان بر نقش و نگار کارگاه بوقلمون کشيده و از عکس رنگ اميزيِ گلهای حديقهٔ روبرو رشک فرمای اطلس سادهٔ کارخانهٔ چرخ برين گشته - نوعی چهره افروز حسن و جمال است که خورشيد کيميا گر هر صبح برای کسب فروغ بر در هر لوحش حلقه مي زند و هر لحظه در رنگ متخيّلهٔ سخنور صد رنگ صورت سراپا معني بجلوه در آورده تماشای حيرت افزايش بی مبالغه ارباب معني را پابند صورت مي سازد - معهذا نهر کوثر اثر که بحسب فرمودهٔ

فرمان فرمای انس و جان بنهر بهشت زبان زد اهل روزگار ست مانند شاه جوی مجرّه از اواسط هریک روانست و حاق وسط جمیع عمارات مجرای آبحیوان ساخته - حوضهای پیش و اندرون هر نشیمن فردوس موطن بصورت آبشار و فوّاره ریزان و جوشان بی تکلف آب سیماب سان آن گوئي جدولیست از سیم خام که بر الواح سنگ رخام غلطان است و یا مانند سریان عین الحیٰوة روح طبعي بمجاري شریان در کالبد روح روان - و در پیش هر نشیمن ارم مانند باغچه در نهایت طراوت و دلپسندي که سر تا سر سر زمین بهشت آئین آن از جوش سبزهٔ تر روکش سپهر اخضر گشته معاینهٔ فردوس برین در نظر تماشائي جلوه گر میگردد - و در هر طرف از گرمیٔ هنگامهٔ نشو و نما رونق بازار نشاط و انبساط و تقاضای تکلم لب اطفال غنچه و کودکان شگوفه صدای سر شار گل تا سرحد چار دیوار دولتخانه فیض آثار میرسد - و قبل از آنکه مشّاطهٔ باد بهاري بغازه کارئ عذار گل و تازه کارئ طرّهٔ سنبل در آید از لطافت هوای روح افزای این مسیحاکدهای دولت سرا شاهدان تازه رخسار ازهار و انوار و نونهالان گل و کلاله مویان سنبل چهره افروز حسن ادا میشوند - و پیش از رسیدن موسم فروردي واردی بهشت درین وطن گاه نشو و نما که همانا مسقط الراس قوت نامیه است نازنینان سیمبر شگوفه سیراب و تر سر از منظرهٔ شاخ بدر آورده خندان و شگفته چشمک مي زنند - لطف دیگر آنکه جا بجا درین حدایق فردوس زیب و ایوانهای خاطر فریب حیاض مطبوع در کمال دلکشائي و آبشارهای دلپذیر بی نظیر در نهایت خوشنمائي مانند لوح بلورین سینهٔ سیمبران عریض گسنه بآئینی حسن افروز است که در جنب هریک از آن حوض دلکشا باعتبار لطافت رواني و سلاست جریاني طلسم است دیده فریب نظربند و تفرجگاه عجیب اعجاب پیوند - صد چشمهٔ آب

حیوان بلکه جمیع عیون روضهٔ رضوان بگرد رفته و موج آب و تاب هریک ازآن مرآت صنع ربانی و پرتو نور بخشی آن بدایع مخترعات یزدانی از کمال اوج خوبی گزشته آئینهٔ آفتاب را از صبح روشن جبین رو نما گرفته - و متصل این مکانهای فردوس نشان ایوان غسلخانه بفسحت ساحت و فرح افزائی فضا بعنوانی زینت بخش عالم صورت گشته - و در برابر آن حمامی بغایت آب و تاب هوش ربای نظارگیان گردیده که تا غایت در هیچ قرنی از قرون بالیه شبیه این هر دو عمارت بی قرین هیچ بیننده در زیر چرخ برین ندیده - و نظیر آن و قصر فردوس نشان و حمام صفا پرور بادشاه جهان در هفت کشور ربع مسکون موجود نشده بنظر روزگار در نیامده - نه تنها من بریئم که فردوس اعلی و عرش اقدس نیز بر این اند چه معجز رقمان هندوستان در تزئین سقف زرین ایوان غسلخانه که بطریق بندهای دلکشای خاطر پسند فرنگی و گرهای خوش طرح رومی سراسر بصرف نه لک روپیه بانجام رسیده - و بر جدار نیض آثارش بجای تصویر صورت آنگونه نگارش معنی بکار برده اند که اگر مانی تصوّر آن نمودی همانا مانند صورت دیوار بیهوش ماندی - و جادو رقمان عراق در نقش و نگار پرچین کاری بالای راه دیوار حمام عالی مقام بدانسان نزاکت و لطافت پرداخته بر روی کار آورده اند که بهزاد شبیه آن اگر در خاطر نقش بستی تا آن استادیها باعتراف شاگردیٔ شان قلم از کف افگندی و گوش گرفتی و چنانچه دستان سرای بستان سرای کلام صاحب طبع سلیم طالب کلیم در وصف این ایوانچه نیکو گفته * نظم *

زهی عرش بنیاد و دولت اساس | چو خورشید در آسمان رو شناس
صفایت بر افلاک پرتو فشان | ازین نور روشن سواد جهان
در آئینه عکست اگر جا کند | ز دیدار خوبان تبرا کند

زمیــــن فرش راه تمنـــــای تـــو | فلـک مي زند سر ز سودای تو
بنقش تو چون کلک تصویر رفت | نه رنگ از گلستـــان کشمیر رفت
بـــکان شفـــق رنگ دیگـــر نماند | طلا در صدفهـــای اختـــــر نماند
همـــه رنگهــــا را نثار تـــو کـرد | فلک ماند خود یک صدف لاجورد
پر آوازهٔ خـــــوبیت روم و چیـــن | سرای شهنشـــــاه باید چنیـــــن
شه کشـــــور عـــدل شــاه جهــــان | جهان بخش ثاني صاحبقـــران
گل شمـــع بزمش سواد سپهـــــر | ز دود بخورش فلک سبـــز چهر

دیگر باغ ارم مثال حیات بخش که بحسن نمود رستهای خیابان و اقسام گلهای ایوان و انواع درختان سبز و خورم و شاداب رشک صفوف سروستان جنان و چشم و چراغ زمین و زمان است - و همه جا در مجاري انهار روان بخش آن روضهٔ رضوان آبها روان و چشمه سارهای جوشان بلطافتی که میان آن و چشمهٔ حیوان فرق از انسانست تا حیوان و از روی زمین تا آسمان - اگرچه سابقاً نیز انگارهٔ نگارش توصیف آن مقام از کوتاه دستيِ بنان و سستيِ بیان نیمکاره ماند اکنون نیز بعلّت قلّت سرمایهٔ سخنوري در همان پایه مانده دو کلمه شکسته بسته بطریق اجمال مرقوم قلم نیاز مي گردد - نو آئین باغی که موج سبزهٔ نوخیزش از سر طوفان گل گزشته معنی لفظ سبز به گلگون بخود تفسیر مي کند - و هر برگ سر خوش دلکشش که بتحریک جنبش نسیمی از خواب بر میخیزد خواب مخمل را به بیخودي تعبیر مي نماید - سبزهٔ نورسته همانا خط سبزیست بر رخ گلرخان تازه دمیده یا صفحات مصحف صنع است از قلم غبار بخط مصنف مرقوم گردیده - در هر گلزمین بل سر تا سر روی زمین دلنشینش چندانکه نور نظر کار کند نهالهای پر گل بدیع صورت چون گلدسته بهم پیوسته نوعی بار آورده که جز گل چیزی منظور نمي شود - و در هر چمن توده

تودهٔ خرمن سنبل رونق شکن کاکل خم اندر خم و گیسوی شکن در شکن نازنینان گلبدن بر روی هم افتاده - و در هر طرف انواع درختان میوه دار سبز و خرّم بنحوی سر در سریکدیگر کشیده که هیچ جا آسمان بنظر در نمي آید - عرض و طول خیابانش که چون خیابان عمر دراز خوش آینده و مانند سن شباب طرب افزاینده است بنحوی مطلوب ارباب تفرج افتاده که از ته دل نمیخواهند که آن نمودار کوچهٔ عمر خضر هرگز بسر آید و آن مهبط انوار فیض نامتناهي تا ابد بپایان انجامد - و چگونه چنین نباشد که در جای دیگر بر روی زمین چنین مکان ارم قرین که از افراط جوش سبزه و گل و وفور لاله و سنبل و اظلال اشجار سدره نشان طوبی مثال و سیلان انهار سلسبیل آثار از مرغزار خیابان ریاض رضوان دل نشین تر مي نماید بنظر سیّاحان بحر و بر در نیامده - و فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیض بر ساحت قبول آن گلشن خدا آفرین زیاده از درجات فرض وهمي و احتمال عقلي تافته مثل آن بهشتي مقام ایزد تعالی در زیر آسمان نیافریده چنانچه مشاهده شاهد و عیان دلیل بیانست * نظم *

بقدر سیر این گلشن نظر کو | بهشتی اینچنین جای دگر کو
ز هر برگش گلستانی نمایان | چو از آئینه عکس خوبرویان
بود نشو و نما اینجا روانرا | بهار دیگر است این بوستانرا
درین گلشن ز جوش سبزه و گل | نمي آید بگوش آواز بلبل
ارم در پشت دیوارش نشسته | خجل چون عندلیب پر شکسته

یکی از جمله حجتهای کامله بر اثبات خوبیهای این نقش بدیع فاعل مختار کثرت جریان انهار و وفور آبشارهای فیض آثار است که از وقوع رستهٔ اشجار بر کنار خیابان بی مبالغه نمودار جنات تجري من تحت الانهار ازآن آشکار گشته - آب خوشگوار هریک از غدیر و آبگیر آب تسنیم و کوثر

برده و از تصور سلاست آب نهرش جوی شراب بدهن آورده - خاصّه حوضی بطول و عرض شصت در شصت در وسطش چون آئینهٔ آفتاب باموای نور چهره افروز ظهور گشته بهمه حساب اول دلایل واضحه بر اظهار قدرت جهان آفرین است - و از عکس رنگ آمیزي گلهای اطراف رشک فرمای نگار خانهٔ چین بل روکش اطلس پر نقش و نگار کارخانهٔ چرخ برین - آب خورشید حبابش بسکه چون لعل خوبان سیراب فیض حلاوت است زکوٰة عذوبت بدجله و فرات میدهد - و قطره قطره زلالش باعتبار صفا و لطافت بل بهمه حساب بر چشمه سار زندگي تفوق میجوید - فوّارهای درون که بعدد چهل و نه از نقره ساخته شده چون سحاب رحمت ایزدی بریزش مروارید غلطان هوش از سر راز دانان سواد و بیاض ربوده - و صد و دوازده فوّارهٔ دور که مایل بحوض نصب گشته پنداري چندین هلال بجهت دفع عین الکمال گرد چشمهٔ آفتاب طلوع نموده - در هر چهار خیابان اطراف که هر کدام از سنگ یک رنگ سرخ بعرض بیست گز باتمام رسیده نهری چون جدول نور به پهنائي شش ذراع مشتملبر سي فوّارهٔ در افشان در وسط آن بلطافتی روانست که چراغ چراغان نهر مجرّه از پرتو آن نوریاب جاودانست - و از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهي فریفته و شیفتهٔ تماشای آن - چپ و راست این حدیقهٔ ارم آئین که همانا قطعه ایست از فردوس برین دو دست عمارت دلنشین بغایت دلپسند و نظر فریب است از بس طراز صور گونا گون و نقش بوقلمون چون عرش میناکار بلقیس با سریر زمرد نگار سلیمان بآئینی صورت اساس یافته که بهمه معني وقوع نظیر آن در عالم امکان صورت پذیر نیست - و نهر آبي در محاذيِ آن جاري گشته از دست انفاس روح الامین احیای اموات در طی شکن آستین دارد - و در حیاض وسط هر دو عمارت که چشمهٔ حیوان

بچشم حسرت در آن نگرانست بنهایت خوبي در جوش آمده از کنار چبوتره بارتفاع یک و نیم گز بصورت آبشارها در پائین حوض ریزان - و در طاقهای زیر آن روزانه گلدانهای سیمین و زرین پر از گلهای طلا و شبها شمع کافوری در زیر نقاب آب مانند ستاره در پردهٔ تنگ سحاب با معني گلوسوز در چمن سخن شاداب بحسنی جلوه افروز ظهور میگردد که بی اختیار رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید مي سازد - و موج آب و تابش دست تطاول بر چشمهٔ مهر و قصیدهٔ مرصّع کهکشان دراز نموده حسن تفرجش پردهٔ طاقت بر مست و مستور میدرد • نظم •

نگه را فروغش دهد آن صفـــا | که چـون باز گردد سوی دیدها
از و دیدهٔ مـــهر تابان شـــود | خطـــوط شعـــاعش مژگان شود
فروغش دهد گر بآئینـــه آب | برد دست از پنجـــهٔ آفتـــاب
نهان جمله پیداست از آب و تاب | صفا گشته غماز او چون حبـــاب

دیگر تمامي طبقهٔ شرقي سمت باغ که موافق طول باغ بعرض بیست و شش ذراع و ارتفاع یک و نیم ذراع محتوي بر سه دست عمارت مشرف بر دریای جون واقع شده همگي و تمامي از سنگ مرمر صاف و شفاف بر آمده بصفای درون و بیرون صبح را شرمنده آب و تاب خود دارد - و بلطافت آب و هوا و دلنشیني جا و خوشي منظر هر لحظه باعث اعجاب دیده وران شده نظر را واله و شیفتهٔ خود مي سازد - وفور صفا و جلای سقف و جدار هر یک که چون آئینه چهره نمای مراد است مانند لوح بلورین سینهٔ سیمبران والا نظرانرا حیران نظاره دارد - قطع نظر از تکلّف و ساختگي سقف و جدار این هر سه مکان را که زینت بخش صفحهٔ روزگار است نقّاشان نادر کار که از نزاکت طرز و تازگي روش قلمرو حسن صنعت ملک ایشانست باصناف ریاحین و ازهار و انواع گل و گلزار

نگارین ساخته لطف صنعت خود را آن مرتبه داده اند که هر نقش دلکش آن رقم نسخ بر خط یاقوت لعل بتان کشیده - و آن کار نامهٔ رنگین صنعت آفرین که سر جمله از توصیفش بمیانجیٔ بیان و بنان دست بهم ندهد بدرستیٔ نقش و نگار رونق شکن بازار سپهر مینائی گردیده * نظم *

صفـــای خلـــد فـــرش آستـــانش
گـــرفتـــه دلکشـــائی درمیـــانش
درو دیـــوارش از تصـــــویـــر گلـــزار
در و بـــایـــد نشستـــــن رو بـــدیـــــوار
سه جانب گلشن و در پیش دریا است
که هر موجش خم زلف فرح زاست

بنام ایزد نهری سلسبیل نژاد گوهر نهاد که رشک حوالیش که مانند امتداد خط محور کشیده دجله دجله سرشک خون از دیدهٔ سر چشمهٔ فرات و جیحون کشاده و در برابر عرض عریضش نیل مصر چون نیلاب سند بآن مایه طول همانا از دست انگشت نیل که از برای دفع گزند عین الکمالش بر روی صفحهٔ زمین کشیده - و در وسط عمارت میانه حوضی کم عمیق ته نما بطرح بدیع و هندسهٔ غریب در نهایت صفا و زینت بطرح کره بندی مرتب ساخته در سر هر بند سوراخی گزشته اند که آب زندگی ازآن میجوشد - و فوّارهای جوشان که تفرج آنها بغایت طرب افزا و فرح انگیز است در آن نصب نموده مانند انگشت فروزان شمع زینت بخش عمارات ساخته اند که خرد در دریافت کیفیت آن حیران میگردد - و جداول نور بهر چهار طرف ازآن چشمهٔ خورشید بر آمده بحوض یک لخت سنگ مرمر که حاشیه‌اش بنقش و نگار پرچین پر آذین زین است بصورت آبشار از عالم بلور صاف میریزد و از اطراف حوض سرشار گشته

داخل نهر پائین میگردد - و سنگ این حوض که از غرایب روزگار است از کان مکرانه بر آمده بحکم اشرف حوضی مربع چار در چار بعمق یک و نیم گز صورت گرفت - و از آنجا بشاهجهان آباد که صد کروه بادشاهی است بصد منصوبهٔ جر ثقیل رسیده در آن مکان نصب گردید - اگرچه حوضهای مطبوع در دولتخانهٔ والا بسیار است اما این حوض که خارا تراشان فرهاد پیشه بنوک تیشهٔ فولاد مثلش در سالهای دراز نتوانند انگیخت لطف دیگر دارد - چون در هر مکان دلنشین از نشیمن‌های نزهت آفرین مشکوی دولت از آب نهر بهشت مذکور آبشاری و حوضی دلفریب ترتیب یافته مکرر بستایش آن و حوض کلان که در گلشن ارم آئین امتیاز محل مانند ظهور جان در سایر اشیا و آفتاب در وسط السما بنابر صفای نظر و حسن منظر بدستور حوض حیات بخش باحسن وجوه صورت نما است بهمه جهت پرداختن و سخن در وصف طول و عرض آن بر زبان آوردن بر فرض ایجاز محال بدور و دراز مي کشد لاجرم بهمین قدر مذکور که عمارات مسطور بر تمام بستان سراهای فیض آثار که باعث آرایش صفحهٔ جهانیان است و شاید آن نوع نزهت کدهای کشاده فضای طرب افزای بروی زمین موجود نباشد بلکه سخن در بهشت میرود بچندین درجه تفوق دارد - اول آنکه امتیاز محل که بزرگ ترین عمارات دولتخانهٔ والا است بطول پنجاه و عرض بیست و شش ذراع در کمال تکلف و تزئین و نهایت خوشنمائیِ نقش و نگار و رفعت پایه پای تفوق بر کرسيِ مثمن سپهر هشتم نهاده بحسن آب و رنگ روکش قصور و منازل بهشت موعود است بلکه بهمه حساب رشک سرابستان ارم معهود در آن واقع شده کلاه و طرّهٔ طارم و کلسهایش همه طلا اندود است - دوم آنکه بر یک جانب آن جهروکهٔ درشن که مشرق طلوع آفتاب روی زمین صاحبقران ثاني سعادت قرین است

و مشرف بر دریای جون و جانب دومش جهروکهٔ خاص و عام قرینه ساخته شده اکتفا می نماید - و مزیتهای دیگر را از حوصلهٔ قدرت خود بیرون دانسته سخن از ستایش خاص و عام و بازار مسقف و آبادی شهر درمیان می آرد - صورت بنیاد این نسخهٔ سبع شداد و دیوان کدهٔ عدل و داد که روکش بارگاه سلیمان و ایوان نوشیروانست برین نمط است که غربی امتیاز محل ایوانیست مشرف بر باغچهٔ عمارت مذکور از سنگ سرخ ساخته بسنگ مهتابی سفید نموده شده از مهره کشی معماران جادوکار چون آئینهٔ صبح جلا پذیرفته و چون سر منزل دیده نور و صفا و دلکشائی را در بر گرفته - متصل سقف آن جهروکهٔ خاص و عام که سجده جای عالمیان و محل انجاح حاجات جهانیان است سراپا از سنگ مرمر بنگله مانند بطول چهار و عرض سه مبنی بر چار ستون و عقب آن بنگله طاقیست بدرازی هفت و پنهائی دو و نیم ذراع بسنگ‌های رنگا رنگ پرچین نموده از تیز دستی نقاشان بدایع نگار به گوناگون نقش بدیع آن مایه زیب و زینت یافته که ترنج سیمین ماه و شمسهٔ زرین سپهر در پیشش رنگی از آب و تاب ندارد - و نظارگی را تفرّج آن از تماشای رنگ آمیزی صنعت گلشن بهار مستغنی می سازد - و در سه ضلع آن محجری از زرناب نصب شده گوئی خطوط شعاعی آفتاب بر روی هم پیچیده - هر اول روز این مکان سعادت نشان از جلوس اورنگ نشین سریر اقبال داغ دل منازل قمر بل غیرت افزای شرف خانهٔ مهر انور می گردد - و از پرتو نور بخشی طلوع آنحضرت در برابر مطلع خورشید دوکانچهٔ عالم آرائی می کشاید - و در پیش آن بارگاه رفعت بناه مشتملبر چهل ستون که هر یک ازآن قایمهٔ کوه بیستون بل قاعدهٔ هفت طارم لاجوردی و ستون این نه رواق نیلگون میتواند شد بطول بیست و هفت و عرض بیست و چهار در کمال رفعت اساس

یافته - و زیب و زینت سقف و جدارش که بنقوش گوناگون مصور است کارنامهٔ مانی را از رتبه انداخته - از سه طرفش محجری از سیم ناب بقد آدم متوسط و خارج ایوان ساحتی در کمال فسحت بطول یک صد و چار و عرض شصت از فضای محوط خاص و عام جدا کرده بر سه جانب آن کٹہرہ از سنگ سرخ کشیده بیانتهای مزین گردانیده اند - و بیرون آن صحنی چون دل دوست کریمان کشاده و مانند باطن بیدار درونان بنور سعادت آماده بطول دویست و چهار و عرض یک صد و شصت ذراع ترتیب داده بر دورش ایوانهای دل نشین بدیع آئین ساخته از زحمت بارش سحاب و آسیب تابش آفتاب مردم را فارغ البال گردانیده اند - از جمله سه دروازهٔ آن دروازهٔ جانب غرب که این هفت طبقه لاجوردی خرگاه در جنب رفعتش نمودی ندارد و این کارگاه بیستون در برابرش جز رنگ خجالت رنگی بر رو ندارد - و بیرون آن دروازه برای جلو خانه چوکی بطول دو صد و عرض یک صد و چهل سراسر مشتمل بر ایوان و حجرهای خاطر پسند و سه دروازه جانب شمال و جنوب و غرب که از دروازهٔ شمالي قلعه تا دروازهٔ جنوب دو رسته حجرهای نو آئین و ایوانهای دل نشین بعرض چهل ذراع در کمال استحکام و استواري بنحوی که وقوف بر آن باعث ایستادگي عقل میشود برای اصطبل و دیگر کارخانجات صورت اتمام یافته نهر بهشت از وسطش جاریست - و از جانب غرب تا دروازهٔ قلعه بازاری مسقف دو طبقه به نهایت زیبائي بعینه از عالم مراتب حدقه در کمال صفا و نور و مردم نشینی معمور مانند رسته خیابان فردوس کشیده - و حجرهای صفا آفرینش مانند خانهای چشم دیوار بدیوار و در بدر در هم اساس یافته همه جا دوکانهای مردم نشین مالا مال از متاع عین معائنه چون چشم و ابرو بیکدیگر پیوسته - و در اطراف مبصران تیز نظر مانند

صفوف مژگان متصل بهم صف بسته همانا در روی زمین نظیر و عدیل ندارد - و آن شاهد زیبا اندام با زیب و زینت تمام از نهانخانهٔ غیب درین صورت بعالم شهود جلوه گر گردیده ازآن طور چشم صاحب نظران را گرسنهٔ چشم نظّارهٔ خود دارد که اندیشهٔ دقیقه رس اولی الابصار ادنی پایهٔ کمیت و کیفیت و زیب و زینتش را اصلا بجا نمي آرد - این نوع عمارت بازار مسقف که مردم هندوستان اصلا ندیده بودند اختراع تازه ایست که بیمن توجه و عمارتگري یگانهٔ خدیو هفت کشور بر روی کار آمده * نظم *

گلش را چو بگرفت بنـا در آب ... نماند آب در چشمـهٔ آفتاب
تمـاشای این خجسته مقـام ... برد رشک بر چشم احول مدام
خدایش چنان دلبري داده است ... که سایه ازو دور نه افتاده است
نرفت است از حجرهایش نشاط ... چو صورت که شد بافتـه در بساط
بهر خانه یک شهر عیش و سرور ... چسان یافت جا چشم بد باد دور
چنان دامن دل کشد سوی خویش ... که باد از فضایش نرفتست پیش

و پیش هر کدام دروازهٔ قلعه متصل بازار مذکور و دروازهٔ جانب اکبر آباد دو تمثال فیل پایه دار که بهمان کلاني که فرد اعظم این نوع باشد ساخته آنچنان صورت درست و هیئت تمام معاني بر آورده اند که نظیر هر یک ازآن چهار نقش بدیع منظر در ذهن صور انگیز چه جای خارج اذهان صورت پذیر وقوع نتواند شد - بی مبالغهٔ تکلّف و شائبه تصلّف صورت نگاران خارا شکن و سنگتراشان فرهاد فن این کشور که بنوک تیشهٔ فولاد هزار گونه نقش و نگار شیرین از دل سنگ بر مي آرند که هریک شور از جان صورت بیجان شبدیز بل از دخمهٔ فرهاد و پرویز مي انگیزد - و باعجاز تیز دستيِ صنعت آن گونه موج رطوبت از لوح سنگ خارا بر آورده بتموج در مي آرند که شعلهٔ رشک آن دمار از جان موج پرند خارا و دود از دل آب حیوان بر آورد -

در بر آوردن این حصار فلک کردار و عمارات بدیع آثار و تمثال فیلهای پایه دار آن نوع صنعت لطیف پیشهٔ خود بکار برده اند که بعد از ملاحظه بنظر هیچ خردمندی را باور نمي آید که این گونه بنیانی غریب کار بشر تواند بود چه صفا و جلای در و دیوار هریک از عمارات بمرتبه ایست که با وجود آنکه نظارگي آنجا بنابر حیرت تماشا از پای تا سر نظر بند میشود اما هیچ جا پای نظر بند نمي شود و جز بانيء کهن دار دنیا دیگری بر حسن صنعت آن اطلاع ندارد - الحق خرد برین معنی گواهي میدهد و راه احتمال مي کشاید که این کارنامهٔ روزگار بدرستی شبیه و تصویر کردهٔ نقاش صنع بل نگار کردهٔ نقشبند اختراع و فرد اول کار صنایع نقشهای بدیع ابداع است - آری کردهٔ معلول فعل علت العلل است و بالآخر سایر آثار اثر اول الاول - چه باتفاق کلمهٔ عقلا سررشتهٔ وجود و ایجاد بدو مي پیوندد و همه راه بدو بآن دهندهٔ همّت میرود لا موجد سوی الله ولا موثر فی الوجود الا الله *

جانب راست و چپ قلعه بر کنار دریا سایر شاهزادهای بلند اختر کامگار و امرای نامدار عمارات وسیع بدیع و نشیمنهای غریب اساس نهاده اند - و از ابنیهٔ عالیهٔ این مصر اعظم چندین بنا ازین عالم است که از بیست لک تا یک لک صرف مخارج آن شده - و کمتر ازین خود از آن بیشتر است که اگر بالفرض عقود انگشتان در حساب آن بفرساید تعداد اعدادش تا روز شمار دست بهم دهد - اهالي و موالي شهر از احاد الناس تا اکابر و اعالي در خور مراتب احوال و کثرت و قلت اموال بناهای عالي موافق خواهش طبیعت خود ساخته اند در غایت تزئین و فسحت ساحت چنانچه در صحن هر یک جای شهر خالیست و هر طبقه عمارات هنود شش مرتبه و هفت مرتبه مانند طبقات حدقه بر روی یکدگر اساس یافته

همهٔ شهر نشان و مردم نشین و بدین اعتبار اگر این سواد اعظم را ازین رو نیز بمنزلهٔ حدقهٔ عالم دانند شده در وضوح آن نخواهد بود - و بر دور قلعه باغات و سرابستانها طرح شده که همانا همگی آب حسن نمود ابنیهٔ عالیهٔ بغداد که بر ساحل دجله بنیاد یافته برده و خوشی و دلکشائی نهر بصره را که از جنات اربعهٔ دنیا ست بباد فتنه و فنا بر داده - چه میگویم سخن در جنات عدن است که انهار عسل مصفّا و عیون لبن سائغ از مجاری تحت آن جاریست - مگر نظر برعایت جانب رضوان و ملاحظهٔ خاطر نازنین حور عین نزهت این ریاض و عذوبت آبش به برابری روضهٔ دارالسلام و عین ماء معین تن در دهد - در مراتب آبادانی این فسحت آباد بی پایان که بسیط معمورهٔ ربع مسکون در برابر آن بساط همسری نتواند چید چه مایه بسط سخن توان داد که وفور معموری آن بمرتبه ایست که در سر تا سر آن شهر در هر کوی و برزن چندانکه نظر کار کند رستهٔ بازاری چون خیابان باغ بهشت کشیده و مانند دل و دست کریمان فراخ میدان و کشاده بنظر در می آید - خاصّه اسواق عظیمه مثل بازار جانب اکبر آباد و بازار طرف دارالسلطنت لاهور که بعرض چهل گز زینت افزای شهر گشته و نهر بهشت در سر تا سر وسط آن جریان پذیرفته - در هر طرف معاملان خوش معامله در دوکانهای پر مال و خواسته نشسته اند و در دوکان ناراستی بسته و ابواب دارالفتح حسن سودا و صدق قول و وفای عهد و درستی نیت کشاده - و از چار سو مشتریان سرمایه دار را بدانچه دل طلبیده و خواطر خواسته صلا داده - چنانچه وفور نفایس و امتعهٔ هفت کشور و نوادر و جواهر عدن معدن بحدیست که پس افگندهٔ دریا و کان بخرید متاع یک دوکان بس نیاید و دفینهٔ گنج شایگان چه جای خزینهٔ قوی مایگان بسودای یک معامل و[illegible] ننماید -

* نظم *

خیابانهای بازارش دل افروز | درو هر روز عیـــد و نوروز
بیازارش ز خوبان گل اندام | شکفته گلبنی بینی بهر گام
بهر دوکان که افتاده است راهت | پیٔ سودا بجا مانده نگاهت
برون آید اگر باشد خریدار | ز یک دوکان او صد کاروان بار
بدکانهـا فتـــاده بر سر هم | متاع شیر مرغ و جان آدم
بدست پیر افتـد رایگانی | ز دوکانهاش کالای جوانی
بجای دارو از دوکان عطّار | توان صحت خریدن بهر بیمار

این راسته بازار فیض آثار دو رویه سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوان بدین دستور واقع شده - از آغاز بازار تا چوک هشتاد در هشتاد کوتوالي چبوترہ چهار صد و هشتاد گز و از آنجا تا چوک دیگر که صد در صد است بطرز مثمن بغدادي بهمین قدر طول و عرض - و جانب شمالي این چوک سرای نوآئین دو سقفه بطول و عرض یک صد و هشتاد و شش مشتمل بر نود حجره و چهار برج و پیش هر حجره ایوانی و قرینش چبوتره سراسر بعرض پنج ذراع حسب لامر شاهزادهٔ جهان و جهانیان بیگم صاحب اساس یافته - یک درش جانب بازار و در دیگر جانب حدیقهٔ لطف طراز موسوم به صاحب آباد بطول نه صد و هشتاد و دو ذراع و عرض دو صد و چهل و دو ذراع مشتمل بر عمارتهای دلفریب و آبشارهای دلاویز و حیاض و فوارهای جوشان در کمال پاکیزگي و صفا و نهایت فیض بخشي آب و هوا و جانب ضلع جنوبي بازار مذکور حمامی بغایت مطبوع دلپسند بطول شصت و عرض بیست گز با ایوانها و نشمین‌ها در کمال نزهت و صفا که آن هم بفرمان ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته بجهت احراز مثوبات

اخروي وقف گشته - و ازین سرا و چوک تا سرا و چوک مسجد پرستار
خلیفهٔ آلهی بی‌بي فتحپوري محل پانصد و شصت گز طول بازار واقع
شده - طول مسجد مذکور چهل و پنج و عرض بیست در وسطش گنبدی
از بیرون کاشي کاري و از اندرون بسنگ سرخ زینت یافته - و هر دو
جانب گنبد ایوان در ایوان هریک سه چشمه بروی کار آمده - و کرسي
و ازارهٔ سنگ سرخ سربسر منبت و فرش نیز از سنگ مذکور و در دو کنج
دو منارهٔ چون دعای مستجاب رو بآسمان نهاده بارتفاع سي و پنج گز -
و در پیشش چبوترهٔ با محجر سنگ سرخ بطول چهل و پنج و بعرض
سی و پنج و پائین آن حوض نو آئین شانزده در چهارده که آبش از نهر
بهشت واقع شده - و بردور مسجد سرای بدیع مبني بر شصت و نه حجره
و چهار برج و بدستور سراهای دیگر در پیش ایوانها سراسر چبوترهٔ بعرض سه
و صحن این سرای صد در صد گز است - و هم چنین بازار جانب اکبر آباد
بطول هزار و پنجاه و عرض سي گز در نهایت پاکیزگي و صفا واقع شده
مشتملبر هشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان - و در آغاز بازار
محاذيِ دروازهٔ قلعه جانب جنوب مسجد عالي بنام عصمت پناهي
بي‌بي اکبر آبادي سر بفلک کشیده - عمارتش بطول شصت و سه و عرض
هفده و نیم گز بادشاهي محتوي بر هفت خانه گنبدي سقف از آن
میان چهار مسطح و سه خانه گنبد دار باتمام رسیده - نقوش سورهٔ فجر از
سنگ سیاه تراشیده بر دو بازو و پیشانيِ پیش طاقش که از سنگ مرمر
است پرچین نموده اند - و دو منارهٔ رفیع مقدار در دو کنج شرقي سر بفلک
الافلاک بر افراخته - و فرشش تمامي بسنگ سرخ بطرح جای نماز
بسنگ سیاه پرچین نموده از راه درون و بیرون از سنگ سرخ منبت
کار بر آمده - چبوترهٔ صحنش بدرازيِ شصت و سه و عرض پنجاه و هفت

و ارتفاع سه و نیم گز با محجر سنگ مذکور ساخته شده - پائین آن جانب مشرق حوضی دوازده در دوازده از آب نهر بهشت لبریز گشته در نهر اطراف مي ریزد - و بر اطرافش سرای کشاده فضا بطول صد و پنجاه و چهار گز و عرض صد و چهار و پیش هر حجرة ایوانی و پیش ایوانها سراسر چبوترة بعرض چهار گز بنا یافته - دروازهٔ والایش که از درون و بیرون بسنگ سرخ و پیشانیش از سنگ مرمر ساخته بالای آن کتابهٔ از سنگ سیاه پرچین کرده اند و در پیش آن چوکی زیبا بطول یک صد و شصت و عرض شصت ذراع و روبرو حمامی در کمال آب و تاب از سنگ سرخ بنا نموده از نهر بهشت آب در و جاري ساخته اند - تمامي عمارات مسجد مذکور اواخر رمضان المبارک در سال هزار و شصت بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه باتمام رسیده ٭

سیّاحان جهان گرد و سالکان گیتي نورد که مانند باد خشک و تر پیموده اند و چون آب بر نشیب و فراز گردیده همگي باتفاق کلمه قایل اند که در زیر چرخ برین شهری بدین پایه فسحت و مصری باین مایه جمعیت و جامعیت بنا نیافته - و في الحقیقت درین وادي بر طریق صدق و صواب سلوک نموده مسلک حقیقت پیموده اند چه آنچه مدینه را درکار و تمدّن را از وجود آن ناچار است همگي بر وجه اتم و اکمل درین مصر جامع یافته میشود - و سایر امصار و بلاد و جمیع اصقاع و اقطار درین مرتبه فسحت ساحت و روح و راحت و این درجه امن و امان نیست و اگر بمثل این باشد آن نیست که در همه باب بدان مثل میزنند - آنرا چه حد که دم از مماثلت حدود این منبع عدل و جود زند - و شام که چون صبح دوم بدلکشائي و عالم آرائي شهرهٔ ایام است مانند روز روشن است که نسبت این مشرق خورشید دولت بیکران بدان نسبت صبح و شام هست - و قسطنطنیه عظمی

وهم چنین رومیه کبری که فتح آن علامت قرب قیامت بلکه از اشراط ساعت است کجا و این شهر عظیم بل کشور اکبر و اقلیم اعظم کجا - چه باوجود این مرتبه فسحت و کثرت که دمبدم در ساحت آن بسبب غلغله و غریو مردم که یاد از نفخ صور مي دهد همانا شور محشر و غوغای روز نشور بر پاست و هر ساعت از سر نو قیامتی کبری قایم همانا بمقتضای حسن عهد و خیر نیت این بادشاه صافي طویت در نهایت مرتبهٔ امنیت است - و مدینة السلام بغداد که پانصد و نه سال دار الخلافهٔ خلفای بني عباسیه بوده درین مدت متمادي هر یک در فزوني عمارت آن مي کوشیدند قطع نظر از وجوه دیگر نموده در فسحت عرصه بآن نمي رسد - چنانچه استاد سخندان و دستور سخنوري مولانا شرف الدین علي یزدي در ظفر نامه آورده که دور آن معموره در عین معموري از طرفین دجله دو فرسنگ بوده که از روی تخمین شش کروه رسمي باشد و محیط دار الخلافهٔ شاهجهان آباد پنج فرسنج است که ده کروه بادشاهي و پانزده کروه رسمي باشد * نظم *

نیارد کرد دورانش مساحت ۔ که آخر میشود در وی مساحت
سواد او گرفته صفحهٔ ارض ۔ نه طول از منتهاش آگاه و نی عرض
چو خور بیرون شود از ملک گردون ۔ رود شب درمیان زین شهر بیرون
تعالی الله اگر مصر ست در شام ۔ بود یک کوچهٔ این محشر عام
چنین شهری بعالم کس ندیده ۔ که در وی هفت اقلیم آرمیده
چه شهری بوستانی نو رسیده ۔ بناها سروهای قد کشیده
عماراتش همه هم قامت هم ۔ همه آئینه واری صورت هم
همه چون خانهای چشم پرکار ۔ بروی هم چو چین طرهٔ یار
برفعت گرچه رشک آسمانست ۔ ولی خاک ره شاه جهانست
شکوهش را نمی دانم چه کم بود ۔ که دولتخانه هم بر شانش افزود

اساس یافتن مسجد جامع و احداث آن بنای خیر حسب الحکم خدیو عالم و خاقان اعظم بر کوهچه که در وسط شهر دارالخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است

چون احداث بناهای خیر نافع ترین خیرات جاریه است خصوص ابداع معابد و مساجد که بحکم نصوص کتاب و احکام سنت موجب تاسیس بنیاد ایمان و باعث بنیان قصور و منازل دارالجنان است چنانچه کریمهٔ انّما یعمر مساجد الله الا من آمن بالله و الیوم الآخر تشیید مبانیٔ این تمهید می نماید - لاجرم حضرت گیتی ستانی بانیٔ مبانیٔ جهانبانی در هر بقعه از بقاع فسحت آباد هندوستان که بمصداق ارض الله واسعة است جای که بنای ابنیهٔ خیر نباشد امر اعلی باحداث آن صادر فرموده کار گزاران فرمان بردار بکمتر مدتی آنرا باتمام می رسانیدند - و بنابرین چون در مصر جامع نو آباد یعنی دار الخلافهٔ شاه جهان آباد که تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت آباد باد اگرچه مساجد فراوان بکمال فرّ و شان و بقاع خیر بیکران اساس یافته امّا مسجد جامعی که از متانت بنیان در خور رفعت شان و علو مکان عمارات عالیهٔ این شهر عظیم الشان آسمان نشان باشد تا غایت اساس نیافته بود رای جهان آرای اقتضای بنای مسجد عالی بنیان رفیع العماد نمود که فسحت چار دیوارش زیاده بر مساحت ساحت سبع شداد بود و رصانت چرخ چنبری با متانت اساسش دم از برابری نیاورد - لاجرم

دهم شوال سال هزار و شصت هجري مهندسان اعجاز طراز و معماران هندسه پرداز در حضور علّامي سعد الله خان و فاضل خان خانسامان بر کوهچهٔ جانب غرب سمت قلعه که بفاصلهٔ هزار گز واقع است در ساعتی سعید موافق ارشاد اشرف رنگ ریخته آن بنیاد خیر را بر وفق مراد اساس نهادند - تا اتمام این مکان فیض نشان هر روز پنج هزار کس از بنّاء و سنگتراش و پرچین کار و منبت کار و نقاش و حکاک و بیلدار و دیگر عمله و فعله چه از سکان دار الخلافه و چه از اطراف و اکناف ممالک که بحکم اشرف جمع آمده بودند بکار مي پرداختند - باینهمه مزد و مدد و تاکید و اهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان آن قبلهٔ برکات زمان مشتملبر سه گنبد عالي اساس بطول نود و عرض سی و دو ذراع از سنگ سرخ بکرمک مرمر صفا و پرچین سنگ سیاه و صحن با صفا سراسر بفرش سنگ سرخ و عرض یک صد و بیست و شش ذراع در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه صورت اتمام پذیرفته زینت افزای خطهٔ خاک گردید - بنام ایزد نو آئین مسجدی فردوس زینت بهشت زیب آبرو بخش عالم آب و خاک گشته که از مبدای آفرینش تا الی غایت بآن آرایش صفا و پیرایش جلا در چشم فلک هزار چشم در نیامده و پیوسته نور نظر والا گهران بجهت تماشا فرش ساحت آن موطن سعادت است - و فرخنده اساسی در خور فسحت همت و قدر قدرت بادشاه سلیمان منزلت برروی کار آمده که مرکز خاک از یمن تجلیاتش روکش محیط افلاک گشته همواره ناصیهٔ پاکان وقف سجود آن مورد برکات است و درون و بیرونش از سنگ مرمر سیمگون برنگ صفحهٔ عارض خوبان بآن مایه صفا پیرایهٔ دلبري گرفته که دیدها از دیدنش واله گشته و فراوان چشم بنار نگاه در هر کنج و طاقش آویخته - و پرچین خطهای سیاه در فاصلهٔ الواح سفید معاینه چون تار

طرّهای شکن در شکن نیکوان پیوند علاقهٔ یک جهان جان از تن گسیخته - پیشطاق والایش که از غایت سر افرازي درجهٔ گردون را دقیقه شمرده آنچنان بلطافت بر آمده که خرد وران بالغ نظر را باوجود عمر نوح هزار یک از شمار خوبیهای آن دست بهم ندهد - و محرابهای هفتگانهاش هر یک بحسن و خوبي چون محراب ابروی نیکوان دلفریبي را بر طاق بلند نهاده آنگونه بنقوش متنوّعه منبّت است که عشر عشیر حق توصیفش بیاوري خامه و نامه میسر نیاید - کعبه چون از رشکش سیاه نپوشد که در جنب پرتو والایش و شعشعهٔ جلای گیتی افروزش بخیهٔ تیرهٔ روزي صبح صادق بروی روز افتاده و بیت المعمور چسان با پایهٔ نردبانش هم پایه تواند شد که مقصورهٔ اش چون نورستان باطن خدا بینان و صفوتکدهٔ قلوب خلوت نشینان داد ضیا گستري داده - دقایق عظمت قدر و مقدار منارهایش که هر یک ازآن قایمهٔ هفت طارم لاجوردي و ستون رواق نیلگون زبرجدیست چگونه به بیان آید که فکر محیط ارتفاع و خواص مزایای آن نمي تواند شد - و خامهٔ خود کام بچه عنوان متکفّل سرجمله از خوبیهای اشراف این شریف مکان تواند شد که جز قلم قدرت صورت آفرین هیچ یک از عهدهٔ تحریر آن نمي تواند برآمد - الحق چگونه تصوّر این معني توان نمود که فسحت ساحت ممتنع المساحتش که با فراخنای عالم امکان دم از برابري مي زند بطور فضای طور مهبط تجلیات انوار ظهور است - و آن بنیاد متانت نهاد که رفعت پایه قوي مایه عرش سایه اش که سر بمساوات سبع شداد سماوات فرو نمي آرد از فرط تقدس بنا و تنزّه عرصه و فنا همانا ساختهٔ ید صنع معمار عمارت بیت المعمور است بی تصنّع از مشاهدهٔ آن شاهد کمال قدرت صنع آفرین که از الواح سنگ خارای گلگون بر قلّهٔ کوهی رفعت نهاد بنیاد پذیرفته اندیشهٔ ارباب خبرت رهین حیرت میگردد که باوجود

آنکه کوه تاب برداشت شکوه آن ندارد چگونه بر فراز کوهسار اساس یافته و با آنکه خرق فلک از اطوار ظاهر خرد دور است رفعت آستانش چسان سر از جیب آسمان بر آورده - در وسطش حوضی مالامال از آب زندگانی چون چشمهٔ نور بتازگی آبرو بخش کهن طارم چرخ کبود گردیده بلطافتی موج زن است که عین الحیٰوة خضر مراتب جان بخشي ازو کسب می نماید - و آن رشک ماء معین و روضهٔ حور عین که چشم از دیدنش آب می یابد بصورتی پرده از رخ کشاده که چشمهٔ خورشید از فیض سرشارش توقع دریوزه دارد - و چه گویم از وصف ایوانهای دور آن نمودار بیت المعمور که بدان مرتبه بوفور صفا و نور امادة است که از هر یک آن انوار سفیدهٔ صبح صادق فروغ ظهور دارد - و معتکفان زوایای آن مشرق انوار ظهور را از بس فروغ و بهور سقف و جدار تحقیق وقت نماز مغرب بدشواري دست میدهد - آیات بیّنات قراني و کلمات سراسر معاني بر پیشاني ایوانهای آن سر منزل وفود طلایع نور به پرچین کاري سنگ سیاه بلطفی مرتسم گشته که از غایت متانت و دیر پائي آن معني تشبیهی کالنقش فی الحجر از روی حقیقت در آن صورت بسته - و از تمامي تناسب دوایر و مدّات و کرسي حروف الخط نصف العلم بر کرسي نشانده - بی مبالغه از درستي روش رواج و رونق بازار قطعهٔ ملا میر علي درست درهم شکسته - در هر ضلع چهارگانه بیرون مسجد چوکیست نو آئین و حجرهای دلنشین و در دو کنج جنوبي و شمالي آن دارالشفا و مدرسه بکمال پاکیزگي و صفا صورت ترتیب یافته - و از فیض نزهتش سراسر فضا چون روی دلبران پیرایهٔ آرایش پذیرفته

* قطعه *

من نگویم کعبه لیکن این قدر گویم که هست
جبههٔ اوتاد وقف سجـــدهٔ این آستـــان

پرتو انوار او چون عـــالـــم افروزي کند
صبح را گردد نفس انگشت حیرت در دهان
مسجد ارني ست میزیبد امامش جبرئیل
خلوت روحانیـــان را شمع باید بی دخان
دست استـــاد قضا تا از رخامش ساخته
رو سفیـــدي ابد آماده گشت از بهر کان
نیست دروی حاصل اوقات اهـــل طاعتش
جز دعای ثاني صاحبقـــران شاه جهـــان
در بنای خیر این سعي که دارد همتـــش
حاصل کان جمله خواهد گشت آخر صرف کان
تا همیشـــه قبلهٔ اسلام سمت کعبه است
قبلـــه گاه آرزو بادا جنـــابش جـــاودان
مسجدش کان کعبهٔ ثانیست تاریخش بود
قبلـــهٔ حاجات آمد مسجـــد شاه جهان

نزول اشرف حضرت صاحبقران ثاني در حصار فلک آثار دارالخلافهٔ شاهجهان آباد و تزئین پذیرفتن جشن عشرت و کامراني و دیگر خصوصیات

درین هنگامهٔ سعادت فرجام که هنگام خرّمي و بهروزيِ عالم و موسم سرافرازي و فیروزيِ عالمیانست آوازهٔ آبادي شهر فیض بهر شاهجهان آباد ز اتمام عمارات عالیهٔ بهشت نشان سامعه افروز گیتي گشته ابواب نشاط

بر روی انبساط جهانیان مفتوح دارد و خاصیت وقت و مقتضای روزگار جهان را لبریز خرمّي نموده خورد و بزرگ را صلای عشرت میدهد رای جهان آرای بادشاه دین و دنیا پناه بنابر لازمهٔ مقام اقتضای آرایش جشن عالم افروز عشرت مدام و سرانجام اسباب مسرت خاص و عام کرده امر قضا نشان در باب آذین مجلس فردوس تزئین بحلیهٔ نفاذ آراستگي یافت و رسائي مواد احسان و موايد انعام خديو کون و مکان جهانی را امیدوار حصول کام خاطر نموده گیتي را روکش گلستان ساخت - سامان طرازان کار خانهٔ سلطنت و کار پردازان امور دولت اول در و دیوار مشکوی عزت و غسلخانه را به پرتو آرایش جشن خسرواني بر آئین مهر گیتي افروز نور اندود و صفاآمود نموده روی زمین بارگاه عظمت پناه را به بساط مصور رنگا رنگ و قالي پشم مثالي که موافق هر نشیمن بکمال لطافت و پاکیزگي در کشمیر صورت انجام یافته بود رو پوش ساخته غیرت نگار خانهٔ چین ساختند - و از جلای طلا و نقره و فروغ در و گوهر محفل بهشت آئین رشک فرمای انوار مهر انور و غیرت بزم رنگین چرخ اخضر گردانیده رضوان را فریفتهٔ تماشای آن نمودند - بعد آن سقف و جدار آن شگفته گلزار یعني ایوان خاص و عام را بانواع نوادر اقمشهٔ هر دیار که از غایت نزاکت و لطافت همانا تار و پودش از اندیشهٔ دقیق نازک خیالان فراهم شده بود زینت افروز ساخته بر در جمیع حجرها و ایوانها پردهای مخمل زردوزي رومي و فرنگي و پرند چیني و ختائي آویختند - و اسپک دل با دل را که از تنگي دستگاه معني آسمان دهمین بلکه نمونهٔ عرش برین میتوان خواند بطول هفتاد و عرض چهل و پنج ذراع که در مدت مدید بصرف یک لک روپیه در کارخانهٔ احمد آباد سر انجام پذیرفته بر چهار ستون نقره بارتفاع بیست و دو

گز و دور دو گز و ربعی ایستاده شده سه هزار و دویست گز زمین را احاطه نموده و هزار کس را در سایه اش جا میشود بسعي سه هزار فراش چابکدست بر پا نمودند - و بر دور آن ابر رحمت شامیانهای مخمل زربفت با ستونهای سیمین و زرین کشیده در اطرافش محجر نقره نصب نمودند - و در سایهٔ اسپک خرگاهای عالي که در شبکهای آن نقره بجای چوب بکار رفته بود ایستاده کرده به پوششهای مخمل زربفت و کلابتون دوزي و دیبای گجراتي و ایراني آراستند - و جابجا چترها مرصّع به جواهر گرانمایه و مزیّن بسلسلهای لآلي آبدار و علاقهای در شاهوار بر افراشته روکش قبّهٔ فلک ثوابت و مرسلهٔ مجرّه و عقد ثریا و نثره ساختند - و چندین جا تخت های مرصّع و سریرهای زرّین گزاشته در وسط ایوان رفیع المکان تختگاهی مربع ساخته دور آنرا به محجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن همایون اورنگ گوهر آگین که بآب و رنگ جواهر چشم مهر انور بل چشم و چراغ سپهر اخضر است و وصف رفعت پایهٔ گرانمایه اش سخن را باز بر کرسي نشانده بلکه والائي پلّهٔ مقدارش مقدار و قدر سخن را از پایهٔ کرسي در گزرانیده موجب سیرچشمي ارباب هنر گشته پایهٔ رفعت آن بر کرسي اورنگ نهم نهادند - و شامیانه که جابجای آن جای تحریر بر اطراف بوتها و گلهای مطرّز بتار مروارید غلطان آبدار دوخته بودند با مسلسل گوهر شاهوار گرانمایه و چهار ستون طلای ناب که سر بندهای آن بجواهر ثمینه آبدار مرصع بود بر فراز آن بر افراختند - لوحش الله از آن بزم رنگین که ادنی مراتبش از بی نیازي توصیف بسخن سازي تعریف نمي سازد - و تعالی الله از آن انجمن والائین که شمّهٔ از صفای درون و بیرونش که مانند ظاهر آئینه و باطن ...ي گهران از کدورت مبرّا است به تحریر و تقریر راست نمي آید -

و چون ساعت مسعود برای نزول همایون بآن مرکز محیط دولت و اقبال و جلوس فرخندهٔ آن نایب مناب نیّر اعظم و قرّة العین صاحبقران معظم روز شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سال بیست و یکم جلوس والا مطابق هزار و پنجاه و هشت هجري قرار یافته بود لاجرم کوکبهٔ اقبال شاهجهان بشان و شوکت آسماني قرین دولت و سعادت جاوداني از گزر خواجه خضر براه دریا متوجه دارالخلافه گشته همه راه بر سبیل معهود از نثار فرق فرقد سای خدیو اعظم ملک الملوک عالم از دو سو دست زر افشان شاهزادهٔ سپهر جاه خورشید شان محمد دارا شکوه آفتاب سان ادیم روی زمین را در سیم و زر گرفت - و بتازگي نثار چیندان نیاز آئین از آز و آرزو بی نیاز گشته عالمی ذخیرهٔ اندوز استغنای ابد گشت - تا آنکه از میامن ورود مسعود قلعهٔ شاهجهان آباد که ابد الاباد از پرتو فیض نزول موکب اقبال بادشاه هفت کشور آباد خواهد بود معاینه مانند صفوتکدهٔ باطن روشن دلان صفای مهر انور پذیرفت - و از سر نو زمین قلعهٔ همایون بنای آسمان آسا گشته دولتخانهٔ والا تارک تفاخر از کون و مکان بر افراخت - نخست بارگاه چهل ستون که از آرایش جشن بهشت آئین شده بود بفیض خاص نزول اسعد اختصاص یافته چون دیدهٔ مردم موجب بصیرت صاحب بصر از نور مردمک نظر به پیرایهٔ زر و زیور و گوهر آرایش پذیر گشته در عین زینت و زیب دل پسند و نظر فریب آمده از فرّ جلوس همایون زیور انواع سعادت و شرف پذیرفت - آن مظهر فیض ربّاني ظلّ ظلیل جناب سبحاني از روی سپاس و ستایش دو دست حق پرست به بخشش و بخشایش بر کشودند و بنابر اقامت مراسم معهوده که پیوسته کامراني را در صورت کام بخشي بجای مي آرند عمل نموده عوّام

و خواص را بر مراد خاطر کامیاب و شاد کام فرمودند - شاهزادهای والا
گهر نیکو محضر و اعیان امرای عظام با ملاء اعلی و ملایک کرام موافقت
نموده به تهنیت این بزم نشاط پرداخته مراسم مبارکباد و وظایف زمین
بوس و تسلیم بجا آوردند و بعنایت بی نهایت بادشاهانه فایز گشته
بمنتهای مطلب رسیدند - خروش گورکهٔ دولت و اقبال و نوازش شادیانهٔ
کامرانی و شادمانی و جلوهٔ طرازئ اسپان تازی نژاد با ساخت مرصّع
و ستام زر و خرامش فیلان تنومند کوه نهاد مزیّن به پوشش های دیبای
زرکار چینی و پرند سیم باف رومی و ساز طلا و رنگ افروزئ بیارق گونا گون
و هم چندین سایر لوازم این مقام که بحلیهٔ حسن توزک و زینت مزید آرایش
پذیرفته بود غلغله در گنبد دوّار انداخته عالمی را در حیرت داشت -
و سپهر آبگون چون دیدهٔ مردم عینک دار باچهار چشم والهٔ نظّاره گشته سدّه
مروارید اخترانرا نثار آن می ساخت * ابیات *

یکی بزم رنگین شد آراسته
مهیّا درو آنچه دل خواسته
چو خلوتکدهٔ غنچه دیوار و در
ز یاقوت خشتی و خشتی ز زر
چه محفل که آرایش بوستان
شگفته چو روی دل دوستان
نماید ز بام و درش آفتاب
همه روز دریوزهٔ آب و تاب

روایح اقسام و بخورات طیّبه و نفحات انواع خوشبوها از سطح خاک اغبر
تا اقصای فضای فلک قمر معطر نموده زمین را گوی عنبر گردانیده -
و بوی ارگجه از بسیارئ مشک تتاری کرهٔ ارض را نافهٔ آهوی ختن ساخته و از

عوالم خاک هوا گرفته بمشام معتکفان صوامع سبع افلاک رسیده - و بعد از انجام این انجمن فرخنده بقابر ساعت سعادت ابواب این موهبت کبری بر روی غسلخانه و همگي عمارات سپهر بنیان کشاده در و دیوار همه را از پرتو حضور فرخنده آذین نور بستند - و از آنجا فروغ مقدم مبارک بر حریم حرم خلافت ارزاني داشته در مشکوی دولت جاوداني بر اورنگ عشرت اندوزي و کامراني قرار گرفته بکام خاطر عاطر همت بر بسط بساط انبساط و کسب طرب و نشاط گماشتند - زیب و زینت نشیمن‌های عالي و لطف آرایش منازل فردوس مشاکل و جوشش آب از حوضهای فوّاره دار طلا در نهایت خوشنمائي و خاطر پسندي و جریان آب و طراوت چمنهای دلفریب که سبزه و گلهای هریک پنداري فرّاش صنعت بهمدستي ید قدرت بساطی دلکش از پرنیان منقّش ملوّن گسترده و جلوهٔ شاهدان سبز فام ریاحین با چهرهٔ چون گونه گل آبدار و طرّهٔ سنبل تابدار بر کاخ شاخ و حجله‌گاه باغ و سرود طرازي و نشید سرائي نغمه پردازان گلستان و مرغوله سازي باغ و بستان و وجد و سماع چنار و عرعر بدستک زني و بال افشاني سرو و صنوبر و نوای دلکشای رامشگران و سرود سرایان و سماع نازنین شاهدان هندي نژاد و فرشهای الوان و بساطهای نادره موافق هر مکان و مجمر و عود سوزهای طلا و گوناگون طیب و سایر اسباب سور و سرور و حسن نمود هزاران حور نژاد که در هر طرف پري‌وار در پرواز حسن و جلوهٔ ناز بودند و از نهاني کرشمهٔ چشمان نیم‌مست و تبسم گونه غنچهای خندان که عقول خردمندانرا دیوانه مي ساخت معاینهٔ بهشت برین بلکه هزار باره بهتر از ریاض هشت بهشت در نظرها جلوهٔ ظهور گرفته صورت معني این بیت امیر خسرو در چشم اولی الابصار نمودار دید و امعان نظر درآن هوش از سر سرخوش و مخمور ربوده از ذرّه تا

خورشید و از ماه تا ماهي باقرار این معني گواهي میداد • بیت •

اگـــر فردوس بر روی زمین است
همین است و همین است و همین است

ارباب انصاف نیکو مي شناسند و خردمندان بهتر مي دانند که قطع از اغراقات شاعري و مبالغات سخنوري بحکم قطعي میتوان گفت که این خیر جاري و فیض سرشار از خیر محض جلّ شانه که بیمن توجه بادشاه عالم پناه نصیب ابنای آدم گشته همانا بهشتی است بر روی زمین که بی میانجي قیام قیامت و غوغای رستخیز و شور و شر صور در دنیا بادنی و اعلی رسیده - و تماشای این بقعهٔ ارم آئین که دل نشین تر از فردوس برین است از آرزوی سیر و گلگشت خلد موعود مستغني گردانیده - امید که تا دار دنیا و دیر گیتي را بقاست و زمین و آسمان بعدل پا برجا و بر پا ارکان بقای آن مانند بقای ارکان عدل این دودمان دیرپا ثابت و بر قرار و جاوید پیوند و پایدار باد •

چون درین مقام خامهٔ غرایب نگار از راه تبعیت بمعرض بیان کیفیت احداث و سبب بنیاد آن فیض آباد در آمده بنابرین در توصیف و تعریف این خلد برین جای ادای حق مقام نیافت لاجرم ذکر خصوصیات آنرا موقوف بوقت دیگر گزاشته باز بدین آئین بر سر سررشتهٔ سخن مي آید و مجملی از عواطف که نسبت بشاهزادهای والا مقام و ارکان دولت و امرای عظام در آن روز بظهور آمده مي پردازد بدین تفصیل بملکهٔ معظمه بیگم صاحب چهار لک روپیه و شاهزاده محمد داراشکوه خلعت خاصه با نادري و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اضافهٔ ده هزاري ذات از اصل و اضافه بمنصب سي هزاري ذات و بیست هزار سوار از آنجمله ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فیل با ساز نقره و دو لک روپیه

نقد مرحمت شد و شاهزادهٔ سلیمان شکوه از اصل و اضافه بروزیانهٔ پانصد روپیه و شاهزاده سپهر شکوه باضافهٔ یک صد روپیه معزز گردیدند - و سعد الله خان را بعنایت خلعت و نادري و منصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار از آنجمله دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه جسونت سنگه را بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس را بخلعت خاصّه و منصب پنج هزاري ذات و چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطاى فیل سر افراز ساخته و در جایزهٔ اتمام عمارت دار الخلافهٔ مذکور هزاري هزار سوار در منصب مکرمت خان که چهار هزاري چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بود افزودند و راجه جی سنگه و رستم خان و جعفر خان میر بخشي و ملا علاء الملک میر سامان و الله ویردي خان و نجابت خان و خلیل الله خان و میرزا نوذر صفوي وغیره صد نفر را خلعت بوم طلا و بوم نقره مرحمت نموده مقرر فرمودند که تا نو روز این جشن والا زینت افزای روزگار باشد و هر روز صد خلعت بصد نفر از بندهای درگاه داده باشند - حیات خان بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بمنصب دو هزار و پانصد و هزار سوار و تقرب خان بمنصب سه هزاري پانصد و هزار سوار و ملا علاء الملک میر سامان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و دیگر بندها که تفصیل آنها بطول مي انجامد سرافراز گردیدند *

جشن وزن قمري

روز یکشنبه دوم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و هشت هجري که اختتام مجلس جشن اتمام عمارات والا و آغاز جشن شروع سال پنجاه و نهم مبارک قمري بود باز از سر نو محفل جشن مذکور حسن ترتیب یافته بانواع [illegible]ب و زیور و پیرایهٔ زر و گوهر زینت افروز گشت - مجموع مراسم این روز

مبارک بوقوع پیوسته از وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینهٔ بحر و کان آرزوی دیرینهٔ عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد - درین روز خجسته بمهین گوهر بحر خلافت تسبیح لآلی متالي که قیمت آن شصت هزار روپیه بود عنایت نموده دو هزار سوار شاهزاده مراد بخش را دو اسپه سه اسپه گردانیدند *

از عرضداشت امیر الامرا علي مردان خان بعرض مقدس رسید که عبد العزیز خان والي بخارا باقي نوز را با بسیاری از ماوراء النهر بر سر نذر محمد خان تعین نموده بلخ را در قبل دارد - بادشاه والا جاه بمقتضای مصلحت وقت دو اسپ با زین طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل بامیر الامرا فرستاده راجه بیتهلداس و نظر بهادر خویشگي را با جمعی کثیر از بندگان کلان منصب درین روز بعنایت اسپ و خلعت سرافراز ساخته روانهٔ کابل نمودند - حکم شد که بهادر خان و قلیج خان و رستم خان از جاگیرهای خود با سپاه رزمخواه زود خود را بصوبهٔ مذکور برسانند - مکند سنگه ولد مادهو سنگه هادا بعد فوت پدر از وطن آمده سعادت ملازمت اندوخت و بخلعت و منصب دو هزاري ذات و هزار و پانصد سوار و عطای وطن سر بر افراخت - فاخر ولد باقر خان که چندی بسبب تقصیر بی منصب و جاگیر بود بخدمت اوزک و عصای مرصّع و منصب سابق سرافرازي یافت - غرّهٔ جمادي الاول جان نثار خان که بعنوان حجابت بایران رفته بود آمده ملازمت نمود و بمنصب دو هزاري ذات و هفت صد سوار و خدمت اخته بیگی سر افرازي یافت - رای رایان که در بنارس زاویه نشین بود باز دولت بندگي دریافته بخدمت دیواني دکن و حافظ ناصر صاحب مدار صدر الصدور سید جلال بخدمت دیواني احمد آباد سر بلند و مباهي گردیدند *

آغاز سال بیست و دوم از جلوس اقدس

غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و پنجاه و هشت سال فرّخ فال بیست و دوم شروع شده مژدهٔ کامیابي بخلایق داد - چهاردهم شاهزاده مراد بخش از کشمیر آمده ملازمت نمود - چون شایسته خان صوبه دار احمد آباد باوجود تنخواه منصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و مبلغ پنج لک روپیه در وجه علوفه سه هزار سوار سه بندي به تنبیه و تادیب متمرّدان آنجا از قرار واقع نتوانست پرداخت لاجرم صوبهٔ مذکور بشاهزادهٔ والا گهر محمد دارا شکوه مرحمت نموده از اضافهٔ ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گردانیدند - و باقي بیگ را که هزاري چار صد سوار منصب داخلي آن خان والا شان داشت بخلعت و حراست آن صوبه از جانب آن بیدار بخت و منصب دو هزاري ذات پانصد سوار و خطاب غیرت خان و عنایت اسپ و فیل نوازش نموده رخصت فرمودند - و ضبط صوبهٔ مالوه از تغیر شاهنواز خان به شایسته خان مقرر نموده صوبهٔ دکن بوالا اختر عالي نسب شاهزاده مراد بخش عطا نموده در وقت رخصت بعنایت خلعت خاصه و تسبیح مروارید مباهي ساخته شاهنواز خان را که بعد از فوت اسلام خان بصیانت ولایت دکن معین گشته بود اتالیق آن کامگار گردانیدند - و پانزدهم شاهزاده شاه شجاع بهادر را بمنصب پانزده هزاري ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مرحمت صوبهٔ اودیسه از تغیر معتقد خان بر کام خاطر فیروز ساختند - جمشید بعنایت خلعت و کوتوالي دارالخلافه سر افتخار بر افراخت - و نظم صوبهٔ اوده از تغیر میرزا خان باعتقاد خان که از بنگاله مي آمد تفویض یافت - و الله ویردي خان بجاگیر او که گورکهپور بود مرخّص شد *

انتهاض الویهٔ جهان پیما به شکار سفیدون و رسیدن خبر آمدن والیٔ ایران به قندهار

درین ایام که دارالخلافهٔ شاهجهان آباد از پرتو اقامت موکب مسعود بهمه جهت مجمع بهجت و سرور و منبع نشاط و سور بود هوای سیر و شکار سفیدون از جاذبهٔ شوق افزا دامن کشان آمده محرک ارادهٔ آنحضرت گردید - لهذا سلخ شعبان بدانصوب نهضت فرموده چهارم رمضان المبارک بعمارت خاص شکار که از دارالخلافه شش و نیم کروه است نزول نموده هفت روز در آن مکان بشکار نیله پرداخته متوجه پیش گردیدند - بهادر خان که از دارالسلطنت لاهور روانهٔ کابل شده بود بحکم معلی معاودت نموده بصوبه‌داری ملتان سر افرازي یافت - و از آنرو که در فصل ربیع بی جاگیر بود حکم شد که طلب او را در مطالبه مجرا دهند - سید احمد سعید که در محرم نخستین سال بجهت رسانیدن قندیل مرصّع بروضهٔ منوّرهٔ حضرت رسالت پناه دستوري یافته بود بسبب تباه شدن جهاز بسورت معاودت نموده حسب الحکم اشرف قندیل را در سورت گزاشته بحضور آمده سعادت ملازمت دریافت - هفدهم از نواحيِ سفیدون معاودت نموده بیست و چهارم بخاص شکار تشریف ارزاني فرمودند - درین مکان از عرضداشت خواص خان قلعدار قندهار و عزّت خان حارس بست بعرض مقدس رسید که شاه عباس والیِ ایران چهارم ربیع الاول سنه بیست و یکم از صفاهان بر آمده در چمن بسطام ییلاق نموده دریغولا از آنجا روانه شده هفتم شعبان به مشهد مقدس رسیده متواتر خبر میرسد که با لشکر گران سنگ بآهنگ تسخیر قلعهٔ قندهار متوجه گشته - برسم و آئین آن دیار در خراسان توجیه تفنگچي و بیلدار نموده برای

سر انجام غله بفراه و سیستان و محال دیگر مردم فرستاده در انسداد طرق و مسالک این صوب سعی و اهتمام تمام دارد - و چون دانسته که در زمستان بسبب کثرت برف تردد از راه کابل و ملتان متعذّر است اراده دارد که در دی و آذر بمحاصره پردازد - و شاه قلي ولد مقصود بیگ ناظر را با نامه بر سبیل استعجال روانهٔ درگاه عالم پناه نموده و او بیستم شعبان به قندهار رسیده زیاده از سه روز توقف ننموده روانهٔ حضور پر نور گشته - حضرت ظلّ سبحاني حکم فرمودند که ارباب تنجیم ساعتی برای انتهاض الویهٔ فلک فرسا اختیار نموده بعرض مقدس رسانند - و فرامین مطاعه بامرا و منصبدارانی که نامزد این مهم شده و در تیول خود اقامت داشتند شرف صدور یافت که بسرعت هرچه تمام تر روانهٔ درگاه گردند - و بشاهزادهٔ کلان فرمودند که به قاضي افضل که از جانب آن والا گهر بحراست دار السلطنت لاهور مي پردازد بر نگارند که شاه قلي فرستادهٔ ایران را در لاهور نگاهداشته نگزارد که متوجه درگاه گردد - چون خواص خان به علي مردان خان نوشته بود که برای ضبط قلعهٔ قندهار لشکری و خزانه برای مواجب دیگر درکار است خان مذکور نور الحسن بخشيِ احدیان و چندی دیگر از منصبداران را با دوهزار سوار و پنج لک روپیه از سرکار والا فرستاده کیفیت این واقعه معروضداشت *

دوم شوال بفراوان بهروزيِ دولت و اقبال داخل شاهجهان آباد گشته هر کدام از قباد خان و طاهر خان را بمنصب دوهزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه سرافراز فرمودند - بیستم بعرض رسید که رشید خان حارس تلنگانه و قزلباش خان قلعدار احمدنگر راهگرای سفر آخرت گشتند - خدمت تلنگانه بهادي داد خان برادر رشید خان و منصب دو هزاري دو هزار سوار و قلعداريِ احمدنگر بایرج ولد او و منصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خطاب خاني

عطا نمودہ دیگر پسران و برادران هر دو سردار مرحوم را موافق حالت و استعداد منصب و اضافه مرحمت نمودند - چون بعرض مقدّس رسید که راجه کنور سین کشتواري رخت هستي بربست مهانسنگه پسراو را به جانشیني پدر و منصب هشت صدي چار صد سوار و خطاب راجگي سربلند گردانیدند و کشتوار در تیول او مرحمت شد *

انتهاض رایات عالیات بصوب پنجاب و رسیدن خبر محاصرهٔ قندهار

چون درین ایّام خبر آمدن والي ایران بقندهار متواتر بسمع والا رسید لاجرم بنابر مصلحت جهانباني بدار السلطنت لاهور تشریف فرمودن لازم دانسته سوم ذیقعده سنه هزار و پنجاه و هشت بعد از دوپهر ماهچهٔ رایت ظفر آیت بسعادت سعد اکبر و طلعت مهر انور از افق دارالخلافهٔ شاهجهان آباد طلوع میمنت نموده بسمت مرکز محیط سلطنت لاهور ارتفاع گرای گردید - درین روز برکت اندوز شهسوار عالم امکان دولتخانهٔ زین را بر سعادت دایمي اورنگ گوهر نگین فوقیت دادہ از راه کنار دریا تا خضر آباد و از آنجا تا سرهند بشکار چرز پرداختند و سوم ذي حجه از دریای ستلج و هفتم از آب بیاه عبور نمودند - درین وقت از عرضداشت قلعدار زمینداور بمسامع جاه و جلال رسید که قبچاق خان از راه خواجه اوچین داخل سرحد زمینداور گشته هفدهم ذي قعده وارد قندهار گردید - خلعت و خنجر مرصّع از حضور اشرف و پنجاه هزار روپیه از خزانهٔ قندهار باو مرحمت فرموده منشور طلب بتاکید تمام صادر فرمودند - مومی الیه در وقت بر آمدن از اندخود داخل بندگان درگاه گردیده بود چون چند منزل درنوردید کدخدایان

الوس و اویماق از عقب رسیده ظاهر کردند که همه دل از متابعت اوزبکیه برداشته رضامند به بندگی درگاه عالم پناه ایم و بجهت سرانجام اسباب سفر في الجمله توقف ضرور است - رستم خان پنج هزار روپیه باو بطریق مدد خرچ داده رخصت نمود - او زمستانرا در چارحد که بحدود قندهار پیوسته است گزرانیده بعد از انقضای زمستان براه قندهار متوجه درگاه گشت - و از راه کار طلبي و شجاعت به قلعدار ظاهر ساخت که چون خبر آمدن والي ایران به قندهار متحقق است میخواهم مصدر خدمتی گردیده بعد از انجام کار روانهٔ حضور اشرف شوم - قلعدار از کمال بزدلي و بی جگري این معنی را بسیار غنیمت دانسته اورا با خود نگاهداشت - راو ستر سال از وطن و رستم خان و قلیج خان و راجه بیتهلداس از کابل به پرتو زمین بوس سدّهٔ سدره مرتبه پیشاني بخت را سعادت جاوداني دادند *

یازدهم ذي حجه باغ فیض بخش بخش دوازدهم دولتخانهٔ لاهور از ورود موکب مسعود قبلهٔ مقبلان چون باطن زنده دلان مهبط انوار ظهور گردید - و چهاردهم خواجه خان ولد اورنگ خواجه سفیر نذر محمد خان بنابر دریافت سعادت ملازمت بمنتهای مطلب رسیده نامهٔ خان و دو تقوز و دو اسپ از جانب خود پیشکش گزرانید - و بنظر التفات بادشاهي مختص گردیده بعنایت خلعت و خنجر مرصّع و ده هزار روپیه نقد رعایت یافت - و ابو المعالي پسر میرزا والي را که در ماندو در گزشته بود بمنصب هزاري چار صد سوار سر افراز فرمودند *

روز سه شنبه دوازدهم محرم سال هزار و پنجاه و نه هجري محفل جشن وزن شمسي و شروع سال پنجاه و هشتم از عمر ابد قرین بادشاه زمین و زمان انعقاد یافت - برسم هر سال سایر رسوم این روز طرب اندوز

از وزن و نثار و داد دهي و کام بخشي بظهور پیوست - از تابینان بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه گردانیده منصب آن والا جاه از اصل و اضافه پانزده هزاري دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - از جملهٔ عنایاتی که در آن روز نسبت بامرای عظام و اعیان دولت وقوع یافت بدین تفصیل است - سعد الله خان هفت هزاري هفت هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه و باقي چهار هزار براوردي و هر کدام از راجه جسونت سنگه و جی سنگه بمنصب پنجهزاري پنجهزار سوار دو هزار دو اسپه سه اسپه و راجه بیتهلداس بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه و میرزا نوذر بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و راجه رایسنگه بمنصب چار هزاري دو هزار و پانصد سوار و نظر بهادر خویشگي بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و معتمد خان میر آتش بخطاب قاسم خان و منصب سه هزاري دو هزار سوار و هریک از اخلاص خان و سید محمود ولد خان دوران بمنصب دو هزار و پانصدي و هزار و دویست سوار و روپسنگه و رام سنگه راتهوران بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و دویست سوار و قباد خان بمنصب دو هزاري هزار سوار و طاهر خان بمنصب دو هزاري هشتصد سوار از اصل و اضافه سر افراز گشتند - و ازین کمتر جمعی که باضافه سربلندي یافتند تفصیل اسامي شان موجب طول عبارت دانسته به تحریر آن نپرداخت *

چون بادشاهزاده مراد بخش از اسلوب رای رایان اظهار نا رضامندي نموده بود اورا بحضور اقدس طلب نموده از تغیر او دیوانی هر چهار صوبهٔ دکن بدستور پیش بدیانت خان مفوّض ساختند - چون بعرض مقدس رسید که اعظم خان بعد از طی مراحل هفتاد و شش سال از سنین عمر

راهگرای وادي آخرت شد ملتفت خان پسر کلانش را بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و میر خلیل را هزاري هفت صد سوار و میر اسحق را بمنصب نه صدي پانصد سوار نوازش فرموده خدمت فوجداري جونپور به معتقد خان از انتقال خان مذکور مرحمت فرمودند *

بر آمدن قلعهٔ قندهار از تصرف اولیای دولت و فرستادن بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر و جملة الملکي سعد الله خان و نبرد نمودن رستم خان و قلیج خان با سرداران قزلباش و فتح یافتن اینها و هزیمت قزلباشان

اگرچه بعد از نهضت رایات عالیات بصوب دارالسلطنت لاهور از دار الخلافهٔ شاه جهان آباد مقرر آن نموده بودند که داخل لاهور نشده بدولت و اقبال متوجه کابل گردند و لشکر ظفر اثر را بمدد قلعدار قندهار تعین فرمایند امّا چون قضا از حیز امکان بیرون و از حوصلهٔ مکنت انسان افزون است آمدن والي ایران در موسم زمستان بجهت کمیابي کاه و غلّه محال دانسته بموجب کنگاش هوا خواهان رفتن کابل در عین زمستان و برودت هوا موقوف داشته عزیمت نهضت آنصوب در اوایل بهار قرار دادند - تا آنکه دوازدهم محرم الحرام سنه هزار و پنجاه و نه هجري عرضداشت قلعدار قندهار رسیده که دهم ذي حجّه دارای ایران بپای قلعهٔ قندهار رسیده ظاهر آنرا بسیاهي سپاه چون باطن تیرهٔ مخالفان

فرو گرفت بندهٔ فدوی جا بجا مردم کار آزموده را بنگاهداشت مداخل و مخارج باز داشته دمی از مراعات شرایط تحفظ و تیقظ و مراسم سعی و تردد خود را مقصر نمی دارد - مکنون ضمیر فیض پذیر آن بود که چون بمقتضای جهل جوانی با کمال خیرگی دلیرانه بر قندهار آمده بعد از شنیدن خبر تعیین افواج ظفر طراز توقف بر حرکت اولی دانسته قلعه مفتوح شود یا نه شود البته هنگامه آرای نبرد خواهد گردید - اتفاقاً پس از تسخیر قلعه اصلاً او راضی باین معنی نشده تا مشهد مقدس هیچ جا پای ثبات استوار ننمود - حضرت ظلّ سبحانی شاهزادهٔ بخت بیدار فیروزی نصیب محمد اورنگ زیب بهادر را با سعد الله خان و دیگر امرای نامور که اسامی شان در ذیل این صحیفه ثبت است با پنجاه هزار سوار جرّار رخصت نموده بتاکید تمام فرمودند که متصدّیان مهمات سلطانی بامرا و منصبداران جاگیر دار که درین یساق تعین شده اند سر سواری صد روپیه که سر هزار سوار یک لک روپیه میشود از خزانهٔ عامره بعنوان مساعدت و بجمعی که نقد تنخواه می یابند سه ماهه پیشگی بدهند تا از رهگذر خرج این سفر تصدیعه نکشند - و هم چنین با احدیان برقنداز و تیرانداز که پنجهزار سوار بودند سه ماهه که هفت لک و پنجاه هزار روپیه می شود پیشگی مرحمت شد - وقت رخصت بسعد الله خان خلعت خاصّه با نادری و جمدهر مرصّع و اسپ با ساز طلا و فیل خاصّه با یراق نقره و ماده فیل و به بهادر خان و راجه جسونت سنگه و قلیچ خان و رستم خان و راجه بیتهلداس خلعت خاصّه و جمدهر مرصّع و اسپ با ساز طلا و به نجابت خان و سردار خان و میرزا نوذر صفوی و راجه رایسنگه و راو ستر سال و لهراسپ خان و نظر بهادر و میرزا مراد کام خلعت و اسپ با زین مطلا و بقاسم خان و اخلاص خان و روپسنگه

و رام سنگه و سید فیروز خان و قباد خان و طاهر خان و افتخار خان و رتن راتهور و سجانسنگه و حاجي محمد یار و شفیع الله میر توزک و قطب الدین و ارجن کور و محسن خان و سید محمد و بیرم دیو سیسودیه خلعت و اسپ با زین نقره عنایت فرموده و جمعی را بخلعت و اسپ و بعضی را بخلعت سرافراز نموده بر نواخته آنچه لازمهٔ تاکید و ارشاد بود بتقدیم رسانیدند - و به بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر که بهمین تاریخ از ملتان براه بهیره روانه شده بودند خلعت خاصّه و سربند لعل گران بها با دو مروارید و جمدهر و شمشیر خاصه و دو اسپ با ساز طلای مینا کار و ماده فیل با یراق نقره مصحوب سعد الله خان فرستاده حکم نمودند که لشکر ظفر اثر از راه بنگش بالا و پائین متوجه کابل شده از آنجا براه غزنین روانهٔ قندهار گردد - و بخشي گري این جنود نصرت آمود به ملتفت خان و واقعه نویسي به محمد اشرف ولد اسلام خان مقرر فرمودند *

بهمن یار ولد آصف خان خانخانان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه صد سوار و خطاب خانه زاد خان و عنایت الله ولد ظفر خان بمنصب هزاري و صد سوار مفتخر گشتند - و خواجه خان سفیر نذر محمد خان بمرحمت خلعت و اسپ با زین نقره و انعام بیگ رسول عبد الله خان حاکم کاشغر را بعنایت خلعت و خنجر مطلا و پنجهزار روپیه بر نواخته رخصت مراجعت دادند - و بیست و یکم پیشخانهٔ والا بصوب کابل بر آورده غرّهٔ ربیع الاول بعد از انقضای یک پهر و شش گهري همعنان عز و جلال از دارالسلطنت لاهور متوجه کابل گشته بائین پیشین قاضي افضل را بصیانت صوبهٔ پنجاب و سید شیر زمان و سید منور پسران سید خانجهان را بحراست ارک دارالسلطنت لاهور مقرر نموده سوم به جهانگیر آباد و دوازدهم از آب چناب عبور

نمودند - و در وقت کوچ از جهانگیر آباد که گرز برداری که فرامین مطاعه بشاهزاده و سعد الله خان برده بود رسیده به جعفر خان میر بخشي ظاهر نمود که وقت برگشتن بندهٔ درگاه نوشتهٔ سعادت خان از غزنین به سعد الله خان باین مضمون رسید که از زباني دو نوکر قبچاق خان که از لشکر والي ایران فرار نموده وارد غزنین شده بودند چنین ظاهر شد که خواص خان برگشته بخت قلعهٔ قندهار بوالي ایران باز گزاشته سایر قلاع متعلقهٔ آن ولایت بتصرّف او در آمد - تفصیل این سانحه برین نمط است که دارای ایران بیست و دوم شوال به هرات رسیده ده روز توقف نمود و از آنجا در پانزده روز بفراه آمد و نه روز در آنجا ماند و از فراه محراب خان که هنگام آمدن قلعهٔ قندهار بتصرّف اولیای دولت قلعدار بست بود با ملک نصرت حاکم سیستان و بیرام علي خان حاکم نیشاپور و حسین قلي خان حاکم هرات با هشت هزار سوار بمحاصرهٔ قلعهٔ بست و سارو خان را با روشن قلي لر بیگي وغیره پنج هزار سوار برای تسخیر زمینداور تعین نموده خود کوچ به کوچ متوجه قندهار شده دهم ذي حجه در باغ گنج علي خان نزول نمود - و گروهی انبوه از سوار و پیاده کار آزموده جرار را تعین نمود که دو برج را که قلیچ خان از روی دور بیني بالای کوه چهل زینه که از آنجا توپ و تفنگ بدرون قلعه میرسد ساخته و قلعدار نا آزموده کار از سراسیمه سري و بی تدبیري باستحکام آن نپرداخته بود بتصرف خود در آورده شروع در انداختن توپ و تفنگ نمایند - و دو جانب ملچار قرار داده از جانب ماسوري دروازه بعهدهٔ مرتضی قلي خان سپه سالار و از طرف دروازهٔ بابا ولي باهتمام مرتضی قلي خان قورچي باشي مقرر ساخت - از اندرون قلعدار نابکار دروازهٔ پهلوان درویش سرخ و دروازهٔ خواجه خضر براجه امرسنگه بدگوجر و دروازهٔ ویس قرن را بشادي اوزبک و دروازهٔ بابا ولي بتابینان خود سپرده

و از برج کنج جانب درویش مجنون تا برج خاکستر به کاکر خان و چندی از تفنگچیان باز گزاشته محافظت ملچارهای مابین ماسوری و خضری دروازهٔ بنور الحسن بخشی احدیان حواله نمود - وبا وجود استحکام چار دیوار استوار قندهار که بمراتب از حصون حصینه بیش بود و بی نقب و ملچار و پرانیدن برج و دیوار بغایت متعذّر بود خبرداری همه جا و ارک بر ذمّهٔ خود گرفت - چون والی ایران خود بجانب دروازهٔ بابا ولي بود مردم این ضلع سعی فراوان بکار برده رفته رفته ملچار را پیش آوردند - بعضی از محافظان قلعه شجاعت ذاتي را کار فرموده بضرب بادلیج و زنبورک و ضربزن مرد افگن روی آن تباه روی را نگاهداشته اکثر از مردم غنیم خصوص کلب علي خان حاکم فراه سردار کلان را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ عدم آباد ساختند - تا آنکه غرّهٔ محرم سه توپ بزرگ که هر کدام قریب یک من گوله میخورد از عقب رسیده دو توپ را محاذي دروازهٔ بابا ولي و یکی را روبروی دروازهٔ ماسوره بردند - و دمدمها برآورده سرپنجهٔ سعي بدار و گیر و بازوی نیرو به کشش و کوشش بر کشادند - و ازین جهت که دیوار حصار متین بود و بدان توپ کار نمي کرد هر روز چندین مرتبه آتش داده کنگرها را که در پناه آن تفنگ از بالای قلعه سر مي دادند زده مي انداختند - و شب هنگام درونیان باز بمرمت شرفات پرداخته روزانه باز مردم غنیم بضرب توپها کنگرهای مذکور مسمار مي ساختند و بدین آئین بمدد توپها خود را بکنار خندق رسانیده جمعی از دلیري از خندق گزشتند وزیر دیوار شیر حاجي جا کردند - قلعدار نقبی از اندرون تا دیوار شیر حاجي رسانیده لختی از قوي بازوانرا بدفع قزلباشان ازآن راه بفرستاد - آنها بمجرد رسیدن از روی کمال شجاعت چندین تن را بخاک هلاک انداخته باقي را زخمي و شکسته بر گردانیدند - قزلباشان به تنبیه و تاکید والي ایران دهم

ماه محرم الحرام و پانزدهم ماه مذکور از چوب و جوالهای خاک اکثر جا پل بسته از خندق عبور نمودند - و در زیر دیوار شیر حاجي ملچار قرار داده شروع در کندن نقب و دیگر مواد قلعه گیری کردند - قلعدار پائین دیوار قلعه و شیر حاجي خندقی عریض کنده هر نفسی که مي یافت آنرا خراب نموده انچه یافته نمي شد و مردم غنیم ازآن خندق بر مي آمدند و سرها به تیغ برّان و تنها بزخم نمایان داده بی نیل مدعا و فوز مراد مراجعت میذمودند - و مردمی را که در نقب پنهان بوده برای برآمدن وقت و قابو میخواستند از سر دادن بانهای دنباله شکسته در آن میان به غضب آلهي سوخته روانه بئس المصیر مي ساختند - تا آنکه بیست و سوم محرم والي ایران با قزلباشان کار دیده رزم آزموده جانب دروازهٔ بابا ولي خود آمده ایستاد و لشکریان خود را بگرمي عتاب و تندي خطاب سر گرم ساخته بتوزک و ترتیب سپاه توجه مبذول داشت و فرمود که ازین طرف و از جانب دروازهٔ ماسور حمله آورده یورش نمایند- در آنجا بندهای بادشاهي بتائید اقبال بی زوال و عون و صون حضرت ذوالجلال همت کار بر دفع آنها گماشته تا سه پهر روز بانواع مواجه و مدافعه روی آن تباه اندیشان تیره رای نگاهداشتند- و مردم غنیم از هر سو مالشی بسزا یافته چون دیدند که کاری پیش نمي رود آخر سرد دل و مرده خاطر باز گشتند- و ازین روز باران بشدت شروع شد که محاصران و محصوران را فرصت انداختن توپ و تفنگ نمي داد و مردم غنیم در پناه شیر حاجي در آمده پنهاني جا بجا دیوار مي شگافتند و گاه دیوار انداخته قصد در آمد مینمودند و از جانب اولیای دولت بعنایت آلهي غلبه مشاهده نموده مخذول و منکوب باز مي گشتند - مجملاً تا دوم صفر توپ و تفنگ از شدت باران از کار باز مانده مدار جنگ بر انداختن حقّه و تیر و سنگ بود - هرگاه مخالفان دلیري نموده بشیر

حاجي در آمده باعث تفرقهٔ خاطر و شغل قلب دلاوران مي شدند
درونيان همت کار کشا بر دفع آنها گماشته زده زده بيرون مي آوردند -
آخرکار جمعی از متحصّنان پست همت و سست عقيده ديده
و دانسته از روی اضطرار پنهاني در مصالحت زده مادّهٔ يورش غنيم آماده
ساختند - و ابواب آشتي کشاده بمصلحت ديد شادي اوزبک بی
غيرت نمک حرام قبچاق خان را که بخواهش دريافت سعادت ملازمت
از ماوراء النهر بقندهار رسيده مي خواست مصدر خدمات شود از راه
بردند - و جمعی ديگر از منصبداران و احديان و تفنگچيان از راه طغيان
و عصيان حق نمک درگاه را فراموش ساخته و فرو مايگي و بد اصلي ظاهر
نموده بقلعدار گفتند که بسبب کثرت بارش برف و انسداد طرق
و مسالک رسيدن کومک متعذّر بل متعسّر است و از جدّ و جهد قزلباش
نزديک است که قلعه از دست رود و بعد از فتح نه ما را بجان امان است
و نه فرزندانرا رهائي از بند ايرانيان - قلعدار ناآزموده کار آن جماعت باطل
کوش حق ستيز را که سرگرم گريز بودند و جواب شان حواله به شمشير
تيز بود بدلاسا و استمالت پيش آمده بمواعظ پرداخت - لاجرم نصايح آن
بی جگر بزدل نفعی نه بخشيده جماعت مفسدان همه از ملچار برخاسته
بخانهای خود رفتند - لاجرم دوم صفر لشکر غنيم از چند جا بشير حاجي
در آمده با گروهی از نوکران قلعدار وغيره در آويخته از هر طرف جمعی
کثير بقتل رسيدند - درين ميان شادي وخيم العاقبت بقلعدار گفته فرستاد
که محمد بيگ نامي از قبل والئ ايران آمده و رقمی چند بنام تو
و نورالحسن و ميرک حسن آورده - او ميرک حسن را فرستاد که بر حقيقت کار
آگاه شود - موصی اليه بدروازهٔ ويس رسيده ديد که فرستاده را اندرون
طلبيده قبچاق خان و شادي وغيره مغولان پيش او نشسته اند - ميرک بر گشته

این حکایت به قلعدار گفت : آن برگشته بخت بخششی خود را فرستاده شادی خان را و قبچاق خان را نزد خود طلبیده گفت که فرستاده را بی اجازت من در قلعه در آوردن و باو صحبت داشتن برای چه بود - آنها در جواب گفتند که چون رقم و پیغام آورده بود نادیده گرداندن او از مصلحت دور دانسته اندرون طلبیده ایم لایق آنست که رقم گرفته و پیغام شنیده او را رخصت دهید - درین مقام که بجهت عبرت دیگران کشتن شادي لایق بود آن ذلیل جاوید بتغافل گزرانیده بلکه برخاسته همراه آن مردودان بدروازهٔ ویس رفت و با فرستاده ملاقات نموده رقمهای نا گرفتني گرفت و پیغامهای ناشنیدني شنید - في الحقیقت سر رشتهٔ خویشتن داري از کف فرو هشته همان زمان قلعه را از دست داد - بعد از شنیدن پیغام والي ایران که آنچه به پردلخان و مردم بست گزشته بعنوانی که تیغ بیدریغ سر گزشت چندین تن از خون گرفتگان گشته بقیة السیف تن بقید گرفتاري داده بانواع بلا گرفتار آمدند بر خود و مردم دیگر نه پسندیده در مقام ستیز و آویز نباشد - آن بد اختر کم سعادت یکبارگي دست و پا گم کرده جواب داد که بعد از پنج روز از جانبین حرب و قتال نه باشد *

هفتم صفر علي قلي برادر رستم خان سابق سپه سالار والي ایران درپای قلعه آمده بشادي گفته فرستاد که مرا برای جواب فرستاده اند - قلعدار نمک حرام باتفاق آن مقهور بدروازه ویس علي قلي را طلبیده حقیقت پرسید - او گفت که صلاح حال و مال شما در آنست که دست از ستیز و آویز باز داشته زیاده ازین ساعي هلاک و ننگ ناموس خود نباشید و درین راه نقد فرصت بخاک ریختن و خون سعي هدر نمودن مناسب ندانسته سر رشتهٔ بهبود از دست ندهید - آن نابکار پریشان روزگار گفتگوهای بی موقع او را وقع و وقر نهاده و از سخنان سست

و بی محل و گفتارهای ناهنجار فرستاده اسباب تفرقهٔ حواس و پریشانی خاطر اندوخته خلل در رسوخ عزیمت همگنان انداخت - و عبد اللطیف دیوان صوبه را همراه علي قلي داده امان نامه طلبید - فردای آن چون امان نامه که سجل تیرهٔ روزي و جریدهٔ وخامت مآل و خجالت و ندامت جاوید او بود رسید شادي بدعاقبت پیش از بر آمدن قلعدار دروازهٔ ویس قرن را به قزلباش وا گزاشته خود با قبچاق خان نزد والئ ایران رفته در دنیا ملام و معاتب و در عقبی معذب و معاقب گردید - هشتم صفر سایر منصبداران واحدیان و برقندازان امان گرفته از قلعه بیرون رفتند - و غیر ارک که قلعدار بامر سنگه و کاکر خان و تابینان خود در آنجا بود همه جا را غنیم بتصرف خود در آورد - اگر آن بی حمیّت را بخت کار فرما و طالع رهنمای بود در قلعهٔ ارک که بر روی پشته اساس یافته در چار دیوار بالای کوه که در کمال متانت و حصانت و استحکام زبان زد روزگار است و لطایف حیل قلعه گیري به هیچ وجه در آن کارگر نه بلکه تصور فتح آن در آئینهٔ خیال کمتر صورت بسته با تابینان خود بر آمده تا رسیدن کومک کمر همت بر مي بست و باوجود آذوقه وآب و علف مساعي جمیله و فنون تدبیر بکار مي برد البته والئ ایران حق سعي تلف و ناچیز انگاشته نقد وقت بزیان نمي داد و ازین اراده باز آمده لاجرم ناکام مراجعت مینمود - امّا آن واژون طالع از راه کافر نعمتي و کمال دون همتي پشت بدولت جاوید کرده چنان جای مستحکم را مفت از دست داد و از قلعه باسباب و توابع و لواحق بر آمده بفاصلهٔ یک کروه از قندهار فرود آمد - و از بی غیرتي و نامردي پاس ناموس اسم و رسم که مردان جان در راه آن بازند و بی اندیشه مانند پلنگان صف شکن یک تنه رو بعرصهٔ کارزار مي آرند نداشته از روی کافر نعمتي عار حرام نمکي تا قیامت بر خود پسندیده

و برهنمائي بخت سياه بل، بدلالت غول ضلالت از راه برگشته بچاه ندامت و بدنامي با روز سياه و حال تباه جاى عذر خواهي و بهانهٔ شفاعت عذر خواهان نگزاشت - و يازدهم صفر بتكلف علي قلي خان و عيسى خان برادرش و كاكر خان و نورالحسن وغيره رفته در باغ گنج علي خان والي ايران را ديد و بعد از ساعتى با همراهان مراجعت نموده با جهان جهان خجالت و شرمساري متوجه هندوستان شده با حواس متفرقه و خاطر پراگنده در دولت و سعادت جاويد بر روى خود بست *

هنگامى‌كه شاه عباس ماضي قندهار را از عبد العزيز خان‌گرفت اركى داشت و چار ديوار حصار - بعدآن علي مردان خان قلعهٔ محكمى از گل و خشت بر كوه لكه بنياد نهاده هنوز باتمام نرسيده بود كه بتصرف اولياى دولت قاهره در آمد - از عمدهاى دولت مثل خان دوران و قليچ خان و صفدر خان هر كدام آنچه در باب استواري آن ناگزير دانسته بعرض رسانيدند - حكم معلى باهتمام آن صادر شده در مدت پنج سال بصرف پنج لك روپيه پنج حصار بغايت استوار يكى دور شهر دوم قلعهٔ دولت آباد سوم قلعه مندوى چهارم قلعهٔ ارک پنجم قلعهٔ فراز كوه صورت تماميت پذيرفت - اگرچه از گل ساخته شده اما ديوارش بعرض ده گز و خندق عميق - باوجود آذوقهٔ دوساله و سامان قلعداري از همه جنس و حصانت حصار و متانت بنياد و چهار هزار مرد شمشير زن وكماندار و سه هزار برقنداز و تلف شدن دواب قزلباش از فقدان آذوقه و عليق چارپايان مردم غنيم و رفتن دل و دست مخالفان از كار بسبب كشته شدن دو هزار سوار جرار و هر شب انداختن تير با نوشته در قلعه باين مضمون‌كه اهل قلعه دل از دست ندهند كومک نزديک رسيده و لشكر قزلباش بجهت ناپاي غلّه بغايت مضطرب است بى مبالغه اگر زن بجاى آن نامرد نمک حرام

بی جگر کار فرما بودی البته تا پنج ماه پرنده را بر دور آن نمي گزاشت که پر زند *

اکنون کیفیتی قلعهٔ بست و زمینداور مرقوم قلم وقایع نگار میگردد - وقتی که محراب خان بیست و یکم ذي قعده به بست رسیده بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور پرداخت کشایش حصار جدید محال انگاشته کشایش قلعهٔ قدیم آسان تصور نمود و از کنار پل عاشقان تا آب هرمند پنج ملچار قرار داد - پردل خان قلعه دار پای ثبات و قرار استوار نموده بباد حمله هاي مرد افگن خاک وجود نابود برخی از مخالفان را به صرصر فنا میداد و بضرب توپ و تفنگ چندی دیگر را آتش در خرمن حیات مي زد - هفتم ذي حجه چون از طرف ملچار نصرت خان مخالفان بانداز شکستن بند خندق و سردادن آب آن بدریای هرمند کوچهٔ سلامت پیش برده کار نزدیک رسانیدند جمعی از نوکران پردل خان از دریچه بر ملچار غنیم ریخته باندک کشش و کوشش بر آنها غلبه نمودند و بقیة السیف را مغلوب و منکوب بوادیٔ فرار انداختند - و از ابتدای محاصره تا چهارم محرم که پنجاه و چهار روز باشد تردد نمایان از طرفین بظهور رسیده ششصد نفر قزلباش و سه صد نفر افغان از تابینان قلعدار که همگي ششصد نفر بود راهگرای وادیٔ عدم گردیدند - آخرکار قلعدار به دل بستگيِ حیات مستعار از سر نام و ناموس مردي در گزشته دیده و دانسته از راه اضطرار امان طلبیده محراب خان را دید - و او از جمله صدکس همراهان پردل خان جمعی را که در دادن یراق ایستادگي نمودند بقتل رسانید و پردل خان را با بقیه مردم و عیال و اطفال مقید ساخته نزد والیِ ایران به قندهار فرستاد *

هفتم ذي حجه سارو خان تالش قلعهٔ زمینداور را محاصره نمود - سید اسد الله و سید باقرپسران سید بایزید بخاري با آنکه سوای برادران و تابینان

خود پانصد تفنگچي سوار و پیاده از سرکار خاصه همراه داشتند باو پیغام دادند که این قلعه از توابع قندهار است بی کشایش آن تسخیر این فایده ندارد اگر قلعهٔ قندهار مفتوح میگردد بی جنگ و تردد این قلعه از شما است باید که تا آنوقت جنگ و جدل درمیان نیامده عبث مردم طرفین بکشتن نروند - سارو خان این معني را مستحسن دانسته از تردد ملچار وغیره باز ایستاد و حقیقت بوالي ایران نوشته چشم در راه جواب داشت تا آنکه کس والیٔ ایران رقم گرفتن قندهار و بست آورد - این بی همتان پاس حق مردمي و مردانگی نداشته دل نهاد شهادت که زندگانیِ جاوید عبارت از آنست نگشتند - و نیم جانی با کوه کوه گراني و جهان جهان اندوه و نگراني از میان بکران برده خود را به قندهار رسانیدند - چون بوالئ ایران خبر رسید و نیز فرامین مطاعه بنام قلعدار نابکار در باب زود رسیدن شاهزادهٔ کوه وقار نهنگ آهنگ و سعد الله خان با لشکر گران سنگ و فیلان بسیار و توپخانهٔ بیشمار عنقریب به قندهار بحسّ مطالعهاش در آمد ازین رهگزر که دواب لشکر تمام زبون و ضایع شده اکثری از لشکریان بکار آمده بودند در خود نیروی مقابله و مجادله نیافته بیست و چهارم صفر کوچ به کوچ متوجه صفاهان گردید - و محراب خان را با ده هزار سوار قزلباش در قلعه گزاشته دوست علي اتکه را بمحافظت قلعهٔ بست بر گماشت - چون این حقیقت بعرض مقدّس رسید فرمان عالی شان بنام شاهزاده و سعد الله خان شرف صدور یافت که اکنون که واليِ قزلباش بعد از تسخیر قندهار و شنیدن خبر و توجه عساکر جهانکشا مصلحت اقامت ندیده متوجه دیار خود گردید بسرعت هرچه تمامتر به قندهار رسیده در تسخیر قلعه مساعیٔ جمیله بکار برند - حقیقت لشکر ظفر اثر آنکه سعد الله خان بعد از رخصت چندی بسبب رسیدن امداد لشکر بتانّي کوچ

نموده پس از پیوستن باز ماندها به تعجیل روانه شده پانزدهم صفر از گزر آتشي آب نیلاب عبور نموده در کوهات منزل گزید - و نواب قدسي القاب بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر که از ملتان روانه شده بودند در همین ایام از آب گذشته به لشکر رسیدند و بسبب کثرت برف براه پشاور روانه شده بیست و یکم ربیع الثاني داخل کابل گردیدند - چون علف قابل چرانیدن در زراعتها نرسیده بود بحدیکه پنج سیر گندم و چار سیر کاه نیز روپیه را همین قدر بدست همه کس نمي افتاد بنابر تاکید اشرف پانزده روز توقف نموده روانهٔ قندهار گردیدند - و بعد از رسیدن غزنین معروض داشتند که غلّه درین جا روپیه را دو سیر و کاه مطلق نایاب است و ازین جا تا قندهار هیچ چیز بهم نمي رسد لاجرم کاه بر سپاه بغایت تنگ شده در تردد اند - در جواب حکم معلی صادر شد که این قسم امور را منظور نظر نساخته خواه نخواه متوجه مقصد گردند و فرصت از دست نداده ما را هم بکابل رسیده دانند - شاهزاده و سعد الله خان را بر طبق حکم معلی مجال توقف نمانده از غلّه وغیره هرچه بهم رسیده در پانزده روز بدست آورده کوچ به کوچ روانهٔ پیش شدند - و هراول و قول و برانغار و جرانغار و طرح راست و چپ و چنداول افواج هفتگانه قرار داده وقتی که نزدیک بشهر صفا رسیدند ملک حسین پسر ملک مودود ابدالي از نزد محراب خان گریخته بوطن خود آمده بود بادشاهزادهٔ عالي قدر را ملازمت نموده بانعام خنجر مرصّع و ده هزار روپیه نقد سر افراز گردید - چهاردهم شاهزاده با لشکر ظفر اثر نزدیک قندهار رسیده بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه فرود آمدند - و سعد الله خان را در باغ گنج علي خان و راجه جی سنگه را در باغ دیگر خان مذکور و قلیج خان را در باغ نظر ساختهٔ علي مردان خان اجازت نزول داده برابر دروازهٔ بابا ولي سهٔ ملچار قرار دادند - یکی متصل دامن

کوه چهل زینه باهتمام نجابت خان دوم به قاسم خان با کل توپخانه سوم به قلیچ خان با تمامي فوج جرانغار و مابین دروازه بابا ولي و خواجه ویس قرن رستم خان فرود آمده ملچار ساخت - و ملچار محاذي دروازهٔ خضر بسعد الله خان و اهتمام ملچار آب دزد بملازمان سرکار عالي متعالي و ملچار جانب ماشوري دروازه به بهادر خان و لهراسپ خان قرار یافت - و هرجا ساختن ملچار درکار بود حسب الامر عالي مقرر گشت که هر کدام از امرا پیش برد خدمت خویش فرا پیش گیرد - پانزدهم وقت دوپهر راجه مان سنگه گوالیاری و بهار سنگه وجگت سنگه بروج فراز چهل زینه خالي دیده با نشانهای خود دویدند و حسب الطلب آنها بخشي سعد الله خان نیز با جمعی از تابینان بمدد رسیده باتفاق حمله آور گشتند - محراب خان خبر یافته از راه دریچه ببالای کوه رسیده برج مذکور را ببرقنداز بسیار استوار ساخت - و از کثرت آلات آتشبازي تیر و تفنگ چون ژاله ببارش آورده حمله آورانرا مجال رسیدن تا بروج نداد - لاجرم هر دو سردار تا نیمه راه از ملاحظهٔ هلاک مردم ملچار قرار داده نشستند - و این جرات بیجا پسند طبع شاهزادهٔ والا قدر نیفتاده امر فرمودند که بایستی ما را بر این اراده آگاه ساخته پیش قدم میگزاشتند اکنون باید که در انتظار فرصت بوده هرگاه وقت مساعدت نماید برجها را بتصّرف خود در آورند - بیست و پنجم قلیچ خان را با راو ستر سال و اله قلي خان و قباد خان و طاهر خان و خنجر خان وغیره هفت هزار روانهٔ بست گردانیدند که غلّات آن نواحي را بتصّرف خود آورده باستمالت رعایای ستم دیده بپردازند - چهاردهم جمادي الثاني سعد الله خان در خدمت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان ظاهر ساخت که تا امروز از راه دلیري و خیره چشمي دروازهٔ خضر و ویس قرن نبسته و این معني حمل بر سستي و بی تدبیري لشکر ظفر اثر و دلیري قلعدار گشته اراده دارم که در زمیني که قریب

ملچار راجه بیتهلداس آب کمتر می آید فرود آیم و سعي نمایم که در اندک ایّام کوچهٔ سلامت به قلعه برسد - روز دیگر اجازت یافته چون بدانجا روانه شد محصوران توپ بسیار انداخته اکثر مردم را ضایع گردانیدند - با آنکه هر روز توپچیان و برقندازان مانند سحاب توپ و تفنگ در بارش داشتند خان معز الیه در بارهٔ اسباب قلعه گیري همت رهنما و عزیمت کار فرما را کار فرموده باهتمام پیش برد نقب و ساختن کوچهٔ سلامت پرداخت - و بهمگي سپاه از راجپوت و مغل و سفید و سیاه بنوید افزایش مناصب و مراحم گونا گون گرمي دل و نیروی بازو داده همگنان را سرگرم کار ساخت - و پس ز چند روز که روزگار به تهیّه اسباب پیش رفت کار گزشت و ملچارها قرار یافت و پیچ و خم کوچهای سلامت راست شده چهل ذراع فاصله تا خندق ماند محصوران از شام تا بام توپ و تفنگ انداخته در ویران کردن آن سعي وافر مي نمودند و ماهتابهای بسیار افروخته هر کرا میدیدند نشانهٔ تیر و تفنگ مي ساختند - تا آنکه شبی بهادران جانفشان از پناه کوچهٔ سلامت بر آمده در پناه وقایهٔ حمایت الهي رو بخندق دویدند و گل و لای که قزلباشان از خندق بر آورده بودند در پناه آن جا گرفته شروع در کار زار نمودند - و در همان شب کوچهٔ سلامت را شصت و دو گز کنده بکنارهٔ خندق رسانیدند - روز دیگر قاسم خان نیز کوچهٔ سلامت بخندق رسانیده شب هفدهم رجب کوچهٔ سلامت دیگر کنده محاذي دروازهٔ خواجه خضر بردند - و سوم شعبان شروع در خاکریزي نموده جوالهای پر خاک و سیبهای چوب گز در خندق انداخته بالای آن بچوب و نی پوشیدند و چندین نقب از جابجا سر کرده یکی را از آنجمله بخندق رسانیده آب سر دادند - قاسم خان نیز نقبی از زیر خندق شروع نموده به ته دیوار شیر حاجي رسانید - اگرچه جمیع بندها سعي و کوششی که زیاده ازآن متصور

نباشد بجا آورده در تقدیم مراسم جانفشاني کوتاهي ننمودند امّا چون قزلباشان از مدت مدید بر سر قلعه داشتن و گرفتن بار و میان ردّ و بدل بسیار نموده درین علم مهارتی تام بهم رسانیده اند خاصّه از بدست آوردن این قسم قلعه پر توپ و تفنگ و آذوقه و دیگر اسباب قلعداري استقامت دیگر پیدا کرده داد تردد میدادند چنانچه در یک روز بیست و پنج توپ بر کوچهٔ سلامت که بمنصف خندق رسیده بود برده ویران کردند - بنابرآنکه اسباب قلعه گیری و مصالح یورش و مادّهٔ محاصره علی الخصوص توپهای کلان مطلقاً آماده نبود و موسم زمستان تنگ رسیده ناچار حسب الاستصواب اولیای دولت صلاح وقت در آن دیدند که مراجعت به هندوستان نموده به فراغ خاطر مصالح پیش رفت کار مهیّا ساخته بعد از انقضای ایّام زمستان بسر انجام معامله پردازند *

درین اثناء از نوشتهٔ واقعه نویس فوج قلیچ خان بمسامع علیّه رسید که چون خان مذکور حسب الامر عالي با فوجی از بهادران موکب مسعود متوجه این ضلع گردید بموجب اشارهٔ محراب خان قلعدار قندهار حارسان بست وغیره رعایا را بجانب فراه و سیستان کوچانیده نشانی از آباداني نگزاشتند - خان مذکور طاهر خان را با هزار سوار خوش اسپه تعین نمود که تا نواح سیستان تاخته آنچه از دستش بر آید تقصیر نکند - مومی الیه تا قلعهٔ حبشي تاخته فراوان غلّه و غذایم دیگر آورد - و الله قلي و قباد خان نیز از قلیچ خان رخصت گرفته با دو هزار تا نوراد و موسی قلعه تاخت نموده در طیِ راه اکثری قرای آبادان را پی سپر ساختند - و جمعی را پی سپر و اکثری را اسیر و دستگیر گردانیده مواشيِ بیشمار و آذوقه بسیار ازآن محال و اهاليِ حوالی و حواشيِ آن به یغما برده وقتی که مراجعت نمودند نجف قلي میر آخور

باشي و حاجي منوچهر برادر محراب خان که با جمعي از آنروی آب هیرمند پیشتر آمده بودند سر راه گرفتند - الله قلي خان و قباد خان فراهم آوردن مردم که برای یغما و غارت شیرازهٔ جمیعت از یکدگر گسسته پاشان و پریشان شده بودند نیافته ناچار سرداران بذات خود نبرد آرا گردیده آخر بسبب فزونيِ غلبهٔ غنیم ناکام عنان گردانیدند - و از منصبداران انکه بیگ خویش یلنگتوش و عبد الغفور قاقشال و حاجي گدا و چندی دیگر جان نثار گشتند - بعد از آنکه پیکار گزینان به قلیچ خان پیوستند و کثرت قزلباشیه برو ظاهر شد بصوب هیرمند کوچ نموده چهار کروهيِ بست منزل گزید - درین وقت یک سوار بندوقچي باراده بندگيِ درگاه از قلعهٔ بست بر آمده قلیچ خان را دید - و گفت که درین دو سه روز از کرشک نوشته بقلعه دار بست که دوست علي نام دارد رسیده که از جمله کومکی که والیِ ایران به قندهار فرستاده پنج هزار سوار بقلعهٔ کرشک رسیده هر روز پی هم مي رسند - و قریب بشام آن روز جاسوسان نیز رسیده برگزاردند که که سوای پنج هزار فوجی کلان بسرکردگيِ نظر علي خان نزدیک بکرشک آمده - قلیچ خان بنابر مصلحت وقت و قابو در خدمت شاهزادهٔ والا گهر عرض داشت نموده خود بکوشک نخود رسید - و روز دیگر از آنجا کوچ نموده در جاگای موضع سنگ حصار بالا دوازده کروهيِ قندهار منزل اختیار کرد - و مردم غنیم این خبر شنیده بکرشک رسیده بتهیهٔ مواد جنگ پرداختند *

دهم قلیچ خان جاسوسی هندوستاني در خدمت شاهزاده فرستاد و گفت در واقعهٔ قندهار قزلباشان مرا نوکر کرده همراه برده بودند اکنون بعنوان جاسوسي فرستادند چون مدتی نوکر قلیچ خان بودم پاس آن حق در نظر داشته نزد خان مذکور آمدم - حقیقت اینست که والي

ایران خود در هرات است و نه هزار سوار بسرداري نظر علي خان حاکم اردبیل در حوالي کوشک نخود آمده یازده هزار سوار دیگر باراده اتفاق فوج نظر علي خان همراه مرتضی قلي خان قورچي باشي نه کروهي این طرف آب هیرمند رسیده قصد آن دارند که باهم موافقت نموده دستبرد باهل وفاق نمایند - اگر فوجی دیگر به مدد قلیچ خان برسد صلاح دولت است - لاجرم شاهزاده والا گهر دوازدهم شعبان رستم خان را با سردار خان و نظر خویشگي و راجه رایسنگه و راجه دیبي سنگه و سید فیروز خان و روپ سنگه راتهور و افتخار خان وغیره هفت هزار سوار کار دیده جنگ آزموده فرستاده مترصّد خبر بودند - روز دیگر همین که رستم خان کوچ نموده سه کروهي قندهار منزل گزید قریب دو هزار سوار غنیم در جلگای دو کروهي شهر که دواب تمام لشکر آنجا بود ریخته تا رسیدن خبر تمام اسپان و شتران سپاهیان فراهم آورده جمعی کثیر از ساربانان و چاروا داران را بقتل رسانیده بر گشتند - رستم خان چون نزدیک بود با نظر بهادر و دیگر سرداران سه چهار کروه جلو ریز تاخته خود را به غنیم رسانید - فوج غنیم تفنگچیان را پیش داشته هنگامه آرای نبرد گردیده بزد و خورد در آمدند - خان سپاهي منش ارادت کیش که سپاهيِ قرار داده بود در عین ریزش تفنگ با چندی از ارباب مناصب و جوقی از احدیان و تفنگچیان و دیگر مغولان نبرد آزمای مرد افگن و راجپوتان تیغ آخته بهئیت مجموعي بر آن زیاده سران جلو انداخت - از آنجا که جنگ تیغ و خنجر خاصّه سپاه هندوستان است و نبرد سپاه روم و فرنگ و قزلباش و اوزبک به نیزه و تیر و تفنگ مي باشد باندک دستبرد رو از ستیز و رخ از نبرد تافته سر راست راهيِ راه فرار گشتند - و همگي دواب و سپاه و مواشيِ رعایا را جا بجا گزاشته جمعی و اکثری دستگیر گردیدند -

بهادران لشکر ظفر اثر مظفر و منصور شب هنگام مراجعت به مقر خویش نموده سرهای فساد کیشان با اسپ و اسباب شتران در خدمت بادشاهزادهٔ عالي مقدار ارسال داشتند - از تقریر گرفتاران چنین معلوم شد که نظر علي خان حاکم اردبیل و علي قلي خان ضابط مارو چاق و ملک نصرت خان سر گروه سیستان و نجف قلي میر آخور باشی وغیره با شش هزار سوار بکوشک نخود رسیده اند و مرتضی خان قورچي باشي و سیاوش خان قلر آقاسي و سر بداغ خان و بیرام خان که ما بر شمار آن آگاه نیستیم از عقب روانه شده بودند - از جمله فوج اول با دو هزار سوار خوش اسپه برای تاراج دواب حوالي لشکر بر آمده بودیم که با این بلا گرفتار و با اجل دو چار گشتیم - رستم خان بعد از شکست مخالفان خیل موافقان را کوچ داده در حوالي حصار بالا به قلیچ خان پیوست . و چون خبر فراهم آمدن غنیم به تحقیق رسید روز پنجشنبه بیست و چهارم شعبان هر دو سردار نصرت شعار پائین قلعهٔ شاه میر و سنگ حصار سه کروه راه را نوشته منزلگاه ساختند - و هزار سوار بر چیده بر سبیل قراولي جدا ساخته همراه حسن قلي آغر فرستادند - اتفاقاً روز اول میان قراول بادشاهي و قراول قزلباش بقدر تلاشی واقع شده حسن قلي فیروز گردید و دو قزلباش را گرفته نزد رستم خان آورد - از زبان آنها ظاهر شد که سي هزار سوار قزلباش باخود قرار مقابلهٔ موکب اقبال داده چهار کروهي لشکر رسیده اند - هر دو سردار شهامت و متانت شعار بجهت سر انجام بعضی ضروریات روز جمعه در آنجا مقام نموده شنبه بیست و ششم بادپایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته در منزل شاه میر از گزر ارغنداب عبور نمودند - رستم خان بنابر محافظت مردم لشکر که بجهت هیمه و کاه در صحرا متفرق شده بودند سر راه غنیم گرفته سواره مستعد مقاومت ایستاد - و قلیچ خان بجهت فرود آوردن مردم به ترتیب

مشغول شد - دریں اثناء خبر رسید که غنیم نمایان شده - رستم خان که آمادهٔ پیکار بود لشکر مرتب ساخته نظر بهادر خویشگي را با روپسنگه ولد کشن سنگه راتهور و رام سنگه راتهور و علاول ترین و جبار قلي ککهر وغیره فوج پیش مقرر گردانید - قلیچ خان بمجرد شنیدن خبر مخاذیل با همراهان سوار شده بخان مذکور پیوست - هر دو سردار جلادت آثار تکیه بر عون و صون جناب آلهی و کار سازيِ اقبال بی زوال حضرت خلافت پناهی کرده باوجود قلّت اولیا و کثرت اعدا فوج منصور را به توزک شایان ترتیب داده در برابر مخالفان باین دستور صف مصاف ویسال قتال آراستند - هراول رستم خان نظر بهادر خویشگی با توپخانهٔ خان مذکور و راجپوتان وغیره منصبداران و سردار خان و راجه رایسنگه و راجه دیبي سنگه وغیره در دست راست و سید احمد وغیره منصبداران دست چپ آن خان والا شان مقرر شدند - هراول فوج قلیچ خان راو ستر سال با دیگر راجپوتیه و جمعی از مغولان در دست راست و شاد خان واله قلی خان و طاهر خان و قباد خان و جمعي دیگر از مغولان در دست چپ خان مذکور جا گرفتند - و هر کدام از هر دو سردار فیروزي شعار با کمال استقلال در فوج قول بشکوه کوه پایدار بوقار تمام ایستادند - تا آنکه بعد از دو پهر و چهار گهری روز سه شنبه فوج هراول و برانغار و جرانغار لشکر قزلباش نمودار شده فوج اول به نظر بهادر هراول رستم خان و براو سترسال هراول قلیچ خان و دومین بمیسرهٔ قلیچ خان و سومین بمیمنهٔ رستم خان در آویختند بخیره چشمي و چیره دستي در آمدند - و از سرمستيِ بادهٔ غرور که رسائیِ این نشأ هوش ربا با نشأ شراب در کاسهٔ تهي مغز شان سرشار افتاده بود در عرصهٔ مصافات دلیري را به نهایت مرتبهٔ دلاوري رسانیدند - و نخست پیادگان لشکر ظفر اثر برسم معهود بدان اندازي آتش فذا در حیات آن خاکساران زده راه تردد بر ایشان

بستند - بعد ازآن تفنگچیان قدر انداز از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر آنها باران ساخته دروازهٔ ملک عدم بر روی غنیم کشادند - در عین این حال که جنگ از هر دو سو ترازو شده معامله بسرپنجه و زور بازو افتاده بود و کوششهای مردانه از هر دو طرف رو نموده آئین حرب آنچه از سرحد احتمال و قوت تصور بیرون بود از هر دو ظهور می نمود مرتضی قلی خان سپه سالار با مردم بسیار از عقب رسیده بیکبار همه باتفاق از چهار جانب اسپ بر انگیختند و دور دایرهٔ لشکر ظفر اثر را باحاطه پرکار قبل نقطه وار درمیان گرفته از هر طرف آتش کین را اشتعال دادند - با آنکه بر سر پله تردد یکه تازان قزلباشیه بادپایان را بجولان در آورده باوجود سنان بازی از معرکهٔ جان فشانی و سر بازی جان بیرون نبرده سرمی باختند اجل رسیدها سرگرمی دیگر از مشاهدهٔ این خیال اندوخته خود را به مهلکه می انداختند * ابیات *

سواران تیـــغ برق افشـــان کشیـــده
هـــزبران سو بسو دنـــدان کشیـــده
ترنگ تیر و چاکا چاک شمشیـــر
دریده مغـــز پیـــل و زهرهٔ شیـــر
زره برهـــای از زهـــر اب داده
زره پوشـــان کیـــن را خواب داده

انجام کار تزلزل در بنای ثبات اکثر یلان فوج میمنه راه یافته جمعی کثیر از نکهران آزرم دشمن زندگی دوست را پای قرار از جا رفت و از این معنی کار لشکر غنیم از خیرگی بچیز دستی کشیده عرصهٔ قرار و آرام بر اکثر مردم نهایت تنگ میدان گشت - درین حال سردار شهامت آثار رستم خان چون دید که کار از خود داری گزشته ایستادن خلاف آئین سرداریست مانند

اژدر دلیر از خشم بر خود پیچیده با بهادران کار طلب ناموس جوی عنان به تیز جلوئي سپرد - از جانب دیگر قلیچ خان فیلان کوه شکن مصاف آزموده را پیش رو داده چون نهنگان مرد افگن خود را بر دریای لشکر اعدا زد - و از هر جانب دیگر بهادران پر دل کم هراس که از برابري شعلهٔ سرکش پای کم نمي آوردند خاطر به قلّت عدد و عدت که در اکثر اوقات کریمهٔ کم فیئَةٍ قلیلةٍ غلبت علی فیئَةٍ کثیرةٍ موجب غلبه است جمع ساخته بر ایشان تاختند - و بکشاده پیشاني به پرخاشجوئي و کمین کشائي در آمده بنابر آنکه بسبب تنگيِ فضا کار از نیزه و تیر پیش نمي رفت کوتاه سلاح با دشمن پیکار پیش گرفتند - در آن گرميِ هنگامه که از این سوی دلیران مغول و راجپوت و افغان و از آن رو قزلباش و خراساني و ترکمان از مردن ابا و محابا ننموده رخ بعرصهٔ کارزار داشتند و درمیانه کارزار رستمانه چهرهٔ وقوع نموده از طرفین داد شهامت مي دادند - تفنگچیان درست انداز که از دست قضا در قدر اندازي ید بیضا می نمودند و از شرارهٔ فتیلهٔ بندوق آتش فنا در خرمن بقای مخالفان زده بسی مردم را از راه کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ فسحت آباد ساحت عدم گردانیدند - و آن چنان که سهام قضا بانشانهای دل نشین بجا میخورد و سر بندوق آنصاحب قبضها اکثر سرداران لشکر را از پا در آورده راه عبور بعسکر منصور کشادند - درین وقت هر دو سردار شهامت آثار سرپنجهٔ عدو بند بچیره دستي بر کشاده چندان مراتب تیغ زني و خصم افگني بتقدیم رسانیدند که اکثر ازآن نابکاران را در آن عرصه از اسپ پیاده نموده بیشتر خسته و کوفته بخانهٔ ممات فرستادند - و بگرميِ شعلهٔ سر افراز که بر قلب خاشاک زند سرپنجهٔ قدرت بدشمن مالي و عدو بندی بر کشوده بعنوانی آرزوی دل بر آوردند که افواج غنیم از حملهٔ شیرانهٔ دلاوران خونخوار سلک انتظام و اجتماع خویش از هم گسسته مانند اختر

بخت خویش راجع گشته باختیار هزیمت که در ان وقت غنیمت بود رخ از عرصهٔ پیکار بر تافتند - سپاه نصرت دستگاه که از هنگام دو پهر روز تا هنگام فرو نشستن آفتاب معرکهٔ زد و خورد قایم داشته دیدهٔ امید بر انتظار کار نهاده بودند از ظهور آن فتح آسمانی استظهار دیگر یافته دنبال آن بد بختان شتافتند و سینه از کینهٔ دیرینهٔ آن بد اندیشان بکام دل پرداخته چندان تیغ تیز را بقتل آنها حکم نمودند که ظلمت شب بمیان جان ایشان در آمده زینهاري شب تاري گشتند - چون تعاقب دشمن در سیاهي شب منافي روش سپاهگریست از دنبال هزیمتیان عنان باز کشیده و اسپ و نیزه و یراق و اسلحه و عرابهٔ توپخانه و بیرق بسیار گرفته شادي کنان و نقّاره زنان هم عنان فتح و ظفر بمخیم خود مراجعت نمودند - و یک پهر شب گزشته حقیقت این فتح نمایان که بمحض کارگري عنایت الٰهي و اعتضاد دولت بی زوال بادشاهي نصیب اولیای دولت قاهره شده بوده در خدمت شاهزادهٔ عالي بر نگاشته با سرهای معاندان و اسپ و اسباب که بدست افتاده بود ارسال داشتند - و بعد از دوپهر روز دیگر خود نیز با هزاران نیکنامي و دوست کامي بمواکب اقبال بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان پیوسته مراسم مبارکباد فتح تازه بجا آوردند - آن زینت افزای اورنگ جهانباني ادای حقوق جانسپاري و جانفشاني همگنان باظهار نهایت عنایت و کمال مهرباني فرموده هریک را جداگانه فراخور حال و کار موقع تحسین و آفرین بیشمار ساختند - و این فتح نمایان را عظیم تر از فتح قندهار دانسته تسخیر قلعه را در سال آینده قرار دادند و طبل رحیل کوفته حقیقت این فتح مبین و نایابي علف دواب و تعسّر بل تعذّر علاج بدرگاه معلی معروض داشته کوچ بکوچ متوجه هندوستان گشتند - اکنون خامهٔ وقایع نگار به تحریر مقدمات حضور مي پردازد •

جشن وزن مبارک قمري

روز پنجشنبه دوم ربیع الثاني سال هزار و پنجاه و نه مطابق بیست و هفتم فروردي ماه آلهي جشن وزن مبارک قمري آغاز سال شصتم از عمر ابد پیوند بدستور معهود ترتیب یافته جمیع وظایف این روز بهجت افروز از داد و دهش و بخشش و بخشایش مراعات پذیر شد - پنجم از نیلاب عبور نموده از آنجا بچهار کوچ به پشاور نزول اجلال ارزاني فرمودند - شایسته خان از احمدآباد آمده سعادت ملازمت حاصل نمود و یک لک روپیه اقمشهٔ آن دیار بعنوان پیشکش از نظر انور گزرانیده بانعام خلعت سرافرازي یافت - ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله که سي هزار روپیه سالیانه از روضهٔ منوّره مي یافت حسب التماس بیگم صاحب بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و فوجدارئ اجمیر از تغیر شاه علي رخسارهٔ بخت منّدی بر افروخته بسعادت رخصت سر بر افراخت *

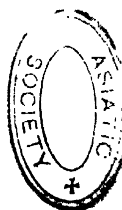
چون بعرض مقدس رسید که شاه بیگ استجلو که والیٔ ایران او را هنگام معاودت از قندهار بآستان سعادت نشان برسم سفارت فرستاده بود بکابل رسیده یار حسین بیگ گرز بردار را فرستادند که او را بدرگاه معلی بیارد - چون در باغ فرح افزا که در موضع نیمله بحکم خدیو دین و دنیا ترتیب یافته نزول اقبال واقع شد و خبر آمدن او بعرض مقدس رسید حکم گرفتن نامه و بار او بدرگاه معلی شرف صدور پذیرفته به شایسته خان و جعفر خان فرمودند که او را طلبیده در یک مجلس دریابند و حسب الامر اشرف بگویند که ما نظر بر رابطهٔ محبت قدیم که درمیان این دودمان سلطنت نشان و آن سلسلهٔ

علیّه که از دیر باز متحقق بود داشته از روی کمال اعتماد خدمتکاری را بمحافظت قلعهٔ قندهار بر گماشته بودیم اگر بر عکس این نشان خاطر مي بود یکی از بندهای سپاهي منش رزم دیده پیکار آزموده که از عهدهٔ قلعداري و مدافعه و مقابلهٔ ایشان بواقعي میتوانست بر آمد تعین فرمودیم - اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ایلچي و نامه دور از آئین دانش و بینش است - شاه قلي نام ایلچئ سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام بر گردیده بود اکنون او را هم لازم است که بجلال آباد رفته چندی از ماندگئ راه بیاساید و بعد از ورود موکب معلی در دارالملک کابل رخصت مراجعت خواهد یافت و نظر بر پریشانئ حال او نموده ده هزار روپیه بطریق انعام مرحمت فرموده یار حسین را بمهمان داري و همراهئ او مقرر نمودند - بادشاهزادهٔ بلند اقبال که پیشتر روانه شده بودند در منزل بکرامي بامیر الامرا علي مردان خان صوبه‌دار کابل وغیره متصدیان آنجا رسیده دولت کورنش دریافتند - خان مذکور در همین مجلس بخلعت فاخره و نادرئ زردوزي سرمایهٔ افتخار اندوخته بآداب معهوده پرداخت - روز دیگر دولتخانهٔ کابل از فیض مقدم بادشاه گیتي پناه صفا و طراوت تازه یافت - مراد بی ایلچئ نذر محمد خان با یادگار چولاق جبین ارادت از سجود آستان کیوان نشان بر افروخته در ضمن تقدیم کورنش و تسلیم از روی آداب نامهٔ خان مذکور گذرانیدند - و هر کدام بانعام خلعت و پنج هزار روپیه نقد نوازش یافته در مکانی مناسب حال حکم نزول یافتند *

بیست و هشتم سرهای سیونچ بی و تردي علي قطغان و محمد بیگ، قبچاق و و کولي بیگ عمّ او و یوسف خواجه که سبحان قلي خان

ولد نذر محمد خان اینها را بجزای اعمال سیّئه رسانیده بود از بلخ بدرگاه والا رسید - گزارش این مقدمه برین نهج است که چون در وقت برگشتن نذر محمد خان از ایران تردي علي خان قطغان و اسد درمان و چندی دیگر سبحان قلي خان را برداشته نزد عبد العزیز خان برده بودند و خان مذکور چون پسری نداشت مقدم او را عزیز دانسته خطاب قلي خاني و ولایت حصار و بلخ باو داده همگي بلخیان را همراه داده بآنجا فرستاد - و وقتی که نذر محمد خان بیمن توجه جهانکشای خدیو جهان باز بر مسند خاني بلخ متمکن گشته کار بدانجا کشید که نظم و نسق سرحدها في الجمله بحالت اصلي گرائید عبد العزیز خان به سبحان قلي خان نوشت که نخست خلم را از تصرف کسان نذر محمد بر آورده بعد ازآن بر سر بلخ رود - خان مذکور از استماع این خبر کفش قلماق را فرستاده سبحان قلي خان را به تسلي و دلاسا نزد خود خواند و پس از رسیدن در ارک نزد خود نگاهداشت - باقي یوز که بفرمودهٔ عبد العزیز خان بجهت گرد آوردن احشام المان سه چهار ماه در ترمذ توقف داشت در اوایل بهار با سه چهار هزار سوار از آب جیحون گذشته دهم جمادي الاول سنه بیست و دوم جلوس اقدس بلخ را محاصره نمود - و ازین جهت که قلعه را اصالت خان بصرف یک لک روپیه مرمت نموده استحکام تمام داده بود هر روز جمعی از سوار و پیاده بیرون آمده تردّدات نمایان بظهور مي آوردند - و از طرفین اکثری مجروح و مقتول مي گشتند و اثر فیروزی از هیچ جانب رو نمي نمود - لاجرم باقي یوز کاری نساخته بیستم شعبان ناکام مراجعت نمود و از قلعه بند شدن نذر محمد خان خلل کلّي بجزئیات امور خلافت بتازگي راه یافته باعث برهم زدگي مردم شد - جمعی درین وقت از مردم نذر محمد خان

مثل ابراهیم دربان و قاسم قطغان و بابا شیرین میر عدل و عاشور قلي و عبد الباقي بکاول وغیره مشورت نموده بر آن آمدند که سبحان قلي خان را بخاني بردارند - و ابراهیم درمان ندر محمد خان را برین اندیشه مطلع گردانیده خان سبحان قلي را نزد خود طلبیده مقید گردانید - اوزبکان مذکور بارک در آمده بخان پیغام نمودند که درین ایام از وجود بی بود شما بهبود خلق متصوّر نیست بهتر اینست که رهگرای حجاز گشته مسند خالي را به سبحان قلي وا گزارید و نقاره و نفیر نواخته آوازهٔ دولت سبحان قلي خان را بلند ساخته گرم ستیز و آویز گشتند - خان گفته فرستاد که سبحان قلي را امشب بقتل رسانیدم الحال این سعي بیجا برای چیست - و چو از شنیدن این خبر مردم متفرق شده سرداران دل از دست دادند ندر محمد خان جمعی غلامان و فدویان خود را که از پیشتر مسلح ساخته بود بیرون فرستاد و بکشتن و بستن آنجماعت امر نمود - از جمله این مردم قاسم قطغان بدر رفته و بابا شیرین و عاشور قلي و عبد الباقي و خنجر قطغان گرفتار گشته قریب صد کس از اوزبکان بکشتن رفتند - و خان در چشم هر چهار کس میل کشیده و زبان بریده خانهای همه را تاراج نمود - و ندر محمد خان بعد از یک ماه دیگر سبحان قلي را با کفش قلماق فرستاد که حصار میمنه و قلعهٔ زعفران را از حارسان عبد العزیز خان بگیرد - کفش قلماق با جمع قلیلی از خانزاده جدا شده پیش رفته با خوشي لب چاک که بطریق ایوار و شبگیر بموجب فرستادهٔ عبد العزیز خان بجهت کومک حارسان قلعه با دو هزار سوار رسیده بود روبرو شده بعد اندک زد و خورد تن باسیري داد - خانزاده بعد از اطلاع این حقیقت خطبه بنام عبد العزیز خان خوانده بمصلحت وقت خود را تابع او ساخت و خوشي کفش قلماق را تا دو کروهي بخارا زنده برده







در آنجا باغوای سیونچ بی وغیره که عبد العزیز خان نزد سبحان قلي باراده تسخیر بلخ فرستاده بود کشته سر او را نزد خان مذکور برد - سبحان قلي بعد از پیوستن این جماعت دو روز بجهت سرانجام امور ضروري رخصت توقف خواسته سوم روز اینها را ببهانهٔ ضیافت بخیمهٔ خود طلبیده و طایفهٔ را که از نوکران خود در کمین داشت اشارهٔ کشتن آنها نمود - و سرهای پنج سردار که سیونچ بی و تردي علي و محمد بیگ قبچاق و کولي بیگ عمّش و یوسف بیگ و سید عطا بی باشند بریده نزد پدر فرستاده اظهار یکرنگي نمود - خان مذکور بنابر ارادت و اخلاص سرها مصحوب دوست بیگ بدرگاه فرستاده اظهار یکرنگي نمود - آرنده بانعام خلعت و دو هزار روپیه سرافرازي یافت *

آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک

لله الحمد و المنت که روز دوشنبه غرّه جمادي الثاني موافق بیست و سوم خورداد سال یک هزار و پنجاه و نهم هجري سال فرخ فال بیست و سوم از جلوس مبارک شروع شده ابواب نشاط بر روی روزگار مفتوح ساخت - ز توجه جهان نواز بادشاه فلک جاه بپرداخت احوال و مرمت ظاهر و باطن بندها مبذول گشته همگنانرا مسرور و مبتهج گردانید - چون قبل ازین ولایت بلخ و بدخشان اضافهٔ ممالک محروسه گشته بمقتضای گردش روزگار نذر محمد خان را روز بد پیش آمده فرزندان و متعلقانش به هندوستان آمدند درینولا که بادشاه دریا دل از روی مروت و راه احسان آن ولایت را باز بخان معز الیه عطا فرمودند و بمدد لطف والا بر مسند حکومت آنجا متمکّن گشت استدعا و اظهار طلب فرزندان و منعلقان نمود - اعلی حضرت خلافت منزلت از مروّت فطري و لطف جبلّي اسباب سفر از سواري

و بار برداري آماده نموده نخست عبد الرحمن سلطان را بعنايت خلعت و خنجر و جيقهٔ مرصّع و دو اسپ خاصه با زين طلا و سي هزار روپيه نقد معزز ساخته به بلخ رخصت فرمودند - و گرامي اختر برج خلافت بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بحکم معلی به تربیت او مي پرداختند بيست هزار روپيه نقد و جواهر و طلا آلات و اقمشه با دو دانهٔ مرواريد سوای آن که در مدت دو سال ده ماه او سعادت اندوز حضور پرنور بود رعايتها و نوازشها يافته محتاج بشرح و بيان نيست - و چون ندر محمد خان التماس مدد خرچ نموده بود صد هزار روپيه سابق که از خزانهٔ کابل مرحمت شده بود و صد هزار روپيه ديگر دريغولا همراه عبد الرحمن سلطان فرستادند - ازين جهت که ندر محمد خان را استطاعت دادن جلدوی قتل سيونچ بی وغيره بسبحان قلي نبود خديو جهان يک قبضه شمشير مرصّع و پنجاه هزار روپيه برای او مرحمت نمودند - و غرّهٔ رجب سال مذکور زنان و دختران ندر محمد خان که از لاهور بکابل رسيده بودند نهايت گرمي و مهرباني در بارهٔ هر يک بظهور آورده سوای مبلغ سهٔ لک روپيه نقد و جنس که در مدت اقامت هندوستان رعايت پذير شده بود مبلغی گرانمند ديگر از نقد و جنس و زيور عطا فرموده کامياب و خوشدل به بلخ روانه نمودند - و بيادگار فرستادهٔ ندر محمد خان که همراه عبد الرحمن رخصت شده بود خلعت و خنجر مرصّع و پنج هزار روپيه و همين قدر به محمد مراد فرستادهٔ دوم خان مذکور عنايت نموده غازي بيگ ديوان مغول کابل و ناد علي داروغهٔ عدالت را بانعام خلعت و اسپ بر نواخته همراه دادند که بتاکيد و احتياط تمام اين جماعت را ببخان رسانيده مراجعت نمايند - خسرو سلطان و بهرام سلطان دو پسر کلان ندر محمد خان دل از تنعّمات و مستلذّات هندوستان جنت نشان بر نگرفته

راضي رفتن بلخ نشدند و بمواجب در خور سرافرازي يافته لذّت زندگاني حاصل نمودند *

هشتم رجب سنه هزار و پنجاه و نه هجري از واقعهٔ لشکر قندهار بعرض مقدّس رسيد که بهادر خان افغان بعلّت ضيق النفس آهنگ صوبه‌داري ملک عدم نمود - خديو قدردان دلاور پسر کلان او را بمنصب هزاري پانصد سوار و شش پسر خورد او را بمناصب مناسب سر بلند گردانيدند - درين ايام عاقل خان بقضاء در گزشت - خليل الله خان را که بحراست ارک کابل مي پرداخت بخشيي دوم گردانيدند و بهرام ولد صادق خان بخدمت توزک و عطاي خلعت و عصاي طلا ممتاز گرديد - و جمشيد بداروغگيي نقار خانه و خطاب نوبت خان و قايم بيگ از تغير او بکوتوالي اردوي معلي سر بلند گشت - و جعفر ولد الله ويردي خان را از تغير مير صالح قراول بيگي گردانيدند *

شانزدهم شاه ويردي ايلچيي ايران را جعفر خان بمنزل خود طلبيده مجلس ملوکانه ترتيب داد - و بعد از تکلّف ده هزار روپيه نقد رخصت ايران داده بدو گفت که داراي ايران بعد از استماع خبر تعين افواج نصرت امتزاج که کمر همت بجنگ صف بسته بودند استقامت نورزيده روانهٔ هرات گرديد لاجرم لشکر ظفر اثر بمحاصرهٔ قلعهٔ قندهار پرداخته آنچه از تردّدات ايشان بر روي کار آمده معلوم شريف شده باشد - ملّا سلطان علي و ملّا سلطان محمد برادران ملّا شاه بدخشي که با قبيلهٔ خود از بدخشان آمده بودند بانعام چهار هزار روپيه و هشت لک روپيه بطريق مدد معاش از صوبهٔ کشمير کامياب گشته رخصت کشمير يافتند که با ملّا شاه بگزرانند *

قلعهٔ ارک کابل که سراسر از سنگ و آهک در مدت دو سال بصرف دو لک روپیه باهتمام غازي بیگ و قلعهٔ گلی در کمال استحکام بعرض پنج گز و ارتفاع هشت گز که همگي دورش شش هزار و شش صد گز بود و بر گرد شهر کابل باهتمام تابینان امیر الامرا صورت تمامیت یافته پسند نظر فیض اثر افتاد و چهل هزار روپیه دیگر برای مرمت قلعهٔ غزنین و سي هزار روپیه بجهت بنای قلعه چاریکار مرحمت فرمودند - شاهزادهٔ کلان را تا رسیدن لشکر از قندهار حکم اقامت در شهر کابل داده سلخ شعبان بدولت و اقبال متوجه هندوستان گردیدند - سوم رمضان در همین منزل مژدهٔ فیروزيِ لشکر ظفر اثر و خبر شکست افواج قزلباش بمسامع جاه و جلال رسیده خاطر اشرف را مسرّت آمود ساخت - خدیو کشور ستان بعد از ادای سپاس آلهي در جلدوی خدمت بموجب تفصیل ذیل شاهزاده و بندهای دیگر را باضافهٔ نمایان سرافراز فرمودند - پادشاهزادهٔ مؤید و منصور بختیار محمد اورنگ زیب بهادر بانعام خلعت و اضافهٔ دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و جملة الملکي سعد الله خان بهمین دستور و رستم خان بخطاب بهادر فیروز جنگ و اضافهٔ سه هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و قلیج خان بخلعت خاصّه و اضافهٔ دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار چهار هزار دو اسپه و سه اسپه و صوبه‌داريِ کابل سر بلند گردیدند - راجه رای سنگه بمنصب پنج هزاري دو هزار و پانصد سوار و راو ستر سال بمنصب چار هزاري چهار هزار سوار و نظر بهادر خویشگي نیز بمنصب مذکور و شاد خان بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و عنایت علم و نقّاره و هریکی از رای سنگه و روپ سنگه را بمنصب دو هزاري هزار و دویست سوار و عبد الرحیم و الله قلي و طاهر خان و قباد خان بمنصب دو هزار و

پانصدي هزار سوار و افتخار خان بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و هر یکی از علاول ترین و جمال خان نوحاني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و هر کدام از خوشحال کاشغري و محسن خان بمنصب هزار و پانصدي هفت صد سوار و هر یک از سیّد محمد بمنصب هزار و پانصدي و نه صد سوار و خنجر خان بمنصب هزاري هزار سوار و جبّار قلي ککهر بمنصب هزاري نه صد سوار و هر کدام از حسین قلي آغر و چتر بهوج چوهان بمنصب هزاري نه صد سوار و هر یکی از عبد الله بیگ و گوردهن راتهور بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار از اصل و اضافه نوازش پذیرفته به نهایت مرتبهٔ سر افرازي رسیدند - و تا دویست سوار منصب دار که پایهٔ آنها از هزاري کمتر بود و احدیان و برقندازان و پیادهای باندار باضافهٔ منصب و فزوني علوفه در خور حال مرحمت پذیر گشته کامیاب مطالب گشتند *

آنچه از مردم راست تقریر بی غرض که از آن طرف آمده بودند ظاهر شد اینست که عدد لشکر غنیم زیاده از سي هزار سوار بود و سرداران بموجب تفصیل ذیل مرتضی قلي خان سپه سالار و مرتضی خان قورچي باشي و سیاوش خان قلر آقاسي و پیر بداغ خان حاکم تبریز و سارو خان تالش و نظر علي خان حاکم اردبیل و ابراهیم خان حاکم گنجه و علي قلی خان حاکم مارو چاق و آقا خان مقدم و بیرام خان حاکم نیشاپور و اوتار خان حاکم کرک و ملک نصرت خان حاکم سیستان و جمشید خان حاکم سمنان و عباس قلي خان حاکم کنکر و نجف قلي خان میر آخور باشي و حسن سلطان حاکم جام و علي خان حاکم المان و منوچهر سلطان حاکم آمل و جوان شیر و شاه ویردي سلطان حاکم خواف و کلب علي خان حاکم ساوه و ولي خان سلطان و ارسلان

سلطان حاکم عباسیه و محمد سلطان حاکم آقچه و مهدي قلي خان و محمد جان سلطان و بابا خان و سلطان ارکلو و صفي قلي و نوذر سلطان و روشن سلطان و حسن سلطان و بسیاری از یوز باشیان در معرکه حاضر بودند - چنانچه از کوه کوشک نخود تا کنار ارغنداب که بیش از دو کروه است فوج فوج صف بسته ایستاده بودند - و بنابر عربدهٔ جهالت و بد مستي و وفور نخوت و غرور طعامی که میر آخور باشي برای مرتضی قلي خان سپه سالار مهیا نموده بود میل ننموده تناول آن بعد از فتح قرار داد غافل از آنکه حکم تقدیر بصورت دیگر تعلق پذیر شده غیرت آلهي کار خود می کند *

چون بعرض اشرف رسید کو بواسطهٔ ناساز کاری که میان شاهزاده مراد بخش و شاهنواز خان بهم رسیده معاملات دکن صورت درستی بر نمي کند فرمان طلب بنام بادشاهزاده عزّ ورود یافته خدمت هر چهار صوبه بعمدة الملک شایسته خان و نظم مالوه به شاهنواز خان از تغیر خان مذکور مرحمت شد - راو کرن قلعدار دولت آباد را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار سرافراز ساختند - نهم رمضان باغ فرح افزا به نزول اقدس طراوت تازه یافت - درین منزل تقرب خان که علاج کوفت پرستار خاص بادشاهي اکبر آبادي محل بوجه احسن نموده بود بانعام خلعت و منصب سه هزاری ذات و شش صد سوار از اصل و اضافه و اسپ با زین طلا و هزار مهر نقد پیرایهٔ عزت و سرمایهٔ افتخار اندوخت *

غازي بیگ دیوان کابل و ناد علي بیگ که از پیشگاه خلافت برای رسانیدن اطفال و عیال نذر محمد خان به بلخ رفته بودند مراجعت نموده دولت زمین بوس درگاه حاصل نمودند - بیست و سوم در باغ ظفر

پشاور نزول اجلال ارزاني فرموده بيست و ششم از آب اتک در گذشته بيست و نهم باغ حسن ابدال را که قايم مقام گلستان ارم است از برکت قدم کمال طراوت و صفا بخشيدند - نهم شوال از آب بهت و دوازدهم از آب چناب عبره نمودند - هژدهم از وصول غبار موکب جاه و جلال دارالسلطنت لاهور نقد مراد ديرينه در بر و کنار خود يافت *

چون بعرض مقدس رسيد که زبردست خان فوجدار سيوستان باجل طبيعي در گذشت نور الحسن را بجاي او تعين فرمودند - جملة الملکي سعد الله خان از کابل در هشت روز بدرگاه جهان پناه رسيده پذيراي سعادت ملازمت شد - ششم ذي قعده شاهزادهٔ بلند اقبال با سليمان شکوه خلف خود که در کابل حسب الحکم توقف نموده بودند از ادراک دولت حضور چهره بنور اعتبار تازه بر افروختند - سيد مصطفی حاجب بيجاپور و شهسوار سفير سبحان قلي خان بشرف زمين بوس درگاه رسيده عرايض هر دو با پيشکش از نظر انور گذرانيدند *

پانزدهم ذي حجه تاج خلافت را گرامي در بادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر و بادشاهزاده سلطان محمد از يساق قندهار رسيده بعد از اداي آداب معهودهٔ ملازمت اشرف بعنايت خلعت خاصه و اسپ کوه شکوه نام با ساز طلا ميناکار و فيل با يراق نقره مفتخر و مباهي گرديدند - و رستم خان و راجه جي سنگه و راجه بيتهلداس و نجابت خان و سردار خان و راو ستر سال و نظر بهادر خويشگي و ميرزا نوذر صفوي و لهراسپ خان و قاسم خان و ديگر بندهاي بادشاهي که در رکاب آن گرامي اختر اوج دولت و اقبال آمده بودند از سعادت اندوزي زمين بوس درگاه والا بر کام خاطر فيروزي يافتند - رستم خان يازده توپ خورد و نشانهاي سرداران

قزلباش که در وقت ظفر یافتن بر غنیم گرفته بود از نظر اقدس گزرانید - چون مصدر ترددات نمایان و خدمات پسندیده شده بود بتازگي مشمول انواع عواطف گشته بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و جیغهٔ مرصع و اسپ با زین زرین و فیل با یراق نقره و ماده فیل عزّ و اکرام یافت - و قلیج خان را که در کابل مانده بود بارسال خلعت خاصه و شمشیر مرصع و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل معزز گردانیدند و هر یک از سردار خان و راجه رایسنگه و راو ستر سال و نظر بهادر خویشگي را بمرحمت خلعت و شمشیر مرصّع و اسپ و فیل و هرکدام از طاهر خان و قباد خان بعنایت خلعت و اسپ و حسین قلي آغر را بخطاب خاني و عطای خلعت و شمشیر با ساز طلا و ماده فیل بر کام خاطر فیروز ساختند - و ملا علاء الملک میر سامان که بزیور فضایل انساني آراسته و در علم معقول و منقول و هندسه و ریاضي مهارتی تمام داشت بخطاب فاضل خان و سید محمود ولد خان دوران را بخطاب نصیري خان و شفیع الله میر توزک را بخطاب تربیت خان نامور و بلند آوازه ساخته دومین را بمنصب دو هزاري دو هزار سوار عزّ امتیاز بخشیدند *

چون از روی واقعهٔ دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بعرض اشرف رسید که مکرمت خان صوبه‌دار آنجا نقد عمر عزیز و گوهر وقت گرانمایه صرف اتمام عمارات آنجا نموده آخر کار بنابر سزاولي متقاضیان اجل بجهت ادای محاسبه رجوع به دیوانکدهٔ عالم بالا کرد جعفر خان که بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سر بلند بود باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بصوبه‌داري دار الخلافه و انعام خلعت و اسپ با ساز طلا نهایت مراتب کامگاري یافته مرخص آن صوب گشت - و خلیل الله خان بمرحمت

بخدمت بخشي گري از تغير جعفر خان و سيادت خان برادر اسلام خان بخدمت بخشي گري دوم و منصب سه هزاري هزار سوار امتياز پذير گرديدند *

سابق نظم صوبهٔ ملتان به بادشاهزادهٔ والا گهر محمد اورنگ زيب بهادر تعلق داشت دريفولا صوبه داري تته و سركار بهكر و سيوستان نيز مرحمت شده خلعت خاصه و تسبيح زمرد و لختي جواهر و مرصع آلات مرحمت نموده دستوري دادند - بسلطان محمد سر بندي از يک قطعهٔ لعل و دو دانهٔ مرواريد و به سلطان محمد معظم پسر ديگر تسبيح مرواريد مرحمت فرمودند - محمد صفي پسر اسلام خان را به بيجا پور نزد عادل خان فرستاده مصحوب او تشريف خاصه و سرپيچ مشتمل بر لعل و مرواريد و زمرد قيمتي بخان معز اليه مرحمت فرمودند - شهسوار ايلچي سبحان قلي خان بانعام هفت هزار نقد و اسپ با زين نقره سربلندي يافته رخصت مراجعت يافت - درين ايام بعرض اشرف رسيد كه پيمانهٔ حيات ميرزا حسن ولد ميرزا رستم لبريز گرديد - و علي مردان خان از كابل آمده باستيلام عتبهٔ والا كامياب گرديد *

ارتفاع يافتن رايات عاليات بصوب دارالخلافه

روز جمعه دوازدهم ذي حجه ماهچهٔ رايات ظفر آيات بعد از انقضاي يک پهر و سه گهري از دارالسلطنت لاهور بسمت دارالخلافهٔ شاهجهان آباد ارتفاع گراي گرديد - روز اول باغ فيض بخش از ورود موكب اشرف طراوت ارم يافته هفدهم از آب بياه و بيست و يكم از آب ستلج عبور فرمودند - بعد از رسيدن انباله فاضل خان مير سامان را با كارخانجات براه راست روانه نموده خود بدولت و اقبال از راه دريا شكار كنان متوجه گشتند -

یازدهم محرم سنه یک هزار و شصت هجري کشتي سوار بدولت خانهٔ شاهجهان آباد رسیده بعد از دوپهر عمارات والا را از نزول اشرف آسمان پایه گردانیدند *

جشن وزن شمسي

* بیستم ماه مذکور انجمن جشن وزن مبارک شمسي صورت تزئین یافته آن ذات مقدس را بزر سنجیده دامن امید عالمی بجواهر و مروارید آموده ضعیف حالان گسسته امید را قوي دلي جاوید بخشیدند - بعلی مردان خان امیر الامرا که از لاهور آمده سعادت ملازمت اشرف دریافته بود و بجملة الملکی سعد الله خان دو فیل با یراق نقره مرحمت فرمودند - پیشکش شاهزاده مراد بخش از جواهر و مرصّع آلات و پانزده فیل نر و ماده و شمامهٔ عنبر بوزن چهار صد تولچه از نظر اشرف گزشته از جمله متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه شرف پذیرائی یافت - بیست و پنجم آن والا گهر عالي نسب بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و دو اسپ خاصه با زین زرّین و صاحب صوبگيِ کابل و اضافهٔ هزار سوار بمنصب دوازده هزاري ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مختص گشته مشمول کمال عواطف رخصت آن صوب یافت *

درین تاریخ بعرض اقدس رسید که اله یار خان ولد افتخار خان در بنگاله رخت هستي بربست - و اعتقاد خان که از بهرایچ روانه شده باکبر آباد رسیده بود از تعینداتیان ملک عدم گردید - و محسن خان پسر حاجي منصور بسبب شرب مدام چون حیات باده سر در سر آن کرد - و سید قلي ایشک آقاسي باشيِ نذر محمد خان از بلخ و میر گل از بدخشان آمده خود را بدریافت سعادت ملازمت رسانیدند - از پیشگاه نوازش خاقاني اولین

بمنصب هشت صدي چار صد سوار و خلعت و خنجر طلا و اسپ و پنج هزار روپیه و دومین بمنصب پانصدي دویست سوار و عنایت خلعت و خنجر طلا و سه هزار روپیه نقد اختصاص پذیرفته داخل بندگان درگاه گشتند - مهین اختر سمای دولت و اقبال بادشاهزاده محمد دارا شکوه که بیست و پنجم محرم الحرام از لاهور روانه شده بودند با سلطان سلیمان شکوه و سپهر شکوه سعادت قدمبوس مبارک دریافته هزار مهر نذر گزرانیدند - خسرو و بهرام و خواجه طیب و خواجه عبدالوهاب و چندی دیگر که در رکاب آن والا گهر آمده بودند بسعادت کورنش رسیدند *

تزئین یافتن بزم نو روز اول در دار الخلافه

چون بعد از اتمام دار الخلافهٔ شاهجهان آباد و نزول اشرف اقدس در آن مکان سعادت نشان نخستین نوروز جهان افروز نوید خرّمي بگوش جهانیان رسانیده مشّاطهٔ بهار رسوم غازه کاريِ عذار لاله و گل را تازه کرد و باد نوروزی آبی بروی عالم خاک آورده در احیای اموات معجزهای عیسوي آشکارا نمود رای عالم آرای برای نفع رسانيِ خلایق اقتضای جشنی عظیم و بزمی نو آئین نموده متصدیان مهمّات دولت را بجهت تهیهٔ مواد سور و سرور مامور ساخت - فرمان والا شان بطلب اکثر امرا که در جاگیر و مواطن بودند بشرف صدور پیوسته هنگامهٔ عیش و نشاط بتازگی رونق و گرمیِ دیگر یافت - کار پردازان امور سلطنت صحن بارگاه عرش اشتباه را در پرند زر تار و پرنیان طلا کار گرفته آرایش فضای باغ و بستان و تزئین زمین و زمانرا بسرکاريِ موسم بهار و کار گزاريِ قوای نامیه تفویض نمودند - از جلای نقره و طلا و فروغ در و گوهر روی زمین محفل بهشت آئین بل رشک فرمای مهر انور و غیرت افزای بزم رنگین سپهر اخضر گشته تهیّهٔ

مواد بهجت و سرور حیرت افزای عالمیان گشت - و از برکت جلوس میمنت مانوس شاهنشاه زمان بر تخت مرصّع و آرایش جشن نوروزي و پیرایش بزم فرّخي و فیروزي زمین چون آسمان صفا پرور و نوراني گردیده خاطرهای غنچه شده مانند گلبن سوري گل گل شگفت - مجموع امرای عظام و ارباب مناصب والا و اعیان و اکابر و اعالي و اهالي دار الخلافه که بنابر ادای تهنیت و مبارکباد قدوم اقدس آمده بودند درین انجمن خاص بار عام یافته بنوازش گوناگون اختصاص پذیرفتند - و بنابر خواهش طبع فیّاض که همواره درباب ایصال نفع بعموم خلایق بهانه جو است دست زر افشان چون ابر ببارش زر داده غني و فقیر را از خوان احسان بهره ور و زلّه بر گردانیدند *

هم درین انجمن والا مهین شاهزادهٔ بلند اقبال از عنایت تشریف خاص با نادري و جمدهر مرصّع بالماس و یاقوت گرانبها و زر کمر مرصّع و سلطان سلیمان شکوه خلف آن والا گوهر بمرحمت خلعت و خنجر مرصّع با پهولکتاره اعظام یافته بانعام چهار لک روپیه سمت اکرام پذیرفتند - بعد آن علي مردان خان امیر الامرا و سعد الله خان بعطای خلعتهای خاصه از اطلس که در کارخانهٔ والا بکمال لطافت و پاکیزگي طلا دوزي نموده بودند بعز افتخار تارک بر افراختند - چون بعد از رحلت خان بلند مکان آصف نشان منتهای مراتب امرای عظیم الشان این دولت ابد پیوند هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام کرور دام که مجموع دوازده کرور دام باشد قرار یافته بود سعد الله خان را بانعام کرور دام مختص ساخته مطابق دوازده ماهه تنخواهش دوازده کرور دام مقرر فرموده باین پایهٔ والا رسانیدند - دیگر امرای عظام مثل راجه جی سنگه وجسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ وجعفرخان و خلیل الله خان

و فاضل خان بمرحمت خلعتهای فاخرهٔ سرافرازي یافته تا شرف آفتاب هر روز بجمعی از بندها خلعتهای والا عنایت مي شد چنانچه هزار کس از مردم کلان منصب بعطای تشریف والا قامت افتخار بر افراخته پیرایهٔ عزّت در بر گرفتند *

پرگنهٔ پاني پت که یک کرور دام جمع موافق دو نیم لک روپیه حاصل دارد در وجه انعام اسوهٔ طاهرات زمان قدوهٔ مقدسات دوران بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب مرحمت فرمودند - و هر کدام از دو پرستار خاص بادشاهي که بفزوني قرب منزلت عزّ امتیاز دارند یک لک روپیه انعام فرموده دیگر مخدّرات سرادق دولت را در خور پایه و منزلت بعطای نقد و جنس نوازش فرمودند - درین ایّام سعادت فرجام از جمله پیشکش شاهزادهٔ بلند اقبال و بیگم صاحب وغیرهٔ جنس شانزده لک روپیه که بدفعات در محفل معلی از نظر انور گزشته بود بموجب تفصیل ذیل درجهٔ پذیرائي یافت - از بیگم صاحب جواهر و مرصّع آلات یک لک روپیه و از شاهزادهٔ کلان دو نیم لک روپیه و از علي مردان خان دو نیم لک و از سعد الله خان سه و نیم لک روپیه و تتمه از دیگران *

حیات خان بمنصب سه هزاري هزار و دویست سوار و نصیری خان بمنصب سه هزاري هشت صد سوار و هر کدام از میرزا سلطان و فیض الله ولد زاهد خان بمنصب دو هزاري پانصد سوار و هر کدام از سید علي پسر سید جلال و سید هدایت الله صدر بمنصب دو هزاري دو صد و پنجاه سوار و میرک شیخ بمنصب هزار و پانصدي صد سوار و میر صمصام الدوله بمنصب هزاري دویست سوار و بسیاری از منصبداران و خانه زادان و احدیان و برقندازان بفزوني منصب و علوفه و روزیانه

و هریک از میر جعفر داروغهٔ داغ و میر صالح داروغهٔ کتابخانه و پورن مل بندیله بانعام مادهٔ فیل و مکند بخدمت فوجداري و امینیِ قنوج از تغیر دلیر خان و رگهناتهه پیشدست جملة الملکي سعد الله خان بخطاب رای و عطای قلمدان طلا سر بلند گشتند - و ایلچیان نذر محمد خان و عادل خان بیجا پوری بانعام بیست هزار روپیه و کلاوتان بعطای سه هزار و فتحا بمرحمت دو هزار روپیه کامیاب گردیدند *

روز سه شنبه سوم ربیع الثاني سال هزار و شصت فرخنده بزم وزن مبارک آغاز سال شصت و یکم انعقاد یافته زینت بر زینت افزود و این جشن در جشن گلگونهٔ چهرهٔ کامراني و غازهٔ رخسارهٔ شادماني گشته جیب و دامن عالمی چون گریبان غنچهٔ گل سوري از زر سرخ بر آمود - بهر یکی از مسیح الزمان و آتش قلماق پنج هزار و بعبد الحمید بادشاهنامه نویس چار هزار و بحکیم حاذق سه هزار روپیه مرحمت گشته تا یک سال پیشکش روز پنجشنبه در انعام طاهر خان مقرر شد - علي مردان خان امیر الامرا را دو باره بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصّع با پهولکتارهٔ و اسپ با زین زرّین سربلند ساخته رخصت کشمیر و رستم خان بهادر را به سنبهل و راجه جی سنگه را بوطن خود دستوري دادند *

چون میواتیان فساد پیشه از فرط زیادهٔ سري و نافرمانبري خار راهٔ متردّدین مابین اکبر آباد و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بودند و پرگنات و قریات از تعدّي آنها رو بویراني نهاده بود تمامي محال وطن آن مفسدان بطریق وطن در تیول کیرت سنگه دومین پسر راجه جی سنگه که بتازگي بمنصب هشت صدي هشت صد سوار سر افرازي یافته بود مرحمت نموده در قلع و قمع آن گروهٔ واجب الدفع حکم جهان مطاع

بتاکید و مبالغه صادر فرمودند - حسب الامر جلیل القدر راجه جی سنگه
با تمام مردم خود جمله محال وطن آن ملعونان را باحاطهٔ پرکار قبل
نقطه وار درمیان گرفته گروهی انبوه را بدار البوار راهي نموده بقیة السیف
را آواره باطراف و جوانب گردانید - و هرجا نام و نشانی از آن قوم
یافت از بیخ و بن بر کنده بجای آن مردم خود را آباد ساخت - آتش
قلماق را بعنایت خلعت و شمشیر و سپر یراق طلا مینا کار و انعام پنج هزار
روپیه نقد سر افراز فرموده رخصت مراجعت بلخ دادند *

شروع سال بیست و چهارم جلوس مبارک

لله الحمد و المنّت سال بیست و چهارم جلوس مبارک روز چهار
شنبه غرّهٔ جمادی الثاني سنه هزار و شصت بفرّخي و فیروزي شروع
شده جهانیان را مژدهٔ کامراني داد - چون قبل ازین نامهٔ نذر محمد خان
مشتمل بر کیفیت مهرباني و قدر دانيِ بادشاه دریا نوال و شکر عنایات آن
برگزیدهٔ ایزد متعال و مشعر بر تشتت خاطر و پریشانيِ احوال و التماس
مزید مرحمت و التفات رسیده موجب مزید توجه آن حضرت گشته بود
درینولا بمقتضای مکارم اخلاق و کرایم اشفاق سیادت مآب خواجه قاسم را
بعنوان سفارت نزد خان مذکور فرستاده مبلغ صد هزار از قسم جواهر و مرصع
آلات با نامه متضمّن از لوازم خلّت و اتحاد و ده هزار روپیه بعبد الرحمن
پسر خورد خان مذکور ارسال داشتند - سیادت خان بخشيِ دوم باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و حراست قلعهٔ اکبر آباد
از تغیر باقي خان سرافرازي یافته روانهٔ آن صوب شد - خستکه بی سفیر نذر
محمد خان نامه مشتملبر امداد و معاونت آورده گزرانید و بدولت دریافت
ملازمت سرافرازي یافته بانعام خلعت و چهار هزار روپیه نقد کامیاب شد *

چون خدمت ضبط ولایت چورا گده از سردار خان از قرار واقع
بتقدیم نرسید خاقان جهان راجه بهار سنگه را باضافهٔ هزاري ذات بمنصب
چار هزاري سه هزاري سوار دو اسپه سرافراز گردانیده چورا گده در جاگیرش
مرحمت نمودند - شیخ عبد الصمد عمودی که رتق و فتق مهمات شریف
محسن بدو متعلق بود و قبل ازین از جانب او بعنوان سفارت آمده
بانعام عام بادشاه بنده نواز بهرهٔ وافي برداشته معاودت بمکّه معظّمه نموده
بود درینولا برهنموني بخت بیدار روی امید بدرگاه گیتي پناه آورده
هژدهم رجب از سجود آستان ملائک پاسبان ناصیه افروز طالع گردید
و بمنصب هفت صدي صد سوار و انعام خلعت و ده هزار روپیه بلند
پایگي یافته داخل بندهای درگاه شد •

بیست و یکم از واقعهٔ میوات بعرض رسید که راجه جی سنگه با چهار
هزار سوار و شش هزار تفنگچی و تبردار بمیوات آمده خانمان میواتیان
را سوخته و خراب ساخته و جمعی کثیر متمرّدان را که جز قطع طریق
و قتل مترددین کاری نداشتند بی سر و پی سپر کرده عیال و اطفال آن
بدسگالان را اسیر و دستگیر نموده بقیة السیف را مستاصل مطلق گردانید -
خدیو قدردان بنده نواز از جمله منصب راجه را که پنج هزاري پنج هزار سوار
سه هزار دو اسپه بود هزار سوار دیگر دو اسپه سه اسپه ساخته پرگنهٔ چال
کلیانه بجمع هشتاد لک دام بجاگیرش و خدمت فوطه داري آن محال
به کیرت سنگه باضافهٔ منصب مرحمت نمودند •

غیرت خان که از قبل شاهزادهٔ بلند اقبال بضبط صوبهٔ گجرات
و منصب دو هزاري هزار سوار داخلي سرافراز بود درینولا در سلک بندهای
درگاه منسلک گشته باضافهٔ هزاري ذات و عنایت علم و طاهر خان و حیات

خان نیز بعنایت علم راس المال مزید اعتبار و افتخار جاوید اندوختند - چهاردهم شعبان سال هزار و شصت مظهر فیض جلي میرسیّد علي ولد سیّد جلال مرحوم بخدمت داروغگي کتابخانه و نقّاش خانه از انتقال میر صالح خوشنویس که پنجم ماه مذکور سر بر خط اجل نهاده نقش حیاتش از صفحهٔ روزگار محو شده بود امتیاز یافت - و خدمت جواهر خانه از تغیر موسی الیه به محمد شریف ولد اسلام خان و خدمت بکاولي از تغیر بهرام به یحیی ولد سیف خان و خدمت داروغگي زرگرخانه به بهرام مفوض شد *

شب چهاردهم بتماشای سفاین که بطرح غریب و نقش بدیع چراغان نموده هزاران هلال سفینه را رشک فرمای بدر منیر و جوئبار جون را از چراغان هر دو طرف روکش نهر کهکشان بل جوی شیر ریاض رضوان ساخته بودند پرداخته بجره و سفاین را مهبط انوار حضور نمودند - پانزدهم بغرّهٔ ناصیهٔ دولت و اقبال جموهٔ مرصّع بقیمت هشتاد هزار روپیه عنایت نموده تقرب خان را بمنصب سه هزاري هزار سوار از اصل و اضافه بلند پایه گردانیدند - فراست خان ناظر مشکوی دولت را بانعام خلعت و پانصد مهر سرافراز ساخته رخصت زیارت حرمین شریفین دادند - و بمتصدّیان احمدآباد فرمان شد که متاع یک لک و پنجاه هزار روپیه بابت بر عرب که بعد از فروخت با منافع سه لک روپیه مي شود همراه موسی الیه نموده حکم فرمودند که یک لک روپیه بشریف زید بن محسن برساند و یک لک روپیه بفضلا و صلحا و میر فرمان مکّه و یک لک روپیه بفقرا و مساکین مدینه منوّره قسمت نماید *

ششم ربیع الثاني سال بیست و سوم جلوس مبارک در اثنای گزشتن اسپان از نظر اشرف چون رایضی اسپ را بجولان آورده همین که

گرم عنان ساخت درآن وقت قاضي اسلم بمجرا مي آمد از واهمه پایش بدر رفته بزمین افتاد و آسیبی سخت رسیده مدت چار ماه صاحب فراش بود و بعد یافتن صحت از پیشگاه خلافت برفتن زیارت حرمین شریفین و بردن متاع که مصحوب فراست خان فرستاده شد مکلّف گردید - او از بی توفیقي قبول نکرده التماس رخصت کابل نمود - بادشاه حق آگاه اگرچه از قاضي این معني را نه پسندیده او را محروم دولت صورت و معني دانستند امّا بنابر مروّت سیورغال کابل که ده هزار روپیه حاصل داشت بدستور سابق مسلّم داشته قاضي خوشحال را که بحلیهٔ صلاح و تقوی آراسته و سابق خدمت قضای دارالخلافه داشت بعنایت خلعت و خدمت قضای عسکر ظفر اثر و منصب پانصدي ذات سرافراز نمودند *

چون سن مبارک از شصت تجاوز نموده مرخصات افطار به تحقیق پذیرفت و علما و فضلا از روی کتب فقه فتوی دادند که اگر کارفرمای زمانه بنابر ضعف بدن افطار نمایند و فدیه بدهند جایز خواهد بود - لاجرم بر طبق تجویز ارباب شرع شریف عمل نموده مقرر ساختند که در هر رمضان شصت هزار روپیه بفقرا و مساکین و محتاجان بعنوان فدیه بدهند و هر شب سالاران خوان نعمت سماط نوال گسترده اقسام طعام و انواع شیرینی و فواکه و خوشبو درمیان آورده همگنان را بتناول نعمتهای خاص صلای عام دادند - غرّهٔ شوال بادشاه دیندار بجهت ادای دوگانهٔ عید بمسجد منظور نظر خلیفهٔ آلهي پرستار خاص بادشاهي بي‌بي اکبرآبادي محل تشریف فرموده از زر نثار جیب و دامن فقرا را پر نمودند *

سوم ماه مذکوره پیشکش بادشاهزاده شاه شجاع بهادر از نفایس بنگاله وغیره بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از نظر اشرف گزشته

منظور نظر فیض اثر شد - جان نثار خان عرف یادگار بیگ میر توزک بمرحمت خلعت و منصب دو هزاری هشت صد سوار و خدمت بخشی گری دوم از تغیر شادی خان سربلندی یافته سید بهادر از تغیرش بخدمت میر توزک بلند پایگی یافت - دوازدهم بپادشاهزاده محمد شجاع پاندان مرصّع با شمشیر خاصه زر نشان و دو اسپ بساز طلا میناکار و اقسام پارچه ارسال یافته سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بعنایت خلعت و منصب هزار و پانصدی دویست سوار بحراست صوبهٔ پنجاب از قبل آن والا جناب سرافراز گردانیدند - شانزدهم بچتر خان کلاونت را که ابراهیم عادل خان از دنأت طبع و قصور فهم دختر برادر خورد بعقدش داده و ازو فرزندان بوجود آمده بانعام چهار صد مهر نواختند *

روز شنبه هژدهم نو نهال بوستان دولت سلطان سپهر شکوه را که شش سال شمسی از سنین عمرش منقضی شده بود در حضور اقدس وزن نموده هم سنگش بفقرا و مساکین قسمت نمودند و بآن والا گهر سر پیچ لعل قیمتی عطا نموده از اصل و اضافه چهار صد روپیه روزیانه و پانصد روپیه روزیانهٔ سلطان سلیمان شکوه مقرر فرمودند - مرتضی خان بسبب کبر سن و ضعف قوی از منصب بر طرف گشته بسالیانهٔ بیست لک دام داخل دعا گویان شد - چون بعرض مقدس رسید که باغی که عصمت پناه اکبر آبادی محل نزدیک سرای بادلی بفاصلهٔ دو نیم کروه از قلعهٔ شاه جهان آباد بنا نهاده بود باتمام رسیده بفیض نزول اشرف طراوت دیگر بخشیده رونق بر رونق افزودند - آن پرستار خاص هژده خوان زر و سیم نثار مقدم مبارک نموده سرافرازی بی قیاس اندوخت - این باغ نو آئین که فضای فرح افزایش بهوا داری فیض از ارم گرفته و زمین دلنشینش بفرش سبزه و گل گوهر خویشتن را بر رخ فلک ثوابت

کشیده نمونهٔ باغ فیض بخش و فرح بخش لاهور و کشمیر است -
بهمان طول و عرض حیاض و انهار و خیابان و چمن بنا یافته محیط
لطایف و بدایع گوناگونست و چون دلی بی غم خوش و خرّم
و مانند نزهت آباد فراغ خاطر داغ دل گلشن جنان - مجملاً آن
منظور نظر بترتیب مرتبهای عالیه مربع سه صد گز در سه صد گز بنا
یافته زمین دو مرتبهٔ بالا قریب بسه گز از سطح مرتبهٔ پائین بلند است
و مشتمل بر منازل دلنشین - و در هر مرتبه که سه صد گز طول دارد
نهری بعرض هشت گز در وسط حقیقیِ آن جاریست و آب نهر مذکور
در هر عمارت بعرض دو گز و بعضی جا کم و بیش سایر و دایر گشته
در حوضها بصورت آبشار مي ریزد - و حوضهای کلان و فوّارهای در
فشان قطار اندر قطار و بروج و عمارات بهر دو باغ کلان لاهور و کشمیر
مانند است سوای حوضی که در مرتبهٔ دوم بطول بیست و دو
و عرض هژده گز و هر چهار طرفش ایوان‌های نو آئین و بر دو ضلع آن
دو چوکندي واقع شده مانا به حوض مچهي بهون - و حوضی دیگر مثمن که
قطرش چهل گز است و هر ضلعش هفده گز و بیست و یک فواره دارد
بعینه نمونهٔ چشمهٔ شاه آباد - از حوض مرتبهٔ دوم همان نهر بعرض هفت گز
تا خیابان پیش جاري شده و بر دور ایوانها جریان یافته بحوض مثمن
داخل مي شود و ازآن برآمده بجانب ضلع شمالیِ این باغ مي رود و ازآن
پس از مرتبهٔ باغ سوم گزشته در تالابی که بطول دو صد و چهل و پنج
و عرض یک صد و شصت گز بیرون باغ مرتب گشته داخل مي شود -
مجملاً در عرض چهار سال بصرف دو لک روپیه صورت تمامیت پذیرفت -
سرای بادلي که خام بود نیز از سرکار عصمت پناه بي‌بي اکبر آبادي محل
خاص مشتملبر هفتاد حجره و پیش حجره و ایوان بگچ و ریخته حسن انجام

یافت - ملا شفیعای یزدي نهم ذي حجه از بساط بوس انجمن حضور پر نور بر کام خاطر فیروزي یافته بعنایت خلعت و انعام سه هزار روپیه نقد و منصب هزاري صد سوار معزز و مفتخر گردید - مومی الیه بعد از تحصیل علوم متداولهٔ عقلیه و نقلیه برای تحصیل روزي حلال مبلغی از سوداگران بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان بهشت نشان که ماوای ناز و نعیم راتبه داران زمان و زمین است چندی در اردوی معلی بسر برد و پس از معاودت موکب نصرت از کابل بصوب هندوستان بقصد مراجعت ایران بسورت رفته چون طالعش رو به بلندي داشت مراتب دانش و استعداد او معروض اشرف گشته فرمان طلب او بنام متصدیان آنجا شرف صدور یافت *

چون بعد از سپري شدن ایّام راول منوهر رامچندر برادر زادهٔ او که شایستهٔ جانشیني نبود بی حکم اقدس بجای او نشست و روپسنگه راتهور سبل سنگه خویش راول را که منوهر خواهش جانشیني نموده بود بدرگاه والا فرستاد و عرضداشتی مصحوب او متضمن التماس مرحمت قلعهٔ جیسلمیر و خطاب راول برای او ارسال داشت بمراحم بادشاهانه مومی الیه را بانجاح ملتمسات مذکور سر افراز ساختند - سوم ذي قعده از عرض داشت سبل سنگه بعرض مقدس رسید که چون او بقلعهٔ جیسلمیر رفت اکثر مردم آنجا باو گرویدند و قلعه بتصرف او در آمد و رامچندر بی ستیز و آویز رو بفرار نهاد - دو فیل که سبل سنگه زمیندار ساتلمیر ارسال داشته بود از نظر انور گزشت - حضرت خاقاني پرگنهٔ ساتلمیر را با قلعهٔ آن که براول منوهر بهاتي زمیندار جیسلمیر متعلق بود بعد از در گزشتن او در تیول راجه جسونت سنگه مرحمت فرمودند - بیست و هشتم از مضمون عرض داشت راجه بمسامع حقایق مجامع

رسید که قلعهٔ مذکور بمحاصرهٔ نه روز مفتوح گشت و پرتاب بهاتی در قلعه با گروهی که بود بقتل آمد *

دهم ذي حجه بجهت ادای نماز عید الضحی بمسجد عصمت پناه بی‌بي اکبرآبادی تشریف برده بعد از مراجعت سنّت قربان به تقدیم رسانیدند - درین روز بشاهزاده بیدار بخت دارا شکوه خلعت خاصه و یک قطعه لعل و دو لک روپیه نقد بجهت انجام حویلي شاهجهان آباد که سابق نیز دو لک روپیه برای ساختن آن داده بودند مرحمت فرمودند - بیست و نهم منشور عاطفت نشور با خلعت خاصه و سرپیچ مرصّع که قیمت مجموع هشتاد هزار روپیه بود با فیل کوه شکوه نام با ساز نقره و ماده فیل و فیلی خورد بعادل خان حاکم بیجاپور مصحوب فتح الله خان فرستادند *

چون از عرض داشت متصدّي بندر سورت بعرض مقدس رسید که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم سید محي الدین نامي را بعنوان سفارت با نامه فرستاده وارد سورت گردیده از پیشگاه خلافت فرمان و خلعت بسید محي الدین مصحوب خواجه روشن گرزدار و بنام متصدیان مهمات صوبجات دیگر حکم معلی بشرف صدور پیوست که هر کدام بموجب ذیل بایلچي مذکور بدهند - متصدي بندر سورت ده هزار روپیه از خزانهٔ عامره و ملتفت خان صوبه‌دار برهانپور ده هزار و میرزا خان ناظم مهمات ماندو ده هزار و شاهنواز خان صوبه‌دار مالوه ده هزار روپیه و خلیل الله خان در شاهجهان آباد ده هزار روپیه *

درین ایّام چون خاطر اشرف متوجه شکار نیله بود در هشت روز بشکارگاه نیله بتفنگ خاصه شکار شد - محمد صالح خوافي مشرف نوبتخانه بخدمت کوتوالي از تغیر قایم بیگ سرافراز گردید - نوزدهم

بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر حسب الطلب اشرف از ملتان رسیده سعادت اندوز ملازمت اقدس گشته بعنایت خلعت خاصه سر بلندي یافتند *

جشن وزن شمسي

بیست و ششم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و یک مطابق بیست و نهم دي ماه روز پنجشنبه مجلس آغاز سال شصتم از عمر جاوید طراز و جشن وزن شمسي وزن مبارک در ایوان رفیع مکان شاه محل انعقاد یافته انجمنی بهشت آئین بزیب و زینت تمام آراستند و عالمی از فیض احسان بادشاه دریا دل کامیاب گشته سرمایهٔ سیر چشمي اندوخت - پیشکش شاهزادهٔ والا گهر اورنگ زیب بهادر قدری جواهر و دوازده اسپ و چهل و پنج استر و پانصد شتر از نظر انور گزشته آن والا گهر بانعام یک لک روپیه سر افرازي یافت - ذوالفقار خان باضافهٔ منصب پانصد سوار بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و محمد ابراهیم پسرش از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار فرق مباهات بر افراختند *

توجه اشرف بگلگشت کشمیر جنت نظیر

چون در موسم برسات گزشته بسبب عدم بارش باران هوای دارالخلافه بغایت گرم گزشت لاجرم سعادت نصیبهٔ بقعهٔ کامل نصاب کشمیر محرّک ارادهٔ آنحضرت آمده عزم آن سمت سمت جزم پذیرفت - چنانچه غرّهٔ ربیع الاول سال هزار و شصت و یک طلیعهٔ افواج بحر امواج موکب منصور بجانب مذکور متوجه شده در اغر آباد نزول اجلال فرموده اول شاهزادهٔ عالي مرتبت محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و دو

اسپ با ساز طلا عزّ امتیاز بخشیده بملتان و ثانیاً جعفر خان را از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت و اسپ با زین زرین و فیل از حلقهٔ خاصه و صوبهداريِ ته از تغیر سعید خان بهادر ظفر جنگ مباهي گردانیده رخصت آنصوب فرمودند - و نامدار پسر خان مذکور را از اصل و اضافه بمنصب هزاري ششصد سوار سر بلند گردانیدند - خلیل الله خان را بمنصب چار هزاري چار هزار سوار و صوبهداريِ شاهجهان آباد مختص ساختند - و لهراسپ خان را از اصل و اضافه بمنصب هزاري سه هزار سوار و خدمت میر بخشي از تغیر خلیل الله خان بر نواخته سلطان حسین ولد اصالت خان را بفوجداريِ میان دوآب و محمد شریف ولد اسلام خان را بخدمت بخشي گري و واقعه نویسيِ دارالخلافه سرافراز گردانیدند - فیض الله ولد زاهد خان کوکه بخطاب خاني سر فرازي یافت *

روز دیگر کوچ در کوچ ازین منزل متوجه پیشتر شده از نزدیکيِ سرهند شاه بلند اقبال را رخصت لاهور دادند - شانزدهم دولتخانهٔ سرهند را از نزول اشرف رشک ارم ساخته از آنجا بسر کوچ بکنار آب ستلج رسیده بیست و پنجم از دریای بیاه بر کشتي سوار عبور نمودند - غرّهٔ ربیع الثاني بباغ فیض بخش دار السلطنت لاهور نزول اجلال فرموده آن مکان فردوس زیب را از فرّ مقدم همایون رشک فرمای بهشت برین گردانیدند - شاه بلند اقبال با نونهال بوستان دولت سلطان سلیمان شکوه و خسرو سلطان ولد نذر محمد خان و مغل خان حاکم معزول ته سعادت ملازمت دریافته مشمول توجهات والا گردیدند - دوم عابد خواجه که در ایّام تفرقه نذر محمد خان او را نقیب گردانیده بود باستیلام سدّهٔ سپهر مرتبه رسیده نه اسپ در پیشکش گزرانید و بعنایت خلعت و منصب هزاري

صد و پنجاه سوار و انعام چهار هزار روپیه سر بلند شده داخل بندهای درگاه گردید - چهارم همعنان دولت و اقبال از باغ مذکور بدولت خانهٔ لاهور تشریف فرمودند *

جشن وزن قمري

پنجم ماه مذکور روز دوشنبه محفل وزن مبارک قمري آغاز سال شصت و دوم از سنین عمر مبارک ترتیب داده باشارهٔ سر انگشت جود جهانی از ارباب نیاز را بر مراد خاطر فیروز نمودند و بایمای گوشهٔ ابروی عطا برای عالمی سرمایهٔ استغنا آماده ساختند - حیات خان را بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و سید سلطان ملازم شاه بلند اقبال را بمنصب دو هزاري چار صد سوار و خطاب صلابت خان و تربیت خان را بمنصب هزار و پانصدي هشتصد سوار و ملا شفیعای یزدي را بمنصب هزار و پانصدي صد سوار و حسین قلي آغر را بمنصب هزاری هشتصد سوار و اسد الله ولد شیر خواجه را بمنصب هزاري پانصد سوار و ناظر خان را بمنصب هزاري دو صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهي گردانیدند - و غیرت خان را که از قبل شاهزادهٔ کلان بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و شیخ عبد الکریم تهانیسري را بعد از تغیر دیوانيِ اکبر آباد بخدمت وکالت گرامي اختر اوج دولت و اقبال و منصب داخليِ هزاري صد و پنجاه سوار و شیخ موسی گیلاني را بخدمت دیوانيِ کابل و مرحمت ماده فیل سر بلند و معزز نمودند - به بدیع الزمان امین لختی محال خاصه صوبهٔ پنجاب و سید محمد محمود کروريِ بتاله وغیره ماده فیل مرحمت شد *

پانزدهم بمنزل خلف دودمان عزّ و جلال شاه بلند اقبال شرف نزول ارزاني فرموده از جمله نثار و پیشکش یک لک روپیه را متاع گرفتند - از جمله پیشکش سعد الله خان نیز جواهر و اقمشهٔ یک لک روپیه بشرف پذیرائي رسید - پیشکش روز یکشنبه تا یک سال به ملاّ شفیعای یزدي مرحمت فرمودند - لهراسپ خان میر بخشي را تا رسیدن سعید خان بهادر ظفر جنگ از تته بجهت نظم مهمات و پرداخت معاملات صوبهٔ کابل رخصت فرمودند - کب اندر سنّیاسي که در تالیف دهرپد و تصنیفات هندي سلیقهٔ درست و مهارت تام دارد بدرگاه عالم پناه رسیده رخصت بار یافت و تصنیفاتش پسند خاطر مبارک افتاده بخلعت و انعام دو هزار روپیه مباهي گشته سر عزّت باوج فلک بر افراخت *

چون حقیقت پریشاني مغولان تالان زدهٔ المان بیدین و بی ایمان بعرض مقدس رسید چهل هزار روپیه عنایت نموده حکم فرمودند که سید هدایت الله صدر و میرک شیخ و مظفر حسین بخشيِ احدیان و سید بهادر میر توزک به بی نوایان و دل شکستگان بلخ و بدخشان قسمت نمایند - و از واقعهٔ بنگاله بعرض مقدس رسید که بندر هجلي را با قلعهٔ حاکم نشین ملازمان بادشاهزادهٔ عالي تبار شاه شجاع بسرکردگيِ خان بیگ که از قبل آن والا گهر بحراست صوبهٔ اودیسه مي پرداخت از تصرّف زمیندار آنجا بر آورده ضمیمهٔ ممالک محروسه گردانیدند - منصب خان بیگ مذکور از اصل و اضافه هزاري هفت صد سوار قرار یافت *

بنابر آنکه ساعت کوچ والا بصوب کشمیر بیست و چهارم جمادي الثاني مقرر شده بود پانزدهم ماه مذکور امیرالامرا بعنایت خلعت خاصه و کمر خنجر سر بلند گشته بجهت ساختن راه پیشتر روانه شد - عبدالرحمن

سلطان که در آغاز سال بیست و سوم جلوس مبارک غرّهٔ جمادي الثاني رخصت یافته بود نذر محمد خان را ملازمت نموده بنابر مصلحت وقت بحکومت و امانت ولایت غوري که سابق محافظت آن بعهدهٔ حبیب درمن بود از جانب خان مذکور رخصت یافت - درین اثنا سبحان قلي خان قابو یافته با جماعت کثیر از اوزبک و المان بر سر بلخ آمده کار بر نذر محمد خان تنگ ساخت - ناگزیر خان معزالیه به عبد الرحمن نوشت که از راه برگشته بمدد پدر رسد - او بعد از اطّلاع بر حقیقت حال و ابا و امتناع قلعدار غوري بر جناح استعجال روانهٔ بلخ گشته بمحاربهٔ ابراهیم ایبک که سر راه بر او گرفته بود پرداخت و جنگ سخت درمیان آمده ابراهیم مقتول گردید - در اثنای این حال قلماقان که با سبحان قلي متفق بودند از چهار جانب رسیده هنگامهٔ آویز و ستیز گرم ساختند - عبد الرحمن سلطان بنابر قلّت جمعیت تاب مقاومت نیاورده رو به هزیمت نهاد و از نامساعدي طالع بعد از طی دو منزل گرفتار شده در زندان سبحان قلي خان افتاد - چون نقش چنین نشست و صورت هلاک خود را در آئینهٔ معاینه مشاهده نمود نگاهبانرا امیدوار نوازش بادشاهي نموده بلطایف الحیل باتفاق آنها روانهٔ درگاه گردید - شانزدهم بدریافت ملازمت اشرف رسیده زندگي از سر نو یافت و بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و منصب چار هزاري ذات پانصد سوار و اسپ با زین زرّین و ماده فیل و بیست هزار روپیه نقد سربلند گشته از انعام عام بادشاه عالم پناه همراهانش نیز بمنتهای آرزو رسیدند *

سعد الله خان بهادر ظفر جنگ از صوبهٔ بهار بزمین بوس حضور رسیده بعد از مرحمت خلعت و اسپ با زین زرّین و فیل خاصه و خدمت صوبه داري کابل چهارم رجب روانهٔ آن صوب شد - و مظفر

حسین را از اصل و اضافه بمنصب هزاري چار صد سوار و خدمت بخشي گري و داروغگيِ توپخانۀ صوبۀ کابل معزز ساخته به مهین اختر فلک جهانباني نالکي که هفتاد هزار روپیه قیمت داشت عنایت نمودند - مرشد قلي را بخشي گري و ناد علي را بخدمت قلعداري و محمد صالح را بکوتوالیِ لاهور بر نواخته آخر روز بیست و نهم جمادي الثاني باراده سیر کشمیر از دار السلطنت لاهور کوچ نموده آن روی آب راوي در خیمه و خرگاه نزول اجلال ارزاني فرمودند - بحکمت حکیم کامل قدرت که فاعل مختار است درین سال اول برسات باران کمتر بارید و از افراط حرارت زراعتها رو به پختگي نهاد و آخر باران رحمت الهي شروع در بارش نموده تا چهار ماه بشدّت تمام در اطراف و اکناف بارید - چنانچه دریاها طغیاني نموده آب بهت تا هفت روز محیط قصبۀ بهیره بوده مردم را نزدیک به هلاک رسانید - و بعد از انتظار بسیار تنزّل نموده کافه انام را از قید اضطراب رهائي داد *

آغاز سال بیست و پنجم از جلوس مبارک

روز یکشنبه غرّۀ جمادي الثاني سنه یک هزار و شصت و یک موافق سي و یکم اردي بهشت ماه آلهي آغاز سال فرخنده فال بیست و پنجم جلوس میمنت مانوس از کنار رودبار راوي کوچ فرموده فروغ ناصیۀ دولت و اقبال بادشاهزاده بلند اقبال را بعنایت خلعت خاصه و سر پیچ گران بها از لآلي و زمرد که اکثر اوقات برفرق همایون مي بستند سر بلند ساخته با سلطان سلیمان شکوه دستوریِ معاودت لاهور دادند - بعد از ورود بساحل آب چناب کشتیها را با یکدیگر پیوسته پل بستند و بآسانيِ تمام ازآن راه

کشاده گزشتند - بادشاهزاده مراد بخش از کابل آمده شرف اندوز ملازمت گردید و بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و صاحب صوبگي مالوه مشمول عواطف گشته دستوري یافت *

چون اوایل برسات از امساک و اواخر از افراط باران بمزروعات خالصه شریفهٔ صوبهٔ پنجاب که حاصلش قریب بچهل کرور دام نزدیک بصد لک روپیه است آفت رسیده بود سعد الله خان را بجهت تشخیص معاملات پنجاب و استمالت رعایا درین جا گزاشته بسه کوچ به بهنبر و ازآن مکان در عرض پنج روز به تهنه نزول نموده پانزدهم در ادهي پنوج نزول اشرف فرمودند - و شانزدهم پنج و نیم کروه راه پیموده اعتقاد آباد را بقدوم اشرف مورد برکات گردانیدند - از بسیاري نشیب و فراز و ناهمواري و تنگي راه اعلی حضرت به تصدیع تمام یک پهر روز مانده بمنزل رسیدند و ملکهٔ دوران باهل محل بادشاهي وقت شام وارد گشتند - هفدهم از کتل حیدر آباد که از سر کتل تا پا برف بود و بعضی جا یک گز و بعضی جا کمتر ارتفاع داشت آنرا لکدکوب نموده همه جا زینه بریده بودند عبور نموده در ادهي حیدر آباد که از منزل گزشته دو کروه بود نزول اجلال فرمودند - هژدهم باوري و نوزدهم بدیوي و بیستم باره موله مخیم سرادق دولت و اقبال گشت - و از آنجا بیست و یکم بر کشتي که امیر الامرا قبّه و ستونش از طلای ناب و غلافش از زربفت ترتیب داده و دیگر سفاین سرکار خاصه که در کمال زیب و زینت ساخته شده بود سایر خدمهٔ محل سوار شده با هزاران شادماني متوجه شهر گشتند - و جا بجا خرامان و تفرّج کنان مرحله پیما گردیده شب در سرادق عصمت که بر ساحل دریا نزدیک لولي پور برپا شده بود گزرانیدند - دوم در باغ که بر ساحل رودبار بهت که بکمال زیبائي و زینت احداث پذیرفته نزول فرمودند - بیست و سوم روز

مبارک دو شنبه ساحت دولتخانهٔ سپهر نشانهٔ کشمیر را از پرتو ورود مسعود غیرت افزای طارم چارم گردانیدند - بیست و ششم منزل امیر الامرا بیمن مقدم خاقان بنده نواز مورد برکات و مصدر سعادات گردید - خان معز الیه بشکر این مرحمت والا از جواهر و اقسام اقمشهٔ نفیسهٔ کشمیر بقیمت یک لک و بیست هزار روپیه گزرانیده سر تفاخر از اوج فلک در گزرانید - دوم رجب سعد الله خان که در وزیر آباد چندی بجهت تنقیح معاملات پنجاب مانده بود آمده ملازمت نمود - محمد صفی پسر اسلام خان که به بیجا پور نزدیک عادلخان رفته بود آمده ملازمت نمود - و پیشکش بادشاهي که از نقد و جنس و افیال چهل لک روپیه بود و بجهت باشاهزادهٔ جهانیان بیگم صاحب از نقد و جنس پنج لک روپیه و برای مهین اختر برج خلافت نقد و جنس و افیال بقیمت پانزده لک روپیه آورده بود بعرض اقدس رسانید - کنور رام سنگه ولد راجه رام سنگه باضافهٔ پانصد بمنصب هزار سوار مفتخر گردید *

چون حقایق آگاه ملّا شاه بدخشی از مریدان قدوة المحققین میان میر بدیدن بادشاه معارف گاه آمده فیض صحبت دریافت چهارم این ماه بادشاه درویش نواز بمسجدی که از سرکار ملکهٔ زمان بادشاهزادهٔ جهان بیگم صاحب برای عبادت گاه او بصرف چهل هزار روپیه و عمارت اطرافش بجهت بودن فقرا در کمال صفا و پاکیزگي بمبلغ بیست هزار روپیه صورت اتمام یافته بود تشریف فرمودند - آن خلوت گزین زاویهٔ تجرید بدولت مجالست رسیده از سخنان بلند حقایق و معارف بهرهٔ وافی اندوخت - دهم دویست اشرفي بشیخ یحیی گیلاني مرحمت فرمودند - و فوجداري پنوج و کاشال و دمیال بجبار قلي ککهر مقرر ساختند - دوازدهم آدم خان ولد علي تبّتي و محمد مراد برادر زادهٔ او را بعنایت خلعت

سرافراز ساخته با علیم بیگ و نعیم بیگ پسران سلیم بیگ کاشغري که ضامن آدم و محمد مراد شده بودند با گروهی از زمینداران کشمیر رخصت فرمودند که به تبت رفته میرزائي را که بر هنموني ادبار رو از بندگي تافته مستاصل سازند و ولایت تبت بتصرف در آورده بضبط و ربط مهمات آنجا پردازند *

ملا فروغي شاعر که در نکته سنجي طبع موزون دارد مثنوي در تعریف شاهجهان آباد از نظر اشرف گزرانیده بانعام هزار روپیه عزّ امتیاز اندوخت - میرزا خان نبیرهٔ عبد الرحیم خانخانان بخدمت قلعداري احمد نگر از انتقال احمد خان نیازي و ملتفت خان خلف اعظم خان بخدمت دیواني خاندیس و برادرش مغل خان بصوبهداري تته سر بلند گردیدند - شب یازدهم که لیلة البرات بود مبلغ مقرر به نیازمندان و محتاجان کشمیر قسمت فرموده با پردگیان شبستان دولت بتماشای چراغان بساتین دل و اطراف آن و تفرّج سفاین که بروش غریب روشن شده بود پرداختند - هژدهم بسیر تالاب صفاپور که گلگشت آن قطعهٔ دلنشین و تفرج عیون ماء معین یاد از خوشي و دلکشي ارم مي دهد بر کشتي تشریف فرمودند - شب هنگام تماشای چراغان بر کوهچهٔ آن روی آب که ملازمان ملکه دوران نموده بودند فرمودند - روز دیگر کشتي سوار بشهر معاودت فرموده بیست و هفتم چون از عرضداشت آدم خان تبّتي بعرض مقدّس رسید که میرزائي نابکار با توابع راه فرار سر کرده و تبّت بتصرف بندهای درگاه آمده او را از اصل و اضافه بمنصب هزاري پانصد سوار سر افراز ساخته ولایت تبّت که هشتاد لک دام جمع دارد در جاگیر او و برادرانش بطریق وطن مرحمت نمودند و یکسب اندر ماده فیل و هزار روپیه نقد مرحمت شد *

مراجعت از کشمیر به لاهور

چون اواخر بهار بسبب فزوني بارش و طغياني آب رياض و حدايق اطراف و وسط دل بی صفا و رونق گرديد و باغ دولتخانه که پايان جهروکه واقع است از کثرت درآمد آب از طراوت افتاده ز اشجارش خشک گرديد و مقارن اين باد تند بوزش در آمده درخت بسيار از سفيدار و چنار بر زمين انداخت و سيرگاهای کشمير از صفا و پاکيزگي و نزهت و تر و تازگي بيگانۀ مطلق گشت از غايت بيدماغي مکرر بر زبان قدسي ترجمان گزشت که آمدن کشمير بعد از طی منازل دشوار و عقبات صعب و تصديع برف و باران محض بجهت تماشای گل و سبزه و آب است هرگاه طغيان آب حدايق و سيرگاهای اينجا چنين بی صفا و بی طراوت ساخته و شدّت باد بدين درجه لطف همه چيز را از پا بر اندازد و باوجود تماشای بساتين و حدايق لاهور و شاهجهان آباد و تفرج ماه معين. روضهای ارم آئين اين همه تصديع بر خود پسنديده بدينجا آمدن محض فعل عبث است انشاء الله تعالی بعد ازين هرگز روی توجه بدين طرف نخواهم گزاشت - لاجرم بدين داعيه بيشتر لشکر ظفر اثر را براه راست رخصت نموده غرّۀ رمضان سنه بيست و پنج جلوس مبارک خود بدولت براه شاه آباد متوجه هندوستان فيض نشان گرديدند - و بسواری کشتي تا اسلام آباد معروف بانت ناک که مقطع سير عالم آب است قطع منازل نموده از آنجا براه خشکي بسير مچهی بهون و صاحب آباد و شاه آباد پرداخته بهيرپور توجه فرمودند - و ازآن مکان براه کريوۀ پيرپنچال کوچ به کوچ قطع مراحل نموده در عرض نه روز قصبۀ بهنبر را بورود مسعود سر منزل شادماني ساختند - بيست و دوم ازين منزل فرمان عاليشان مشتملبر

طلب شاهزادهٔ بلند مکان شاه شجاع بجهت یساق قندهار بخطّ خاص و خلعت والا مصحوب امیر بیگ یساول عزّ ارسال یافت و مناشیر قدر تاثیر بنام جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی سنگه و راجه بیتهلداس والله ویردي خان و نجابت خان و راجه رای سنگه و راو ستر سال و راجه بهار سنگه بندیله و دیگر بندها صادر گشت که هر کدام از جا و مکان خود روانه شده روز وزن مبارک خود را بدرگاه آسمان جاه رسانند *

بیست و سوم وقت کوچ از بهنبر مهین خلف دودمان عزّ و اقبال شاهزاده محمد دارا شکوه که از دارالسلطنت لاهور بطریق استقبال برآمده بودند با سلیمان شکوه شرف ملازمت دریافتند - بیست و هشتم از آب چناب براه جسر سفاین گزشته غرّهٔ شوال دو منزلي جهانگیر آباد دولتخانه نمودند - نظر بهادر از قصور وطن خود و نورالحسن از سیوستان آمده ملازمت نمودند - نورالحسن بفوجداري ترهت سرافرازي یافته مرخّص گردید - دو هزار روپیه بسید حسن سلالهٔ آل سید جلال و ماده فیل بشیخ محمد صاحب سجّادهٔ حضرت قدوة الواصلین و زبدة المحققین شیخ فرید شکر گنج مرحمت فرمودند - هفتم از جهانگیر آباد کوچ فرمودند - قلیج خان و خسرو و بهرام پسران نذر محمد خان از دارالسلطنت لاهور آمده دولت آستان بوس معلیٰ دریافتند - دهم بباغ دلکشا پرتو ورود افگنده بعد از تناول فرمودن نعمت خاصه آخر روز بر کشتي از دریای راوي گزشته دولتخانهٔ لاهور را از یمن مقدم والا رشک نورستان باطن خدا بینان ساختند *

شانزدهم حسب الحکم اشرف تربیت خان میر توزک باستقبال سید محی الدین ایلچي قیصر روم شتافته اورا به پیشگاه حضور آورد -

و او بعد از بساط بوس انجمن حضور پرنور نامهٔ قیصر با دو اسپ عربي یکی با زین مرصّع که قیصر بآئین سلطان مراد خان عمّ خود بطریق ارمغانی ارسال داشته بود و پنج اسپ از جانب خود گزرانیده بانعام پانزده هزار روپیه سر عزّت باوج فلک رسانید - میر یحیی بخدمت دیواني و داروغگي کرکراقیخانهٔ احمد آباد بخلعت و اضافهٔ منصب مباهي گشته دستوري یافت - و بکب اندر هزار و پانصد روپیه انعام شد *

ازآن جهت که در هنگام اقامت کشمیر مهین اختر اوج سلطنت عرضداشت نموده بودند که اگر حکم شود صبیهٔ خواجه عبد الرحمن ولد عبد العزیز خان نقشبندي را برای تازه نهال گلشن عزّ و اقبال شاهزاده سلیمان شکوه خواستگاري نموده آید و ملتمس بدرجهٔ پذیرائي رسیده بیست و ششم رجب ازدواج بفعل آمد - چون درآن وقت چیزی نداده بودند چهارم آن ماه که وزن آن گل گلبن سلطنت بود خلعت خاصه و تسبیح مروارید منتظم با لعل و زمرد و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع با پردلهٔ مرصّع عنایت فرمودند - و غیرت خان حارس احمد آباد از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و طاهر خان بمنصب سه هزاري هزار سوار از اصل و اضافه سرفراز گردیدند - یازدهم بدرّة التاج خلافت محمد شجاع بهادر طرّهٔ مرصع و تسبیح مروارید گران بها عنایت نموده مصحوب باقي بیگ گرز دار فرستادند - میرزا مراد کام از انتقال معتقد خان که درین ایام بساط هستي در نوردیده بود بضبط جونپور و منصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت نقّاره بلند آوازه گشت - میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین بمنصب هزاري دو صد سوار سر بر افراخته به نسبت دامادي مراد کام تعینات جونپور شد - و احمد بیگ خان بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار و خدمت فوجداري بیسواره از تغیر مراد کام بر کام خاطر فیروز گردید *

بیست و یکم منزل مهین گوهر بحر خلافت و اقبال شاهزاده محمد دارا شکوه از ورود مسعود یگانه انفس و آفاق خدیو علی الاطلاق میمنت پذیرفته از جمله پیشکش آن والا گوهر جواهر و مرصّع آلات و الوان اقمشه بقیمت یک لک و شصت هزار روپیه و فیلی سر آمد فیلان شاهزاده معز الیه بابت فرستادهٔ عادل خان درجهٔ پذیرائي یافت - چهار هزار روپیه از زر سرخ و سفید نثار به محي الدین سفیر روم مرحمت نموده بعد از تناول نعمت خاصه آخر روز بدولتخانهٔ مقدسه تشریف آوردند - شیر خان ترین بسبب حسن خدمت در ضبط هزاره و افاغنهٔ غزنین بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سرافراز گشت - بیست و نهم خواجه طیب از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمده سعادت ملازمت اشرف دریافت - درین تاریخ بمسامع جاه و جلال رسید که نذر محمد خان که روانهٔ مکّه معظمه شده بود در نزدیکي سمنان سلخ جمادي الثاني سال هزار و شصت و یک هجري سفر آن جهان اختیار نمود - خاقان بنده نواز خسرو و بهرام و عبد الرحمن پسران خان مرحوم را خلعت خاصه عنایت فرموده مشمول توجهات بی اندازه گردانیدند *

دستوری یافتن حاجي احمد سعید بسفارت روم

چون حضرت حکیم علی الاطلاق جلّ برهانه رابطهٔ مودّت و اتّحاد سلاطین عظام را باعث انتظام سلسلهٔ نظام جمله عالم و آرام عالمیان گردانید و استقامت احوال و افعال طبقهٔ انام و جریان امور بر منهج قویم و صراط مستقیم اعتدال بضوابط موالفت و وداد خواقین کرام باز بسته خاقان کرم گستر که همیشه توجه والایش مصروف سر انجام امور خیر است پاس

مراتب دوستي مطمح نظر داشته غرّة ذي حجه حاجي احمد سعيد ميرعدل را که برهنموني توفيق دو مرتبه دولت حج دريافته و در سال بيست و دوم جلوس والا قنديلي گران بها که در کارخانهٔ خاصه بمبلغ دو لک و پنجاه هزار روپيه باتمام رسيده و کيفيت و کميت آن سابق بقلم آمده نذر روضهٔ حضرت رسالت پناه صلي الله عليه و سلم برده بود دريفولا نامزد سفارت روم نموده بخلعت و اضافهٔ منصب و انعام دوازده هزار روپيه نقد معزز ساختند - و از پيشگاه عنايت جيغه و شمشير مرصّع با پردلهٔ مرصّع بقيمت يک لک روپيه بطريق ارمغاني با نامه از منشات علاّمي سعد الله خان که نقل آن درين صحيفه نگارش يافته مصحوب مومي اليه به قيصر روم که محرّک سلسلهٔ موالات گشته نامه مصحوب محي الدين فرستاده بود ارسال داشتند - و حکم فرمودند که اول بزيارت حرمين شريفين فايز گشته و متاع يک لک روپيه بر عرب بآئين پيشين به فقرا و ارباب استحقاق آنجا قسمت نموده بعد ازآن متوجه روم گردد - خاقان ديندار کرم گستر از راه کمال ربط بمبداء و کمال نيايش از آغاز جلوس مبارک تا حال متاع ده لک روپيه که با منافع بيست لک روپيه مي شود بدفعات بآن دو بقعهٔ فيض طراز ارسال داشته قرين سعادت گشته اند - محي الدين سفير قيصر بخلعت و اسپ با زين مطلا و انعام پانزده هزار روپيه سر افراز گشته همراه حاجي احمد سعيد رخصت يافت - خدمت و عدالت عسکر فيروزي اثر از تغير او بشيخ عبد الصمد عمودي مرحمت فرمودند *

دهم ذي حجّه روز عيد الضحي بشان و شکوه مقرر فيل سوار بعيد گاه تشريف برده پس از اداي نماز به دولتخانه مراجعت فرموده رسم قربان به تقديم رسانيدند - درين آمد و رفت از زر نثار عالمي را جيب و دامان آرزو بر از زر سرخ و نقرهٔ سفيد نمودند - بيست و هشتم بعرض مقدّس

رسید که راجه بیتهلداس در وطن روانهٔ کشور عدم گردید - چون پروردهٔ
نعمت و بر آوردهٔ تربیت این درگاه بود و بقدم بندگي بادشاه فلک جاه
و مزید اعتقاد و خلوص اخلاص اختصاص داشت بر بسر رسیدن ایام عمرش
بسی تاسف فرمودند و مکرّر بر زبان اقدس آوردند که کاش آن مرد مردانه در
مصاف بزرگ داد حلال نمکي داده نیکنامي جاوید مي اندوخت تا
باعث این قدر کدورت و نگراني خاطر نمي گشت - و از روی عنایت
و قدردانی انروده پسر کلانش را بعنایت خلعت و اضافهٔ هزار و پانصدي
دو هزار سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب
راجگی و عطای اسپ با زین مطلّا و فیل و نقّاره و خدمت قلعداري
رنتهنبور سر افراز جاوید گردانیدند - و ارجن پسر دومش را باضافهٔ پانصدي
هفت صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و بهیم را
بمنصب هزاري چار صد سوار بر نواخته سوای جنس که همه براجه انروده
مرحمت شد از جمله مبلغ ده لک روپیه که از راجه مانده بود شش لک
روپیه براجه انروده و سه لک روپیه بارجن و یک لک روپیه به بهیم و چهل
هزار بهرجس پسر چهارم عنایت شد - شیو رام ولد بلرام برادر کلان راجه
بیتهلداس که پدر او در تته با گوپالداس پدر خود بکار آمده بود باضافهٔ
پانصدي سه صد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و بخطاب
راجگي و مرحمت اسپ و فیل و گردهر برادر خورد راجه بیتهلداس باضافهٔ
پانصدي دویست سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار دویست سوار و سایر
برادران راجه به افزوني منصب و عنایات نوازش یافتند - میرزا محمد
ولد میر بدیع مشهدي بخدمت فوجداري ماندو و میر اسحق ولد اعظم
خان بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب ارادت خان
و اسپ با زین مطلّا و خدمت داروغگي فیلخانهٔ والا سر بلند گردیدند *

پنجم صفر بعرض مقدّس رسید که میرزا عیسی ترخان که از جونه گده روانهٔ درگاه آسمان جاه شده بود سیزدهم محرم در سانبهر پیمانهٔ حیات برآمود - بادشاه بنده نواز محمد صالح پسر کلانش را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري پانصد سوار و دو پسر دیگر را بمنصبی درخور عزّ و امتیاز بخشیدند *

از عرضداشت مظفر حسین بخشي کابل بسمع والا رسید که سعید خان بهادر ظفر جنگ ازین جهان گزران روانهٔ عالم بقا گردید - چون خانه زاد دیرین این دودمان والا شان بود و از ده کرسي پشت به پشت بندگي این خاندان نامور نموده به ترددات نمایان و خدمات پسندیده بمنصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منتهای مراتب امرای ذي شانست مرتقي گشته بود تاسف بسیار نموده آمرزش او از درگاه آلهي مسألت نمودند - و از پسران او عبد الله را باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح الله را از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار بر نواختند *

درین ایام هر کدام از عمدهای دولت جاوید طراز در پای درشن سان سپاه خود نمودند - هرکه جمعیت زیاده از ضابطه نمود مورد تحسین و آفرین شد - خصوصاً مدار المهامي سعد الله خان چهار هزار سوار و پیاده تفنگچي و باندار و بیلدار و رستم خان بهادر فیروز جنگ دو هزار و پانصد سوار خوش اسپه مسلح و مکمل بنظر اشرف در آوردند *

جشن وزن مبارک شمسي

هژدهم محرم سنه یک هزار و شصت و دو موافق یازدهم بهمن روز سه شنبه هنگامهٔ آذین جشن بهشت آئین وزن مبارک شمسي ابتدای سال شصت و یکم از عمر ابد پیوند در ایوان کیوان نشان که بآرایش پرند خطائی

و چیدنی رشک فرمای ارم گشته بود کوهی گرفته سرتا سر روی زمین از نور فروغ خرمی و شادکامی صفای دیگر یافت - نخست نیّر اعظم این عالم سر سریر گوهر آگین را بیمن قدوم میمنت لزوم زینت تازه بخشیده با کشادگی پیشانی نورانی صبح دوم و باشارهٔ گوشهٔ ابروی دلجوی که در حقیقت گره کشای عقدهٔ کار فرو بستهٔ بی روزگارانست ابواب فراغ عیشی و کامرانی بر روی تنگدستان روزگار کشاده آنگاه از سر عنایت تمام بمقام نوازش بندهای درگاه در آمدند - از امرای عظام گرفته تا منصبداران رو شناس همگی باضافهٔ منصب سرافراز گردیدند - به مهین گوهر بحر خلافت و نامداری اسپ با ساز طلا و برستم خان فیروز جنگ یک اسپ عراقی با ساز طلا و صد اسپ ترکی مرحمت فرمودند - لهراسپ خان بعنایت خلعت خاصه و اضافهٔ هزاری ذات و دو هزار سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و خطاب مهابت خان و صوبه‌داری کابل و عطای اسپ با ساز طلا و فیل سربلند گشته دستوری یافت - رام سنگه راتهور بمنصب چار هزاری دو هزار سوار و نقّاره و نصیری خان و اخلاص خان و غیرت خان و مکند سنگه هاده بعنایت علم و نقّاره و قباد خان و سبل سنگه و رتن راتهور بمرحمت علم و نقّاره و جان نثار خان بخشی دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار و علم و سید صلابت خان حارس اله آباد بعطای علم و دلیر خان بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و علم و هر کدام از تربیت خان میر تورک و بیرم دیو سیسودیه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و راجه مدن سنگه بمرحمت علم و سید حسن بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و ابوالمعالی ولد میرزا والی بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و شاه محمد قطغان نیز بهمین منصب و راو امر سنگه چندراوت بمنصب هزاری هزار سوار و هریک از عبد الرسول ولد عبد الله خان بهادر و اسد الله

خان ولد شیر خواجه بمنصب هزاري ششصد سوار از اصل و اضافه سر عزّت باوج فلک بر افراختند - و گروهی دیگر را نیزبفزونيِ منصب نوازش فرموده ده لک روپیه بجهت مدد خرچ تعیناتیان صوبهٔ کابل مصحوب دولت خان قیام خاني و گوپال سنگه نزد مهابت خان فرستادند *

درین محفل والا هزار خلعت به گرز داران و برقندازان و جز آن مرحمت فرموده پس ازآن وزن معهود آن منبع احسان و جود با نقود خزینهٔ بحر و کان بوقوع آمده آرزوی دیرینهٔ عدن و معدن در آن فرخنده انجمن بظهور آمد - عبد الصمد وکیل قطب الملک بعطای خلعت و هشت هزار روپیه نقد و دستوريِ معاودت گولکنده سرافرازي یافته با فرمان عالیشان و سر پیچ مرصّع قیمتي و چهار اسپ کونت راهوار که بقطب الملک مرحمت گشته بود روانهٔ آن حدود شد - پیشکش ملکهٔ دوران بیگم صاحب از جواهر و مرصّع آلات با یک قطعهٔ زمرّد کلان و یک قطعه الماس مجموع بقیمت یک لک روپیه از نظر اشرف گزشت *

هشتم ربیع الاول سال مذکور بر گوهرین سریر عرش نظیر طلای مینا کار که در جذب فروغش مینای فلک بی آب و رنگ می نمود و در مدت نه ماه بطول دونیم ذراع و عرض یک نیم گز و ارتفاعش سه گز و بیست و یک نیم طسو بصرف پنج لک روپیه مهیّا گشته بود جلوس دولت فرموده از نثار و انعام عالمی را کامروا ساختند - چون در همین تاریخ ساعت مختار و مسعود روانه نمودن پیشخانهٔ معلی بصوب دار الملک کابل بود لاجرم باشارهٔ والا سمت وقوع یافت - و کوتوال و عملهٔ فراشخانه از مشرف و میر منزل و امثال ایشان بطریق معهود این دولت کدهٔ والا بخلاع فاخره مخلّع گشته تا یک کروهيِ دارالسلطنت لاهور رسیده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند - چون

پیش ازین فرمان عالیشان بنام بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر صادر شده بود که شب دوشنبه هژدهم ربیع الاول مطابق هشتم اسفندار بعد از یک پهر و پنج گهري باتفاق اهل تنجیم ساعت سعید نهضت معلی بصوب کابل و رخصت افواج قاهره مقرر شده آن والا گهر بحر خلافت نیز در همین ساعت از ملتان روانهٔ قندهار شوند لاجرم درین تاریخ خلعت خاصه و جیغهٔ مرصّع و دو اسپ خاصه یکی عربي و دیگری عراقي با زین طلا و فیل با یراق نقره و مادہ فیل مصحوب محمد صفي پسر اسلام خان فرستاده آن شایستهٔ عواطف نامتناهئ بادشاهی را بانواع مراحم دیگر نوازش فرموده پنجاه هزار روپیه را جواهر و مرصع آلات و پنج لک روپیه دیگر نقد مرحمت نمودند - از پیشگاه حضور پرنور شاهنواز خان و قلیج خان و راجه بهار سنگه بندیله و سردار خان و مبارک خان و کاکر خان و خنجر خان و شمس الدین و قطب الدین پسران نظر بهادر خویشگي و خوشحال بیگ کاشغري و سید محمد و سید شهاب بارهه و شاه محمد قطغان و عبد الله ولد حاجي منصور و عبد الرسول ولد عبد الله خان بهادر و خواجه عنایت الله و ملک حسین ابدالي و سید منصور ولد سید خانجهان و دیگر بندها قریب بیست هزار سوار جرار بخدمت آن والا گهر تعین نموده به شاهنواز خان و قلیج خان خلعت خاصه و اسپ با زین نقره و ماده فیل و جمعی از بندها بمرحمت خلعت و بعضی بعنایت اسپ فرق مباهات به فلک بر افراختند - و محمد صفي پسر اسلام خان بخشي و واقعه نویس این فوج مقرر شد - و حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که شاهزادهٔ عالي مقدار از ملتان براه راست که همگي یک صد و شصت کروه جریبي است متوجه شده روز یکشنبه سوم جمادي الثاني سال بیست

و ششم جلوس مقدس مطابق بیست و سوم اردي بهشت با عساکر جهانکشای قلعهٔ قندهار را محاصره نمایند - و سعد الله خان نیز با سایر سرداران در همین تاریخ بقندهار رسیده در محاصره شریک شود - و شیخ عبد الکریم بعنایت خلعت و حراست صوبهٔ دارالسلطنت لاهور از قبل مهین اختر سیمای دولت و بختیاري و یوسف آقا بمنصب هزاري چار صد سوار و خدمت قلعداري ارک دارالسلطنت لاهور و ناد علي بخدمت کوتوالي و نوبت خان بخدمت داروغگي برقندازان و کوتوالي رکاب ظفر انتساب سر افراز گردیدند - درین تاریخ پیمانهٔ عنصريِ نظر بهادر خویشگي لبریز گردید - شمس الدین پسر کلانش بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و قطب الدین پسر دومین بمنصب هزار و پانصدي چار صد سوار از اصل و اضافه نوازش یافتند - خانه زاد خان پسر یمین الدوله که از نزد برادر خود شایسته خان از دکن آمده بود سعادت اندوز ملازمت گشت ٭

نهضت رایات جهانکشا از لاهور بصوب کابل و تعین لشکر ظفر اثر بسرداريِ بادشاهزادهٔ عالمیـــان محمـد اورنگ زیب بهادر و علامي سعد الله خان بجهت تسخیر قندهار مرتبـــهٔ دوم

چون حسب الاستصواب عزیمت رای صواب انتمای ساز محاربه ساخته شد و اسباب محاصره پرداخته آمد سپاه فیروزي دستگاه بانعام و اضافه

خوشدل گشته برای جنگ مهیا گردید - شب مبارک دوشنبه شانزدهم
ربیع الاول مطابق هشتم اسفندار بعد از انقضای یک پهر و پنج گهری بر
تخت روان طلا که بصورت نالکي بکمال زیبائي و نهایت خوشنمائي مکلّل
به قبّهای مینا کار ساخته اند سوار شده سرادق دولت و اقبال را که بفاصلۀ
یک کروه از شهر برپا شده بود به نزول اشرف فروغ آگین و منور گردانیدند -
و در همین ساعت سعد الله خان را با سیلاب طوفان امواج افواج از جمله
دریای لشکر ظفر اثر که عدد آن پنجاه هزار سوار مي کشید از دلیران عرصۀ
کار زار و فرسودگان روزگار و ده هزار تفنگچی و توپ انداز و باندار و ده فیل
خاصه کوه پیکر صف شکن سوای که امرا داشتند و هشت توپ کلان
واقعه افگن و بیست توپ فیلي و همین قدر شتري و خزانۀ بیشمار و دیگر
ساز و سامان در خور این کار بجهت تسخیر قندهار راهي ساختند - و سه
هزار شتر همراه این لشکر که از جمله پانصد از خزانه و پانصد از اسلحه
وغیره و دو هزار شتر لوازم توپخانه از سرب و باروت بود داده تقسیم عساکر
منصوره باقسام دوازده گانه در حضور اشرف بموجب ذیل قرار دادند -
فوج قول باهتمام سعد الله خان با سه صد و شصت و چهار امرا و منصبداران
و ده هزار سوار تابینان ایشان و چهار صد برقنداز و هزار احدي تیر انداز
و هزار تفنگچي باندار و فوج هراول بسرداري راجه جی سنگه با دو صد
و چهار امرا و منصبداران همگي ده هزار سوار و پانصد سوار همه راجپوت
سوائي و قاسم خان میر آتش با هزار احدي برقنداز و سه هزار پیاده
تفنگچي و باندار و فوج برانغار بباشلیقي رستم خان بهادر فیروز جنگ
با پنجاه امرا و منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول برانغار راو ستر
سال با چهل منصبدار و چهار هزار سوار و برانغار برانغار افتخار خان
با بیست و سه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و در فوج جرانغار نیز

ده هزار بدستور صدر بسرکردگی مهابت خان با چهار صد و بیست و چهار منصبدار و سه هزار و پانصد سوار و هراول جرانغار راجه انروده سنگه با یک صد و سي و شش منصبدار و چهار هزار سوار و جرانغار جرانغار راجه راجروپ با یک صد و پنجاه و چهار منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج التمش باهتمام نجابت خان با یک صد و پنجاه منصبدار و دو هزار و پانصد سوار و فوج طرح دست چپ بسرداري طاهر خان با پانصد و پنجاه منصبدار و فوج قراول بباشلیقي شاد خان با هشت صد نفر منصبدار *

در وقت رخصت به سعد الله خان خلعت و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و شمشیر مرصّع و دو اسپ یکی با زین مرصّع فرستادهٔ قیصر روم و دیگر با ساز طلا و فیل با یراق نقره و ماده فیل و برستم خان بهادر فیروز جنگ خلعت با شمشیر گران سنگ هموزن چند قبضه شمشیر متعارف که در کارخانه تیار شده بود و اسپ و براجه جی سنگه خلعت و اسپ با زین طلا و فیل و به نجابت خان و راو ستر سال و روپ سنگه خلعت و اسپ با ساز طلا و براجه انروده و راج روپ و قاسم خان و نصیري خان و اخلاص خان و رام سنگه خلعت و اسپ با زین مطلّا و به طاهر خان و افتخار خان و مکند سنگه و قباد خان و سبل سنگه و باقي خان و رتن و راجه شیو رام و سجان سنگه و دلیر خان و ارجن و راجه مدن سنگه و گردهر داس و سید سالار و رای سنگه و بیرم دیو و ابو المعالي و راو امر سنگه چندراوت و غضنفر خان خلعت و اسپ با زین نقره و از هزاري پائین تا پانصدي به برخی خلعت و بجمعی اسپ مرحمت نمودند و خدمت بخشي گري و واقعه نویسي این لشکر بمحمد اشرف ولد اسلام خان مقرر نموده خلعت و انعام عنایت فرمودند *

درین یساق مجموع لشکر بادشاهي آنچه همراه بادشاهزادهٔ والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر و مدار المهامي سعد الله خان تعین شده و هرچه در رکاب سعادت مانده موافق ضابطه چهارم حصه صد هزار سوار میشود - بیست هزار همراه بادشاهزاده و پنجاه هزار همراه سعد الله خان و تتمه لشکر سعادت اندوز فیض حضور بوده - از صد هزار سوار مذکور منصبدار پنج هزار احدي تیرانداز چهار هزار برقنداز سه هزار سوار باقي تابینان امرای عظام و دیگر منصبداران و از جمله دو صد لک روپیه یعني دو کرور که از خزانهٔ اکبر آباد و شاهجهان آباد طلب شده بود در عرض یک ماه یک کرور بمنصبداران جاگیر دار و نقدي واحدیان تیر انداز و برقندازان سوار و پیاده مرحمت فرموده پنجاه لک روپیه همراه سعد الله خان فرستاده تتمه در رکاب سعادت نگاهداشتند - و حکم فرمودند که سعد الله خان از غزنین بموجب فرموده ترتیب افواج نموده روانهٔ پیش شود و باتفاق بادشاهزادهٔ والا گهر بمحاصره پرداخته نوعی نماید که تلافي مافات اوقات ماضي در مستقبل احوال بعمل آید و انشاء الله تعالی فتح و فیروزي نصیب هواخواهان دولت گشته قلعهٔ قندهار اضافه ممالک محروسه گردد - و اگر به رهبري ادبار غنیم سیه گلیم قدم جرأت پیش گزاشته ارادهٔ مدد قلعدار نماید اول با خیل اقبال متوجه تنبیه و تادیب و انصرام مهام آن بد اندیشان گشته بعد ازآن به محاصره بپردازد - و در وقت جنگ بدین عنوان افواج را ترتیب دهد - در فوج قول شاهزادهٔ والا گهر عالي مقدار و سعد الله خان با هفت صد و چهل امرا و منصبدار و پانزده هزار سوار و در فوج هراول راجه جی سنگه با دو صد امرا و منصبدار و دوازده هزار سوار و فوج برانغار بسرداري رستم خان بهادر با پنجاه منصب دار و یازده هزار سوار بدین تفصیل برانغار چهار هزار سوار هراول برانغار چهار هزار برانغار برانغار سه هزار

و جرانغار بسرداري مهابت خان با چهار صد و بیست منصبدار و یازده هزار سوار بدستور برانغار والتمش بسرکردگي نجابت خان با دو هزار و پانصد سوار و طرح دست راست شش هزار و پانصد سوار و طرح دست چپ هفت هزار و پانصد سوار و قراول دو هزار سوار *

چون سعد الله خان با لشکر ظفر اثر هشتم ربیع الثاني به پشاور رسیده غرّهٔ جمادي الاول گزرگاه کابل را مخیم عساکر والا گردانید منصب بادشاهزادهٔ کامگار نامدار محمد اورنگ زیب بهادر باضافهٔ پنج هزاري سه هزار سوار بیست هزاري پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر نمودند - فرمان سعادت نشان بخط خاص مشتمل برین نوازش نمایان و دیگر عواطف بی پایان نزد خان مذکور فرستاده حکم فرمودند که روزیکه در قندهار ملازمت آن شهسوار مضمار دولت و اقبال نماید این فرمان عاطفت نشان بایشان برساند - و خود بدولت و اقبال شکار کنان روانه شده دوم ربیع الاول از آب چناب و بیست و پنجم از آب بهت بر کشتي عبره نموده سوم ربیع الثاني باغ حسن ابدال را به پرتو رایات جاه و جلال صفای تازه و رونق بی اندازه عطا فرمودند *

جشن وزن قمري

چهارم ربیع الثاني روز جمعه درین مکان نزهت نشان انجمن جشن وزن قمري آغاز سال شصت و سوم از عمر مبارک بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافته همگي مراسم معهودهٔ این روز برکت اندوز بدستور هر سال به تقدیم رسیده عالمی از زر نثار بهره مند گردید - سید قطب بخاري حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بهادر بمنصب هزاري هزار سوار و تهانه داري کوج سر افراز گردید - و خواجه طیب را خلعت و هزار مهر و بجهت یوسف خواجه برادرش ده هزار روپیه مرحمت نموده به لاهور رخصت

فرمودند - و خواجه عیسی پسر کلان خواجهٔ مذکور بمنصب هشت صدی صد سوار و خواجه موسی پسر خورد را بمنصب هفت صدی پنجاه سوار برنواخته در رکاب گرفتند - و مهر علی پسر مکتوب خان بخدمت بکاولی نوازش یافت - ظفر خان که چندی از سعادت حضور و بندگی درگاه معذور بود بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و جان نثار خان بخشی دوم بخطاب لشکر خان و اضافهٔ پانصدی ششصد سوار و کنور رام سنگه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو هزاری صد سوار از اصل و اضافه مفتخر و مباهی گشتند - خانه زاد خان عرف بهمن یار ولد آصف خان را بمنصب چار هزاری پانصد سوار و خطاب اعتقاد خان و مرحمت اسپ با ساز طلا معزز ساخته میربخشی گردانیدند - دوم جمادی الاول نزول اشرف در بتخاک اتفاق افتاده شاد خان بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصّع و خطاب شجاعت خانی و اسپ با زین مطلاّ و سید فیروز خان بخلعت و اسپ با زین نقره و عبد الله خان پسر سعد خان بخطاب خانی و خلعت و اسپ با زین نقره و پورن مل بندیله بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و بعنایت خلعت و اسپ و راجه امر سنگه نروری بعنایت اسپ و اضافهٔ منصب و جبّار قلی ککهر بعنایت خلعت و جگرام کچهواهه بمنصب هزاری هشت صد سوار و دلاور خان ولد بهادر خان روهیله و نذیر بیگ سلدوز بمنصب هزاری پانصد سوار و مظفر حسین بخشی کابل بمنصب هزاری هفت صد سوار و راجه کشن سنگه بمنصب هزاری پانصد سوار و دیگر بسیاری از بندها بفزونی منصب و برخی بخلعت و بعضی بعنایت اسپ سرافراز گشته دستوری یافتند *

چهارم جمادی الاول در ساعت مسعود بدولت و اقبال بر اسپ بادشاه پسند نام سوار شده ساحت دولتخانهٔ دار الملک کابل را از پرتو قدوم فرخنده

فر فروغ سعادت جاوید بخشیدند - سلالهٔ دودمان سیادت سید علي ولد سید جلال صدر الصدور از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چار صد سوار و حافظ ناصر دیوان سید جلال بخدمت دیواني بندر سورت و اعتقاد خان میر بخشي بانعام بیست هزار روپیه مباهي گردیدند - نهم بروضهٔ ارم تزئین حضرت فردوس مکاني تشریف برده آداب زیارت تربت آنحضرت و مرقد مطهّر رقیه سلطان بیگم به تقدیم رسانیدند و ده هزار روپیه از سرکار معلی و چهار هزار روپیه که شاهزادهای عالي مقدار نذر برده بودند بخدمه و دیگر مستحقین آن مکان سعادت تقسیم نمودند - درین تاریخ دو توپ کلان را که به کابل آوردند فتح لشکر را پیشتر روانه ساختند و لیلي را که از قلعهٔ آسیر آورده بودند بجهت سنگیني در قلعهٔ کابل نگاهداشتند *

هژدهم جمادي الاول شاهزادهٔ عالي تبار گرامي منزلت عالي مقدار محمد شجاع بهادر که از بنگاله متوجه درگاه عالم پناه شده بودند بنواحيِ کابل رسیدند - بامر جلیل القدر امیر الامرا و اعتقاد خان میر بخشي استقبال نموده آن والا گهر را بآستان اقبال رسانیدند - در آن روز سعید که عید طرب دوستان و نو روز نشاط پرستان بود بادشاهزادهٔ مذکور با سلطان بلند اختر پسر دوم هزار مهر نذر گزرانیده از پیشگاه عنایت خسرواني باضافهٔ پنج هزاري ذات سه هزار سوار بمنصب بیست هزاري پانزده هزار سوار ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت دویست اسپ عربي و عراقي و ترکي و کچهي ازآن جمله پنج با زین مرصّع و طلا سرافراز گردیدند - بیست و نهم بچنار تو که شش کروهيِ کابل است و به فرمودهٔ اشرف جعفر قراول بیگي سرانجام لوازم شکار قمرغه نموده بود تشریف فرموده روز دوم به نشاط صید پرداختند - اگرچه جانور بسیار از رنگ و مار خوار در احاطهٔ قمرغه درآمده بودند اما بنابر سختيِ کوه احاطه چنانچه باید میسر

نشد و بیشتر بدر رفت و قلیلی که مانده بود از آنجمله قدری به تفنگ خاصه شکار شد و باقي حسب الامر شاهزادهٔ جهانیان محمد شجاع بهادر و سلطان سلیمان شکوه به تفنگ صید نمودند *

آغاز سال بیست و ششم از جلوس مبارک

لله الحمد و المنت که سال بیست و ششم از جلوس میمنت مانوس خدیو آفاق روز جمعه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و شصت و دوم هجری شروع شده روزگار را زیب و زینت تازه داد - و سایر مراحم که درین روز از آن مظهر رحمت الٓهي بظهور پیوست مدتهای مدید فقرا و درویشان روزگار را مایهٔ جمعیت خاطر بحصول پذیرفت و مادهٔ آسودگيِ خلایق آماده و مهیا گشت *

از نوشتهٔ وقایع نگاران عساکر اقبال بعرض رسید که بادشاهزاده اورنگ زیب بهادر شانزدهم ربیع الاول بکنار دریا نزول نمودند و شاهنواز خان و قلیچ خان و دیگر سرداران پی هم رسیدند - نوزدهم از کنار دریا روانه شدند و بیست و سوم بر ساحل سنده دایره شد - بیست و پنجم بر کشتي از دریای سند گزشتند - هفتم جمادی الاول بسر زمین چچه رسیدند و به شش کوچ متواتر بحسالی نزول کردند - نوزدهم در حوالي قوشنج ملازمت نمودند - و سعد الله خان چهارم جمادي الاول از گزرگاه روانه شده دهم به غزنین رسید و شانزدهم از غزنین کوچ نموده هژدهم به قرا باغ و بیستم به مقر و بیست و ششم به قلاب و بیست و هفتم به منزل آهنگران و روز دیگر به مکه توت و روز یکشنبه سوم جمادی الثاني به قندهار رسیده ملازمت شاهزاده نمود و قلعه را افواج قاهره محاصره نمودند - دولت زمیندار قوشنج برادر شیر خان ترین که برهنمونيِ طالع ملازمت بادشاهزادهٔ عالمیان نموده در رکاب آن والا

جناب روانهٔ قندهار شده بود غایبانه بمنصب هزاري ششصد سوار و خطاب خاني و انعام ده هزار روپیه سر افرازي یافت - و آدم دکني نیز بمنصب مذکور و مهر علي بکاول بخطاب نعمت خاني عزّ امتیاز پذیرفتند *

بیست و چهارم پیشکش بادشاهزاده محمد شجاع بهادر از جواهر و مرصّع آلات و اقمشهٔ نفیسهٔ بنگاله و سپر بسیار و عنبر و اگر بیشمار و بیست فیل هفده نر و سه ماده که قیمت مجموع سه لک و شصت هزار روپیه شد از نظر گزشت - شمشیر خان ترین تهانه دار غزنین بعد از حصول دولت ملازمت بمرحمت خلعت و نقّاره نوازش یافته بجای خود معاودت نمود - عبد الرحمن ولد نذر محمد خان از ناپسندیدگي اوضاع تعینات بنگاله شد - میر یعقوب مدار الیه سعید خان بهادر مرحوم بمنصب هفت صدي صد سوار و خدمت دیواني کابل و سید هدایت الله صدر باضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزار و پانصدي دو صد سوار سر بلند گردیدند - هر کدام از خوشحال خان و بیرام خان پسران لعل خان گن سمندر که بحکم اقدس بعد از گزشتن پدر نام آنها بانضمام لفظ خان گزارش مي یابد بانعام هزار روپیه بر نواخته آمدند - چون بعرض مقدس رسید که شاهزادهٔ عالي مقدار و سعد الله خان چنانچه گزارش یافت سوم جمادي الثاني مطابق بیست و سوم اردي بهشت قلعهٔ قندهار را محاصره نموده آنچه لازمهٔ تردد است بجا مي آرند نوزدهم ماه مذکور حکم شد که جان بیگ ملازم شاهزاده محمد شجاع با هزار سوار و جمعي دیگر از بندهاي درگاه که همه دو هزار سوار باشند پانزده لک روپیه بقندهار رسانیده برگردد - وقتیکه جان بیگ با خزانه نزدیک غزنین رسید اوزبکان فتنه سرشت و المانان بیدین و ایمان بارادهٔ تاخت و تاراج برآمده در نواحي غزنین پراگنده شده دست تاراج و یغما بحال مواشي رعایاي

ان دیار که همه مسلمان پاکیزه دین اند دراز نمودند - جان بیگ از روی هوشیاری متوجه شده خواست که به تنبیه انها بپردازد - آن دد سیرتان روباه حیله بمجرد شنیدن آواز نقّاره دل پای داده هر کس هر جا که بود از روی اضطراب رو به فرار نهاد - چون فوج از تورکی که وقت آمدن داشتند افتاده بسبب گرانباری مال اولجا بهر سمتی که پیش آمد گروها گروه المان رو بدان طرف نهاده در قطره زنی بودند اتفاقاً عبور اکثر بر مواضع افاغنه و هزار جات قرا باغ افتاده دویست کس یک جا به قتل رسیدند - و از جمعی که زخمی بقید آمده بودند ظاهر شد که عبد الشکور و بیگ نظر و خوشی لب چاک و حبیب درمان فریب به هشت هزار سوار اوزبک و المان مردم عبد العزیز خان و آق محمد قطغان با دو هزار سوار که از جانب سبحان قلی خان برای تاخت و تاراج نواحی کابل آمده بودند وقت برگشتن جا بجا بقتل رسیده زیاده از یک هزار سوار زنده بدر نرفت حکم معلی صادر شد که شمشیر خان تا قلات رفته بعد از بندوبست راه و برگشتن از قلات جان بیگ را با خزانه روانهٔ حضور پر نور سازد - و منصب دلیر خان باضافهٔ پانصدی بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار مقرر شد *

مراجعت نمودن لشکر ظفر اثر از قندهار بی نیل مقصود

چون ساحت پای حصار قندهار مجمع عساکر منصوره گردید و دلاوران قلعه کشا همت بر فتح آن حصن حصین بستند و اطراف بیرون حصار را بهجوم افواج فرو گرفته درپی پیش رفت کار و تهیّهٔ اسباب کار زار گشتند شاهزادهٔ کامگار نامدار بنابر استصواب رای صواب نما و صلاح دید امرای عظام بمقام سرانجام اسباب محاصرهٔ حصار در آمده بر سر قرار داد ملچار امر به

پیش بردن آن و سر کردن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و رفع جواله و نصب دمدمه و سرکوب و امثال آنها فرمودند - محراب خان نگاهبان قلعه جمیع بروج قلعه را به توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازي و ادوات آراسته آمادهٔ مدافعه و مجادله شده از رگ آتشبار توپهای خروشان غلوله مانند ژالهٔ آتشین ببارش در آورده در میدان گاه و پای قلعه کسی را فرصت سر برداشتن نمي داد - باوجود آنکه دلیران عرصهٔ پیکار توپ و تفنگ او را وجودی ننهاده داد دلاوري مي دادند و بی محابا تا پای حصاربند تاخته از سر تیر و بندوق در می گزشتند امّا چون حصار کمال متانت و استحکام داشت و بآلات و ادوات قلعداري و آتشبازي آراسته و اماده بود سعي و تلاش جانبازان سودی نمي داد - و معهذا قاسم خان میر آتش که اهتمام دزدیدن آب خندق بعهدهٔ او بود از بی توفیقی نتوانست از عهدهٔ پرداخت خدمت مذکوره برآید و سران لشکر بسبب نفاق و هم چشمي دست از کار باز داشته همت بر عدم تسخیر قلعه گماشتند - درین اثنا از جمله هفت توپ کلان که از معظم اسباب قلعه گیری است دو ضرب از بیوقوفيِ توپ اندازان ناکرده کار که باروت زیاده از وزن مقرر ریخته مي انداختند از کار رفت و پنج ضرب دیگر بسبب آنکه توپ اندازان قدر انداز همراه نبودند موافق مدعا کارگر نمي افتاد و جمعی از سپاه که در حضور اشرف لافها زده گزافها گفته بودند از دشواريِ کار و سختي و تنگيِ جا همه در پس ملچارها ایستاده قدم پیش نمي گزاشتند - و بسبب گرانيِ غلّه عسرت سپاه بحدّی رسید که بیش ازآن مجال توقف در آن محال بمقتضای قرب ایام زمستان دور از راه بل محال نما بود - چه از آمد و رفت لشکرها زمین کشته و نا کشتهٔ قصبات و قریهٔ پی سپر سم ستور یغما و تاراج گشته نشانی از آباداني نمانده خانها ویران و ساکنان روانهٔ عدم آباد گشته

بودند - لاجرم قرار معاودت داده از پای قلعه برخاستند و تسخیر قلعه را موقوف بر وقت دیگر داشته بدرگاه آسمان جاه روانه گشتند *

شب پانزدهم لیلة البرات خدیو آفاق با بادشاهزادهای والا گهر بتماشای چراغان هر دو کنار نهر کلان تشریف فرمودند و فردای آن شیخ موسی گیلانی را بمرحمت خلعت و دیوانی و بخشی گری صوبهٔ ملتان و اسلام قلی را بخطاب خدمتگار خان و داروغگی فیلان حلقه سرافراز گردانیدند - چون مهین اختر اوج خلافت تعهد نظم صوبهٔ کابل نموده بودند و در جناب مقدّس بدرجهٔ پذیرائی رسیده بادشاهزادهٔ عالی مقدار را بمنصب سی هزاری و بیست هزار سوار دو اسپه سه اسپه که منصب ایّام بادشاهزادگی اعلی حضرت بود و دو کرور دام انعام و پرگنهٔ پرسرور که جمعش سه کرور دام و حاصلش موافق دوازده ماه هفت و نیم لک روپیه است و سه کرور دام از محال سایر دار السلطنت لاهور و محال سایر ملتان که هفت و نیم لک روپیه حاصل دارد عنایت نموده صاحب صوبگی کابل بسلطان سلیمان شکوه مرحمت فرمودند - و آن نونهال بوستان خلافت و شهریاری را بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و فیل از حلقهٔ خاصه با یراق نقره و ماده فیل و علم و نقاره و منصب هشت هزاری چهار هزار سوار سرافراز فرمودند - و خیمهٔ سرخ که خاصّهٔ بندگان اعلی حضرت است ببادشاهزادهٔ نامدار نیز مرحمت فرمودند - و عوض صوبهٔ ملتان هر چهار صوبهٔ دکن ببادشاهزادهٔ والا مکان محمد اورنگ زیب بهادر و صوبهٔ داری احمد آباد بشایستة خان عنایت کردند - بیست و چهارم شعبان بادشاهزادهٔ کامگار محمد شاه شجاع بهادر را بانعام خلعت خاصه با نادری خاصه و جیغهٔ مرصّع و سر بندی از قطعهٔ لعل و دو مروارید گرانبها و دو اسپ با زین طلا و انعام یک کرور دام از محال اودیسه و هجلی بندر سربلند ساخته رخصت بنگاله

فرمودند - از تاریخ ملازمت تا روز رخصت از جواهر و مرصّع آلات دو لک روپیه به شاهزادهٔ مذکور مرحمت شد *

چون از عرضداشت وقائع نگار سورت بمسامع علیّه رسید که غلام رضا ملازم اله ویردی خان از راه بندر عباس وارد سورت گردیده هفت اسپ عراقی و رقمی از والیِ ایران باین مضمون که غلام رضا ملازم اله ویردی خان اسپی چند برای اله ویردی خان می برد کسی مزاحم نشود همراه دارد و آن نوشته بجنس از نظر اشرف گزشت بر طبع مقدّس گران آمده به فاضل‌خان حکم شد که باو بگوید که فرستادن مکتوب و هدیه به بیگانه بی اجازت صاحب خود بغایت نا پسندیده است اگر باو سیاست می فرمودیم گنجایش داشت لیکن بمقتضای کرم عام و فتوت بتغیّر منصب و جاگیر او حکم فرمودیم - او در جواب معروضداشت که حقیقت نفس الامر اینست که غلام رضا مدتی نوکر من بود اما بنده نه او را به ایران فرستاده و به کسی هدیه ارسالداشته - بنوبت خان کوتوال فرمودند که او را فرصت نداده از شهر بدر آورده به بتخاک رساند - و به متصدّیان سورت حکم شدکه همگی مال غلام رضا بسرکار اشرف ضبط نموده او را مسلسل و مغلول بدرگاه عالم پناه بفرستند *

ارادت خان ولد اعظم خان از تغیر تربیت خان بخدمت آخته بیگی سرافراز گشت - غرّهٔ رمضان سعد الله خان و راجه جی سنگه و قلیج خان و نجابت خان و مهابت خان و دیگر امرا و منصبداران که دوازدهم شعبان از قندهار روانه شده بودند سعادت ملازمت دریافته بتفاوت درجات نذر گزرانیدند - مظفر حسین بخدمت بوزک و اسحق بیگ بخدمت بخشی گریِ کابل مفتخر و مباهی گردیدند *

معاودت الویهٔ ظفر طراز از کابل بصوب دار الخلافه

پانزدهم رمضان المبارک پس از انقضای شش گهري بادشاه گیتی پناه از دولتخانهٔ معلی تا بیرون دروازهٔ جنوبي خاص و عام بر رتهه و از آنجا بر اسپ جهان نورد سوار دولت شده متوجه لاهور گردیدند - مهین گوهر خلافت را بعنایت خلعت خاصه با نادري و سرپیچ لآلي که در آن یک قطعه لعل بود که یک لک روپیه قیمت داشت سر بلند ساخته دستوري کابل دادند - و سلطان سلیمان شکوه را بمرحمت خلعت و جیغهٔ مرصّع و دو اسپ با زین زرّین و انعام یک کرور دام از محال بنگش بالا و پائین نوازش فرموده رخصت نمودند - امیر الامرا و راجه جی سنگه و قلیچ خان و سعادت خان و راجه راجروپ و گروهی از امرا و منصبداران را همراه آنوالا گهر رخصت نموده خدمت بخشي گریٔ این فوج بایرج خان مقرر فرمودند - شانزدهم بادشاهزادهٔ عالم و عالمیان محمد اورنگ زیب بهادر با نونهالان حدیقهٔ سلطنت و اقبال سلطان محمد و سلطان معظم از قندهار سعادت ملازمت دریافته هزار مهر نذر گزرانیدند - بیستم از باغ فرح افزا کوچ فرمودند و روز دیگر شاهزادهٔ عظیم الشان محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت و دو اسپ عربي و عراقي با زین زرّین و انعام ولایت بکلانه بجمع دو کرور دام معزّز ساخته رخصت دکن فرمودند - و به سلطان محمد بازو بند لعل و مروارید و به محمد معظم سربند دو دانهٔ مروارید و یک قطعه زمرد مرحمت نموده محمد صفي پسر اسلام خان را بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت بخشي گري و واقعه نویسئ هر چهار صوبهٔ دکن و مرشد قلي علي مردان خان را بخدمت دیوانئ بالا گهات سرافراز و مباهي گردانیدند *

سلخ ماه ساحت باغ پشاور بورود مقدم همایون صفا و طراوت تازه یافت - هشتم شوّال از آنجا کوچ نموده یازدهم بر کنار دریای اتک نزول اشرف فرمودند - درین حال از شدت بارش باران متواتر دریا هارو بشدت آورده بسبب فرود آمدن سیل از کهسار دریای اتک نمودار طوفان نوح گشته بود پلی که سیف الله میر بحر از سفاین بر روی دریای مذکور بسته بود برهم خورد - و چون از تلاطم امواج و شدت تیزی و تندي آب پل بسته نمی شد از جناب خلافت حسین بیگ خان و تربیت خان و مظفر حسین و نوبت خان بدفعات رخصت یافتند که بزودي جسری تیار نموده بعرض مقدس رسانند - بعد از آنکه بسعی و تلاش بسیار بر گزر جلالیه بچهل کشتي پل بسته شد شاهزاده محمد شجاع بهادر پیش از تیار شدن پل دو نیم کروه پائین تر از گزر مقرر با لشکر خود بر کشتیها عبره نموده فیلان را بشنا گزرانیده بودند - پانزدهم شوّال حکم شد که بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دریا بگزرند و هفدهم شوّال خود بدولت و اقبال بر تخت روان سوار از بالای پل مذکور گزشته بدولتخانه که از آبادانی اتک گزشته بفاصلهٔ نیم کروه واقع شده بود تشریف ارزانی فرمودند - سلخ شوّال از آب بهت و پنجم ذي قعده از آب چناب بر پل کشتی که عمدة الملکي سعد الله خان نخستین به پنجاه و پنج کشتي و دویمین را به پنجاه و شش مرتب ساخته بود عبره نمودند - نهم عمارت جهانگیر آباد را از ورود اشرف رونق و صفای تازه عطا نمودند - چون بسبب شدت باران اطراف لاهور بالتخصیص از جهانگیر آباد و امن آباد تا دار السلطنت راهها را آب آن چنان گرفته بود که عبور اردوی معلی به هیچ وجه صورت نمي بست بنابرآن چار روز درینجا مقام نموده بعد از فرو نشستن جوش سیلاب متوجه لاهور گشتند - و از نالهٔ ویک بسواري فیل گزشته پانزدهم از پل راوي که از پنجاه

کشتی بسته بودند نالکی سوار گزشته باغ فیض بخش و فرح بخش را از غبار مقدم والا مورد برکات عالم بالا گردانیدند - و جمعی که پیش از توجه والا به تعجیل روانهٔ دار السلطنت لاهور شده بودند چندی در نالها فرو رفتند *

چون یوسف خواجه جویباری برادر خواجه طیب که جا نشین آبای خود بود باجل طبیعی در گزشت و در دودمان آنها کسی که سزاوار جا نشینی باشد بغیر از خواجه طیب نبود نوزدهم بعنایت خلعت و دو هزار مهر سرافراز نموده رخصت ماوراء النهر نمودند - و پانصد مهر به خواجه موسی پسرش که همراه پدر میرفت نیز مرحمت فرمودند - چون پیشخانهٔ معلی از جهانگیر آباد بر انیل بکنار آب مانده بتلاش بسیار پس از کم شدن آب بباغ رسید بیست و یکم از آنجا کوچ نموده براه هیبت پوری از گزر موضع یوه که دریای ستلج و بیاه بهم پیوسته بغایت عریض میگزرد براه جسر سفاین که سعد الله خان بصد و چهار کشتی مزین ساخته بود عبور نموده ششم ذیحجه از راه بایل داخل سهرند شده پانزدهم کوچ فرمودند *

چون اعتقادخان میر بخشی بسبب بیماری از عهدهٔ خدمت نمی توانست بر آمد شصت هزار روپیه سالیانه مقرر فرموده رخصت لاهور نمودند - رای رگهناتهه را باضافهٔ منصب و خدمت دفتر داری تن و خالصه و مظفر حسین را به داروغگی فیل خانه سرافراز فرمودند - روز جمعه محرم سنه یک هزار و شصت بدولت و اقبال با خادمان مشکوی عظمت و جلال کشتی سوار بعد از دو پهر پنج گهری پاو کم از دروازهٔ سمت دریا داخل عمارت مبارک دار الخلافهٔ شاهجهان آباد گشته آن امکنهٔ رفیعه را بیمن قدوم میمنت لزوم زیب و زینت تازه بخشیدند - غبار موکب معلی که سرمهٔ دیدهٔ اولو الابصار است نور پیرای دیدهٔ این شهر گشت و آوازهٔ

کوس خرّمي و نشاط در گنبد گردون پیچیده رسم و آئین شگفتگي و انبساط رواج تازه گرفت - قرّة العین سلطنت سلطان سلیمان شکوه را باضافهٔ هزاري‌هزار سوار بمنصب ده هزاري پنج هزار سوار سر بلند گردانیده شاهنواز خان صفوي را بمنصب پنج هزاري پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم صوبهٔ اوده و جاگیر داري گورکهپور و بهرایچ معزز و مفتخر ساختند - و تقرب خان در جایزهٔ معالجهٔ عصمت پناه بي بي اکبر آبادي بانعام سي هزار روپیه و منصب سه هزاري پانصد سوار فرق عزت بر افراخت - چون بعرض مقدّس رسید که سردار خان که بصوبه‌داري تته رخصت یافته بود در اثنای راه بساط حیات در نوردید ظفر خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خدمت مذکور بلند پایگي حاصل نموده رخصت آنصوب شد *

از واقعهٔ صوبهٔ اجمیر بعرض رسید که پیمانهٔ عمر رانا جگت سنگه بر آمود - چهاردهم صفر خبر رحلت مستورهٔ سرادق عظمت و اقبال شکر النسا بیگم همشیرهٔ خورد حضرت جنت مکاني که بجهت دیدن اشرف از اکبر آباد روانه شده بودند در نواحي متهرا متوجه دار البقا گشتند موجب تحیّر و تاسف خاطر اشرف شده حکم دفن در ایوان جانب چپ هنگام در آمدن روضهٔ حضرت عرش آشیاني صادر شد - سالیانهٔ خسرو ولد نذر محمد خان یک لک روپیه قرار یافت - هژدهم صفر منزل امیر الامرا علي مردان خان از تشریف بیت الشرف عزّ و اقبال گردید - آن خان والا شان شکر مراحم بی اندازه بلوازم پا انداز و نثار پرداخته پلنگ مرصّع و زین مرصّع و اقمشهٔ نفیسهٔ دو لک روپیه و بیست هزار روپیه بعنوان پیشکش گزرانید *

گزارش جشن وزن شمسي

بیست و چهارم صفر موافق هشتم بهمن سنه یک هزار و شصت و سه انجمن وزن شمسی آغاز سال شصت و دوم در ایوان شاه محل معروف بغسل خانه بکمال زیب و زینت صورت ترتیب یافته آن ذات مقدّس را بدستور معهود بطلا و دیگر اجناس بر سنجیده عالمی را از تقسیم آن بهره ور گردانیدند *

تعیین یافتن بادشاهزاده محمد دارا شکوه به تسخیر قندهار

چون همگی توجه والا و همت عالي و عزیمت راسخ بر استخلاص قندهار مصروف بود بدین جهت تجهیز عساکر ظفر آثار بدرجهٔ تکرار رسیده بسبب تنگيِ فرصت و ضیق مجال و احتمال عوارض و اقامت نفاق اهل لشکر صورت نه بست لاجرم باندیشه آنکه از لشکر سابق بذابر کشیدن یساقهای سابق قلعه کشائی کما ینبغي متمشّی نخواهد شد مناسب علاج دولت آنست که بزودي هرچه تمام تر سیلاب افواج بحر امواج از دریای لشکر منصور که مدتی مدید آسوده بوده و بالفعل قوي نیرو و تازه زور اند بسرداريِ بادشاهزادهٔ بلند اقبال جوان بخت سعادت پژوه محمد دارا شکوه با سایر اسباب قلعه کشائي بآنصوب ارسال یابد یحتمل که درین زودي کار بکام و روزگار بر وفق اولیای دولت ابد فرجام گردد - و آن بلند اقبال که مزاجدان اشرف بودند توجه والا مصروف این معنی دانسته از روی خواهش التماس نمودند و بعد رسیدن لاهور بسرانجام مواد این کار پرداخته در عرض سه ماه و نه روز که در آنجا اقامت

داشتند سه توپ کلان و هفت توپ هوائي ریخته شده و از خورد و کلان سي هزار گلوله توپ و پنج هزار من باروت و یک هزار و پانصد من سرب بوزن شاهجهاني و چهارده هزار بان مهیّا و آماده نمودند - از جمله توپهای کلان دو توپ یکی کشور کشا دوم کده بهنجن[١] که هر کدام بسنگ یک من و هشت آثار اکبري گلوله میخورد باهتمام قاسم خان میر آتش و محمد صالح مشرف توپخانه و گنپت رای توپ ریز مهیّا ساخت - و توپ سوم که یک من و شانزده سیر اکبري آهن میخورد بسرکارداري جعفر میر آتش شاهزاده صورت پذیر گشت - و هر قدر بنجاره که میسّر شد جمع آورده و سرانجام آذوقهٔ لشکر نموده بدرگاه عالم پناه معروض داشتند که چون ساعت روانه ساختن لشکر ظفر اثر بیست و سوم ربیع الاول و تاریخ محاصره قلعهٔ قندهار هفتم جمادي الثاني سال بیست و هفتم جلوس مبارک قرار یافته و مواد این سفر و سرانجام کار به بهترین وجهی صورت سرانجام یافته امیدوار رخصت شدن است - بندگان حضرت گیتي ستاني از روی کمال عنایت و مهرباني فرمان عالیشان بخطّ مبارک صادر فرمودند که آن موید کامگار نامدار بر وفق مقتضای فرصت وقت که از جمله مساعدت روزگار و دلایل برآمد کار است عمل نموده در مبارک ساعتی که بجهت نهضت آنصوب اختیار نموده بهمراهي بدرقهٔ تائید الّهي با لشکر نصرت اثر جلادت نشان براه ملتان که درآن راه غلّه و علف فراوان ست متوجه مقصود شود و بعد از طی مراحل و قطع منازل در ساعت مقرر محاصره نموده در گرفتن آن سعي موفوره بکار برد - و از پیشگاه عاطفت بآن رکن رکین سلطنت عظمی خلعت خاصه و جواهر و مرصّع آلات ثمینه از الماس و لعل و یاقوت و مروارید و زمرّد و شمشیر و پردله مرصّع با پهولکتاره که قیمت آن چهار لک

١ در نسخهٔ حیدر آباد اسم این توپ کده بهمن رقم گشته *

روپیه بود و پنج اسپ عربي با زین مرصّع و پنج اسپ عراقي با زین طلا و چهار فیل دو نریکی با ساز طلا و دیگری با یراق نقره و دو ماده فیل که قیمت این اسپان و فیلان یک لک روپیه شد و یک لک اشرفي و یک لک روپیه مجموع از نقد و جنس بیست لک روپیه عنایت فرموده بدفعات مصحوب بندهای تعینات یساق قندهار برای آن نامدار کامگار ارسال داشتند - و از جمله امرای عظام و دلاوران معرکه آرای رزم آزما چه از حضور چه از اقطاعات و اوطان رستم خان و راجه جی سنگه و قلیچ خان و نجابت خان و مهابت خان و راجه روپسنگه و راوستر سال و راجه بهار سنگه و روپ سنگه و راجه انروده و شجاعت خان و سعادت خان و طاهر خان و قاسم خان و راجه راجروپ و نصیري خان و اخلاص خان و غیرت خان و راجه دیبي سنگه و رام سنگه و افتخار خان و سید فیروز خان و عبد الرحیم بیگ اوزبک و سبل سنگه و پرتهی راج و باقي خان و مبارک خان ترین و ایرج خان و دلیر خان و راجه شیورام و خواجه عبد الهادي و کاکر خان و سجان سنگه و محمد اشرف ولد اسلام خان و ارجن و شمس الدین و قطب الدین خویشگیان و راجه مدن سنگه و گردهر داس و خنجر خان و پورن مل و راجه امر سنگه نروري و خوشحال بیگ و دولت خان قیام خاني و شاه محمد قطغان و سید شهامت خان و سید محمد عبد الله و حاجي منصور و جبّار قلي ککهر و راو امر سنگه و شادمان پکهلیوال و خلیل بیگ و جگرام و اسد الله و سید عبد الرسول و عبد الله خان و دلاور خان ولد بهادر خان و چتر بهوج و دولت ترین و خواجه عنایت الله و سید مظفر و سید مقبول عالم و دیگر امرا و منصبدار بسیار که تفصیل اسامي آن طولی دارد و پنج هزار احدي تیر انداز و برقنداز و ده هزار پیاده تفنگچي و توپ انداز و گوله انداز در رکاب ظفر

انتساب آن والا جناب متعین گردیدند - و حکم شد که شش هزار بیلدار نقب کن و پانصد سقا و شصت فیل سوای افیال شاهزادهٔ والا گهر و امرای نامدار و هفت توپ کلان قلعه کشا که از صدای ضرب آن اجزای کوه متزلزل شود و ارکان زمین از صولت اوای آن چون سیماب بلرزه درآید و هفت توپ هوائي و سي توپ خرد که هنگام جنگ پیش فوج باشد و بیست و پنج گجنال و صد شتر نال و سه هزار شتر خزانه و قور خانه و صد لک روپیه نقد همراه داده لشکر خان بخلعت خاصه و اسپ با زین مطلا و اضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزاري پانصد سوار و بخشی گري فوج و محمد اشرف ولد اسلام خان بخلعت و اضافه پانصدي بمنصب دو هزاري پانصد سوار و خطاب اعتماد خان و دیوانيِ لشکر ظفر اثر و اسپ با زین نقره ممتاز ساختند - و از امرا و منصبداران تعین شده عمدها بخلعت و اسپ با زین طلا و از آنها کمتر برخی بخلعت و اسپ و اضافهٔ منصب و لختی بخلعت تنها و بعضی بعنایت اسپ نوازش یافته تمامي عساکر منصوره که درین یساق تعین شده با تابینان شاهزادهٔ بلند اقبال سوای هزار سوار رانا که همراه یکی از خویشان خود فرستاده بود مطابق ضابطه چهارم حصه هفتاد هزار سوار گردید - اکنون بنگارش عنایاتی که نسبت به بندهای حضور پر نور بظهور آمده مي پردازد - حیات خان بمنصب سه هزاري دو هزار سوار کنور رام سنگه ولد راجه جي سنگه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان صفوي بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و ارادت خان بخدمت بخشي گريِ دوم و منصب دو هزاري هشتصد سوار و بیرم دیو بمنصب دو هزاري هشتصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو هزاري سه صد سوار از اصل و اضافه فرق مباهات بر افراختند *

بیست و پنجم علي مردان خان امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و خلیل الله خان بمرحمت خلعت خاصه و اضافهٔ هزاري ذات بمنصب پنج هزاري چهار هزار هزار و اسپ با زین طلا و ابراهیم بیگ پسر امیر الامرا بخطاب خاني و منصب هزاري پانصد سوار و عبد الله بیگ دومین پسرش بهمین منصب سر افرازي یافته دستوري یافتند که با هفت هزار سوار بحراست دار الملک کابل پردازند - فیض الله خان بمنصب دو هزاري شش صد سوار از اصل و اضافه کامیاب گشته و فوجداريِ نواحيِ مستقر الخلافت اکبر آباد از تغیر آگاه خان که خوب بتقدیم نرسانیده بود بعهدهٔ جمدة الملکي سعد الله خان مقرر شد و فرمان رفت که عبد النبي فوجدار جلیسر که تیول خان مذکور بود درآن پرگنه عمل از قرار واقع نموده بر نگارد که بخدمت مذکور قیام نماید - ذوالفقار خان به خلعت و اضافهٔ پانصدي ذات بمنصب دو هزاري و پانصد دو هزار سوار مقرر گشته و محمد ابراهیم پسرش بخدمت آخته بیگی بلند پایه گشت *

وزن قمري

روز یکشنبه نهم ربیع الثاني موافق دوازدهم اسفندار ماه آلهي مجلس کرامي وزن قمري آغاز سال شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین بآئین فرخندگي اراستگي پذیرفت و جشن خاطر پسند نظر فریب بطرح بدیع و وضع غریب با زیب و زینت نمایان ترتیب یافته آوازهٔ مسرّت و شادماني آویزهٔ گوش روزگار گردید - پیشکاران بارگاه جهانداري پیش ایوان رفیع مکان خاص و عام بارگاهی از مخمل و زر بفت بطول نود و شش گز و عرض سي و هشت که بصرف هشتاد هزار روپیه در کارخانجات گجرات بدستیاريِ

هنروران شگرف آثار صورت اتمام پذیرفته بود بچهل و چار ستون سیمین با کلسهای طلا که همگی چار لک و بیست هزار تولچه وزن داشت سر کشیده دورش محجری از نقره نصب نمودند - و بفرشهای ملوّن و بساطهای رنگارنگ زمین دولت خانه را روکش این کارخانهٔ بوقلمون فرموده داد عیش و کامرانی دادند - هزار مهر بطبیّب خواجه و پانصد مهر بمیر عبد الله مفوی و دویست مهر بچتر خان عنایت فرمودند - و راجه جسونت سنگه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و روپسنگه راتهور بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و بیرم دیو بعطای سرپیچ مرصّع و دو گوشوارهٔ با مالای مروارید و جمدهر میناکار با پهولکتارهٔ مرصّع و محمد ابراهیم بمنصب هزار و پانصدی سه صد سوار نوازش پذیرفتند *

آغاز سال بیست و هفتم از جلوس مبارک

روز شنبه غرّهٔ جمادی الثانی سال هزار و شصت و سه هجری مطابق دهم اردی بهشت سال بیست و هفتم از جلوس مبارک شروع شده مژدهٔ بهجت و سرور بجهانیان رسانید - عرضداشت راج سنگه خلف رانا جگت سنگه که بعد از مردن پدر با یک فیل پیشکش مصحوب کلیان جهالا فرستاده بود از نظر اشرف گذشت و از روی عنایت بعطای خلعت خاصه و خطاب رانا و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر افرازی بخشیده جمدهر مرصّع با پهولکتاره و اسپ عراقی با زین زرّین و فیل مصحوب بردهن گور برادر راجه بیتهلداس و کلیان فرستادند - و ظفر خان ناظم تته بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار و غریب داس برادر خورد رانا جگت سنگه که بعد از گرشتن برادر بدرگاه جهان پناه آمده سرمایهٔ بندگی درگاه عالم پناه فرادست

آورده بود بمرحمت خلعت و سرپیچ مرصّع و اوربسي مرصّع و جمدهر میناکار و سپر با یراق میناکار و منصب هزار پانصدي هفت صد سوار و عطای اسپ با زین نقره امتیاز پذیر گردید - تارا چند بخدمت دیواني صوبهٔ بهار از تغیر عسکري سر افرازي یافت *

روانه شدن شاه بلند اقبال از لاهور بصوب قندهار و مراجعت نمودن

چون آنوالا همت که همگي نهمت والا مصروف پیشرفت مهام دولت و تحصیل رضامندي و خورسندي حضرت خلافت منزلت داشتند سوم ربیع الاول از لاهور متوجه آنصوب گشته توپ قلعه کشا و توپ مریم از راه سوی دهاور که نزدیک تر و هموار تر از راه کابل است مصحوب مغول ملازم خود با گروهی از تیر اندازان و تفنگچیان سوار و پیاده عملهٔ توپخانه بر کشتی تا بهکّر و از آنجا به قندهار براه خشکي روانه نمودند و خود با سایر مستعدان همراهي رکاب سعادت راهيِ مقصد گردیده پانزدهم بملتان و بیست و پنجم از پلی که بشصت و پنج کشتی مرتب گشته بود از دریای ملتان که بآب عالم خان در آن مکان شهرت دارد گزشته بکنار دریای نیلاب رسیدند - و با آنکه از سوالف ایام تا حال کسی برآن دریای زخّار پل نه بسته بود حسب الامر به نود و دو کشتي در یک هفته تیار نموده سیوم جمادي الاول ازآن آب نیز گزشته بسرحد چچه رسیدند - تهانه داران دوکي و چوبتاني که پانصد سوار قزلباش بودند بمجرد شنیدن این خبر احمال و اثقال خود را گرفته راه قندهار گرفتند و زمیندارات سرراه برآن خون گرفتگان گرفته اکثری را به تیغ بیدریغ گزرانیده اسباب و اموال آنها بغارت بردند - و بدین دست آویز کدخدایان الوس سعادت ملازمت

بادشاهزاده دریافته از وفور سخا و نصفت آنوالا مقدار تعهد رسانیدن آذوقه به لشکر ظفر اثر نمودند - و تمامي مرزبانان بلوچ و افغان که در آن سر زمین متوطن بودند بی ملاحظه در هر منزل آمد و شد باردو نموده غلّه و گوسپند می فروختند - چون ساعت محاصره نزدیک رسیده بود و وصول تمامی لشکر ظفر اثر در آنوقت متعذّر بود لاجرم رستم خان بهادر را با نجابت خان و قاسم خان میر آتش وغیره و عبد الله بیگ بخشي و جعفر میر آتش خود را با سه هزار سوار بر سبیل منقلا مرخّص فرموده امر نمودند که بطریق ایلغار پیشتر شتافته بمراسم محاصره پردازند - خان مذکور دوم جمادي الثاني با دوازده هزار سوار بعنوان ایلغار در آنجا رسیده محاذي دروازهٔ خواجه خضر زده بست - و جمعی از دلاوران و یکّه تازان مثل خواجه خان باظهار تجلّد و تهوّر پیش تاخته خود را بر نفاق کیشان انداختند و باندک زد و خورد از شدّت صدمهٔ حملهٔ دلاورانه غنیم را بیجا و بی پا نموده چندی از خود نیز زخمدار گشتند - آخرکار رستم خان بهادر برابر دروازهٔ مذبور جای که توپ رس نبود منزل گزیده با رفقا فرود آمد - و نجابت خان و قاسم خان در ساعت مختار شروع در کندن نقب و ساختن ملچار نمودند و دو هزار کس از قزلباش که باذوقه و سرب و باروت بکومک قلعه نشینان می آمدند فرصت در آمدن بقلعهٔ قندهار نیافته بقلعهٔ زمینداور رفتند بادشاهزادهٔ بلند اقبال پنجم جمادي الثاني از کتل پنجمداک که فرازش سي و پنج جریب و نشیبش سي و نه جریب است و درین راه کتلی دشوار گزار تر ازآن نیست گزشته در مورد قلعه که قلعهٔ قندهار از آنجا نمایانست نزول نمودند - و تا رسیدن ساعت شش روز در آن مکان توقف فرموده هر روز بجهت ملاحظهٔ اطراف حصار و دریافت کیفیات اوضاع و خصوصیات اطوار اهل آن مقام سوار مي شدند

و برای ضبط مزروعات نواحی قلعه و محال دور دست معتمدان متدین تعین نموده روسای هر الوس و رعایای توابع قندهار را مشمول گوناگون مراحم فرمودند - چنانچه در مدت محاصره جمعی کثیر از کشاورزان فراری بجا و مقام خود مراجعت نموده و مزروعات از قرار واقع بضبط در آمده نصف حاصل زیاده از سوالف ایام عاید سرکار خاصه گشت *

پانزدهم که ساعت نزول آن والا تبار در حوالی قندهار بود با تمامی لشکر ظفر اثر بآراستگی و تجمّل تمام سوار شده در باغ میرزا کامران که بفاصلهٔ نیم کروه از قلعه بر کنار کولابی واقع است منزل اختیار نمودند - در آن روز طایفهٔ خیره چشم قزلباش که از کوتاه نظریها و خود پسندیها در حصار بر روی موکب اقبال و ابواب امن و امان بر روی خویش بسته در برج و باره منتظر نزول قضای آسمانی نشسته بودند در انداختن توپ و تفنگ حتی المقدور کوتاهی ننموده بیکبار از برج و باره توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازی را کار فرمودند - امر شد که رستم خان با طاهر خان و قباد خان بفاصلهٔ یک کروه از لشکر ظفر اثر بر سر راه قلعهٔ بست فرود آمده روبروی برج آب دزد براجه جی سنگه و محاذی دروازهٔ ویس قرن به قلیج خان و برابر دروازهٔ بابا ولی به مهابت خان و محاذی دروازهٔ برج چل زینه باخلاص خان و پائین دروازهٔ خضری و آب دزد به قاسم خان و روبروی دروازهٔ خضری و دروازهٔ ویس قرن به جعفر میر آتش و دیگر مردم خود ملچار مقرر نموده خدمت ملچار آب دزد بملّا فاضل میر سامان خود فرمودند - و هزار بیلدار و هفتاد نقب کن همراه او داده سید محمود بارهه را با چندی منصبداران بجهت کمک تعین نمودند - و ملچار دروازهٔ ماثوری به نجابت خان و پایان قیتول که تا یک تیر پرتاب بیش نبود و شهبازان راه پیاده آمد و شد مینمودند براجه مدن

سنگه و بر سر راهی که مردم از بست آمده بآن راه داخل قلعه
مي شدند به باقي خان و کمر کوه را به چنبت و سجاني بندیلهای
نوکر خود و مکانی را که راجروپ از آنجا بقلعهٔ کوه دویده بود به
شمس الدین و قطب الدین خویشگي سپردند و انداز تقدیر و مقدار
قلعه و اندازهٔ گرفتن خصوصیات آن نموده بسرانجام در بایست وقت
پرداختند - و از سر تحقیق و نظر تدقیق مداخل و مخارج و جای ملچار
و راه یورش و امثال این امور که لوازم قلعه گیریست تشخیص نموده آنرا
مرکز وار بدایرهٔ احاطه در آوردند - قلعه نشینان از فراز برج روبروی دایره
بادشاهزاده توپی ببالا بر آورده هرروز چندین مرتبه بدین سمت مي
انداختند و گولهٔ آن گاه در کولاب و گاه در کنار لشکر مي افتاد تا آنکه بامر
آنوالا جناب توپی از جمله توپهای کابل بر دمدمه بر آورده بضرب گوله اش
دهن آن توپ غنیم شکستند چنانچه چهل روز توپ مذکور از کار مانده
صدایش بر نمي خواست و بعد ازآن شروع در انداختن نمودند - از تقریر
مردمی که از قلعه گریخته بیرون آمدند ظاهر شد که دهنهٔ آن را بریده باز
بر دمدمه بر آورده به نهجی قایم ساختند که مرئي نمي گشت - و جهت
آنکه گوله اش دور تر افتد سر را بالا بسته هر روز دوازده گوله مي انداختند
بعضی در حوالي دیره و برخی درمیان لشکر مي افتاد اما بعون ایزدي
آسیبی بکسی نمي رسید - مجملاً به فرمان عالي همگنان بجد و جهد کلي
اهتمام تمام در سایر جزئیات آن امر عظیم که في الحقیقت شغل کلي بود
شروع کرده نقب زدن و راست کردن خم و پیچ کوچهٔ سلامت و بر افراشتن
جواله و امثال آنها بنیاد نهادند - و جا بجا ملچارهای پا بر جا مقرر ساختند
و به ثبات اقدام و قرار و استقرار قلوب افواج حزم و احتیاط را به نباهت
و کار آگاهي سرمایهٔ تائید افزودند - آنگاه عزیمت‌های نافذه که آثار عزایم

و سور و اسماء عظام است بر اهتمام نقابان و به تنفیذ نقب‌ها و پیشرفت ملچارها بر گماشتند - و همم عالیه را که در قوت تاثیر از جمیع قوای قویّه و موثرات جلیّهٔ عوالم علوی و سفلی بالا تر است کار فرمای افراختن جوالها و مزید اعلای سرکوبهای مرفوعه و دمدمهای منصوبه مقرر ساختند - و نیتهای راسخه و طویتهای خالصه را بر حصول مرتبهٔ علم الیقین در کارگری تائید آلهی و کارگزاری اقبال بی زوال بادشاهی داشته دیدهٔ انتظار بر راه قدوم موکب فتح و نصرت گزاشتند - چون این مرتبه اجتهاد و اهتمام در سایر این مهام بظهور پیوست و در کمتر فرصتی کارها پیش رفته و نقب‌ها و ملچارها نزدیک بحصار رسید چنانچه چهارم شعبان که از تاریخ محاصره تا این وقت پنجاه و شش روز گزشته بود از هزار گز راه ملچارهای قلیچ خان و عبد الله خان و قاسم خان و جعفر خان که باهم نزدیک و بجهت آگهی از یکدگر درمیانه راه کرده بودند بکنار خندق رسید با آنکه درین مدت متحصنان توپهای کلان برین ملچارها بسته بشعله دشی آتش کین شب و روز می انداختند و از اطراف حصار گلوله چون ژاله در بارش بوده از غرب آن و سنگریزه که از صدمه می جست اکثری کشته و زخمی می گشتند اصلا وهن و فتور در بنای عزیمت راسخهٔ هواخواهان راه نیافته ببشتر سرگرم کار شده اظهار جلادت می ساختند - و چون گرفتن چهل زینه بنابر تعهد راجروپ بدو حواله شده بود و او از پایان آن چوب بندی آغاز نهاده از تخته پناهی ساخته مردم را در آن جا می داد و باین عنوان مرتبه به مرتبه بالا می رفت و توپی نیز برابر نخستین برج چهل زینه بسته هرچند گلوله بسیاری بر آن زدند لیکن ازآن رو که درون آن برج سنگ عظیمی بود که اطراف آن را بگل بر آورده برج بر افراخته بودند کارگر نه افتاده برج منهدم نمی شد و خاکی می ریخت - با این همه

راجروپ بسعيِ تمام کار بجای رسانید که شبی مردم او دیوار برج را کاواک نموده در آن جا گرفتند امّا درونیان آن قدر توپ و تفنگ و چادرهای نفت آلود را آتش زده انداختند که از کثرت دود و گرمیِ آتش مردم در آنجا ثبات نورزیده باز خود را به پناه چوب بست رسانیدند - چون از گرفتن آن برج نفعی مترتب نبود بادشاهزاده او را ازین اراده باز داشتند - و رستم خان بهادر را با پانزده هزار سوار بجهت تسخیر قلعهٔ بست رخصت فرمودند - خان مومی الیه بمجرد رسیدن شروع در تضییق محاصره نموده بضرب چند توپ دیوار یک جانب انداخت و از هر طرف نقب‌ها بپای قلعه رسانید - مهدی قلي محافظت قلعه از حیّز قدرت خود بیرون دانسته از راه دور بینيِ و عاقبت اندیشيِ بر سر اظهار اطاعت آمد - بروز دهم از تاریخ محاصره زنهار جویان و امان خواهان نزد خان مذکور آمده قلعه را تسلیم نمود - و اسباب و اشیای او را باهل و عیال او و دیگر همراهان مصحوب محمد طاهر نواسهٔ خود در خدمت عالي فرستاد - و این مرتبه سایر بندها نسبت بگزشته زیاده از امکان کوشش بکار بردند و اصلا پای کم نیاورده طریق چاره گریِ مدافعه و ممانعه خصوص راه آمد و شد اهل قلعه مسدود ساخته جد و جهد را بر کمال رسانیدند - مگر شبی مردم مهابت خان را غافل یافته بر سر ملچار او ریختند و بعضی از تابینانش را کشته و زخمي ساخته چون بر گشتند اکثری ازآن مخذولان را که هرگز سپروار سینه سپر صدمهٔ شمشیر و هدف تیر نه ساخته پیوسته چون کمان پشت مي نمودند مردم ملچار غیرت خان که نزدیک بودند راهيِ بدار البوار ساختند و باقيِ ماندها از جنگ دلاوران پلنگ افگن بهزار محنت رهائيِ یافته خود را در پناه قلعه انداختند - و چون دمدمه که حسب الامر عالی جعفر بساختن آن مامور بود بطول هفتاد و پنج

و عرض پنجاه و پنج و ارتفاع بیست و هفت بصرف یک لک روپیه در چهل روز بر افراخته شد و ده توپ خورد که گلولهٔ هر کدام کمتر از پنج سیر نبود برآن بر آورده بدرون حصار انداختن گرفتند - بهر خانه که گلوله می رسید گرد از بنیاد آن و دود از نهاد خانگي بر مي آورد - لاجرم ازین رو کار بر درونیان که ظاهر و باطن همگنان را هجوم جنود آسماني یعني رعب بیشمار فرو گرفته بود تنگ ساختند و از ملچارهای غیرت خان و جعفر توپهای کلان را بر دیوار شیر حاجی و قلعه زده بخاک برابر می ساختند - و از ملچارها چون عمق خندق همه جا برابر نبود لهٰذا مخالفان سه جا بندی بسته بودند که اگر آب رو به کمی آرد جاهای کم عمق بی آب نه گردد - ازین سه بند یکی که پخته بود باهتمام عبد الله بیگ نقابان چابک دست کمر بجد و جهد پیشرفت کار خود بسته در ده روز نقبی که در خندق رسانیده بودند سوراخ زده شروع در بر آوردن آب نمودند - و بند دیگر را جانب دروازهٔ ویس قرن و بابا ولي که خاکریز کرده بسته بودند نیز شکسته در چهار روز خندق بالکل از آب خالي ساختند - و در برجهای قایم که در کنار خندق ترتیب داده بودند بندوقچیان را نشاندند که مردم غنیم را فرصت بستن بند ندهند - و بندهای کار طلب بطلبکاري پیشرفت کار به خندق در آمده بساختن برج و پیش بردن ملچار پرداختند - و جعفر بامر عالي خاکریزی به پنهاوري سي و پنج ذراع و ارتفاع هفت ذراع بر آورده در ضلع چپ آن کوچهٔ سلامت و برجی بالای آن ترتیب داد که بیلداران و مزدوران بجمعیت خاطر کار توانند ساخت - و ملا فاضل که متکفّل آب دزد بود از پنج هزار گز نهری بعرض سه گز و عمق هفت گز حفر نموده از فاصلهٔ یک صد و سي گز از کنار خندق بکندن نقب پرداخت - و چون نقب از زیر بندی که در پیش آب دزد بسته بودند

سر بر آورد آب خندق آنچه از خضري دروازه این طرف مانده بود بالکل بر آمد و خندق خشک گردید - قلعه نشینان از ملاحظهٔ این حال مغلوب واهمه و هراس گشته در دامن خاکریز شیر حاجي جوی کنده و از آب چاهای اندرون حصار لبریز گردانیده سرمایهٔ استظهار خود گردانیدند - و آخر رمضان که مغول از راه سیوي و دهاور نه توپها آورده هر نه توپ کلانرا به ملچارها برده از هر دو طرف قلعه بکار در آوردند چنانچه از شرفات قلعه و بیشتر از نصف دیوار آن و سه حصه دیوار شیر حاجي بر زمین انداختند و از ضرب توپهای مذکور قریب سه صد گز زمین ریخته در پای دیوار تودهٔ خاک گردید - سرداران نصرت آثار و بهادران تهوّر شعار از وفور تجلّد و جلادت طول مدت محاصره را که بچهار ماه کشیده بود موجب خجالت خود دانسته باشارهٔ عالي از طرف ملچار قلیچ خان وغیره قرار یورش دو گهري از شب مانده نهم شوال دادند - و راجه جی سنگه و دیگر منصبداران در همان شب زینه پایها بر دیوار شیر حاجي گزاشته از هر جانب جهت اضطراب غنیم مردم خود را بر دیوار بر آوردند - و لشکر خان و ایرج خان با جمعی دیگر که از عقب کوه لکه جا داشتند ملچار بکوه بر آورده بپای دیوار رسانیدند - بادشاهزاده والا تبار بنابر رسوخ عزم کوه وقار سرانجام کار ولي نعمت را وجه همت بلند نهمت ساخته در برات ذمت از ادای حقوق نعمت و عنایت و تربیت خداوندگار خویش حق سعي و شرط کوشش را بهمه جهت شغل ذمت انگاشتند و از ره مصلحت اساس عزیمت لشکر و سران سپاه را بنوید تضعیف پایهٔ مناصب و مژدهٔ رفع درجهٔ مراتب راسخ بنیاد تر ساخته بتازگي بر سر کار آوردند - و احاد عسکر را دم نقد بعطایا و جوایز وعدهٔ افزایش و مشاهرهٔ مقرری دل داده سرگرم کار گردانیدند - و بنابر سر انجام کار از همه راه در آمده و مادّهٔ معامله را

قوام تمام داده بیکبارگي در پی کارسازي یورش شدند - چنانچه پنج گهري از شب مانده بامداد عون و صون ایزدي مستظهر و معتضد گشته خود بر کوهچهٔ که از فراز آن مکان مردم هر دو یورش نمودار بود برآمدند - و درین شب برای آنکه قلعه نشینان دیوار انداخته را محکم تر نتوانند ساخت از هر توپ کلان چند گوله انداخته فرصت سر بر داشتن بکسی ندادند - القصّه قلیج خان از جانب راست خاکریز و قاسم خان از طرف چپ آن و عبد الله خان و جعفر از ملچار خود مردم را بیورش تحریص نموده تاکید کردند که به هیئت مجموعي یک دفعه از ملچارهای خود بحرکت در آمده یورش کنند - اگرچه در آغاز از صفحات صفایح احوال و جراید مساعی اکثر مردم که عنوان تکاسل و تهاون داشتند آیات ضعف و سستی معلوم می شد اما آخرکار از مشاهدهٔ احوال بعضی دلاوران فرار دشمن ناموس دوست که در راه پیشرفت کار خداوندگار تسلیم جانرا از جواب سلام دادن اسان تر می گرفتند بیکدیگر پیوسته تکبیر گویان سورن انداختند و جمعی زینه پایها بر دوش نهاده بمجرد رسیدن پای حصار نردبانها باطراف برج و باره بر افراشتند و پای برمدارج آن که في الحقیقت معراج بهادریست نهاده ببالا بر آمدند - و برخی حقیقت سر بازي و جانفشاني را مجسّم و مصوّر شناخته بنابر کمال عدم بیم و باک از قضا حذر و از بلا پرهیز ننموده بی محابا خود را بدرون شیر حاجي رسانیدند - باوجود آنکه توپ و تفنگ و سایر آلات آتشبازي که از بروج قلعه باتشبازي در آمده جوهر هوای جو را گوئی به دود و شرار منقلب ساخته بود چنانچه همانا نظر قران اختران سبعه سیاره در مثلثه آتشي اقتضای طوفان نار می نمود قطعاً ابا و محابا نکرده بشغل خویش تقیّد داشتند و پروانه وار خود را بر آتش سوزان زده همت بزد و خورد گماشتند - چون ازین جر واقف

نبودند بعضی در آن افتادند و برخی ازآن گزشته بشیر حاجي در آمده بعنوانی داد تردد دادند که از صدمهٔ حملهٔ آن شیران لرزهٔ تزلزل در ارکان ثبات قدم متحصّنان افتاده مردم شیر حاجي بقلعهٔ کلان شتافتند - و عموم آنها هجوم نموده و در صدد مدد فراریان شده باتفاق بمقام مدافعه و ممانعه در آمدند و بر سر این معني پا فشرده نهایت ایستادگي نمودند - القصّه گروه انبوه را که در دیوان کدهٔ عالم بالا نام آنها از دفتر عطیهٔ بقای حیات بکزلک فنا حک شده هم در طي راه طومار روز نامهٔ زندگاني طي نمودند و با باقي ماندها بر سر جرّ کار زاری بغایت صعب اتفاق افتاده مصافی عظیم رو داده بسبب تنگيِ فضا از هر دو طرف کوتاه سلاح در پیکار در آمده مرغ روح چندین خون گرفته از آشیان کالبد عنصري روبه پرواز نهاد - از بندهای بادشاهي خواجه خان که از روز اول زخم تفنگ برداشته بود درین روز بالای خاکریز تفنگی بسینه اش رسید - و محمد حسین کولابی و محمد شریف عرب و تیمور بیگ اغر و لعل بیگ علي داشمندي و محمد سعید کاشغري و جمعی دیگر و طایفه از ملازمان آن بیدار بخت و گروهی از نوکران قلیچ خان و قاسم خان که در جر در آمده بودند و سود دارین در تردد مي دانستند نصیبي وار جان نثار گشتند - و مردمی که از جانب ملچار غیرت خان دویده بودند بسبب روشن شدن روز و ریزش بسیاری توپ و تفنگ و گروهی که نردبانها بدیوار شیر حاجي گزاشته بودند و از دون همتي خود را به قلعه نمي توانستند رسانید و جمعی که از عقب حصار قدم بکوه گزاشته بودند سه ربع کروه بلندیِ کوه نوردیده تفنگچیان قزلباش را که در پناه احجار به کشک حصار مي پرداختند زده برداشتند - و بسبب رسیدن زخم تفنگ بعطا الله بخشي احدیان که سردار آن جماعت بود و احدیان بر هجوم آورده او را برداشته رو به نشیب نهادند و دیگران هم

بی استقلال گشته همه بیکبار از کوه فرود آمدند - مجملاً از گروه قوي نفسان رزم آزما که خود را برآن دریای آتش که موج شور و شر بر چرخ اخضر می زده بود هزار کس مقتول و مجروح گردیدند - بادشاهزادهٔ بلند اقبال از غیرت فطري مقرر ساختند که قلیچ خان و غیرت خان و عبد الله بیگ و جعفر ملچارها پیش برده جر از دست غنیم بگیرند و ازین ملچار نقب‌ها زده هر نقبی که بته دیوار قلعه برسد بباروت انباشته آتش دهند تا راه یورش خاطر خواه کشاده گردد و خاکریز را نیز پیش برده از جر بگزرانند که از بالای آن هم مردم توانند دوید - و حکم نمودند که رستم خان با همراهان از قلعه بست آمده به هیئت مجموعي یورش نماید - از مشاهدهٔ این حال قلیچ خان و قاسم خان برجها ساخته پیش رفتند و از ملچارهای خود بکندن نقب پرداختند - و عبد الله بیگ باوجود ریزش توپ و تفنگ در یک ماه هفده برج درون خندق تا نزدیک جر بر افراشته دیواری طولانی که گروه انبوه درمیان توانند نشست بفاصله سه گز از جر بر آورده تفنگچیان قدر انداز و تیز انداز بسیار عقب آن نشانده - شب و روز گرم آویز و ستیز بود - و جعفر نیز خاکریز را پیش برده چون بکنار جر رسانید شبها مخالفان از درون جر نقب زده خاک را می دزدیدند - اگر چه از چهار ملچار سه چهار نقب شروع شده بود اما هر که نزدیک مي رسید از بالای قلعه بضرب توپ و تفنگ خراب ساخته متنفسی را مجال حرکت نمی دادند - راجروپ بر کنار جر از تخته و چوبهای کلان پناهی ساخته عقب آن جمعی از مردم بادشاهزاده و دلیر خان و خود را جاداد - و جعفر خواست که شب هنگام ازآنجا بر اعدای دین و دولت ریخته جر را از آنها بگیرد - از آغاز شام مخالفان برین معني مطّلع شده در عین سر گرميِ بهادران نفت بسیار برآن چوب بندها پاشید و آتش زده نایره افروز قتال و جدال گشتند - و به هیئت

اجتماعي بر سر آن مقام جمعیت نموده بنیاد آتشباري محکم کردند - و سرگرم انداختن تفنگ و حقه و سنگ شده مشکهای پر باروت و لحافهای نفت آلود را آتش زده مي انداختند - و بهادران رزم جوی که لافها زده گزافها گفته بودند از دشواري کار و سختي و تنگيِ جا همه کس در پس ملچار طلبگار پیش برد مطلب بوده تا ممکن در جانفشاني دریغ نمي نمودند - الحاصل از اول شام تا آغاز بام معرکهٔ زد و خورد قایم و هنگامهٔ گیر و دار از طرفین گرم بازار بوده نبردی شدید و جنگی سخت بمیان آمد - در آخر کار عرصهٔ کار زار بقایمي از یکدیگر ریخته مردم درون و بیرون رخ بسوی قرارگاه خویش آوردند - و از هر دو جانب گروهی کشته و جمعی خسته گشته چندین شبانروز دیگر از طرفین بر سر جر متلاشي بودند - و باوجود آنکه از هر دو جانب بافسون دم گیرای توپ و تفنگ متنفسی در میدان نبرد سلامت نماند باز همت بلند نهمت بر ادای حقوق مرحمت گماشته در راه خدیو آفاق جان عزیز دریغ نمي داشتند - و ازآن طرف مخالفان بضرب توپ و تفنگ و سورت آتش حقّهای باروت علّت رفع سطوت و کثرت و صولت بهادران میگشتند و بدین طریق سدّ رخنه نموده سنگ راه فتح مي شدند - بعد از تکرار این صورت در آخر کار چون مدت محاصره از پنج ماه گزشته سرما آغاز نمود از اول تا آخر بیست و هفت هزار گوله خورد و بزرگ بر قلعه زده بودند و سرب و باروت و گلولهٔ توپ بآخر رسیده در صحرا علف و در لشکر آذوقه نماند - هرچند رهن بودن سایر اشیا در گرو وقت و حیّز تعویق و تاخیر روزگار است و لیکن امور متعدده نیز سبب صوبيِ این معني آمد - نخست عدم تهیّهٔ اسباب یورش و دیگر عسرت عسکر ظفر اثر بنابر نایابيِ علیق و تعذّر علاج آن چه تا ده پانزده کروه هیچ جا هیمه و کاه نماند و هر نوبت که لشکر بکهی میرفت از ده بیست کروه در

طول و عرض اطراف آن تردد نمودہ بهزار جرّ ثقیل و نصب صد منصوبه و حیل خوراک یک روزہ دواب بچنگ مي آوردند - و از آمد و شد بسیار که باعث تخریب لشکر و تضییع اوقات مي شد وقت وفا بپرداخت لوازم محاصرہ و سر انجام اسباب تسخیر حصار نمي نمود - و از همه عمدہ تر وجود نفاق که باعث عدم حصول مقصود و علّت بر نیامدن مطلب شد - و چون در صورت کدورت باطني سرداران و سایر امرا که بضرورت رفته رفته بعدم اتحاد اهوا و آرای احاد عسکر منجر مي گردد پیش نرفتن معني مطلوب ازآن ظاهر تر است که باظهار تبیین نیازمند باشد - لاجرم بدان نپرداخته و مقتضای وقت را علّت تامّه وجوب معاودت دانسته تسخیر قلعه را این مرتبه نیز در سال دیگر موقوف داشتند *

رستم خان قلعهٔ بست را ویران ساخته و آذوقهٔ آنرا بر مردم قسمت نمودہ چهارم ذیقعدہ بقندهار رسید - پانزدهم ذي قعدہ صلاح در مراجعت دیدہ شاهزادہ در مورد قلعه منزل گزیدند و غیرت خان را با لشکر کابل و توپخانه براہ غزنین رخصت فرمودہ هژدهم ازآن منزل روانه گشتند - و رستم خان بهادر را چنداول و طاهر خان و قباد خان را قراول گردانیدہ به قلیچ خان و نجابت خان فرمودند که پیش پیش مي رفته باشند - و بیست و سیوم در قوشنج رسیدہ قلعهٔ آنرا منهدم ساختند - غرّهٔ ذیحجه در منزل دوکي برستم خان بهادر فرمودند که با لشکر ظفر اثر مرحله نورد شدہ بهوشیاري و احتیاط بیاید - و خود بدولت با چندی از ملتزمان رکاب سعادت بطریق ایلغار در نه روز و رستم خان در بیست و یک روز بملتان رسیدہ بعد از توقف یازدہ روز بیست و یکم شهر مذکور روانه شدہ در بیست. روز دیگر بتاریخ یازدهم شهر محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و چهار داخل دولتخانهٔ دار السلطنت لاهور شدند *

اکنون باز بنگارش وقایع حضور پر نور می پردازد - محمد شریف تولکچي به فوجداري هوشنگ آباد و منصب هزاري هزار سوار از اصل و اضافه و مرشد قلي را که بدیوانيِ بالا گهات از قرار واقع مي پرداخت بموجب التماس بادشاهزادهٔ محمد اورنگ زیب بهادر باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدي ذات پانصد سوار و خطاب خاني و مهدي قلي بمنصب هزار و پانصدي و شش صد سوار و خطاب خانی سرافراز گردیدند *

بیست و چهارم از عرضداشت گوهر درج عزّ و جلال اولین موجهٔ بحر دولت و اقبال تاج خلافت را گرامي در محمد اورنگ زیب بهادر خبر مسرّت اثر تولد پسر نیک اختر از بطن صبیهٔ رضیّهٔ شاهنواز خان صفوی روز سه شنبه دوازدهم شعبان مسرت افزای خاطر دریا مقاطر گشت و آن گرامي مولود بسلطان اعظم موسوم گردید - میر خلیل الله ولد اعظم خان بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار و خطاب مفتخر خان و خدمت قلعداري فتح اباد و ملتفت خان از تغیّر او بداروغگيِ توپخانهٔ دکن و عنایت علم و پلنگ حمله بمنصب هزاري پانصد سوار و عبد المقتدر بمنصب هزاري چهار صد سوار از اصل و اضافه مباهي گشتند * درین ماه مبارک رمضان بعطای شصت هزار روپیه فقرا و بینوایان کامیاب گشته هر شب بامر والا تمامي بندهای کشک و بسیاری از مستحقین از نعم خاص مایدهٔ افضال که باقسام طعام و انواع شربت و الوان نقل و شیرینی و فواکه و خوشبوی آراسته مي شد بهره ور و زله بر مي گشتند - غرّهٔ شوال بادشاه بحر نوال بر اسپ صرصر تگ ابر رنگ سوار شده بمسجد عصمت پناه فتح پوري محل تشریف برده بعد ادای دوگانه بدولتخانه مراجعت فرمودند - و برخی جواهر پیشکش و خوانهای نثار که آن عصمت

پناه ترتیب داده بود نثار فرق فرقد سای نمودند - و محمد ابراهیم آخته بیگی ولد ذو الفقار خان بخطاب اسد خان و غضنفر بخدمت فوجداری میان دوآب مباهي گشتند - بهار بانو بیگم همشیرهٔ بادشاه دین پناه در سن شصت و پنج یازدهم شوال ازین دار ملال انتقال نمود - و بیگم مذکور که از بطن خواهر گردهر ولد کیشو بن جتمل بود و از پرویز یک سال خورد تر در روضهٔ حضرت مریم مکاني والدهٔ ماجدهٔ حضرت جنت مکاني مدفون شد - و مراد کام صفوي مخاطب به خطاب مکرمت خان و محمد صفی ولد اسلام خان بخطاب صفی خان معزز و نامور گردیدند - چون بمسامع حق مجامع رسید که حیات راجه مدن سنگه بهدوریه در قندهار سپري گردید مهاسنگه پسرش را بمنصب هزاری هشتصد سوار و خطاب راجگی بر نواختند - اعتقاد خان را که بجهت معالجه در لاهور مانده بود بدرگاه آسمان جاه آمده دولت ملازمت اندوخت - و بعطای خلعت و منصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته بآئین سابق میر بخشی گردانیدند - و لشکر خان از ملتان آمده سعادت ملازمت دریافت و بدستور پیشین بخدمت بخشی گری دوم از تغیر ارادت خان سربلند گردید - و خدمت عرض وقایع صوبجات بارادت خان مفوّض گشت *

تشریف شریف بمستقر الخلافت اکبر آباد

چون از دیر باز ساحت مستقر الخلافت اکبر آباد بیمن قدوم فیض لزوم برکت اندوز صفا و سعادت نشده بود بحیلهٔ دیدن مسجد جامع که بفرمان والا در قلعه سراپا از سنگ مرمر بصرف مبلغ سه لک روپیه اواخر سال بیست و ششم از جلوس مبارک موافق سنه یک هزار و شصت و سه هجري در عرض هفت سال صورت اتمام پذیرفته بود بعد از انقضای

ترکی سنگ مرمر با کلسهای طلا اندوده - دروازهٔ خاوری که میانه‌اش تا گنبد از سنگ مرمر است شش گز در شش گز است و نشیمنهای دو طبقه دل نشین دارد که بالای آن گلدستهای نو آئین است تا کلسهای زرّین - و پیش هر یکی از سه ابواب در ایوان و پنجاه و دو زینه در کمال زیبائي و خوشنمائي مرتب گشته - امید که ثواب این موقف اجابت که وسیلهٔ استدعای مطالب و استجابت مقاصد از درگاه واهب العطایا است عاید روزگار فرخنده آثار آنحضرت والا مرتبت باد *

چون عمارت شکارگاه سموگر باوجود بد طرحي کهنه گشته بود و آگاه خان حسب الحکم معلی در موضع عمادپور مشرف بر دریا نیم کروهي این طرف سموگر بصرف هشتاد هزار روپیه عمارتی مختصر مطبوع تیار ساخته بعرض اشرف رسانید بجهت شکار در آن مکان تشریف فرموده یک شب در آنجا بکمال عشرت و شادکامي گزرانیدند - بیست و نهم محرم بعد از دو پهر و دو نیم گهري روز بر آمده براه روپباس قرار انعطاف عنان بصوب دارالخلافهٔ شاهجهان آباد داده نواحي مستقر الخلافت را مورد عسکر منصوره و مضرب خیام و خرگاه اهل اردوی گیتی پوی ساختند - روز دیگر در روپباس دایره شد - سوم صفر از آنجا معاودت نموده سیزدهم سه کروهي خضر آباد نزول نمودند - چهاردهم نشیمن‌های دلنشین و منازل نزهت آئین دار الخلافه فیض پذیر ورود مسعود گشت - اول عمارات خاص و عام و غسلخانه و جهروکه میامن نزول همایون دریافت و بعد از آن نزهت کدهٔ ارم آئین دولتخانهٔ فیض قرین که از همه رهگزر خاصّه ا فیض بخشيِ جا و فرح افزائيِ هوا و فضا و فسحت ساحت و افاضهٔ روح و راحت و صفای نظر و حسن منظر چشم و چراغ روی زمین بل روکش بهشت برین است باین سعادت خاص اختصاص پذیرفت *

چون بعرض مقدّس رسید که مهین گوهر بحر خلافت و جهانداري از قندهار بکوچهای متواتر چهاردهم صفر یک کروهي شاهجهان آباد رسیده اند حسب الحکم معلی سعد الله خان باستقبال شتافته در خدمت لازم البرکت بیاورد - آن قرّة باصرهٔ دولت و بخت با سلطان سلیمان شکوه پس از ادای مراتب آداب هزار مهر نثار گزرانیده بتازگي مشمول عواطف و منظور مراحم بادشاه مرتبه سنج پایه شناس آمدند - و بحکم غلبهٔ افراط محبت و وفور عاطفت در آغوش رافت کشیده پیشاني نوراني آن شایان عنایت نمایان را به بوسه نوراني گردانیدند - و بعد از اظهار این عنایت انواع عواطف در لباس عنایت خلعت خاص و دو اسپ عراقی با ساز مرصّع و طلا بتقدیم رسانیده آن والا گهر را سرمایهٔ جمعیت بخشیدند *

از عرضداشت حافظ ناصر متصدي بندر سورت بعرض مقدّس رسیده که سلطان محمد خان فرمان فرمای روم ذو الفقار آقا برادر صالح پاشا وزیر اعظم سلطان محمد ابراهیم پدر خود را بعنوان سفارت روانهٔ درگاه آسمان جاه نموده بود بیست و نهم به بندر سورت رسیده است - فرمان شد که حافظ ناصر دوازده هزار روپیه بعنوان مدد خرچ از خزانهٔ سرکار والا بدهد - و روشن بیگ گرزدار فرمان عالیشان و خلعت فاخره باو رسانیده و همه جا رفیق طریق او بوده بدرگاه آسمانجاه بیارد و بموجب ذیل در راه از هر کدام بعنوان ضیافت بدهاند - سزاوار خان در سلطانپور پنج هزار روپیه و محمد طاهر ملازم بادشاهزادهٔ والا تبار محمد اورنگ زیب بهادر در برهانپور از سرکار عالي آن بلند مرتبه دوازده هزار روپیه و در اوجین محمد میرک دیوان شاهزادهٔ کامگار مراد بخش از جانب آن والا گهر پنج هزار روپیه - و در مستقر الخلافت اکبر آباد سیادت خان قلعه دار دوازده هزار روپیه

از خزانه و سه هزار روپیه از جانب خود که مجموع پنجاه هزار روپیه باشد بسفیر مذکور برساند *

جشن وزن شمسي

روز جمعه بیست و ششم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار هجری مطابق بیست و ششم دی ماه مجلس جشن وزن شمسی آغاز سال شصت و سوم بزیب و زینت نظر فریب آراستگی یافته گلبن مقصود عالمیان بتازگي گل گل شگفت - بادشاه بحر نوال پس فراغ مراسم معهودهٔ وزن بر سریر گوهر نگار و اورنگ طلای میناکار که بطول دو نیم و عرض یک گز و بیست طسو و ارتفاع چهار و نیم ذراع بصرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته بود جلوس دولت فرموده سرمایهٔ بی نیازيِ یک جهان نیازمند مهیا ساختند - و به مهین گوهر بحر خلافت یعني سلطان محمد دارا شکوه تسبیح مروارید گران بها با یک قطعه لعل و جیغهٔ مرصّع و کمربند مرصّع و آلات ثمینه که قیمت مجموع چهار لک روپیه باشد و فیل خاصه با یراق طلا و ماده فیل مرحمت نموده سلطان سلیمان شکوه را بعنایت خلعت و جیغهٔ مرصّع و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب ده هزاري شش هزار سوار و راجه جسونت سنگه را بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه و قاسم خان میر آتش را بمنصب سه هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و اخلاص خان شیخ زاده را بمنصب سه هزاري دو هزار پانصد سوار و بیرم دیو سیسودیه را بمنصب دو هزاري هزار سوار و مهدي قلي خان قلعدار معزول بست را بمنصب دو هزاري ششصد سوار از اصل و اضافه معزز و مکرم و مفتخر و مباهي ساختند - و محمد بدیع پسر زادهٔ محمد خان را که

دوازده هزار روپیه سالیانه داشت بمنصب دو هزاري چهار صد سوار و نامدار ولد جعفر خان را بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و خطاب خاني بر نواختند - جعفر خان صوبه دار بهار و خلیل الله خان از کابل آمده شرف دریافت ملازمت والا حاصل نمودند - و بیست و یکم این ماه بعرض مقدّس رسید که پانزدهم ماه مذکور قلیچ خان در بهیره بساط حیات مستعار در نوردیده در جوار رحمت آلهي جاگزید *

وزن قمري

درین ایام سعادت فرجام که فلک بکام هوا خواهان است و گردش ایام بر طبق مرضيِ سر سروران دوران انجمن وزن قمريِ جشن همایون آغاز سال شصت و پنجم از زندگانيِ جاوید طراز بادشاه جمجاه خاقان گردون کلاه روز پنجشنبه غرّهٔ ربیع الثاني سال هزار و شصت و پنج هجري منعقد گردید و زمان را پیرایهٔ نشاط و کامراني داد و ابواب فرح و سرور بر روی خاص و عام مفتوح گشته غم بالکل از طاق دلها بر زمین افتاد - و روی زمین بهشت آئین دولتخانه از رو یافتن فرش بوقلمون زینت ارم یافته بارگاه همایون که در نقش و نگار رشک بارگاه بوقلمون است بطول صد ذراع و عرض سي و شش که صنعت گران احمد آباد از مخمل بادله باف بصرف یک لک روپیه مهیّا ساخته بودند بچهل و چهار ستون سیمین که با کلسها چهار لک و نه هزار تولچه وزن دارد بر پا کردند و بر دور آن محجری از نقره نصب نمودند - و درون و بیرون ایوان کیوان مکان را بآرایش پرند چیني و اطلس خطائي و پردهای مخمل زر دوزي روکش این زنگار گون خرگاه مکلّل ساختند - و در طاقهای آن کوکبهای زرّین مرصّع کار بسلسلهای سیمین آویخته گرد اورنگ گوهر آگین شامیانهای مروارید

دوزي با ستونهای زرّین افراختند - و جا بجا تختها و سندلیهای طلائي ساده و میناکار گزاشته چترهای مرصّع که مسلسل آن بلآلي قیمتي مکلّل بود منصوب نمودند - آنگاه شهنشاه فلک بارگاه بر سریر عرش نظیر جلوس میمنت مقرون فرموده کف عطا مانند پنجهٔ آفتاب جهان افروز بزر پاشي بر کشادند *

آوازه شد اندرین کهن فرش — کان سلطان استوی علی العرش

نخست بپادشاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه سوای هشت کرور دام انعام سابق یک کرور دام دیگر مرحمت نمودند - شاهزادهٔ والا تبار محمد مراد بخش با ایزد بخش پسر خود آمده سعادت ملازمت دریافت و همان وقت بعنایت خلعت و تفویض صوبهٔ احمد آباد از تغیّر شایسته خان و اضافهٔ سه هزاري ذات و سه هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه سر افراز ساخته یک کرور دام بطریق انعام مرحمت فرمودند - و پنج لک روپیه نقد بدین تفصیل از خزانهٔ رکاب سعادت یک لک روپیه از خزانهٔ مانوه یک لک و از خزانهٔ روضهٔ منوّره یک لک و دو لک روپیه از خزانهٔ احمد آباد بعد از رسیدن بطریق انعام مرحمت فرمودند - و از جمله شانزده کرور دام یازده کرور دام جاگیر و باقی پنج کرور دام بقرار ده ماهه نقد از خزانهٔ سورت مقرر نمودند - و چهل هزار روپیه نثار بابت آوردهٔ بیگم صاحب و شاهزاده بلند اقبال بفقرا و مساکین و فضلا و صلحا عطا فرمودند *

مهین پور خلافت اسپی یوز قوی هیکل پنجابي نژاد که طولش دو نیم گز و یک نیم طسو و ارتفاعش دو گز و سه طسو است و اسمعیل مرزبان الوس دودای بآن بیدار بخت گزرانیده بود و بفیل سفید موسوم گردیده از نظر اشرف گزرانید و پنج هزار روپیه قیمت شد - فرمودند که از اسپان هندوستان اسپی تا حال باین کلاني و تنومندي بنظر در نیامده - و مکند سنگه هاده بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و طاهر خان بمنصب سه هزاري هزار

و پانصد سوار و کنور رام سنگه نیز بمنصب مذکور و هر کدام از سید شهاب و سید عبد الله نیز بمنصب مذکور و محمد بدیع بمنصب دو هزار و هفتصد سوار و ابراهیم خان پسر امیر الامرا را بمنصب هزاري پانصد سوار و عبد الرسول و عبد الله خان نیز بمنصب هزار و پانصدي دو صد سوار و رحمت خان داروغهٔ کرکیراق خانه و دیوان احمد آباد از تغیّر میر بخشي و میر میران ولد خلیل الله خان بمنصب هزاري پانصد سوار و ناظر خان بمنصب هزاري سه صد سوار و رای رگهناتهه و دیگر بسیار بندها باضافه سرافرازي یافتند - ملک حسین برادر مظفر حسین که از شاهزادهٔ عالي قدر محمد اورنگ زیب بهادر جدا شده بقصد بندگي درگاه رسیده بود بمنصب هفت صدي صد سوار معزز و مفتخر گردید - درین وقت که طوایف انام از خواص و عوام از انعام و افضال بادشاه دریا نوال کامیاب بودند جی روپ میرتیه که داخل بندهای درگاه بود در عاقبت بر روی روزگار خود فراز کرده و عاقبت اندیشي را پی سپر انداخته از بیرون محجر سیمین شمشیر آخته رو بآنحضرت دوید - چون به تحت زینه رسید نوبت خان کوتوال در آنجا ایستاده بود او را بضرب چوب بر زمین انداخت و در همان گرمي بمجرد برخاستن خواجه رحمت الله میر توزک بمقتضای کار فرمائي شجاعت اصلي زخم کاري شمشیر بدو رسانید - و ارادت خان نیز چون قضای مبرم بدو رسیده بزخم دیگر کارش تمام ساخت - پس ازآن دیگر بندها بضرب جمدهر و شمشیر پاره پاره نمودہ دنیا را از لوث وجود آن مردود پاک ساختند - شهنشاه بنده پرور ارادت خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو صد پنجاه سوار و نوبت خان را باضافه نوازش فرموده ازین محل بشاه محل که اطراف سه گانهٔ آنرا بشامیانههای مخمل کلابتون باف و ستونهای سیمین و فرش رنگین از پشم شال وغیره زینت آگین

ساخته بودند تشریف فرموده از وزن همایون پلّه و ترازو را با میزان فلک هم پلّه گردانیده صدای کوس و گورکه و نوای نای و نفیر سامعه افروز گیتی گشته از لحن خنیاگران زور بازار نشاط رونق تازه یافت - و بفضلا و صلحا و اصحاب تنجیم و ارباب طرب فراوان زر سرخ و سفید مرحمت گردید *

بست و دوم بمنزل نزهت آگین گرامي اختر اوج عظمت و جلال شاهزاده بلند اقبال نزول اجلال فرمودند - آن عالي فطرت پس از ادای مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینه و مرصّع آلات و اقسام نفایس و اقمشه در صحن آن سرابستان به ترتیب چیده دویست اسپ عربي و عراقي با ساز طلا میناکار و طلای ساده و چار جامهای زر بفت از نظر اشرف گزرانید - از آنجمله بقیمت چهار لک روپیه پیشکش بنابر رعایت خاطر آن والا تبار قبول نمودند - و همدرین محفل بادشاهزادهٔ عالی نسب مراد بخش بعنایت خلعت خاصه با نیم آستین و دو اسپ عربي و عراقي با زین طلا میناکار و فیل با ساز نقره نوازش یافته رخصت گجرات شد - حکیم صالح که سي روپیه یومیه داشت بمنصب پانصدي ده سوار و محمد بیگ برادر یادگار جولاق که بعد از گزشتن نظر محمد خان از آنجا به حرمین شریفین رفته بدرگاه عالم پناه آمده بمنصب هزاری ذات و پانصد سوار سر افرازي یافتند *

چون درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام کشور خدیو گردون چارم قرین دولت و سعادت روی توجه بشرفات غرفهٔ شرفخانه آورده برید موسم نوروز نوید نوروزي بعالمیان رسانید - و روی مجلس جشن نوروزي از سر نو غازهٔ زیور تازه پذیرفت و تخت خلافت از برکت پای فرقد سای آن سرور اکلیل سعادت و زینت بی اندازه یافت - موسم خریف عیش و عشرت نا کامان نومید مبدل به فیض ربیع کامرواني جاوید گردید

و بهار امیدواران گل گل شگفته شاهد آرزوی دیرینهٔ ارباب آز و نیاز پیشگاه حصول را جلوه‌گاه ساخت - تقرب خان بمنصب چهار هزاري هزار سوار و قباد خان بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و عبد الله ولد منصور حاجي بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و خطاب مخلص خان و جعفر ولد الله ویردي خان بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و حسین علي خان برادرش بمنصب هزاري هفت صد سوار و فیض الله خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و ابراهیم خان ولد امیر الامرا بمنصب دو هزاري شش صد سوار و میر گل بدخشي بمنصب هزاري پانصد سوار نوازش یافتند *

هفتم جمادي الاولی بقصد مزید اعتبار امیر الامرا علي مردان خان بمنزل او تشریف فرموده تمهید قواعد مباهات جاوید سلسلهٔ او نمودند - آن خان بلند مکان پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار جواهر و مرصّع آلات و اقمشهٔ نفیسه و هژده اسپ و دیگر اشیا بنام پیشکش بسمت شکرانه موسوم ساخته از نظر انور گزرانید - از جمله بنابر مراعات خاطر او دو لک روپیه بشرف پذیرائي رسید - درین وقت بعرض مقدّس رسانیدند که ذو الفقار آقا ایلچي روم بنواحي دارالخلافه رسیده امیدوار دریافت ملازمت اشرف است - چون پاس عزّت رسول سلاطین عظام شیمهٔ کریمهٔ این آستان ملایک آشیان است و مرمت خرابهٔ قلوب نو رسیدگان هر دیار بآب و گل خلق و دلجوئي خاصّهٔ سلطان السلاطین زمان لاجرم حسب الحکم اشرف لشکر خان بخشي دوم و طاهر خان و قبادخان و تربیت خان تا کنار شهر پذیره شده اورا بدرگاه عالم پناه رسانیدند - او بعد از ادای آداب کورنشات و تسلیمات بکمال تواضع و تعظیم دعای قیصر برگزارده نامه با مرصّع کمری و خنجر مرصّع و دو اسپ رومي نژاد یکی

سمند با زین مرّصع با دو عیال مروارید دوز و دیگر نیله کبود که قیصر بطریق ارمغان ارسال داشته بود و گرزی مرّصع بدستور آن ولایت از نظر اشرف گزرانیده بعطای خلعت خاصه و کمر خنجر مرّصع و سي هزار روپیه مفتخر و مباهي صورت و معني گشت - و بمنزلی که بجهت اقامت او معین و با فراوان آوانيِ سیمین و زرّین و فروش ملوّن و دیگر اجناس که پیرایهٔ آرایش ارباب دولت و مکنت تواند شد زینت یافته بود رخصت یافت - و چون روز دوم ساعت وزن شاهزادهٔ بلند اقبال بود آن والا گهر را بانعام خلعت خاصه و جواهر و مرّصع آلات ثمینه بقیمت یک لک روپیه و دو کرور دام انعام دیگر از پرگنات پنجاب و ملتان که از اصل و اضافه دوازده کرور دام باشد بطریق انعام مرحمت فرموده اسپ عراقي فتح لشکر نام با زین مطلّا میناکار مرحمت فرمودند - و جعفر خان قدری جواهر و چهار فیل و ده اسپ ابلق بنگاه و ذوالفقار آقا سفیر قیصر نه اسپ عربي و برخی اشیای دیگر از خود گزرانید - و مومی الیه بانعام خلعت و ارگجه با ظروف طلا و پاندان و خوانچه نوازش یافت - از روز وزن مبارک تا این تاریخ همگي ده لک روپیه پیشکش از شاهزاده و امرا شرف پذیرائي یافت *

کدخدائیِ سلطان سلیمان شکوه با دختر راو امر سنگه خواهرزادهٔ راجه جی سنگه

چون صبیهٔ راو امرسنگه که خواهر زادهٔ جی سنگه است بجهت ثمرهٔ شجرهٔ دولت و اقبال سلطان سلیمان شکوه خواستگاري نموده پیش

ازین بدو ماه او را بحرم سرای سلطنت طلبیده بزبان فیض ترجمان کلمهٔ طیب تلقین فرموده مبلغ دو لک روپیه از جواهر و مرصّع آلات و طلا و نقره آلات و اقسام پارچه و دیگر آنچه لازمهٔ این امر است عطا فرموده بودند شب بیست و ششم جمادي الثاني آن گرامي گوهر درج دولت و کامراني و آن نوباوهٔ بوستان سلطنت و جهانباني را بکمال زیب و زینت و نهایت شان و شوکت همراه خود ببارگاه عظمت آوردند - و در آن فرخنده شب سرتا سر روی زمین کنار دریای جون تا ساحت پای درشن برکت مسکن از منزل شاهزاده تا دولتخانهٔ والا همه جا از فروغ چراغان که بطرح نقاشانه روشن شده بود نمونهٔ صحن وادي ایمن و نور کدهٔ طور گشت - و فضای هوا را از دریا گرفته تا چرخ اطلس اخضر از گل افشان و انواع آتشبازي که بستاره بازی در آمده بود نثره و ثریا فرو گرفت - و صدای شادیانهٔ شادي و نوای گورکهٔ مبارکبادي باوج رسیده صلای خوشوقتي و شادکامي در داد و اسباب عیش و سامان نشاط بحسب فرمان خدیو زمان از سرحد حساب بیرون و از قیاس و شمار افزون مهیا و آماده گشته ابواب خرّمي بر روی کوچک و بزرگ کشاد - اعلی حضرت آن نور حدقهٔ شهریاري را بانعام خلعت و تسبیح لآلي گرانبها منظّم به لعل و زمرد و جیغهٔ مرصّع و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و کمر مرصّع و آلات دیگر و دو اسپ عربي و عراقي با زین مرصّع و فیل با ساز نقره که قیمت مجموع یک لک و پنجاه هزار روپیه مي شود مرحمت نموده سهرهٔ مروارید گرانبها بدست مقدّس بر فرق آن گرامي گوهر اکلیل والا گوهري بستند - و بعد از انقضای یک پهر و سه گهري در ساعت مختار که از سایر نحوس و نقایص بري بود قاضي خوشحال حسب الامر جلیل القدر بخواندن خطبه قیام نموده دو لک روپیه کابین مقرره نموده و بر وفق آئین شرع مطهر

تقدیم مقدمات عقد و رعایت شرایط آن بجا آورده بانعام خلعت دو هزار روپیه سربلندي یافت *

آغاز سال بیست و هشتم جلوس مبارک

منّت و سپاس مر خدایرا که سال بیست و هشتم جلوس والا روز مبارک یکشنبه غرّهٔ جمادي الثاني سنه هزار و شصت و چهار مطابق آخر فروردي ماه که انشاء الله تعالی تا قیام قیامت بتمکین و استقامت قرین و مقرون و از زوال و تزلزل محروس و مصئون باد بمبارکي شروع شده دلها را پیرایهٔ انبساط و شگفتگي داد - درین تاریخ ذوالفقار آقا ایلچي روم بانعام سي هزار روپیه نقد و اسپ ترکي با ساز طلا از سرکار خاصه و انعام خلعت و جیغهٔ مرصّع و بیست هزار روپیه نقد و دو اسپ با زین نقره از سرکار شاه بلند اقبال و پنج هزار روپیه از شاهزاده سلیمان شکوه عزّ امتیاز یافته بکام دل رسید - و آخر همین روز بکورنش ملکهٔ جهان مالکهٔ دوران بادشاهزادهٔ عالمیان بیگم صاحب رفته بانعام پانزده هزار روپیه و خلعت فاخره از سرکار علیّه نیز سرافراز گردید *

یازدهم بالتماس شاه بلند اقبال بمنزل تازه نهال بوستان خلافت و کامگاري سلطان سلیمان شکوه تشریف برده بجهت سرافرازي آن کامگار نامدار جواهر و اقمشهٔ نفیسه بقیمت یک لک روپیه که بعنوان پیشکش از نظر انور گزرانیده بود قبول فرمودند - و بر طبق حکم مقدّس بجمدة الملکي سعد الله خان خلعت خاصه با چارقب و شمشیر مرصّع و به جعفر خان و خلیل الله خان و اعتقاد خان و روپسنگه راتهور خلعت با فرجي و خنجر مرصّع و بقاسم خان و حیات خان و طاهر خان و فاضل خان و قباد خان و میرزا سلطان و بسیاری دیگر از بندها خلعت مرحمت نمودند -

و لشکر خان را بمنصب سه هزاري هزار و دویست سوار وارادت خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و خلعت و خدمت فوجداري لکهنو از تغیر احمد بیگ خان و عطای اسپ با زین مطلا و علم و تربیت خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و بیرم دیو سیسودیه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و اسد الله ولد رشید خان انصاري را بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار از اصل و اضافه سرافراز نمودند - چون ذوالفقار آقا ایلچي مکرر بخانهٔ جمدة الملکي سعد الله خان رفت این مرتبه خان مذکور پانزده هزار روپیه بموصی الیه داد - حقیقت خان را که بنابر کبر سن از خدمت رفته بود معاف داشته میرک شیخ را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو صد سوار و خدمت دیواني ممالکهٔ گیهان از تغیر او سر بلند ساختند - سید نجابت ولد سید شجاعت خان بمنصب هزاري سه صد سوار و میر ابو المعالي ولد میرزا والي بمنصب دو هزاري دو هزار سوار تارک عزّت بر افراختند *

چون از عرضداشت غضنفر خان فوجدار سهارنپور بمسامع جاه و جلال رسید که فیلی دندان دراز از کوه شمالي بپرگنهٔ چوراسي آمده لاجرم بحکم رینت بخش اورنگ خلافت قراولان و فیلان با دیگر لوازم شکار فیل بدآنجا شتافته باتفاق خان مذکور گرفته آوردند و بخاص شکار موسوم گردیده داخل فیلان حلقهٔ خاصه شد - ذوالفقار آقا ایلچي بانعام یک مهر چهار صد تولگي و روپیه هم وزن آن و محمد صالح مشرف توپخانه دوازدهم شعبان بخدمت دیواني بیوتات از تغیر رای مکند داس که از ضعف قوی بخدمت نمي توانست پرداخت سر افرازي یافتند - میر جعفر نام از سادات حسني استر آبادي که سابق نوکر محمد قلي قطب الملک بود و بعد از جدا شدن به پتنه رفته از مدت چهارده سال بعنوان درویشي میگزرانید جعفر خان همراه آورده از نظر اشرف گزرانیده بود بمنصب هفت صدي

صد سوار و عنایت خلعت و جمدهر و شمشیر با یراق طلا مینا کار و اسپ عراقی با زین نقره و پانصد مهر سر افراز فرموده داخل بندهای درگاه ساختند *

شب پانزدهم شعبان بعطای مبلغ پانزده هزار روپیه محتاجان و مستحقان را خوشوقت ساخته بتماشای کشتي‌ها و چراغان ساحل دریا که از چوب و تخته مشبک بآئین غریب و طرز بدیع با برجها مرتب ساخته بودند و از فرط روشني پرتو چراغان که در دل آن شب روکش روز شده بود و آتشبازی که بستاره ریزي در آمده بود پرداختند - و در ماه رمضان المبارک شصت هزار روپیه باصحاب احتیاج قسمت نموده هر شب بارباب کشک و گروهی از درویشان بر خوان احسان و موائد نعم خاص صلای اطعام عام در دادند - و به گرز داران و برقندازان و یساولان هزار خلعت مرحمت فرمودند و بعضی را جیغهٔ مرصّع عنایت نمودند *

غرّهٔ شوال بمسجد اکبر آبادي محل تشریف برده بادای دوگانه پرداختند و بنابر رسم معهود در رفتن و باز برگشتن زمین و زمان را نثار افشان و درم ریز نمودند - پنج هزار روپیه بابت نثار به ذوالفقار ایلچي روم مرحمت فرمودند - خدمت فوجداري میان دواب و اهتمام عمارات مخلص پور که مفصّل بمحلّ خود گزارش خواهد یافت از تغیّر غضنفر خان به محمد بیگ خان مرحمت نموده وقت رخصت بانعام خلعت و شمشیر با یراق طلا میناکار و منصب هزار و پانصدي هزار دویست سوار از سابق و لاحق سرافراز فرمودند *

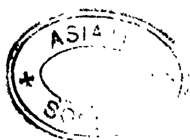
چون در سال بیست و چهارم جلوس مبارک سلطان محمد خان فرمانروای روم بادشاه ارسال سفیر و نامه گشته سید محی الدین نامي

را بدرگاه عالم پناه فرستاده بود بندگان حضرت سلیمان منزلت نیز بنابر
مراسم یگانگي و اتحاد و پاس مراسم محبت و وداد حاجي احمد
سعید را بعنوان سفارت فرستاده بودند و او از جانب خود ذوالفقار
آقا را با نامه و پیغام دوستي روانهٔ سدّهٔ سنیّه ساخته اظهار کمال خلّت
و یگانگی نمود - اعلی حضرت حفظ مراتب مودّت قدیم را در نظر
داشته قایم بیگ را که سابق کوتوال اردوی معلی بود بعنایت خلعت
و جیغهٔ مرصّع و جمدهر میناکار با پهولکتارهٔ مرصّع و سپر و شمشیر با یراق
میناکار و اضافهٔ منصب و اسپ با زین مطلّا و یک لک روپیه عوض
جاگیر معزّز و مکرّم ساخته با نامه از منشات جمدة الملکي سعد الله خان
که نقل آن در اواخر این اوراق ثبت گشته و یک قبضه خنجر مرصّع بالماس
و یاقوت با گل مرصّع و علاقهٔ مروارید و زمرد که در کارخانهٔ بادشاهي بصرف
یک لک روپیه مهیّا گشته بود و کمر مرصّع بالماس و یاقوت که چهل هزار
روپیه قیمت داشت و یک حقّه کلان بلور که نادره کاران هندوستان در
مدتی مدید ساخته بودند مملو از عطر جهانگیری و دو هزار پارچه از
نفایس گجرات و کشمیر و جز آن که قیمت آن دو لک روپیه مي شد
بطریق هدیهٔ دوستي فرستادند - و چون به سمع شریف رسیده بود که وبا در
استنبول شیوع تمام دارد و اعلی حضرت بحدس صایب نفع زهر مرة را در
علاج این عارضه دریافته بودند و در رفع مواد سمي که مادّه بهم رسیدن وبا
ست مکرّر به تجربه رسیده جمعی کثیریکه ازین علّت مشرف بر هلاک
گردیده بودند بعلاج مذکور رخت از گرداب مرگ بساحل نجات بردند
از غایت خیر سگالي یک قطعه زهر مهرهٔ کامل عیار بازوبند ساخته بودند
به ذوالفقار آقا حواله فرمودند که به قیصر برساند - و سفیر مذکور را بانعام
خلعت فاخره و جیغهٔ مرصّع و شمشیر و سپر یراق طلا میناکار و اسپ ابلق

راهوار با ساز طلا و سی هزار روپیه برنواخته رخصت معاودت دادند - مجموع قیمت سوغات دو لک و پنجاه هزار روپیه و آنچه از ابتدای ملازمت تا روز رخصت بایلچي مذکور مرحمت شد دو لک و هفتاد و پنج هزار روپیه از آنجمله یک لک و هشتاد و پنج هزار روپیه از سرکار خاصه و نود هزار روپیه از بادشاهزادهای والا قدر و امرای نامدار - و محمد بدیع ولد خسرو بمنصب دو هزاری دو صد سوار و غیرت خان بمنصب چهار هزاري دو هزار سوار و خواجه عنایت الله بمنصب هزاري شش صد سوار از اصل و اضافه فرق مباهات بر افراختند *

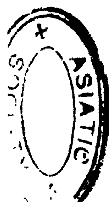
بیست و ششم شوال شیخ عبد الحمید بادشاهنامه نویس رخت هستي بربست - یک زنجیر فیل که در خوشخوئي و تناسب اعضا سر آمد فیلان عادلخان بود و خان مذکور او را با یک اسپ عراقي با ساز طلا بحضور پر نور فرستاده بود منظور نظر فیض اثر گشته بقیمت شصت هزار روپیه داخل حلقهٔ فیلان شد و فرمان عنایت عنوان با خلعت خاصه و کمر مرصّع بقیمت سي هزار روپیه بخان مذکور مصحوب خواجه خان نبیرهٔ صفدر خان صورت ارسال یافت *

چون بعرض مقدّس رسید که بینوایان و محتاجان کعبهٔ معظّمه بسبب قحط غلا بعسرت میگزرانند یک لک روپیه متاع برعرب که در آنجا با منافع دو لک روپیه باشد و گلیم محراب دار بشکل جانماز که در کارخانهٔ ملتان موافق مسجد مدینهٔ سکینه تیار شده بود مصحوب خواجه ضابط فرستاده حکم فرمودند که ثلث بشریف مکه و ثلث بصلحا و فضلای آن مکان شریف و ثلث باقي بسکنهٔ مدینهٔ سکینه برساند - خدمت بخشي گري احدیان بقاضي عارف کشمیري مقرر شد - مهابت خان به تیول خود گوالیار مرخّص گردید *



متوجه شدن اعلی حضرت بصوب اجمیر

چون خاطر قدسی مآثر بادشاه معارف پناه از کمال ربط بمبدأ همواره خواهان زیارت بزرگان دین خصوص زیارت روضهٔ منوره و حظیرهٔ مقدّسهٔ واسطة العقد اولیای عظام مرشد سالکان راه حقیقت انتظام سلطان العارفین تاج الواصلین حضرت خواجه معین الحق و الدین زیاده از اندازه است و مدتی برآمده بود که فوز یاب فیض زیارت مزار مفیض الانوار آن قبلهٔ احرار نگشته بودند لاجرم فاضل خان را از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی شش صد سوار و حکومت دار الخلافه و قلعداری آنجا مقرر نموده بیست و دوم ذی حجه موکب مسعود بفرخندگی تمام متوجه آن سمت شد - و روز جمعه بیست و پنجم ذی حجه داخل دولتخانه که بر سر بند تالاب آنا ساگر است و نزهت کده ایست ارم آئین داخل شده آخر روز بروضهٔ منوّرهٔ آن قطب الخافقین تشریف فرمودند و بنابر پیروی طریقت آبای کرام از دروازهٔ روضهٔ منوّره پیاده شده آداب زیارت بتقدیم رسانیدند - و از فیض آن مقام اکتساب انواع فیوضات آسمانی و اقسام برکات جاودانی نموده باعطای صلات و نذور که وظیفهٔ زیارت امثال این بقاع خیر است ادای حق مقام نمودند - و باز بیست و هفتم از غایت اعتقاد بزیارت مرقد فیض آثار آنحضرت والا مرتبت رسیده بعد از خواندن فاتحه معاودت بدولت خانه نمودند - و نهم محرم الحرام باز بدان مکان سعادت نشان تشریف فرموده در مسجد سنگ مرمر اساس نهادهٔ خود نماز عصر ادا نموده مراجعت بدولت خانهٔ عالی نمودند - درین روز بحکم والا قریب صد و چهل من بوزن شاهجهانی از گوشت نیل گاو شکار خاصه و روغن و مصالح در دیگ کلان که وقف روضهٔ منوّره است انداختند و طعام پخته صلای عام در دادند *



روز چهارشنبه چهاردهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و پنج عنان یکران عزیمت را بصوب با صواب دار الخلافه انعطاف داده در دولت خانهٔ که در کوههٔ اجمیر برپا شده بود نزول اجلال ارزانی فرمودنده - چون در وقت تشریف آوردن اجمیر بمسامع حقایق مجامع رسید که با آنکه از زمان حضرت عرش آشیانی و حضرت جنت مکانی مرمت شکست و ریخت قلعه چتور منع بود دریغولا رانا جگت سنگه جرأت باین معنی نموده و قول آنحضرت گوش نداشته - بابدال بیگ حکم شد که دیده بیاید - موصی الیه آمده بعرض رسانید که دروازهٔ هفتگانه جانب غرب را که از پایان قلعه مرتبه مرتبه ساخته شده بمرور ایام از هم پاشیده و جا بجا ریخته بود چندی را در نهایت متانت از سر نو بر افراخته و بمرمت بعضی پرداخته - و در برخی محال که از آنجا بر آمدن صعوبت نداشت دیواری متین که نظر به بلندی و پستی کوه از هشت تا شانزده ذراع بعرض سه و نیم ذراع اساس افگنده و برجی در کمال استحکام بقطر شصت و پنج و ارتفاع سی دنا نموده - لاجرم حکم شد که علامی سعد الله خان با سی هزار سوار جرار بدانجا شتافته قلعه را منهدم سازد و اگر احیاناً او از خواب غفلت به بیداری و از مستی بیهوشی بهشیاری نگرائیده تن باطاعت در ندهد به نهب و غارت مملکت او پرداخته دود از نهاد و دمار از روزگار او بر آورد *

غرّهٔ ذی حجه خواجه برخوردار به قلعداری اوسه از تغیّر اوزبک خان و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و میر صمصام الدوله نبیرهٔ میر جمال الدین حسین انجو از جانب شاهزادهٔ والا تبار محمد شاه شجاع بهادر بحراست صوبهٔ اودیسه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سربلندی یافتند - چون رانا بعد از تعیّن لشکر ظفر اثر از وفور خوف و هراس از سر تملّق و فروتنی و روی عجز و زاری پیامهای رقت آمیز مصحوب وکلای معتبر خود داده بشفاعت

بادشاهزاده بلند اقبال . ابواب ضراعت و اظهار اطاعت کشود حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که اگر او پسر صاحب تیکهٔ خود را ببارگاه گیتی پناه روانه ساخته بآئین پیش هزار سوار از ملازمانش بسرداری یکی از اقارب او همه وقت در دکن حاضر باشند عفو زلات و عفو جنایات او نموده آید - والا لشکر ظفر اثر در سر زمین او تاخته و خانمان همه راجپوتیه را سوخته و خراب ساخته تا بخاک سیاه برابر نکند بر نگردد - رانا در جواب معروضداشت که قلعهٔ چتور چه تمام مملکت بنده تعلق بملازمان سرکار خاصه دارد اگر شیخ عبد الکریم دیوان سرکار عالی بجهت استمالت و سرافرازی بنده تعین شود پسر خود را همراه او روانه می سازد و هزار سوار را بدستور سابق بدکن می فرستد - فرمان عالی شان بنام جملة الملکی سعد الله خان شرف صدور یافت که چون رانا در مقام اقامت مراسم بندگی و لوازم فروتنی و سرافکندگی شده از کرده پشیمانست و کسان فرستاده التماس عهد نامه و در خواه امان نموده و ایستادهای پایهٔ سریر سلیمانی نیز متوقعات او را مبذول داشته از جرم او در گزشته اند باید که آن ارادت کیش دست ازو بازداشته و اکتفا بتخریب قلعه نموده مراجعت بدربار جهان مدار نماید - لهٰذا خان مذکور حسب الصدور فرمان گیتی مطاع عالم مطیع بیست و پنجم ذی حجه بظاهر چتور رسیده مطابق حکم اقدس بتخریب قلعه و انداختن در و دیوار آن مکان پرداخته و در عرض چهارده روز برج و بارهٔ آنرا بخاک سیاه برابر ساخته متوجه درگاه عالم پناه گردید - رانا عرضداشتی متضمن عجز و اطاعت با پسر کلان خود که در سن شش سالگی بود و جمعی از نوکران عمدهٔ خود و چندی از اقربا مصحوب شیخ عبد الکریم و چندر بهان منشی و دیوان بیوتات مهین بادشاهزاده که پیش ازین حسب التماس او دستوری یافته بود روانهٔ درگاه آسمان جاه گردانید *

حاجي احمد سعيد كه همراه ذوالفقار آقا ايلچيء قيصر روم روانهٔ درگاه معلی شده بود در راه بنابر عبور بر بعضی مداین متعلقهٔ والي ايران از ذوالفقار ايلچي جدا شده براه مصر بمدينهٔ منوّره و از آنجا به مكّهٔ معظّمه و از مكّه به مخا و از مخا بسورت آمده بود خود را بآستان عرش نشان رسانيد - و راجه جی سنگه كه همراه سعد الله خان تعين شده تا ورود موكب همايون در وطن توقف گزيده بود پنج فيل و پنج اسپ بطريق پيشكش گزرانيد و بمرحمت خلعت و اسپ عراقی با ساز طلا نوازش يافته روانهٔ لشكر ظفر شد *

سلخ ذي حجه امير الامرا علی مردان خان از كشمير با پسران آمده سعادت ملازمت اشرف دريافت - چون مرزبان سري نگر بنابر استظهار جبال شامخه جبين سای آستان سلاطين پناه نشده ازين دولت محروم بود خليل الله خان را با هشت هزار سوار تعيين فرمودند كه اورا تنبيه بليغ نموده بر سر راه آرد - بيست و يكم محرم در نزديكيء مالپور شيخ عبد الكريم با پسر رانا ادراک و فوز سعادت ملازمت نموده ناصيهٔ بخت باستلام عتبهٔ اقبال نورانی ساخت - بادشاه بنده نواز آن پسر خورد سال را بعطای خلعت و سرپيچ مرصّع و طرّهٔ مرصّع مرواريد و اوربسي مرصّع نوازش فرموده نزديک پای تخت طلبيدند - چون تا حال پدرش برای او نام مقرر ننموده بود از غايت بنده نوازي به سبهاگ سنگه نامور گردانيدند و راو رامچند ذكرعمدهٔ رانا را بعنايت خلعت و اسپ با زين نقره و هفت كس ديگر را بمرحمت خلعت معزّز ساختند - بيست و دوم سعد الله خان ا لشكر ظفر اثر آمده فيض اندوز ملازمت اشرف گشت - بيست و ششم سر رانا بمرحمت خلعت و اسپ عربي با زين طلا و فيل سر افراز گشته اخد ت وطن گشت - و فرمان عاليشان بنام رانا جگت سنگه مشتمل

بر روانه ساختن پسر خورد بدکن با هزار سوار و خلعت خاصه و بازو بند مرصّع مصحوب سکت سنگه عزّ ورود یافت *

غرّهٔ صفر در هندون نونهال بوستان خلافت شاهزاده سلطان محمد نخستین خلف بادشاهزاه والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر از دکن براه گهاتی چاندا بدرگاه آسمان جاه رسید و بامر عالي جعفر خان و اعتقاد خان تا دایرهٔ آن عالي جاه رفته بحضور پرنور آورده بدریافت سعادت ملازمت لازم البرکت رسانیدند - آن والا گهر بعد تلثیم سدّهٔ عرش رتبه پیشکش پدر بزرگوار برخی مرصّع آلات و سه فیل با یراق نقره و دو ماده فیل بقیمت سه لک روپیه و یک زنجیر فیل با ساز نقره بابت پیشکش خود گذرانیده بعطای خلعت و تضعیف یومیهٔ مقرر که از اصل و اضافه دو صد روپیه باشد و انعام اسپ با ساز طلا سر بلند گردید - شایسته خان نیز همراه سلطان مذکور بسجدهٔ درگاه والا رسیده قامت عزت بعنایت خلعت بر افراخت - هفتم صفر دولت خانهٔ باری از نزول اشرف پیرایهٔ آب و رنگ یافته دهم براه روپباس متوجه دار الخلافه گردیدند - میرزا خان نبیرهٔ خانخانان بخدمت فوجداري ایلچپور از انتقال اسد الله انصاري واز اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و سجانسنگه بندیله بعد از فوت پدرش راجه بهار سنگه بمرحمت خلعت و خطاب راجگی و اسپ و منصب دوهزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه راس المال مزید اعتبار اندوختند - و بعد از فراغ سیر و شکار روپباس چهاردهم ساحت فتح پور را فیض تازه بخشیده بروضهٔ قدوة السالکین زبدة العارفین شیخ سلیم چشتي تشریف برده بفاتحه روح پرفتوحش را خورسند ساختند - شانزدهم باغ نور منزل از تشریف شریف غیرت بخش ریاض ارم شد - هفدهم دولت خانهٔ مستقر الخلافت اکبر آباد از یمن نزول موکب اقبال مرکز محیط دولت و سعادت گردید - چون شاهزادهٔ بلند اقبال مسجد سنگ

مرمر که در قلعه بنا ساخته بودند ندیده بود بآن بیدار بخت و علی مردان خان نخست آنجا تشریف فرموده از راه زینهٔ شاه برج بجانب دریا متوجه گشتند - و کشتي سوار بروضهٔ منوّرهٔ نواب مهد علیا تشریف برده بعد از ادای فاتحه بمنزل شاهزاده بلند اقبال معاودت فرمودند - و در آن عشرت کده نعمت خاصه تناول فرموده آخر روز از آنجا بفرخّي روانه شده بهادر پور را معسکر اقبال ساختند *

نوزدهم از گمات سامي سلطان محمد خلف بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را بعنایت خلعت خاصه و پنجاه هزار روپیه نقد سر افراز ساخته رخصت برهانپور نمودند - و مصحوب سلطان محمد بآن مویدّ منصور بختیار خلعت خاصه و یک لک روپیه نقد از خزانهٔ برهانپور مرحمت گردید - میر جعفر همشیره زادهٔ خلیفه سلطان که از سادات محلّهٔ گلفار صفاهان بشرافت حسب و نسب مشهور است و بمصاهرت شاه عباس و وزارت ایران عزّ امتیاز یافته محسود امثال و اقران بود دولت ملازمت دریافته منصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خلعت و ده هزار روپیه نقد سرمایهٔ افتخار اندوخت - نوزدهم از منزل خواجه خضر کشتي سوار داخل دولت خانهٔ دار الخلافهٔ شاهجهان آباد شده ساحت آن مکان فیض نشان را از تابش ماهچهٔ لوای اقبال مطرح اشعهٔ انوار ظلّ الهي فرمودند - درین آمد و رفت هژده شیر نر و هفتاد نیله گاو و یک صد و پنجاه آهو و شصت کلنگ و دیگر فراوان طیور شکار خاصه شد *

جشن وزن شمسي

الحمد لله و المنت که سه شنبه دهم ربیع الاول آغاز سال شصت و پنجم هجري مطابق بیست و نه دي محفل وزن جشن شمسي شروع سال

شصت و چهارم از سنین عمر ابد قرین انتظام بخش سلسلهٔ نظام روزگار زینت تازه و رونق بی اندازه یافته دلهای عالمیان را در پیرایهٔ عشرت گرفت و بهار آرزوی امیدواران بآب و رنگ خرمي گل گل شگفته ملال از صفایح خاطرها بالکل محو گشت - چون وجود این مظهر موعود بعالم شهود عطیهٔ کبری آسماني و لطیفهٔ عظمی یزداني است و روی زمین بزیور عدل و احسانش رونق تازه یافته عالمی در فسحت آباد فراغ خاطر شاد مسکن گزین است بشکر این عنایت خاص حضرت پرودگار که اهل این روزگار بدریافت عهد سعادت مهدش اختصاص یافته اند و نتیجهٔ برکات آن تا بقای لیل و نهار بروزگار جهانیان عاید خواهد شد تر زبان گشته بنوای نغمهٔ حمد و سپاس خم روئین و طاس سیمین سپهر برین را پر طنین ساختند - و دست دعا بدرگاه الٰهي برداشته مزید عمر و دولت آنحضرت مظهر صفات جمال و جلال مسألت نمودند * * ابیات *

الٰهی بود تا زمین و زمان ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ مربع نشین باد این سه نشان
اساسش چو بنیاد عدل استوار ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ بقایش چو بقی ابد پایدار
جنابش چنان باد ابد دستگاه ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ که در دفتر مدت عمر شاه
بدانگونه مدّات ممتد شود ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ ‏ که یک مد آن طول سرمد شود

بفروغ افزای گوهر خلافت بادشاهزاده بلند اقبال جواهر و مرصّع آلات یک لک روپیه مرحمت نمودند و مبلغ چهل هزار روپیه را نثار به فقرا و مساکین قسمت فرمودند از جملهٔ پیشکش مالکهٔ دوران بیگم صاحب یک دانهٔ مروارید بوزن سی و یک سرخ بقیمت چهل هزار روپیه داخل تسبیح خاصه گردید - و از جمله دو لک روپیه پیشکش شایسته خان که جواهر و مرصّع آلات و دو فیل بود یک دانه مروارید کلان سورتي بوزن چهل و شش سرخ بقیمت مذکور منظور نظر فیض اثر گشته در سر پیچ والا که

خراج دریا وکان بقیمت آن وفا نمي کند منتظم گشت - جعفر خان بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و نامدار خان بمنصب دو هزاري ششصد سوار و ملا شفیعا بمنصب دو هزاري چار صد سوار و اسفندیار ولد همت خان کوکه بمنصب هزاري هزار سوار و روح الله ولد یوسف خان بمنصب هزاري چار صد سوار باصل و اضافه سر افرازي یافتند *

مقارن این جشن دلفریب انجمن رنگین و بزم نو آئین وزن آغاز سال شصت و ششم قمري از زندگاني ابد طراز خدیو بحر نوال در شاه محل به بخجستگي و میمنت زینت ترتیب یافته مراسم داد و دهش و آئین آرایش و پیرایش دولت خانه و همه چیز بدستور هر سال به تقدیم رسانیدند - جشني بهشت آئین و بزمی نو آئین بتزئین بادشاهانه آذین یافته از نثار و نقود جواهر که هم وزن اقدس آمده بارباب استحقاق قسمت یافته بود سرمایهٔ بی نیازيِ عموم نیازمندان نوع انسان تا مدت مدید آماده گردید - درین روز طرب افروز که مواد عیش و نشاط و اسباب عشرت و انبساط آماده بود و ابواب خرمی و جمعیت بروی روزگار کشاده سلطان السلاطین روی زمین دست نشان تائیدات رب العالمین نخستین گوهر سحاب خلافت کبری نو باوهٔ سلطنت عظمی بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد داراشکوه را نخست بعنایت خلعت با نادريِ اطلس زرنگار که در گلهای آن قرصهای مرصّع الماس گران بها در نهایت پاکیزگي و خوشنمائي دوخته بودند و زه گریبان و دور آستین و دامانش به درهای شاهوار مطرّز بوده دو لک و پنجاه هزار روپیه قیمت داشت و سربندی از یک قطعه لعل بدخشان نژاد و دو دانه مروارید گران بها به قیمت یک لک و هفتاد هزار روپیه که مجموع چهار لک و بیست هزار روپیه باشد و سه لک روپیه نقد سر بلند گردانیده بوالا خطاب مستطاب شاه

بلند اقبال و این نوع عنایت نمایان و لطف بی پایان که جز حضرت جنت مکانی نسبت باعلی حضرت هیچ بادشاهی درین سلسلهٔ علیّه به فرزند شایستهٔ خود ننموده سرافراز صورت و معنی ساختند - و از وفور عاطفت و از کمال رافت بر سندلی طلا که جهت جلوس آن ترقی یافتهٔ رفعت ازلی متصل اورنگ خلافت گزاشته بودند و جلوس بر آن معراج ترقی بخت بلندان و اوج رفعت سعادت‌مندان است و بالاترین مناصب و رفیع ترین مراتب برگزیدهای این دودمان والا شان حکم نشستن فرموده از صعود درجات جاه و جلال کوکب اقبال آن نیروی بازوی خلافت را بذروهٔ ارتفاع رسانیدند - و از روی کمال عنایت سرشار و رعایت جانب آن اقبالمند بختیار بزبان مبارک ادای تهنیت و مبارکباد نموده فرمان نمودند که امرای والا مقدار عالی قدر بعد تقدیم مراسم تسلیمات و مبارکباد بمنزل آن کامگار والا تبار رفته آداب تهنیت بجا آرند - آنگاه شاهزاده سلیمان شکوه باضافهٔ دو هزاری هزار سوار بمنصب دوازده هزاری هفت هزار سوار و شایسته خان بمرحمت خلعت خاصه و اسپ با زین زرین و صوبه‌داری مالوه کامگار گردیدند - قاسم خان میر آتش بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و لشکر خان بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و میرزا سلطان بمنصب سه هزاری هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزاری شش صد سوار و صلابت خان بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و نقّاره و تربیت خان بمنصب دوهزاری هزار سوار و هر کدام از سید نجابت و ناظر خان بمنصب هزاری چار صد سوار از اصل و اضافه و دیگر بندهای بسیار بفزونی منصب نوازش یافتند - امیر الامرا بعنایت خلعت خاصه و دو اسپ عراقی با زین مطلّا معزز گشته رخصت کشمیر یافت - نورالحسن بخدمت تهانه‌داری کوچ و محمد صالح دیوان بیوتات بخدمت دیوانی شاه

بلند اقبال از تغیّر شیخ عبد الکریم که بسبب کبرسن از عهدهٔ خدمت مذکور نمي توانست بر آمد بعنایت خلعت و خطاب معتمد خان و منصب هزاري دو صد سوار و قلمدان طلا و میر جعفر استرابادي بخدمت دیواني بیوتات و اضافهٔ منصب سر افرازي یافتند - و شیخ عبد الکریم بعطای پنج لک روپیه از تهانیسر بکام دل رسید *

بیست و پنجم منزل مهین اختر برج خلافت را بفروغ قدوم میمنت لزوم نوراني ساختند - آن جناب بشکر عنایت والای خطاب شاهی و دیگر مراحم حضرت خلافت پناهي جواهر ثمینه و مرصّع آلات و اقمشهٔ نفیسه و دوازده اسپ عربی و عراقی با ساز طلا میناکار مجموع بقیمت دو لک روپیه گزرانیدند - بحکم اشرف خلعت با چارقب بمهاراجه جسونت سنگه و به جعفر خان و مهابت خان و اله ویردی خان و تقرب خان و خلعت با فرجي بفاضل خان خانسامان و لشکر خان بخشيء دوم و سید هدایت الله صدر و به پنجاه نفر دیگر از امرای والا قدر خلعت فقط در خور پایه و مقدار مرحمت فرمودند - راو اکهیراج مرزبان سروهی که برهنموني بخت ارادهٔ تلثیم آستانهٔ عرش مرتبه نموده بدرگاه آسمان جاه آمده بود درین محفل از یمن دریافت دولت زمین بوس بر کام خاطر فیروز گشته یک زنجیر فیل و برخی اشیا بعنوان پیشکش گزرانید و بعنایت خلعت و سر پیچ مرصّع و اسپ با زین نقره نوازش یافت - و آخر روز بعد از تناول نمودن نعمت خاصه بدولت خانه تشریف آوردند *

اله ویردي خان که بسبب فرستادن غلام رضا نزد والي ایران بتغیّر منصب تادیب یافته بود و دو سال و هشت ماه از دولت حضور حرمان نصیب بود بعد از رسیدن غلام رضا بظهور پیوست که غلام رضا خطی ابباسي

از جانب خود درست کرده بنام خان مذکور با برخی ارمغانی بقابآقاسي گزراینده رقمی از والئ ایران حاصل نموده بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب پنج هزاري چار هزار سوار و جاگیرداري جونپور از تغیّر مکرمت خان و عطای خلعت و اسپ عراقي با ساز طلا و فیل تارک افتخار برافراخته بسرکار مذکور دستوري یافت - او اگرچه دو سال و هشت ماه از دولت آستان بوس محروم بوده برسم انزوا گزرانید امّا از شمول بنده پروري هفتاد لک دام بطریق مدد خرچ سالیانه داشت و در هر وزن مبارک هزار اشرفی مي یافت چنانچه تا هنگام ملازمت والا بعطای پنج هزار اشرفي سرافراز گشته بود - غیرت خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار و ذوالفقار خان باضافهٔ پانصدی ذات بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردیدند - سید علي ولد سید جلال بخاری بخطاب رضوی خان و بعطای خلعت خاصه و بافزونی پانصدي صد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي پانصد سوار و خدمت بخشی گری و واقعه نویسئ صوبهٔ احمد آباد از تغیّر دوستکام و امینئ آنصوبه امتیاز یافت - و داروغگئ کتابخانه از تغیر او باعتماد خان و اسد خان بخدمت عرض وقایع صوبجات نوازش یافتند - و دوستکام بخدمت دیوانئ بادشاهزاده مراد بخش و رای سبها چند دیوان صوبهٔ پنجاب بفوجداري دامن چکله سیالکوت نیز از تغیر گنگادهر ولد راجه تودرمل سر افراز گشتند - بیست و سوم قاسم خان بدار السلطنت لاهور دستوري یافت که هر چهار توپ کلان را بطول چهار گز و چارده طسو که درین ایام در کارخانهٔ دار السلطنت ریخته شده و گولهٔ هر کدام یک من شاهجهانی است روانهٔ کابل نماید - درین سال پیشکش بادشاهزادهای بخت بیدار و امرای نامدار قریب پانزده لک روپیه به پذیرائی رسید *

آغاز سال بیست و نهم جلوس مبارک

درین آوان مسعود مژدهٔ وصول آغاز سال بیست و نهم از جلوس اورنگ نشین اقبال روز جمعه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و شصت و پنج هجري مطابق بیستم فروردي ماه بهجت افزای همگنان گردید ۱ - چون ساعت وزن شاه بلند اقبال بود بآن والا مقدار خلعت خاصه و شمشیر مرصّع و دیگر مرصّع آلات که قیمت همه یک لک روپیه بود و فیل بدهگر نام سر آمد فیلان خاصه با یراق طلا و ماده فیل عنایت شد - و حیات خان بعطای نقّاره و نامدار خان بعنایت علم سر افراز شدند *

چون بمسامع حقایق مجامع رسید که صمصام الدوله حارس صوبهٔ اوديسه رخت هستي بر بست هفدهم حسب الالتماس بادشاهزاده محمد شجاع بهادر رشید خان ولد افتخار خان را بخدمت صیانت صوبهٔ مسطور از قبل آن والا تبار سر افراز گردانیدند - بهرام برادر خورد جعفر خان بافزوني پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدي ششصد سوار سر بر افراخت - هژدهم بیرم دیو سیسودیه که دخترش بمهاراجه جسونت سنگه نامزد شده بود بعطای ده هزار روپیه نوازش یافت - پرتهي

---

۱ در نسخهٔ حیدرآباد تمهید دیگر باین الفاظ مرقوم است - " درین خجسته آغاز فرخنده انجام که از یمن توجه بادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه گیتي دلنشین تر از ریاض رضوانست و از کثرت جمعیت و وفور روح و راحت دلهای عالمیان شادان و لبهای زمانیان خندانست سال فرّخ فال بیست و نهم از جلوس مبارک روز جمعه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و شصت و پنج شروع شده مسرّت بر مسرّت افزود - و از فیض سحاب مکرمت و احسان خدیو زمین و زمان جهان نوراني گشته دامن امید عالمیان بجواهر مقصود برآمود - درین روز مسرّت افروز چون الخ "

چند مرزبان چنبه بمرحمت جمدهر با ساز مرصّع و اسپ مباهي گشته بوطن مرخّص گرديد - سيوم رجب مهاراجه جسونت سنگه را دستوري دادند که به متهرا رفته بعد از کتخدائي با دختر بيرم ديو به جودهپور برود - چهارم اکهيراج مرزبان سروهي بعنايت خلعت و فيل بلند پايگي يافته بوطن مرخّص گرديد - چون بهادر خان بدار الملک کابل با لشکر تعينات صوبهٔ مذکور در بنوّن و نغر رفته افاغنهٔ آن سر زمين را مالش بسزا داده يک لک روپيه بطريق پيشکش بر آنها مقرر نموده بود و تحصيل وجه پيشکش بعهدهٔ احمد خان پسر محمد خان نيازي تيولدار هر دو بنگش نمود و اين مقدمه چاردهم بعرض رسيد از آنجا که صوبهٔ کابل بشاه بلند اقبال متعلق بود مبلغ مذکور بآن بخت بيدار عنايت شد *

بيست و نهم بهگوان داس که سابقاً ديوان خان اعظم بود و پس از سپري شدن او در سلک بندهاي درگاه منسلک گشته بخدمت ديواني صوبهٔ مالوه و اضافهٔ منصب مباهي گرديد - در طي سوانح سال گزشته رقم پذير خامهٔ وقايع نگار گشته که خليل الله خان بمالش مرزبان سري نگر و گرفتن دون دستوري يافته بود بيست و ششم صفر بافواج قاهره بره نوردي در آمد و زميندار سرمور بقايد طالع آمده به لشکر ظفر اثر ملحق گشت - چون اين معني بمسامع جاه و جلال رسيد زميندار مذکور بعطاي خلعت و صدور فرمان عاطفت عنوان متضمن به خطاب راجه سوبهاگ پرکاش سر بلندي يافت - سرمور کوهي است شمالي سمت اکبر آباد که درازيِ آن سي کروه است و عرض بيست و پنج - و در آنجا يخ چالها و برفدانها بجهت سرکار والا ترتيب يافته و از اول اسفندار تا آخر مهر يخ و برف فراوان بدارالخلافه هنگام نزول موکب اقبال مي رسد - از يخ چال تا دهمراس نام جاي که بر کنار درياي جون واقع ست و مسافت مابين

شانزده کروه و راهش دشوار گزار حمالان برف ویخ را بر پشت می آرند و از آنجا در صندوق انداخته بر بالای سیل راه دریای جون به دریا پور از مضافات پرگنه خضر آباد که از دهمراس نیز شانزده کروه مسافت دارد میرسانند و از آنجا تا دار الخلافه در کشتی در سه شبانروز می رسد - چهاردهم ربیع الثانی خلیل الله خان با زمیندار سرمور و برخی دیگر زمینداران اطراف دون که جلگائیست بیرون کوه سری نگر بدرازئ بیست کروه و پهنائی پنج که در طول یک سر آن بدریای جون پیوسته و دیگری بگنگ و در اطراف مواضع و محال آباد دارد رسیده نزدیک کیلا گده گلین قلعچه بطول صد و چهل ذراع و عرض صد و بیست بنیاد نهاده و در یک هفته صورت تمامیت داده شیر خواجه را با دو صد پیاده تفنگچی به تهانه داری آنجا معین ساخت - و بیست و دوم از آنجا راهی شده بیست و هفتم به بهادر پور که از محال متعلقهٔ دون است و مابین دریای گنگ و جون واقع شده رسید - چون رعایای آن نواحی پناه بکوه و جنگل برده رجوع نمی آوردند لشکر از اطراف به تنبیه آنها فرستاده مالش بسزا داد - و درین مکان نیز قلعچه بطول دو صد و بیست ذراع و عرض صد و پنجاه بر افراخته بهار نوحانی را با پانصد پیاده و تفنگچی بطریق تهانه گزاشت - نهم جمادی الاول از آنجا کوچ نموده دوازدهم نزدیک قصبهٔ بسنت پور که آن نیز از مضافات دون است و در کمر کوه آباد و فراوان آب روان دارد فرود آمده محاذی قصبهٔ مذکور محکمه بطول صد و سی گز و عرض صد و بیست بنا نموده سید بلوچ را با دو صد و پنجاه پیاده تفنگچی گزاشت - بیست و دوم به سهج پور که مکانی است مشتمابر چشمها و نهرها و فراوان گل و سبزه آمده بر فراز تلی که دورش هزار ذراع است و ارتفاعش پانزده و در سوالف ایام قلعه و اثرش باقی بود قلعه موافق آن

مرتب ساخته محمد حسین تیراهي را به تهانه داري تعین نمود و دو صد و پنجاه بندوقچی همراه داد - و چون بساحل گنگ که ازآن عبور نموده بکوه در می آیند رسید جمعی از بندها با توپخانهٔ بادشاهي عبره کرده تهانهٔ چاندی را که از توابع سری نگر است و خارج دون کیلا گده بتصرف در آوردند - درین اثناء بهادر چند مرزبان کمایون بفروغ طالع بارادهٔ خدمت گزاري آمده داخل لشکر شد - ازآن رو که موسم یساق آن سرزمین و هنگام در آمد کوهستان گذشته بود و برسات نزدیک رسیده گرفتن آن متضمّن هیچ مصلحت نبود و هوای آن مکان که بجز سکنهٔ آنجا که از قبیل دیو و دد اند بدیگری سازگار نیست و دون بتصرّف در آمده به خلیل خان حکم شد که مهم کوه موقوف دارد و خدمت نگاهباني دون به چتربهوج چوهان مفوض شد - و دون که حاصل آن هنگام آبادی و معموری یک لک و پنجاه هزار روپیه می شد به شصت لک دام بطریق وطن در تیول او مقرر فرمودند - چون مزروعات دون پی سپر مواکب فیروزی شده بود و کشاورزان متفرق گشته مقرر گشت که تا یکسال پانصد سوار و هزار پیاده بندوقچي از سرکار والا بطریق کومک با وی باشد و ماهانه ده هزار روپیه که سالانه یک لک و بیست هزار روپیه باشد بجهت علوفهٔ این جماعت نقد از خزانهٔ عامره تنخواه نمایند - دوازدهم خلیل الله خان از دون آمده باحراز شرف ملازمت مستسعد گردید - شانزدهم هریکی از محمد بیگ و احمد آقای رومي که از بصره بارادهٔ عبودیت آستانهٔ کیوان مرتبت آمده بودند بخلعت و منصبی در خور نوازش یافتند *

اکنون بتقریب ذکر بصره نبذی از چگونگيِ حاکم آن بلده درین نامهٔ مفاخرت ثبت می نماید - حسین پاشا ولد علی که بحکومت بصره مي پرداخت و در ظاهر اطاعت سلطان روم مي نمود و محمد عمّ او

بتقریبی از وی رنجیده باستنبول رفت بداعیهٔ آنکه برادر زاده را معزول گردانیده خود منصوب شود چون مطلبش در آنجا صورت پذیر نه گشت پیش ابشر باشای حاب که عزل و نصب حکام برخی بلاد روم باختیار او بود رفته بدسلوکی برادر زاده ظاهر ساخت و استدعای اقطاعی نمود که محصول آن را صرف حوایج ضروری نماید - ابشر بحسین باشا نوشت که محلّی از لواحق بصره بوی باز گزارد - بعد از آنکه به بصره آمد حسین باشا بر طبق نوشتهٔ ابشر کار بند شده محمّد را بدلجوئی نزد خود نگهداشت - چون محمد باتّفاق برادر دیگر پا از اندازه بیرون گزاشته در بصره بی اعتدالی آغاز نهاد حسین باشا هردو را بند نموده بر جهاز قرحقای سوداگر که از سورت رفته بود روانهٔ هندوستان نمود - ایشان بلطایف الحیل بر کنار لحشا از جهاز بر آمده به بغداد پیش مرتضی باشا رفتند - و محمد از روی تزویر اتّفاق حسین باشا بقزلباش و وفور خزانهٔ او وا نموده ظاهر ساخت که اگر حکومت بصره بمن تعلّق گیرد و شما با جمعیت آمده او را از بصره بر آرند خزانهٔ مذکور بشما عاید خواهد گشت - مرتضی باشا این قصّه بقیصر نگاشته دستوری گرفت که از بغداد به بصره رفته حسین باشا را بر آورد و بصره را به محمد سپارد - چون این عزیمت از قوه بفعل آورده نزدیک بصره رسید حسین باشا یزنهٔ خود یحیی را با فوجی به نبرد او فرستاد - یحیی چون دانست که با وی جمعیت بسیار است و تاب مقاومت ندارد راه مطاوعت سپرده باو پیوست - و حسین باشا از شنیدن این خبر سراسیمه گشته اعیال و اموال خود را به بهبهان که از مضافات شیراز است برده بقزلباش ملتجی گشت - مرتضی باشا ببصره امده هرچند تفحص و تجسس نمود خزانه که محمد نشان داده بود نیافت و ازین رهگزر او را با برادر و گروهی دیگر از هم گزرانید - پس از چندی

اعراب جزایر از بدسلوکي و ناهنجاري مرتضی باشا بستوه آمده هنگامه آرای قتال گشتند و مرتضی شکست یافته به بغداد شتافت و این مژده را به حسین باشا رسانیده *

رضي دانش تخلص شاعر مشهدي که قصیده در مدح شاه سخا گستر بعرض رسانید بانعام دو هزار روپیه سر بر افراخت - این چند بیت از آن قصیده است - * ابیات *

سجود درگه صاحبقران ثاني کن
که این خطاب نمایان ز عالم بالا است

بخوان بلند که تفسیر آیهٔ کرم است
خطی که در کف دست مبارکش پیدا ست

جهان بوسعت دولت سرای جاهش نیست
بهر طرف که زند پر همای بخت فضا است

ز رتبه سایهٔ حق گفته اند شاهانرا
زمین ببوس که این بادشاه نور خدا ست

چراغ خانهٔ بختست شعلهٔ تیغش
بروز معرکه برق سیاهيِ اعدا ست

سرش بشوکت گردون فرو نمی آید
کسی که کرد درین بارگاه قامت راست

باین بلند مکان عرض حال حاجت نیست
دقیقه یاب نگاه و رموزدان ادا ست

بنور شعلهٔ ادراک در سیاهيِ شب
سواد خوان خط جبههٔ صحیفه نما ست

سید ولي فرستادهٔ عادل خان بمرحمت خلعت و اسپ عراقي با زین نقره و هفت هزار روپیه شاد کام گردیده دستوري انصراف یافت - یک‌لک روپیه از خزانهٔ احمد آباد بپادشاهزادهٔ عالي تبار محمد مراد بخش و شصت هزار روپیه برسم معهود در ماه رمضان بمساکین و ارباب استحقاق مرحمت گشته غرّهٔ شوال بدستور هر سال بجهت اداى دوگانهٔ عید الفطر بمسجد حجله نشین تتق عصمت و اعتلا بي بي اکبر آبادي محل تشریف برده بعد از اداى نماز فراوان زر سرخ و سفید که آن زینت افزای سرادق دولت فرستاده بود نثار فرق مبارک ساختند *

سوم رمضان ذوالفقار خان که بیست لک روپیه خزانه از محصول پرگنات خالصهٔ صوبه الٰه آباد و بهار حسب الحکم والا همراه آورده بود بدرگاه فلک جاه رسانید - بیست و هشتم پورن بندیله را باضافهٔ پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مفتخر گردانیدند و پرگنهٔ پنواري از توابع سرکار کالپي در تیول او عطا فرمودند - بیست و یکم شوال محال یک کرور دام از صوبهٔ بنگاله و اودیسه بسلطان زین الدین خلف شاهزادهٔ والا تبار محمد شجاع بهادر و پرگنهٔ سلطان پور از مضافات صوبهٔ خاندیس که جمعش یک کرور دام است بسلطان محمد ولد پادشاهزادهٔ کامگار محمد اورنگ زیب بهادر بطریق انعام مرحمت شد *

چون بعرض اقدس رسید که لشکر خان بخشي دوم دست طمع کشوده و ذیل دیانت خود را بلوث خیانت آلوده او را ز خدمت باز داشته پانصد بذات از منصبش کم فرمودند تا دیگر از پرستاران دراز امل عبرت گیرند - بیست و نهم ملا شفیعا را ز اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي و شش صد سوار و خطاب دانشمند خان بر نواخته بخشي دوم

گردانیدند و قلمدان مرصّع و خلعت عنایت فرمودند - چهارم ذیقعده بحکیم صالح که معالجهٔ اسهال خواجه عادق نیکو نموده بود تمامی زر جیب خاصه عنایت شد - این جیب عبارت است از خریطهٔ که مشتمل می باشد بر اکثر اشیای ضروریه از تراکیب و ادویه مانند تریاق فاروق و دواء المسک و نوشدارو و کمونی و زهر مهره و مومیائی و جدوار و امثال آن و محتوی بر صد اشرفی و صد روپیه که همواره در سفر و حضر و درون و بیرون در پیشگاه حضور میدارند *

چهاردهم نور الدین قلی خان به بیجا پور نزد عادل خان دستوری یافت که لوح طلا که حسب الالتماس او منشور نوازش بر آن مرتسم گشته برساند - هژدهم ذوالفقار خان را بعطای خلعت و نقّاره بر نواخته رخصت جاگیر فرمودند - سوم ذی حجه زین العابدین کرمانی را که مشرفی توپخانهٔ معلی داشت میر سامان شاه بلند اقبال گردانیدند و مشرفی توپخانه بکردهر تفویض یافت - روز مبارک دوشنبه دهم ذیحجه خاقان اسلام پرور با فرّ خلافت بعیدگاهی که بحکم اقدس بیرون حصار شهر دارالخلافه بنا یافته پرتو ورود افگنده نماز ادا فرمودند - و با آئین هر سال خلعتها بخطیب مرحمت شد و بعد از معاودت بدولتخانه رسم قربان بتقدیم رسید - این بنای است بطول شصت و دو ذراع و عرض هژده و نیم و ارتفاع دوازده ذراع از زمین تختهای سنگ سرخ تراشیده اساس پذیرفته - و مشتمل است بر هفت چشمه و پیش طاقی بارتفاع پانزده ذراع و ازاره و فرشش تمامی از سنگ سرخ ترتیب یافته و چبوترهٔ پیش این قدسی مکان بطول نود و یک ذراع و عرض پنجاه و چهار و ارتفاع یک و نیم گز از سنگ سرخ مرتب گشته و بر دور آن محجری از سنگ مذکور نصب شده - پیش چبوتره صحنی است دویست در دویست ذراع که در آن اشجار سایه

دار نشانده اند و در وسط آن حوضی کوثر نما هژده در هژده - و چار دیواری دارد محتوي بر سه دروازهٔ رفیع و چهار برج هر برجی بقطر پنج ذراع که آنرا دو طبقه گنبدي سقف بر آورده اند - پیش دروازهٔ خاور سو جلو خانه ایست دو صد ذراع در صد و پنجاه ذراع و پیش آن بازاری دو رویه مشتمل بر یک صد و چهار حجره و پیش هر حجره ایوانی بکمال خوبي ساخته شده - بصرف مبلغ پنجاه هزار روپیه در عرض یک و نیم سال تمامیت پذیرفته *

بیست و هشتم از عرضداشت قایم بیگ که از جناب خلافت بسفارت روم دستوري یافته بود معروض گشت که ذوالفقار آقا سفیر فرمانروای روم که رفتن خود بر جهاز سلامت رو بادشاهي اختیار نفموده التماس نموده بود که بر جهاز رضائي روانه ساخته گردد بعد از رسیدن بندر قنفده که از آن جا تا مکّه معظمه ده دوازده روزه راه است بیشتر احمال را در آن جهاز به بندر جدّه روانه ساخته مبلغ سي هزار ابراهیمي و صندوقچهٔ جواهر و لختی دیگر اشیا همراه گرفته با جمعی براه خشکي در شش روز داخل جدّه شد - چون جهاز بمرشهٔ عمر که دو سه منزلي جده است رسید بسبب رسیدن باد تند و نا بودن معلم شناسا برکوه خورده فرو نشست - و ذو الفقار آقا که بیمار بود از شنیدن این خبر قرین حسرت و اندوه زندگاني بانجام رسانید *

سلخ ماه مهابت خان به تیول خود گوالیار رخصت یافت - سید فیروز خان بفوج داري ایرج و بهاندیر و شاهزاده پور که سه کرور چهل لک دام جمع این هر سه محال است و از جهت عدم پرداخت و زبوني عمل از نجابت خان تغیر شده بخالصه شریفه متعلق گشته سر بر افراخت - سوم محرم قلعداري مستقر الخلافت از تغیر سیادت خان بگردهر کور مقرر

شد - راول پونجا زمیندار دونگرپور به تهانه داري اعظم آباد از توابع صوبهٔ احمد آباد نوازش یافته مرخص گردید - هشتم صفر خدمت عرض وقایع صوبه جات از تغیر اسد خان بارادت خان مقرر شد *

چون میر محمد سعید میر جمله که از سادات اردستان صفاهان است و رتق و فتق مهمات قطب الملک بدو منوط بود و ولایتی از کرناتک که طولش صد و پنجاه کروه است و عرض بعضی جای بیست کروه و برخی سي و چهل لک روپیه حاصل دارد و مشتمل است بر معادن الماس و هیچ یکی از نیاگان قطب الملک را میسر نشده که قلیلی ازآن توانند گرفت با چندین حصون حصینه که از کرناتکیان انتزاع نموده بتصرف در آورد - باوجود سامان سابق بعد از اخذ آن ولایت مکنتی تمام و ثروتی فراوان بهمرسانیده بود چنانچه پنج هزار سوار نوکر داشت ازین رشکزر که جمعی باو مخالف بودند قطب الملک را ازو منحرف ساخته در صدد بر همزدن دولت او شدند - چون او متصدّي خدمات شایسته گشته بود و چنین ولایتی از زمینداران کرناتک انتزاع نموده توقعی که داشت بظهور نه پیوست بنابرآن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر توسّل جسته برهنموني طالع سعید بدرگاه خواقین پناه التجا آورد - بعد از آنکه این ماجرا از عرضداشت آن کامگار بمسامع حقایق مجامع رسید درین تاریخ خلعت فاخره با منشور نوازش متضمن عنایت منصب پنج هزاري پنج هزار سوار با دو هزاري هزار سوار بمحمد امین پسرش و یرلیغ قضا نفاذ با خلعت خاصه بقطب الملک در باب عدم ممانعت او و متعلقانش مصحوب قاضي عارف بخشيء دوم احدیان فرستاده شد - و قاضيء مسطور بمرحمت خلعت و اسپ و انعام دو هزار روپیه سر بر افراخت و خدمت او به محمد جعفر مرحمت شد *

هژدهم علي مردان خان امير الامرا با ابراهيم خان و دو پسر ديگر از کشمير آمده شرف اندوز ملازمت گرديد - نوزدهم سهاک پرکاش مرزبان سرمور برهمنوني بخت و دولت تقبيل عتبهٔ اقبال اندوخته نه اسپ و برخی طيور بطريق پيشکش گزرانيد - هفتم ربيع الاول سلطان زين الدين نخستين خلف بادشاه زاده محمد شجاع بهادر که از بنگاله روانهٔ حضور شده بود و بحکم والا علي مردان خان امير الامرا و جعفر خان تا کنار شهر استقبال نموده بدرگاه عرش مرتبت آورده بودند شرف اندوز ملازمت لازم البرکت گرديد - هژدهم مهاراجه جسونت سنگه و روپ سنگه راتهور و مکند سنگه هادا و راجه شيورام کور از اوطان خود آمده باستيلام عتبهٔ اقبال چهرهٔ طالع بر افروختند - بيست و دوم رستم خان بهادر فيروز جنگ و راجه جی سنگه و راو ستر سال از تيول خود آمده دولت ملازمت اندوختند *

جشن وزن شمسي

روز دوشنبه بيست و چهارم ربيع الاول سال هزار و شصت و شش هجری مطابق سوم بهمن بزم جشن وزن شمسي انتهای سال شصت و چهارم و ابتدای سال شصت و پنجم از عمر ابد قرين انعقاد يافته جهانی را بجزايل مواهب و عطيات کام اندوز ساخت - درين محفل عيش و سرور شاه بلند اقبال را بخلعت خاصه طلا دوزي با نيمه آستين و تسبيح لآلي و زمرد و کمر مرصّع که قيمت آن يک لک و پنجاه هزار روپيه بود و باضافهٔ ده هزاری ذات بمنصب چهل هزاري بيست هزار سوار دو اسپه سه اسپه عزّ اختصاص بخشيدند - و سلطان سليمان شکوه را بمرحمت خلعت خاصه و اضافهٔ هزار سوار بمنصب دوازده هزاري هشت هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه

و صاحب صوبگي پتنه سرافراز گردانیدند - و سلطان زین الدین را بخلعت خاصّه و تسبیح مروارید و منصب هفت هزاری دو هزار سوار فرق عزّت در افراختند - علي مردان خان امیر الامرا و جمدة الملکي سعد الله خان بعنایت خلعت خاصه با چارقب طلا دوزی و مهاراجه جسونت سنگه و رستم خان بهادر فیروز جنگ و راجه جی سنگه و قاسم خان میرآتش و اعتقاد خان میر بخشي و سید هدایت الله صدر و تقرب خان و راو ستر سال و روپسنگه راتهور و دانشمند خان بخشي دوم و دیگر امرا بعنایت خلعت خاصه مفتخر و مباهي گردیدند - قاسم خان میر آتش باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار و دانشمند خان بفزوني پانصدي بمنصب سه هزاري شش صد سوار و محمد علي خان از قبل شاه بلند اقبال بخدمت حراست صوبهٔ پتنه و سید عبد الرزاق گیلاني از معتمدان آن والا گهر بعنایت صوبهٔ ملتان و نهال چند مقیم جواهر بخطاب رای فرق مباهات بر افراختند - میر میران پسر خلیل الله خان باضافهٔ پانصدي صد سوار و خدمت میر توزکي از تغیر مخلص خان سر افرازي یافت *

جشن وزن قمري

روز دوشنبه غرّهٔ ربیع الثاني مطابق دهم بهمن بزم مسعود فرخنده وزن قمري انجام سال شصت و ششم و اغاز سال شصت و هفتم از عمر جاوید طراز در شاه محل که از خجسته وزن شمسي تا این روز که باقسام مواد عشرت و کامراني زینت افروز بود منعقد گردید - بعد از یک پهر و دو گهري آن جان جهان را بطلا و نقره و دیگر اشیا بسنجیده بفقرا و مساکین و فضلا و شعرا و ارباب طرب قسمت یافت - کنور رام سنگه بفزوني پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بعطای نقّاره و نامدار خان بانعام

بیست هزار روپیه و ابراهیم خان پسر علي مردان خان بمنصب دو هزاري هشت صد سوار و رای رگهناتهه بمنصب هزاري دو صد سوار از اصل و اضافه فرق افتخار بر افراختند - محمد وارث بادشاهنامه نویس بتفویض خدمت عرض وقایع صوبجات و عطای خلعت و اضافهٔ منصب سرافراز گردید - درین دو خجسته جشن پیشکش دراري برج خلافت و نوئینان بلند مرتبت موازي بیست و سه لک روپیه پذیرائي یافت *

چون بعرض اقدس رسید که مرزبان سري نگر از رهنموني دیو ادبار بترمیم قلعه سانتور که از دیر باز از هم ریخته بود و دو کروهي بهادر پور است که بچتر بهوج چوهان مرحمت شده اشتغال دارد و بنهب مواضع دون مي پردازد بنابر آن قاسم خان میر آتش با چهار هزار سوار که از آن جمله یک هزار و پانصد سوار برقنداز بود و پنج هزار پیاده بندوقچي و باندار بدآنصوب دستوري یافت - و راجه سجان سنگه بندیله نیز همراه خان مذکور مرخص شد *

چون خان دوران بهادر نصرت جنگ در سال دهم از جلوس اشرف بر سر کوکن زمیندار دیو کده رفته یک صد و هفتاد زنجیر فیل که در تصرّف او بود و یک لک و پنجاه هزار روپیه نقد بطریق پیشکش گرفته مقرر فرموده بود که در طی هر سه سال چهار لک روپیه برسم پیشکش واصل خزانهٔ شاهي مي ساخته باشد و از آن باز تا حال که کیرت سنگه پسرش بمرزباني آنجا مي پردازد در ادای آن تعلّل ورزیده بلطایف الحیل مي گزرانید بنابرآن بپادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر فرمان رفته بود که میرزا خان ناظم صوبهٔ برار و هادي داد خان صوبه دار تلنگانه را بر سر زمیندار مذکور بفرستند که پیشکش مقرره چند ساله

که نزد او مانده با پیشکش سال حال و افیال ازو بستانند - چهارم این ماه از عرضداشت آن والا گهر بمسامع مجامع حقایق رسید که بر طبق یرلیغ قضا نفاذ میرزا خان را بمالو جي بهونسله و جمعی دیگر و هزار سوار از تابینان خود دستوري دادند که از راه ایلچپور و هادی داد خان را با دولتمند زمیندار بکلانه و گروهی از دکنیان و منصبداران تعین نموده که از راه ناگپور بمقصد شتابند - اینان بره نوردي در آمده چون بسرحد ولایت او رسیدند و از دو جانب ملک او را زیر کردند از در عجز و استکانت در آمده ناچار مرزا خان را دید و ادای بقایای پیشکش تا سال بیست و نهم قبول نموده مقرر ساخت که بعد ازین وجه پیشکش را سال بسال بخزانهٔ عامره برساند - مرزا خان مرزبان مذکور را با بیست زنجیر فیل که سوای آن در تصرف نداشت همراه گرفته معاودت نمود *

از عرضداشت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمسامع جاه و جلال رسیده بود که سري پت زمیندار جوار که سمت شمالي آن سرحد ملک بکلانه و جنوبي ولایت کوکن که سابق به بی نظام تعلق داشت و آنرا بعادل خان مرحمت فرموده اند و بر کنار دریای شور واقع شده و بندری دارد چیول نام که اعظم بنادر است مرتکب اعمال نکوهیده میکردد و در تقدیم خدمات بادشاهی تهاون ورزد و راو کرن تعهد مي نماید که اگر جوار از پیشگاه خلافت در تیول او مرحمت شود از قرار واقع بربط و ضبط آن بپردازد حسب الحکم ان والا گهر راو کرن را باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرافراز ساخته جوار را بجمع پنجاه لک دام در طلب این اضافه مرحمت نمودند - راو مذکور بدآنصوب شتافته در صدد استیصال سري پت مذکور در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده باطاعت و انقیاد

گرائید و راوکرن را دیده مبلغی بطریق پیشکش رسانیده خراج محال متعلقهٔ زمینداران خود پذیرفته پسر خود را برسم نوا نزد راو کرن گزاشت - رقم پذیر خامهٔ حقائق نگار گردید که قاسم خان بگرفتن قلعه سانتور دستوری یافته او با دلیران پیکار پرست بیست و نهم این ماه بنواحیِ قلعهٔ مذکور رسید و جمعی از بندیلها را تعین نمود که هنگام شب رفته سرکوبها و راه بر آمد قلعه بگیرند و مقرر ساخت که آخر شب با دیگر بندهای بادشاهي یورش نمایند - اتفاقاً بمجرد وصول جماعت بندیله جوقی از مخاذیل که در قلعه بودند ثبات نورزیده خانها را آتش زده ره سپر وادیِ فرار گشتند و ایشان قلعه بتصرف در آوردند - قاسم خان از شنیدن این ماجرا با رفقا آنجا شتافت و تا یک هفته توقف نموده قلعه را خراب گردانید و سه صد بندوقچي پیاده بمدد چتر بهوج گزاشته معاودت نمود و بیست و یکم دولت ملازمت اقدس دریافت *

آغاز سال سیم از جلوس سعادت مانوس

روز سه شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و شصت هجری شروع سال سیم از جلوس اشرف روزگار را بتازگی بهجت آمود گردانید - حاجي فولاد سفیر عبد الله خان حاکم کاشغر بخلعت سر افراز گشته دستوری انصراف یافت و از پیشگاه کرم گستري پانزده هزار روپیه عنایت شد که متاع هندوستان خریده برای خان مذکور ببرد - کب اندر بانعام صد مهر و راگهو پندت بانعام هزار روپیه سر افراز گردیدند - دوازدهم علي مردان خان امیر الامرا بکشمیر مرخص شد و ابراهیم خان و اسحٰق بیگ پسرانش همراه پدر دستوري یافتند - بیست و دوم جمادي الثاني جمدة الملکي سعد الله خان ازین سپنجي سرای انتقال نمود - تفصیل این واقعه برین

منقولست که در ماه صفر سال گزشته باین علّت گرفتار شده بود امّا برهنمونی سعادت حرمان تقبیل سدّهٔ اقبال بر خود نه پسندیده هر روز شرف کورنش می اندوخت و بآئین سابق خدمات مرجوعه بتقدیم میرسانید و اظهار عارضهٔ خود نمي کرد - و تا دو ماه بمعالجهٔ تقرب خان عمل نموده در ازالهٔ مرض می کوشید - چون در اوایل ماه جمادي الاول از غلبهٔ ضعف و ناتوانی خانه نشین شد و تقرّب خان بسمع والا رسانید که بیماریش بغایت صعب است بادشاه بنده نواز حکمای دیگر را بمداوای او دستوری داده هر روز استفسار احوال او می فرمودند - چون بمعالجهٔ ایشان نیز اثری مترتب نشد و بیماری رو باشتداد گزاشت شهنشاه بنده پرور برای سر افرازئ او و اعقابش چهارم جمادي الثاني به بادشاه بلند اقبال بمنزل او پرتو ورود افگندند - اگرچه بمجرد دیدن بر لوح ضمیر غیب دان منعکس گردید که ازین بیماري رستگاری ندارد اما بصنوف تسلی و دلاسا او را طمانیت بخشیده متوجه دولت خانهٔ معلی گشتند و بشاه بلند اقبال فرمودند که عنقریب بساط هستي در می پیچد - مجملاً چون اجل موعود رسیده بود تدبیر اطبا مفید نیفتاد و مرض قوي و قوی ضعیف گشت و در تاریخ مذکور بجهان بقا ارتحال نمود - خاقان ایزد شناس مغفرت او را از جناب کبریای الهي مسألت نمودند و لطف الله پسر او را که در سن یازده سالگي بود بخلعت و منصب هفت صدي صد سوار بر نواختند و به دیگر پسران و دختران و چهار زن او یومیه مرحمت شد - و یار محمد همشیره زاده بمنصب سه صدي شصت سوار سر افراز گردید - و جمعی کثیر از نوکرانش که سزاوار بندگيِ درگاه والا بودند بمنصب در خور نوازش یافتند - از آن جمله عبد النبی که نوکر عمدهٔ او بود و به فوجدارئ مهابن و متهرا و جلیسر و دیگر برخی محال تیولش و بخدمت راهدارئ مابین

مستقر الخلافه اکبر آباد و دار الخلافه شاهجهان آباد مي پرداخت
بمنصب هزاري چهار صد سوار و فوجداري شمس آباد وغيره بر افراخت -
و بیست و چهار کرور دام بشاه بلند اقبال انعام شد و از محال تیول سعد الله
خان تنخواه گردید و خدمت راهداري بعهدهٔ مردم آن بیدار بخت قرار
یافت - و رای رگنانهه که خدمت دفتر خالصه و تن بدو مفوض بود
بمرحمت خلعت و فیل و خطاب رای رایان مفتخر گردید و مقرر شد که
تا تعین دیوان اعلی امور کلّي و جزئي دیواني را بعرض اقدس میرسانیده
باشد و اعلی حضرت بنفس نفیس به تنقیح آن پردازند - چندر بهان منشي
که بحسن تربیت افضل خان شایستگي بندگي درگاه والا بهمرسانیده
مدتی داخل بندگان بود و حسب الالتماس شاه بلند اقبال بآن والا تبار
عنایت شده بود چون بانشای مدعا نویسي آشناست او را درین تاریخ
از شاه بلند اقبال گرفته بخطاب رای و منصبی در خور نواختند *

بهادر چند مرزبان ولایت کمایون بوساطت خلیل الله خان بتلثیم
سدّهٔ جهانباني سرمایهٔ افتخار اندوخت و دو زنجیر فیل و برخی اشیا
بطریق پیشکش گزرانید - و بعنایت خلعت و سرپیچ مرصّع و مالای
مروارید بدو دست بند مرصّع بالماس و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و سپر
با یراق طلای میناکار و کافوردان مرصّع میناکار سر افراز گردید - محمد صالح
کرماني بخدمت دیواني بیوتات از تغیر میر جعفر و بعطای خلعت و قلمدان
طلا مفتخر گشت - یوسف چیله فوجدار و امین امن آباد بفوجداري
و امیني پرگنهٔ سیالکوت وغیره از تغیر رای سبها چند سر بر افراخت - بیستم
خلیل الله خان باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار مباهي
گشت - بیست و یکم بهادر چند مرزبان کمایون بعطای خلعت و متکای
مرصّع و صد اسپ یکی عراقي با ساز طلا و نود و نه ترکي و کچهي و یک

زنجیر فیل و مرحمت ولایت کمایون بدستور سابق مفتخر گشته بوطن خود دستوری یافت - و دو پرگنه دیگر بجمع دوازده لک دام یکی سوا پاره و دیگر رامکوت که سابقاً باو متعلق بود و پس از آن در تیول رای مکند فوجدار و امین بریلی مقرر شده ضمیمهٔ عنایت گردید - سیدی فولاد پسر جواهر خان بعنایت فیل بلند پایگی یافت - چون حیات خان که سنین عمرش به سبعین رسید و بفرونیٔ اعتماد و وفور محرمیت و دوام حضور منظور انظار خاقانی بود و بخدماتی که جز بمعتمدان تفویض نمی یابد می پرداخت بعروض مرض فالج از احراز سعادت استیلام عتبهٔ گردون مرتبه محروم گردید - دوازدهم ماه شهنشاه بندة پرور مواضع بیست لک دام از حویلیٔ اکبر آباد بطریق سیورغال باو عنایت نمودند و بر منصب پسر و نبیره‌اش افزوده از تغیر او خدمت داروغگی دولت خانهٔ خاص به نامدار خان و داروغگی چیل‌های ترک بیوسف آقا و داروغگی آبدار خانه به شادکام چیله و داروغگیٔ خواصان بناصر پسر نوبت خان مفوض ساختند - و نامدار خان باضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر فراز گشت *

نهضت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بگلکنده و آمدن میر محمد سعید میر جمله

در طی وقایع سال گزشته حقیقت پناه آوردن میر محمد سعید میر جمله و فرستادن فرامین مطاعه بنام او و قطب الملک مصحوب قاضی توعارف نگارش یافت - چون پیش از رسیدن قاضی عارف بدولت آباد قطب الملک از نا عاقبت بینی محمد امین را با متعلقان قید نموده آنچه

از صامت و ناطق داشت بتصرّف در آورده او را به قلعه گلکنده فرستاد - پس از آنکه اطلاع این ماجرا ببادشاهزاده رسید بعتبهٔ خلافت معروض داشتند که قطب الملک التجای میرجمله بسدّهٔ اقبال شنیده پسرش را با لواحق مقید گردانیده و بر تمامی نقد وجنس او متصرف گشته است . اگر درین کار طریقهٔ مساهلت و مسامحت مسلوک میدارند باعث زیادتی جرأت دیگر دنیاداران دکن خواهد شد - بعد از وصول عرضداشت یرلیغ قضا نفاذ بقطب الملک در باب محمد امین با توابع مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ گرزداران بطریق داکچوکی ارسال یافت و فرمان والا در جواب عرضداشت بادشاهزاده کامگار صادر شد که اگر محمد امین را قطب الملک نه گزارد و به غنودگی طالع امتثال فرمان واجب الاذعان را کار نه بندد آن فرزند روانهٔ آن صوب گردد - و مناشیر مطاعه بنام شایسته خان ناظم صوبهٔ مالوه بصدور پیوست که زود خود را بامرا و منصبداران متعینهٔ آن صوبه به نزد پادشاه زاده والا تبار رساند - از آن جا که قطب الملک به مضمون نشان بادشاه زاده که در باب استخلاص محمد امین نوشته بودند کار بند نه گردید آن کامگار هشتم ربیع الاول سال گزشته سلطان محمد را با بسیاری از بندهای بادشاهي و تابینان خود بدآن صوب مرخص ساختند و سیوم ربیع الثاني خود از عقب روانه شدند - و در همین تاریخ قاضي عارف ملازمت نمود - اگرچه گمان بادشاه زادهٔ عالي تبار آن بود که قطب الملک پیش از رسیدن سلطان محمد بسرحد ولایتش محمد امین و لواحق او را بخدمت آن والا گهر خواهد فرستاد او کار را بجای رسانید که نخواهد رسانید و توفیق این معني در نیافت و بسبب عدم مساعدت بخت فرمان والا وقتی بدو رسید که افواج قاهره بولایت او در آمد - او بعد از وصول فرمان و اطلاع بر در آمدن سلطان از خواب غفلت بیدار گشته و راه بخطای خود برده محمد

امین را با والده اش و تبعهٔ او فرستاد و عرضداشتی محتوی بر این معنی و اظهار متابعت و فرمانبرداری مصحوب نیاز بیگ و عزیز بیگ بدرگاه آسمان جاه ارسالداشت - و محمد امین دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت شاهزاده محمد سلطان دریافته شکر اعطاف بادشاهي بتقدیم رسانید - چون قطب الملک از اموال آنها آنچه گرفته بود باز پس نداد سلطان محمد عازم شهر حیدر آباد که سه کروهي گلکنده این طرف محمد قلی قطب الملک آباد نموده بود گردید - قطب الملک از فرط هراس فرزندان را بقلعهٔ گلکنده که اندوختهای خود را در آن نگاه مي داشت روانه نمود و خود نیز پنجم ربیع الثاني بحصن مذکور در آمد و جواهر و مرصّع آلات و طلا و نقره آلات با خود برد - و دیگر اشیا از قسم قالي و چیني آلات که درین وقت فرصت برداشتن میسر نیامد آنها در حویلي خود که وسعت تمام دارد گزاشت - و از نا عاقبت بیني پنج شش هزار سوار و پانزده هزار پیاده تفنگچي باندار به سرکردگي موسی محلدار و تولکچي بیگ و مظفر بقصد نبرد تعین نمود - صباح آن چون سلطان محمد در نواحي حیدر آباد بر کنار تالابی که موسوم بحسین ساگر است رسید و خواست که معسکر گرداند محمد ناصر که قطب الملک او را فرستاده بود رسیده صندوقچه پر از جواهر و مرصّع آلات گزرانید - درین اثناء مقاهیر قطب الملک نمودار شده شوخي و خیرگی آغاز نهادند - دلاوران عسکر فیروزي اثر از یمین و یسار معرکه آرای پیکار گشتند و بمیامن اقبال بادشاهی افواج غنیم را از پیش برداشته ره سپر هزیمت گردانیدند و تا دیوار شهر تعاقب نموده جمعی را مقتول و مجروح ساختند - و دیگر ادبار زدگان در شهر توقف نه نموده بپای فرار پناه بقلعهٔ گلکنده بردند - چون از قطب الملک چنین جسارتی بوقوع آمد و سرمایهٔ فساد ناصر بود سلطان او را در قید

نموده فردای آن شهر حیدر آباد را بتصرف در آورد - و باندیشهٔ آنکه مبادا از لشکریان بر سکنهٔ شهر ستمی رود و متاعی که قطب الملک در حویلیٔ خود گزاشته بتاراج رود کفار شهر مذکور را مخیم ساخته محمد بیک را با جمعی تعین نمودند که بشهر رفته سکّان آن بلده را بدلجوئي و دلاسا از پراگندگي باز دارد - و چون عمارت آن جا در چوبست و قابل در گرفتن آتش و پیش ازین بچندین سال در خانهٔ محمد قلي قطب الملک از شعلهٔ شمع به پردهٔ ایوان آتش گرفت و به سقف ایوان عمارت رسیده و زبانه کشیده خانهای آن طرف را سوخته خاکستر گردانید و تا یک ماه مشتعل بود تاکید بلیغ نمودند که شهر را از آسیب آتش صیانت نماید *

درین تاریخ میر عبد اللطیف حاجب بادشاهزادهٔ کامگار آمده سلطان را ملازمت نمود - و حکیم نظام الدین احمد که سابق نوکر مهابت خان خان خانان بود پس از سپري شدن او نوکر قطب الملک گردیده از جانب قطب الملک آمده سلطان را دید و دو صندوقچهٔ جواهر و مرصّع آلات و دو زنجیر فیل با ساز نقره و چهار اسپ با زین و کلغي بنظر در آورد - سلطان هادي داد خان و محمد امین پسر میر جمله و محمد طاهر و محمد بیگ را فرمود که متاعیکه قطب الملک در حویلئ خود گزاشته رفته است ملاحظه نموده و ابواب را مقفل ساخته جوقی از برقندازان را بحراست آن بگزارند - و ازین رهگزر که قطب الملک در ارسال میر جمله تعلّل ورزیده بود مقرر شد که تا رسیدن آن حکیم نظام الدین در اردو باشد *

دوازدهم ماه مذکور قطب الملک یازده فیل و شصت اسپ و دیگر اشیای میر جمله فرستاد - و بادشاهزادهٔ کامگار که سوم ربیع الثاني از اورنگ آباد روانه شده بودند در شانزده روز بسعید آباد که سرائیست هشت کروهي

حیدر آباد و آن را میر جمله بنا نهاده و به پیتهه میر جمله اشتهار دارد رسیدند - بیستم از آنجا کوچ نموده یک کروهی قلعهٔ گلکنده آمدند و از فرط حماست بدایره در نیامده فیل سوار بجهت تعیین ملچار و دیدن دور قلعه که قریب سه کروه است رفتند - و خبر آمدن اشرار نابکار شنوده سلطان محمد را امر نمودند که بافواج خود جانب دست چپ توقف نماید - درین هنگام پنج شش هزار سوار ادبار آثار و ده دوازده هزار پیاده بندوقچي و باندار در برابر عسکر فیروزی آمده بانداختن بان و تفنگ آتش پیکار بر افروختند - و قلعه نشینان نیز از بالای حصار فراوان توپ و بان سر دادند - بادشاهزادهٔ کامگار بقائد تائید آلهی و اقبال لایزال شاهنشاهی فیل پیش رانده دلاوران عرصهٔ وغا را بمالش مخذولان اشاره نمودند - و مبارزان شهامت نشان از صفوف دریا موج لشکر فوج فوج چون برق فروزان و آتش سوزان بر آمده بصدمات کوه شکن و حملهای مرد افگن قواعد استقامت مقهوران متزلزل ساخته بسان خس و خاشاک پراگنده گردانیدند - آن گروه اجل ستیز از مآل نسگالی باز در فوج شده آتش افروز قتال گشتند و تا شام قدم ادبار در عرصهٔ پیکار فشرده پروانه وار بر شعلهٔ تیغ آتشبار شیران خونخوار ظفر شعار میزدند - و بهادران معرکهٔ فتح و نصرت و دلاوران میدان فیروزي و ظفر بی محابا و ابا برآن گروه شقاوت پژوه تاخته و دود از نهاد آن ستاره سوختگان بر مي اوردند - تا آنکه بسیاری از نکبت زدگان بزخم تیر و سنان دلیران فیروزي نشان نیست و نابود شدند - و یکه تازان میدان فیروزی اسپان را بجولان در آورده و تا دیوار حصار تعاقب نموده اکثری از آنها را بدرک اسفل جهنم راهي ساختند - و بدستیاري تائید و مددکاري توفیق که همه وقت قرین و رفیق شفیق طریق هواخواهان آن حضرت است کارستاني در عرصهٔ کارزار بر روی کار آورده روکش کار نامهٔ رستم

و اسفندیار نمودند - آنگاه حسب الامر عالي یکه تازان خیل سعادت عنان بدست شوخي و تیز جلوئي داده تا شام جمعی کثیر از خون گرفتگان را بی سر و پی سپر ساخته بی توقف عنان تعاقب سبک و رکاب تمکین گران کرده از دنبال آن سبکسران جلو ریز شتافتند - و روز دیگر ملچارها قرار داده بجد کلّي و اهتمام تمام جا بجا نگاهبانان بر گماشتند - و در هر ملچار چندی از مرد مردانه قرار داده و ملچارها پیش برده رفته رفته ازین راه عرصهٔ کار بر متحصنان مانند ضیق حوصلهٔ آنها تنگ فضا ساختند - چنانکه همگنان دل از دست داده دست از جد و جهد باز داشتند بلکه دل از خویش برداشته خود داري نیز فروگزاشتند *

بیست و دوم قطب الملک میر فصیح را با چهار صندوقچهٔ جواهر و مرصّع الات و یک زنجیر فیل با ساز نقره و پنج اسپ با ساز طلا فرستاده معروض داشت که بجهت استعفای جرایم مادر خود را با پیشکش مي فریسم - ازین جهت که او مکرر مرتکب جنگ شده در نا فرماني کوشیده بود میر مذکور را بار ندادند و در گرفتن اشیا درنگ نموده مردم ملچار را از انداختن توپ منع فرمودند - او از نابخردي قدر این نوازش و رعایت ندانسته جمعی کثیر را بسرکردگي جبار بیگ خراساني و خیریت شیرازي وغیره تعین نمود که از سمت شمالي نمودار شده شیوهٔ برگي گري که پیشهٔ معهودهٔ ایشانست فرا پیش گیرند - و بدستیاريِ دستبازي حرکت المذبوحي بجا آورده شاید بحسب اتفاق دستبردی توانند نمود و علّت تشویش اولیای دولت گردند - آن والا گهر برین اندیشهٔ ناصواب مطلع شده بهادران کار طلب را بسرداريِ مالوجي به توپخانهٔ خود فرستاده که بمالش آنها پردازند - دلاوران عسکر فیروزي اثر بمجرد رسیدن خود را بر ایشان زده آن پریشان خیالی چند را سر زاست راه فرار ساختند - و یک زنجیر فیل

خیریت مذکور که در اثنای جنگ بدست آورده بودند از نظر انور گزرانیدند - درین تاریخ میر عبد اللطیف حاجب را برای آوردن میر جمله تعین نمودند - روز دیگر مقاهیر چون باز قدم جرأت پیش نهاده بآئین شائسته نبرد آرا گشتند شاهزادهٔ والا گهر عزم تنبیه آن گروه متمرد را زیور جزم بخشیده خود سوار شدند و جمعی کثیر را اسیر و گروهی انبوه را دستگیر و هزیمت پذیر ساختند - درین نبرد از بندهای بادشاهي برخی شهید و چندی زخمی گشته داد دلاوري دادند - از آن جمله شیخ میر و محمد بیگ میر آتش زخم تفنگ برداشته چنانچه شرایط کوشش بود بجا آوردند و به همراهیِ اقبال بادشاهی یعني تائید آلهي باوجود زخم مظفر و منصور باردو مراجعت نمودند *

ششم شایسته خان که بیست و هفتم ربیع الاول از مالوه حسب الحکم والا روانه شده بود بافتخار خان و نصیري خان آمده بلشکر ملحق گشت - نهم جمادي الاول منشور عنایت نشور مشتملبر عنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره بشاهزادهٔ نامدار کامگار و مرحمت خلعت خاصه و منصب هفت هزاري دو هزار سوار بسلطان محمد از پیشگاه خلافت بصدور پیوسته فرمان دیگر جواب عرضداشت قطب الملک نیز رسید - چون دلاوران لشکر فیروزي در اندک فرصت ملچارها را نزدیک قلعه رسانیده در صدد فروچیدن باقي منصوبهای فتح از نصب دمدمه و رفع سرکوب شده بودند ناچار قطب الملک زینهاري شده میر احمد و میر فصیح را با برخی پیشکش فرستاده درخواست فرو گزاشت تقصیر و باز داشت بهادران لشکر نصرت اثر از انصرام قرار داد خاطر نموده حرف ادای بقایای پیشکش مقررهٔ سنوات لغایت سنه بیست و هشت جلوس و نسبت صبیهٔ خود بسلطان محمد درمیان آورده روز دیگر مصحوب میر فصیح همه پیشکش مقررهٔ سنوات و اسباب

محمد امین که دو زنجیر فیل و برخی دیگر اشیا بود و عرضداشتی مشتمل بر مبارک باد بمنصب شاهزاده سلطان محمد و دو زنجیر فیل با ساز نقره و یک اسپ با زین طلا و ساز مرصّع بآن نو باوهٔ بوستان خلافت و شهریاری فرستاده التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول استمالت نامه بامید حصول مرام والده را فرستاد - حسب الامر عالي جمعی باستقبال شتافته بعزت و احترام در منزل شایسته خان فرود آوردند - و فردای آن بوساطت خان مذکور سلطان را دیده دو اسپ با زین طلا و ساز مرصّع و دو فیل با ساز نقره گزرانیده ظاهر ساخت که در حضور عالي خواهد آمده ادای پیغام و گزارش مطالب و مدعیات نماید - بنابر آن بحضور رسیده هزار مهر بطریق نثار و پنج اسپ از آن میان یکی با زین مرصّع و پنج زنجیر فیل با یراق نقره بخدمت آن مؤید و مظفر و منصور گزرانید و التماس عفو جرایم و خطایای قطب الملک کرد و تعین کمیت پیشکش و قبول ازدواج صبیهٔ او بسلطان نمود - بعد از مبالغه و ردّ و بدل بسیار ملتمس او را در پذیرفته بیک کرور روپیه پیشکش مقرر ساختند - چون میر عبد اللطیف حاجب سرکار والا که بجهت آوردن میر جمله رفته بود خبر رسیدن او بنواحی گلکنده آورد قاضي عارف فرمان و خلعت خاصه که از درگاه آسمان جاه آورده بود حسب الامر عالي برده بر کنار تالاب حسین ساگر رسانید - او بعد از ادای بندگي بوصول این عطیهٔ عظمی قامت دولت و بخت بر افراخته تا رسیدن ساعت ملازمت بادشاهزادهٔ عالي فطرت بمنزل خود بر گشت - و دوازدهم جمادي الثاني سنه سي جلوس مبارک مومی الیه از راه استقبال اعیان موکب اقبال و پذیرهٔ وجوه خیل دولت پذیرای این امتیاز خاص شده بملازمت بادشاهزادهٔ عالمیان رسید و سه هزار ابراهیمي نذر گزرانید - آن والا گهر از روی قدردانی او را بشمول انواع عواطفت امتیاز

تمام دادہ نخست خلعت و طرّۂ مرصّع و جمدهر مرصّع و دو اسپ با زین زرّین و سیمین و فیل با ساز نقرہ و مادہ فیل عنایت نمودہ بعد از آن به بشارت گوناگون عاطفت نامتناهي و اقسام عنایت شاهنشاهي امیدوار ساخته حکم نشستن فرمودند - و پس از لحظه در خلوت همراہ بردہ محال متعلقۂ او را بدو باز گزاشته رخصت منزل نمودند - چون ساعت ازدواج سلطان صبح هژدهم ماہ مذکور مقرر شدہ بود محمد طاهر و شیخ نظام قاضي و میر عدل خود را نزد قطب الملک فرستادہ خلعت و جیغۂ مرصّع و تسبیح مروارید و فیل با یراق نقرہ و مادہ فیل برای او فرستادند - و او تا دروازۂ قلعه آمدہ خلعت وغیرہ گرفت و فرستادها را در حویلي متصل دروازۂ قلعه فرود آوردہ در ساعت مختار اجازت خواندن خطبه داد - و برسم و آئین ملّت حنفیه شرایط عقد بتقدیم رسانید و محمد طاهر را رخصت انصراف داد - و بیست و پنجم محمد طاهر و شمس الدین و شاہ بیگ خان و چندی دیگر آن عفیفه را با والدۂ قطب الملک باحترام بدائرہ که نزدیک دیرۂ سلطان ایستادہ نمودہ بودند رسانیدند - مبلغ دہ لک روپیه که بطریق جهیز دادہ بود بسلطان ارزاني داشتند *

سلخ ماہ بادشاهزادۂ عالي گهر بمنزل میر جمله تشریف بردہ او را من جمیع الوجوہ سر افراز ساختند - آن امیر آداب فهم قاعدہ دان بشکر این مرحمت بی پایان یک قطعه الماس نا تراشیدہ و دو لعل و نه زمرد و یک نیلم و شصت دانه مروارید و پنج فیل با یراق نقرہ و یک مادہ فیل با زین طلا و پنج اسپ عراقي با ساز طلا و برخی دیگر اشیا در خدمت عالی و سه انگشتري الماس و یاقوت و زمرد و طرّۂ مرصّع و دو اسپ با ساز طلا و نقرہ و فیل و مادہ فیل با یراق سیمین و لختی دیگر اشیا بسلطان محمد و دو انگشتري الماس و یاقوت و خنجر مرصّع با پهولکتارہ و یک

فیل با ساز نقره و مادہ فیل و دو اسپ با ساز طلا و نقرہ بسلطان محمد گزرانید - هفتم رجب قرین فتح و فیروزي مراجعت نمودہ هر کدام از امرای عظام مثل شایسته خان وغیرہ را بجا و مکان خود رخصت فرمودند - نوزدهم ماہ میر جمله معظم خان را رخصت درگاہ والا نمودہ قاضي عارف را همراہ دادند - درین مکان فرمان عنایت عنوان متضمّن خطاب مستطاب معظّم خان و خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتارہ و علم و نقارہ مصحوب محمدي بیگ گرزدار پرتو ورود بر ساحت او انداخته سر افراز و کامیاب اختصاص ساخت - بادشاهزادۂ والا گهر وقت مراجعت از گاکندہ قلعۂ قندهار و اودگیر را ملاحظه نمودہ سوم شعبان داخل اورنگ آباد گشتند - چون حقیقت داخل شدن بادشاهزادۂ والا جاہ قریب نصرت و فیروزي در اورنگ آباد بمسامع جاہ و جلال رسید آن والا گهر را باضافۂ پنج هزار سوار دو اسپه و شایسته خان را باضافۂ هزاري هزار سوار از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب والای خان جهاني معزز و بلند پایه ساختند - ذو الفقار خان باضافۂ هزار سوار بمنصب هزاري سه هزار سوار و حراست صوبۂ بهار از تغیر جعفر خان و احمد بیگ خان که بسبب وقوع بعضی امور چندی بی منصب و جاگیر بود باز بدستور سابق بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار مقضي المرام گشتند - نور الدین قلي خان ولد موسی خان که نزد عادل خان به بیجا پور رفته بود آمدہ ملازمت نمود و سیّد ولي کس عادل خان نیز همراہ او آمدہ برخی جواهر و مرصع آلات و چهار فیل از آن میان یکی با یراق طلا و یک مادہ فیل و نه اسپ عربي که مجموع یک لک و هفتاد هزار روپیه قیمت شد از نظر فیض اثر گزرانید *

انوپ سنگه زمیندار باندهو همراه سیّد صلابت خان ناظم صوبهٔ الٰه باد بدولت زمین بوس بارگاه عالم پناه رسید - بمرحمت خلعت و جمدهر مرصّع و سپر با یراق نقره میناکار و منصب سه هزاري دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت - چون بعرض رسید که معظّم خان در نواحيِ دار الخلافه رسیده حسب الحکم اشرف قاسم خان میر آتش و دانشمند خان بخشيِ دوم تا کنار شهر پذیره شده بدرگاه عالم پناه رسانیدند - خان مذکور بشکر روزي شدن این سعادت و بهروزي هزار مهر نذر و برخی جواهر که در آن میان الماسی چند گران بها بود از نظر اشرف گزرانید و مشمول انواع عواطف عمیمه شده بعنایت خلعت خاصه و شمشیر مرصّع و منصب شش هزاري شش هزار سوار و خدمت و الا مرتبت وزارت کل و مرحمت قلمدان مرصّع و دو اسپ یکی از آن میان عربي با زین زر و دیگری عراقي و فیل خاصه با یراق نقره و ماده فیل و پنج لک روپیه نقد به نهایت مرتبهٔ سر افرازي و کامراني رسید *

روز دوشنبه غرّهٔ شوال بمسجد جامع بادشاهي که بر کوهچه اساس یافته بجهت اداي دوگانهٔ عید بشان و شکوه تمام تشریف برده بفروغ ایزدي و پرتو ظل الٰهي ساحت آنرا طور تجلّي ظهور ساختند - بمهین اختر فلک خلافت دست بند لعل و مروارید گران بها و بسلطان سلیمان شکوه و سپهر شکوه خنجر مرصّع با پهولکتاره مرحمت نمودند - پنج کس از ملازمان آن والا جاه را سابق بخطاب خاني ممتاز فرموده بودند بهادر خان ناظم کابل و صلابت خان حارس الله باد و معتمد خان دیوان سرکار آن والا اقتدار و محمد علي خان حاکم پتنه و برقنداز خان میر آتش - پنج نفر دیگر درین روز بخطاب سر افرازی یافتند - عبد الله بیگ نجم ثاني میر بخشي بعسکر خان و خواجه معین حاکم لاهور بمعین خان و سیّد عبد الرزاق متکفّل امور

ملتان بعزت خان و شیخ داؤد فوجدار مابین اکبر اباد و شاهجهان آباد به داؤد خان و سیدي ناهر پتهن پوري بناهر خان - چون مرزبان سري نگر متوسّل به شاه بلند اقبال گشته بجهت عفو جرایم میدني مل پسر کلان خود را بدرگار عالم پناه فرستاد ملتمس او بدرجه پذیرائي رسیده حکم بار درگاه جهان پناه یافته بعد از تقدیم مراتب زمین بوس هزار اشرفي و نه اسپ کوهي خورد با ساز طلا و چند دست جرّه و باز بعنوان پیشکش گزرانیده از جناب خلافت بعطای خلعت و دست بند مرصّع و اسپ با زین مطلّا سر بر افراخت *

شانزدهم بعرض رسید که خواجه عبد الهادي ولد صفدر خان در تیول خود روانهٔ ملک بقا گشت - خواجه خان پسر کلانش را بمنصب هزاری پانصد سوار از اصل و اضافه و پنج پسر دیگر را در خور پایه و حال بفزونيِ منصب و عطای خلایع سر افراز نمودند - سیم بهر کدام از انوپ سنگه زمیندار باندهو و میدني مل پسر زمیندار سري نگر خلعت و اوربسيِ مرصّع و شمشیر مرصّع با یراق نقره میناکار و اسپ عراقي با زین نقره و بدومین فیل هم مرحمت نموده رخصت وطن دادند - منصب مغل خان ولد زین خان کوکه بسبب نرسیدن قندهار بر طرف شده به پریشاني مي گزرانید درینولا حسب التماس شاه بلند اقبال به سالیانهٔ پانزده هزار روپیه سر افراز ساختند *

بعرض مقدس رسید که آدم خان تبتي ولد علي رای تبتي در کشمیر بساط هستي در نوردید چون لاولد بود محمد مراد برادرزادهٔ او را بر نواختند و تبت در جاگیرش مرحمت نمودند - ازین رو که سلسلهٔ نظام دنیا بتوالد و تناسل مربوط است و بادشاه زاده محمد مراد بخش را از دخـ[illegible] شاه نواز خان فرزند نمي شد دختر امیر خان را که بحلیهٔ جمال

اراسته و شایستگي ازدواج آن عالي گهر داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا تبار او را بعقد نکاح در آورد و جواهر و مرصّع آلات و طلا آلات و نقرۀ آلات وغیرۀ که همه یک لک روپیه را بود بطریق جهیز او مرحمت فرمودند - و آن بلند مرتبه را باضافۀ دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند و یک لک روپیه از خزانۀ سورت مرحمت فرمودند - منشور عاطفت طراز متضمن بعنایات مذکورۀ و خلعت خاصه و دو اسپ عربي و عراقي از طویلۀ خاصه با زین طلا مصحوب سیّد علي ولد عنبر و صالح بیگ گرزدار فرستادند و جونا گدۀ در طلب این اضافه تنخواه شد - بعرض رسید که شادمان پکهلیوال فوت شد عنایت پسر کلان او را بمنصب شش صدي شش صد سوار مباهی گردانیدۀ پکهلي در تیول او مرحمت شد - میر گل تهانه دار پنج شیر را از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب مبارز خان و مرحمت شمشیر با یراق طلا و علم مفتخر و مباهی ساخته میر محمود صفاهاني را بخدمت بخشي گري و واقعه نویسيِ احمد آباد از تغیر رضوي خان بلند مرتبه گردانیدند *

روز دو شنبه دهم ذي حجّه بجهت اداي دوگانه بمسجد جامع والا که کیفیت آن در ضمن ستایش دار الخلافۀ شاهجهان آباد نگاشته شدۀ تشریف بردۀ در آمد و رفت از زر نثار جهانی را بهرۀ ور ساختند - چون منصور ولد سیّد خان جهان از اداي حرکات نا شایسته باز نمي آمد حسب الحکم والا شاهزادۀ مراد بخش از احمد آباد او را بمکه معظّمه فرستادۀ بودند که بدان مکان فیض رفته استعفاي جرایم و معاصيِ خود نماید - درین ولا از آن جا برگشته آمدۀ اظهار کمال ندامت و عجز نمود - بر طبق التماس بادشاهزادۀ مراد بخش بمنصب هزاري چهار صد سوار نواخته تعینات احمد آباد فرمودند - بیست و پنجم اسد خان از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري

هشت صد سوار سر افراز شد و عبد النبي سعد الله خاني فوجدار شمس آباد از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار و خدمت فوجداري ریري چندوار نیز مقرر گشت *

چون بجهت ازدواج قرّۀ باصرۀ دولت سلطان سلیمان شکوه دختر بهرام برادر جعفر خان را از پتنه طلبیده و جواهر و مرصّع آلات و دیگر اشیا بقیمت یک لک و پنجاه هزار روپیه از سرکار خالصه بطریق جهیز مرحمت نموده بودند هفدهم محرم الحرام سنه یک هزار و شصت و هفت که یک پهر و شش گهری روز ساعت مناکحت مقرر شده بود شاه بلند اقبال آن نور حدقۀ سلطنت را بدولت خانۀ معلی برده برخی جواهر بر سبیل پیشکش گزرانیدند - اعلی حضرت خلافت منزلت خلعت خاصه و دست بند مرصّع و انگشتري مرصّع و فیل خاصه با یراق نقره بآن نهال چمن دولت عنایت نموده بدست مبارک سهرۀ مروارید گران بها بر فرق آن والا گهر بستند - بعد از تعین دو لک روپیه مهر حسب الحکم قاضي خوشحال بخواندن خطبه قیام نموده بانعام خلعت و دو هزار روپیه کامیاب گردید - وسائر رسوم این روز طرب افروز بمقتضای مقام بآئین شایان و روش نمایان بتقدیم رسانیده صدای شادي و نوای مبارکبادي از هر طرف بلندي گرای شد - محمد بدیع ولد خسرو سلطان باضافۀ پانصدي سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هشت صد سوار و شمس الدین خان ولد مختار خان به قلعداري اودگیر و منصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و الهام الله ولد رشید خان باضافۀ پانصدي پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار بعد از وفات هادي داد خان عمّ خود سر افرازي یافتند - اگرچه از هادی داد خان سه پسر مانده بود و اکثری بمناصب سر بلندي داشتند امّا برای انتظام جمعیت او درین قبیله غیر از الهام الله کسی نبود بنابر آن باضافۀ مذکور او را نوازش فرمودند *

چهاردهم صفر محمد امین ولد معظّم خان که بسبب فزونیِ بارش در برهانپور مانده بود آمده ملازمت نمود و بخطاب خانی و انعام خلعت سربر افراخت - هژدهم جمدة الملکي معظم خان جواهر ثمینه که در آن میان الماس کلان بوزن نه تانک که دو صد و شانزده سرخ باشد و حسب الحکم قیمت آن دو لک و شانزده هزار روپیه مقرر گشت با بیست فیل نر و ماده از آن جمله چهار با یراق طلا و شانزده با یراق نقره بطریق پیشکش گزرانید - و قیمت مجموع آن با جواهری که سابق گزرانیده بود پانزده لک روپیه شد *

مامور شدن بادشاهزادهٔ کامل نصاب تام النصیب محمد اورنگ زیب بهادر بمهم بیجا پور و مرخّص گشتن معظّم خان و دیگر امرای عظام بانصرام آن مهم

چون از عرضداشت آن نامدار کامگار بسمع اشرف رسید که عادل خان والیِ بیجا پور رخت هستي بربست و ملک را بی کار فرمای گزاشت و از نوکران او که اکثری غلام اند علي نام شخصی مجهول النسب را که عادل خان بفرزندي برداشته بود بجایش نشانده اند و سر رشتهٔ رتق و فتق دولت آن سلسله بقبضهٔ اقتدار او در آمده نزدیک است که مفاسد کلیه برین مراتب مترتب گردد بنابر آن هژدهم ربیع الاول یرلیغ شد که آن والا جاه با لشکر ظفر اثر تعینات صوبهٔ دکن بدان صوب شتابد و این مهم را بهرکیف که داند بوجه شایسته بانجام رساند - و بخان جهان حکم شد که بانصرام

قرار داد از مالوه بدولت آباد رفته بمهمات آنجا بپردازد - و معظّم خان را بعنایت خلعت خاصه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و دو اسپ با زین طلا و فیل با یراق نقره و نجابت خان را بخلعت و اسپ با زین مطلاّ و میرزا سلطان بخلعت خاصه و منصب سه هزاري هزار و پانصد سوار از اصل و اضافه و اسپ تبچاق با زین مطلاّ و ایرج خان را بخلعت و محمد قلي ولد نجابت خان بخطاب معتقد خان و خلعت و جمعی کثیر را بفزوني منصب و خلعت و بعضی را بانعام اسپ نوازش فرموده از حضور پرنور رخصت این یساق فرمودند - و از تاریخ ملازمت تا این تاریخ پنج لک روپیه نقد و دو لک روپیه را جنس از فیل و اسپ و اقمشه بمعظّم خان مرحمت شد - و گروهی دیگر از امرا و منصبداران را مثل مهابت خان و راجه رای سنگه و افتخار خان و اخلاص خان و نصرت خان و راجه سجان سنگه و دیبي سنگه بندیله و دلیر خان و رتن راتهور و ایرج خان و میرزا محمد مشهدي و راو امر سنگه و سید شهاب و سجان سنگه و مهدي قلي خان و راو امر سنگه نروري فرمان شد که از اوطان و اقطاع خود برکاب سعادت نصاب آن نامدار کامگار رفته حاضر شوند - مجموع لشکر از حضور پرنور و باشندگان اوطان و اقطاع بیست هزار سوار جرّار با بسیاری از برقندازان سوار و پیاده و باندار بهمراهي آن سرور سروران زمان معین گشتند - قاضي نظاما بخدمت بخشي گري و واقعه نویسيِ دکن مامور گردید و محمد امین خان بفزوني هزاري ذات بمنصب سه هزاري هزار سوار سرافراز گردید و حکم شد که تا رسیدن پدر نیابتاً بمعاملات دیواني بپردازد - و خدمت عرض وقایع صوبجات برضوي خان تعویض یافت *

نهضت والا بکنار گنگ

چون بسبب قران النحسین علّت وبای طاعون در دار الخلافه شیوع
یافت و هر روز جمعی کثیر باین مرض در می گزشتند و در کنار
گنگ از بیماری مذبور اثری نبود لاجرم روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول
خدمت قلعه داری ارک دار الخلافه بسیادت خان مفوّض ساخته برای
صید و شکار جرز و مرغابی متوجه آن صوب گشتند - و بچهار کوچ متواتر
در حوالی کده مکتیسر که بر کنار گنگ واقع است نزول اجلال نموده نهم
شکار کنان از راه کنار گنگ به نور پور نهضت فرمودند - بعرض مقدّس
رسید که آگاه خان متولی روضهٔ منوّره و فوجدار نواحی اکبر آباد بساط
هستی در نوردید - گردهر کور را بعطای بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
بخدمت حراست قلعهٔ اکبر آباد و فوجداری نواحی آن و محرم خان را
بتولیت سر افراز ساخته رخصت فرمودند - و چون محمد ابراهیم پسر
اصالت خان که بجهت دیدن عمارت مخلص پور رفته بود آمده بعرض
رسانید که کار عمارت بآئین سابق جاری نیست و نهری که بدولت خانه
می آوردند بانجام نرسیده بنابر آن غضنفر خان را از تغیر حسین بیگ
خان بفوجداری میان دو آب و منصب هزاری هزار سوار بر افراخته
دستوری دادند که رفته زود عمارت مذکوره را بر وجه دلخواه باتمام رساند -
و از آن رو که در تمامی این راه همگی هشتاد جرز و چهل مرغابی سونه
وغیره شکار شد و بنهجی که مذکور شده بود وفور نداشت قراولان را
مخاطب و معاطب ساخته فرمودند که این شکارگاه قابل تشریف آوردن
دوباره نیست - هفدهم مراجعت نموده در پنج روز بیست و یکم بکنار جون
تشریف آورده از آن جا کشتی سوار در عرض چهار روز بیست و پنجم

داخل دولت خانهٔ معلی گشته عمارت دولت خانه را بنور قدوم میمنت لزوم فروغ آمود گردانیدند - چون وبای طاعون رو بکمي نهاده بود دلنهاد این مکان شده حکم ترتیب جشن وزن شمسي فرمودند *

جشن وزن شمسي مبارک

لاجرم پیشکاران دولت و مهمات روایان سلطنت چهارم ربیع الثاني سال هزار و شصت و هفت هجري مطابق سیم دي ماه آلهي محفل والای فرخنده وزن انجام سال شصت و ششم و آغاز سال شصت و هفتم از زندگانيء ابد میعاد در غسل خانه ترتیب داده بعد از دو پهر و دو گهري آن انسان کامل و عنصر اکمل را با جواهر و طلا و نقره و دیگر اشیای معهوده بر سنجیدند - و صدای کوس شادي و آوازهٔ تهنیت و مبارکبادي سامعه افروز گیتي گشته عالمی کامیاب به نیل مقاصد و مارب گشتند - بی تکلف دولت خانهٔ والا ببدیع بساطی غریب و رعایت تکلّف بزیب و زینت آرایش پذیرفته که قلم از تحریر آن و زبان از تقریر کمیت و کیفیت آن عاجز است - و فرخنده انجمنی به پیرایهٔ گونا گون صورت آراستگی یافت که نگار خانهٔ چین و فرنگ بل کارگاه رنگارنگ چرخ بوقلمون را نمونهٔ آن توان گفت - و امرای عظام برسم تهنیت پیشکش های عظیم کشیده زبان به مبارکباد کشادند - و خورد و بزرگ درین محفل فیض و سعادت بانعام مبلغی گرانمند بهره‌مند گشته هر کدام از زر سرخ و سفید برای روزگاران ذخیره نهادند - و درین ایام پنج کرور دام از پرگنهٔ حویلي کول و دیگر پرگنات توابع بطریق انعام بشاه بلند اقبال مرحمت فرمودند - و تنخواه آن بیدار بخت از سابق و لاحق شصت کرور دام موافق دوازده ماهه یک کرور پنجاه لک روپیه شد - و سلطان سپهر شکوه

را بمنصب هشت هزاري سه هزار سوار و محمد امين خان را بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و مرحمت اسپ و جمدهر مرصّع با پهولكتاره سر افراز ساختند *

چون خدمت صوبه داري كابل از بهادر خان بعنوان شايسته بتقديم نمي رسيد لاجرم حسب الالتماس شاه بلند اقبال برستم خان بهادر فيروز جنگ صوبهٔ مذكور مرحمت نموده بآن والا گهر عوض اقطاع كابل از پرگنات خالصه لاهور مرحمت شد - و خان مذكور بانعام شمشير مرصّع و اضافهٔ هزار سوار بمنصب شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و تنخواه كابل و پشاور در جاگير يافته رخصت گرديد - و بهادر خان بصوبه داري لاهور از تغير معين خان مقرر شد - و بيرم ديو سيسوديه بمنصب سه هزاري هزار سوار و ابراهيم خان ولد امير الامرا بمنصب دو هزار پانصدي هزار سوار و عبد الله بيگ پسر دوم بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و سيد مظفر ولد سيد شجاعت خان نيز بهمين منصب و خطاب همت خان و سيّد نجابت برادر او بمنصب هزاري پانصد سوار سر افراز گرديدند - مالوجي و پرسوجي بجاگير خود كه ايرج و بهاندير بود دستوري يافتند - و درين ايام شاه بلند اقبال جواهر ثمينه و مرصّع آلات بنظر اشرف گزرانيدند از آن جمله پلنگي بود بقيمت هفتاد هزار روپيه كه پايها و سر تكيه‌هاي آن از سنگ يشم است و بالماس و ياقوت و زمرد مرصع ساخته *

جشن وزن قمري مبارك

چون جشن آغاز سال شصت و هشتم از عمر جاويد طراز نوزدهم ربيع الثاني مقرر گشته بود از ابتداي چهارم ماه مذكور تا اين روز اسپک و شاميانه و فرشهاي ملّون و مصوّر انجمن بهشت آئين كه جاي گنجاي هزار محفل

دل نشین داشت بهمان زیب و زینت روز اول بود و نوای کوس و کرنای و زمزمهٔ نغمه سرایان و صنوف مواد بهجت و وفور اسباب عظمت و انواع اطعمه و اشربه و شیرینی و پان خوشبوی بهمان دستور بود - درین وزن خواجه رحمت الله میر توزک و ناظر خان بمنصب هزاری پانصد سوار نخستین بخطاب سر بلند خان و هر کدام از اسمعیل و اسحٰق پسران امیر الامرا بمنصب هزاری سه صد سوار عزّ افتخار اندوختند - و امیر الامرا جواهر و مرصّع آلات که از آن میان کوکبه بود بقیمت پنجاه و پنج هزار روپیه و اقمشهٔ نفیسه و قالیهای پشم شال که در لاهور و کشمیر در کارخانهای خود مهیّا ساخته بود و دیگر اشیا مجموع بقیمت دو لک روپیه بعنوان پیشکش گزرانید - و درین دو جشن مبارک از پیشکش بندهای درگاه بیست لک روپیه بدرجهٔ پذیرائي رسید *

نهضت موکب معلّی بمنازل فیض اباد

چون مکرّر بعرض رسیده بود که بر کنار دریای جون متصل دامان کوه شمالي که بکوه سرمور نزدیک است بفاصلهٔ چهل و هفت کروه شاهجهاني از دار الخلافه موضعی است معروف به مخلص پور از مضافات سهارن پور بخوش هوائي و فرح افزائی موصوف و در ایام تابستان که هنگام شدت گرما است هوای آن جا بسبب وزیدن باد به برودت مایل است و لطف دیگر آنکه از دار الخلافه تا آنجا کشتي سوار مي توان رفت و بهنگام مراجعت چون دار الخلافه پائین آبست در یک هفته بآساني مي توان آمد بآنکه هوای دار الخلافه بهتر از بلاد دیگر است و از غایت فرح افزائي فضا و فیض بخشي آب و هوا از سائر متنزّهات روی زمین بهتر امّا در سالی که باران کمتر مي بارد و زیاده

گرمی میشود بنابر آن در سال بیست و هشتم جلوس همایون سزاوار عظمت و شان و رفعت مکانت و مکان حکم اساس عمارتی فرموده بودند - درین ولا که خبر اتمام آن بعرض مقدّس رسید در اثنای این اوان از فساد هوا و افساد امزجه وقوع علّت وبای مفرط طاعون در دار الخلافه شیوع کلّی یافته بجای رسید که علامت آن در بعضی پرستاران شبستان خلافت نیز ظهور و بروز نمود - لاجرم نقل مکان موافق رای صواب نمای خدیو زمین و زمان آمده ساحت باغ اغر آباد که در آن جا اثری ازین نبود بنزول انور منوّر گشت - و روز جمعه دوم جمادي الاول مطابق بیست و هشتم بهمن متوجه مخلص پور گشته سیادت خان را بدستور سابق بخدمت قلعداري و محافظت دار الخلافه مقرر نمودند - روز دیگر بمبارکي از راه کنار دریا شکارکنان بعد از طی منازل بیست و ششم ماه مذکور داخل عمارت مخلص پور گشته آن مکان را به نزول اشرف فروغ آمود گردانیدند - درین تاریخ که بیست و سوم اسفندار بود هوا بمرتبهٔ سرد بود که بی اختیار بر زبان فیض ترجمان گزشت که هوای این جا مانند هوای تهته و راه کشمیر فرح افزاست - و چون لطف آب و هوای این سرزمین دل نشین ملایم مزاج اشرف و موافق طبع مقدس بود به فیض آباد موسوم ساخته اکثر مواضع و پرگنات بجمع سی لک دام جدا گردانیده بفیض آباد متعلق ساختند - این دولتکدهٔ نو آئین و صفوتکدهٔ فردوس آئین که بحسب صفا و نور پاشي و رنگ آمیزي و نقاشی نگار خانه ایست بیقرین و سوادش خال صفحهٔ جبین سر تا سر متنزّهات روی زمین است بدستور دولتخانهای دار الخلافه و شهرهای دیگر مشتمل است بر خوابگاه و محل و غسل خانه و درشن و خاص و عام و مشرف است بر دریای جون و کرسيِ آن از جانب دریا بارتفاع نه ذراع است

و در مکانی بنا یافته که آبش از فرط صفا و عذوبت یاد از جوی شیر بهشت میدهد و از روی فسحت منظر و صفای نظر یاد دل کشمیر و تال صفا پرور صفاپور از خاطر می برد - آبش از کمال صفا و غلطانی یحتمل که بر چشمهٔ سار سلسبیل بهزاران درجه تفوّق داشته باشد - و تماشایش دلنشین اهل نظر شده عزم رحیل ابنای سبیل را بدل باقامت جاوید می سازد - و عرض آب جون در هنگام کمیٔ آب هشتاد و دو و در موسم طغیان مضاعف میگردد و بیک عنوان در حالت زیادتی و نقصان در نهایت صفا و غلطانی جریان دارد - و غربی دولتخانهٔ والا کوهی است مشجر پر سایه در غایت خوشنمائی و درختانش پنداری سبز فام طائران اولی الاجنحهٔ نشیمن قدس پر در پر بافته اند - فروغ اقبال بی منتهای مبداء فیاض زیاده از درجات فرض وهمی و احتمال عقلی دریافته - و نهری نو آئین از دریای مذکور در سائر عمارات عالیه دایر و سائر گشته بلطافت روانی و سلاست امواج تکیه بر سلسبیل و آب تسنیم گرفته جا بجا آبشارهای نو آئین بر کنار حیاض میریزد و هر یک از غایت خوشنمائی سرور بخش خاطر تماشائیان و نشاط انگیزی طبیعت بینندگان میگردد - و پیش هر عمارت باغچه از کمال صفا و طراوت بغایت خوشنما بسیار بدل نزدیک پر گل و سبزه ترتیب یافته و همه جا بغل بغل سبزهٔ شاداب بانواع و اشکال غیر مکرر جا بجا رسته - و در باغ کلان حوضی چهل در چهل و در هر چهار خیابانش نهری بعرض شش ذراع هر یک مشتمل بر شصت فواره روانست - و سائر خصایص جنات عدن و نفایس حدایق ارم از چمنهایش عیان - و این مکمن برکات در عرض دو سال و دو ماه به صرف پنج لک روپیه صورت تمامیت یافته و کار باقی مانده نیز بصرف یک لک روپیه دیگر باتمام میرسد - و درین تاریخ دو لک روپیه بشاه بلند اقبال و پنجاه هزار روپیه به سلیمان شکوه بجهت ساختن منازل درین مکان مرحمت شد *

در سال بیست و چهارم جلوس مبارک حصاری از سنگ و گل بصرف یک لک و پنجاه هزار روپیه دور آبادانی شاهجهان آباد ساخته بودند چون از وفور باران جا بجا ریخته و رخنها بهم رسانیده حسب الحکم در بیست و دوم ربیع الاول سنه بیست و ششم جلوس حصاری از سنگ و ساروج در کمال متانت و استحکام شروع نموده درین سال حصار مذکور بطول شش هزار و شش صد و شصت ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه خورد و کلان و جدار فصیل بعرض چهار و ارتفاع تا شرفات نه ذراع بصرف چهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

این سواد اعظم رحمت آلهی که عبارت از هندوستان جنّت نشان است سه فصل دارد - زمستان و تابستان و برسات - از غرّهٔ آبان تا بهمن چهار ماه زمستان است - در ماه اول و آخر هوا در کمال اعتدال می باشد و دو ماه میانه که آذر و دی ماه است ایام شدّت سرما ست - و از غرّهٔ اسفندار که آغاز بهار هندوستان است تا خورداد چار ماه تابستانست - و تا فروردی دو ماه هوا خوب می گزرد و اردی بهشت و خور داد تعب گرما بسیار دارد - و بتخصیص خورداد که سیر و سفر در آن متعذّر است - و از آغاز تیر تا غایت مهر برسات است و ایام خوبی های هندوستان بهشت صفانست - در ماه تیر اگر باران ببارد هوا بهتر است و الّا بدستور خورداد گرم بود - الحاصل این فصل برسات سه هوا دارد - اگر ابر و باد است هوای زمستان - و اگر بارش است برسات در کمال خوبي و اگر نه هوای تابستان - و در برسات روزی که باران نبارد و باد نوزد هوا گرفته می باشد و در تابستان گرفتگي هوا نمي باشد - این کیفیت هوای شاهجهان آباد است که بهترین شهرهای هندوستان است - و درین شهر

فیض بهر در اردی بهشت باد مشرق و در خورداد باد مغرب اکثر اوقات می وزد - و لاهور در زمستان سرد تر از شاهجهان آباد است و شاهجهان آباد سرد تر از اکبر آباد *

اغاز سال سي و یکم از جلوس والا

المنت لله که بفرخي و فیروزي روز شنبه غرّهٔ جمادي الثاني سال هزار و شصت و هفتم مطابق بیست و هشتم اسفندار سال سي و یکم از جلوس مبارک فرمان روای دار الخلافهٔ آدم شروع شده مسرت افزای خاطرها شد - و از آرایش جشن نوروزي دولتخانه چون ارم پیرایهٔ شگفتگي یافته دیده افروز اهل زمان گشت - دانشمند خان بخدمت بخشي گري از تغیر اعتقاد خان و بمنصب سه هزاري هشت صد سوار و عنایت خلعت خاصه و فاضل خان خانسامان نیز بمنصب مذکور و اسد خان بخدمت بخشئ دوم و منصب دو هزار و پانصدی هشت صد سوار و سر بلند خان بخدمت آخته بیگی از تغیر اسد خان و مظفر حسین بخدمت داروغگئ گرز داران و خطاب فدائي خان سرمایهٔ عزّت و افتخار اندوختند - بیکسي بی دربان که سبحان قلي بعریضهٔ نیاز او را بدرگاه آسمان جاه فرستاده بود خود را بسعادت آستان بوس رسانیده عرضداشت او را با بیست و هفت اسپ و پنج قطار شتر از نظر اشرف گزرانید - و از پیشگاه والا بانعام خلعت و کمر خنجر مرصّع و ده هزار روپیه نقد سر افرازي یافت *

بیست و سوم که روز شرف آفتاب بود مبارز خان بعنایت خلعت و اسب با زین نقره و فیل معزّز گشته و همت خان بخلعت و اضافهٔ

پانصدي بمنصب دو هزاري هزار سوار و اسپ و علم و جاگيرداري دون سري نگر و سلطان نظر برادر سيف خان بمنصب هزاري هشت صد سوار و بيكسي بى دربان بعنايت خلعت و اسپ با زين مطلّا و انعام پانزده هزار روپيه و يک مهر صد تولگي و يک روپيه به همين وزن مفتخر و مباهي گرديده رخصت يافتند - و از روى كمال عنايت و متوسّل نوازي چهل هزار روپيه به سبحان قلي خان مرحمت فرموده مصحوب موميٰ اليه فرستادند *

چون بعرض اشرف رسيد كه سر افراز خان ولد لشكر خان در ترهت باجل طبعى در گزشت سلخ ماه مير ابو المعاني ولد ميرزا ولى به فوجداري سركار مذكور و عنايت خلعت و اسپ و مير جعفر همشيرزادهٔ خليفه سلطان اعتماد الدولهٔ ايران بفزوني پانصدى پانصد سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار و تيولداري و فوجداري چين پور از توابع صوبهٔ بهار كامگاري پذيرفته خلعت تقديم اين خدمت عظيم القدر يافت - گردهر ولد راول پونجا بعد از در گزشتن پدر بمنصب هزاري هزار سوار سر بلند گرديد *

سوم رجب المرجب مطابق سلخ فروردي ماه از فيض آباد كوچ نموده روز سوم بخضر آباد نزول اجلال فرمودند - ازين منزل قرين نصرت و اقبال كشتى سوار متوجه شده پانزدهم ماه مذكور به باغ آغر آباد پرتو ورود افگنده آن مكان خلد نشان را از قدم ميمنت لزوم طراز جاويد بخشيدند - و يک هفته در باغ مذكور بتماشاى گل و سبزه به نشاط خاطر عالي پرداخته بيست دوم دولتخانهٔ دار الخلافه را از نور قدوم انور رشک باطن صاحب دل صائب نظر گردانيدند *

درین وقت بمسامع جاه و جلال رسید که خان رفیع المکان عالیشان امیر الامرا علي مردان خان که بعروض عارضهٔ اسهال از خدمت فیض درجت رخصت کشمیر که هوای آن بمزاجش سازگاري داشت یافته بود از ماچهیواره بنابر غلبهٔ ضعف و ناتوانی کشتي سوار به تهار رسیده بود دوازدهم از آن جا که رسم معهود روزگار ست بخشیان دیوان کدهٔ ارزاق و اعمار او را داخل تعیناتیان صوبهٔ دار البقا ساختند و بنابر سزاولیِ متقاضیان اجل موعود بدانصوب شتافت - ابراهیم خان وغیره پسرانش نعش او را به لاهور برده در روضهٔ والده‌اش مدفون ساختند - چون از بندهای عمده و امیر با تدبیر کاردیده و بمزید مواد دولت و جاه و وفور اسباب عزت و دستگاه و فزونيِ جمعیت و سپاه و ازدیاد عنایت بادشاهي عز امتیاز یافته بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و یک کرور دام انعام که مجموع تنخواهش سي لک روپیه مي شود سر افرازي داشت فوت او موجب کمال تحسّر و تاسف بندگان اعلی حضرت که جوهر شناس گوهر وفا و اخلاص ارباب حقیقت و اصحاب عقیدت اند گردید - و از روی کمال عنایت و بنده پروري ابراهیم خان را که شایستهٔ تربیت و عنایت است و آن خان مرحوم را باو تعلق تمامي بود باضافهٔ هزار و پانصدي دو هزار سوار بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار و عبد الله بیگ پسر کلان را باضافهٔ هفت صدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار و هریک از اسمعیل و اسحٰق از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار سر افراز نموده بعنایت خلعت قامت عزت و افتخار هر کدام را بر آراستند - و فاضل خان میر سامان را رخصت لاهور دادند که همه را تسلي داده بدرگاه عالم پناه بیارد - و چندی دیگر نوکرانش را که شایستگيِ بندگيِ درگاه

داشتند در خور پایه و حالت سر بلند و در سلک ملازمان بموجب ذیل به نوازش والا معزز و مباهي گردانیدند - محمد مقیم دیوان بمنصب نه صدي صد سوار و فرهاد بیگ بمنصب هفت صدي صد سوار و خواجه اسمعیل میر سامان بمنصب هفت صدی هفتاد سوار و رسول بیگ روز بهانی بمنصب پانصدي صد سوار - هژدهم ماه لشکر خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب دو هزار پانصدي دو هزار سوار و نظم صوبهٔ کشمیر سر بلندي یافته مرخص گردید - و قاسم خان باضافهٔ هزاري ذات و هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و حراست صوبهٔ بهار از تغیر ذو الفقار خان و حسین علي پسرش بمنصب هزاري چار صد سوار معزز شده بنهایت آرزو رسیدند - و مکرم خان از تغیر اله وردی خان بفوجداري جونپور و سعادت خان بمنصب دو هزار و پانصدي هشت صد سوار و فدائی خان بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار و سید بلوچ بخطاب فوجدار خان و خدمت فوجداري باري و میر جعفر بخشي معزول دکن بخدمت فوجداري اجمیر از تغیر بهادر کنبو و حافظ ناصر بدیوانيِ آنجا و همت خان ولد سیّد شجاعت خان بخطاب سید مظفر خان مفتخر و مباهي گردیدند *

بیست و پنجم منزل شاه بلند اقبال از نوّر قدوم میمنت لزوم مهبط انوار برکت جاوداني شد - و آن شاه والا مکان آداب دان پس از اقامت مراسم پا انداز و نثار جواهر ثمینه و مرصّع آلات و پنجاه اسپ عربي و عراقي با ساز طلا و دیگر اشیای نفیسه بقیمت سه لک روپیه بعنوان پیش‌کش گزرانید - خدیو آفاق تمام روز در همانجا بسر برده آخر روز بدولت خانه مراجعت نمودند - شانزدهم رمضان المبارک فاضل خان بابراهیم خان وغیره چهار پسر امیر الامرا و دیگر نوکرانش از لاهور آمده

پیشانی بخت را به سعادت زمین بوس عتبهٔ والا رتبه نور اندود ساخت - ابراهیم خان را به عنایت خلعت خاصه و خنجر مرصّع و اضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و بمرحمت علم و نقّاره و عبد الله بیگ را بعنایت خلعت و علم و دو پسر دیگر را بخلعت معزز و مکرم نمودند - تمامی متروکات آن مرحوم را که از نقد و جنس یک کرور روپیه بقید ضبط در آمده از روی کمال عنایت سی لک روپیه بابراهیم خان و بیست لک روپیه به سه پسر و ده دختر مرحمت گشت - و پنجاه لک عوض مطالبه در سرکار والا ضبط گردید *

بیست و یکم رمضان که روز تیر از ماه تیر بود جشن گلابی آرایش یافته بآئین معهودهٔ هر ساله از شاهزادهای والا گهر و امرای عظام صراحی‌های مرصّع و طلا میناکار پر از گلاب از نظر اقدس گزشت - و محمد صفی ولد اسلام خان از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و قلعه داری کانگره از انتقال سید خضر نوازش یافت - بعرض مقدّس رسید که نوزدهم رمضان حیات خان در اکبر آباد و بیست و هفتم شعبان میر شمس الدین در پتن بساط حیات در نوردیدند - شصت هزار روپیه بدستور هر سال بمستحقان و بی نوایان مرحمت نموده هر روز جمعی کثیر را باصناف اطعمه و اشربه و تنقلات حلاوت مآب کامیاب لذّات گونا گون می فرمودند - حکیم حاذق در مستقر الخلافه از دار الفنا رحلت بعالم بقا نمود - شانزدهم شوال اسد خان به منصب دو هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار و سلطان حسین ولد اصالت خان بمنصب هزاری پانصد سوار و حاجی احمد سعید بدیوانی بهار و سردار قیام خانی بمنصب هزاری سه صد سوار از اصل و اضافه سر بلند گشتند *

کیفیت رسیدن معظّم خان بخدمت بادشاهزاده والا گهر محمد اورنگ زیب بهادر و مفتوح شدن اکثر قلاع بیجاپور و سوانح دیگر

چون معظّم خان از موقف خلافت رخصت گشته بکوچهای متواتر دوازدهم ربیع الثانی بنواح قاهره بخدمت درّة التاج خلافت و اقبال گوهر اکلیل سلطنت و اجلال بادشاهزادهٔ عالی مقدار والا قدر محمد اورنگ زیب بهادر رسید آن عالی جناب در همان تاریخ بی توقف با جمیع بندهای بادشاهي و ملازمان خود بهمراهيِ تائید و توفیق آلهی بسمت مقصد راهي شده در عرض چهارده روز بنواحيِ چاندور رسیدند - و محلدار خان را با فوجی از برقندازان وغیره بحراست راه و سربراهيِ رسد در آنجا گذاشته روز دیگر نزدیک قلعهٔ بیدر دائره نمودند - سیدی مرجان قلعه دار که از غلامان قدیم الخدمت ابراهیم عادل خان بود و از مدت سی سال بحراست آن قلعه مي پرداخت و سامان سر انجام و دیگر مواد قلعداري مهیّا داشت و قریب هزار سوار و چار هزار پیاده تفنگچي و باندار همراه داشت باندیشهٔ نگاهداشت قلعه باستحکام برج و باره و سدّ مداخل و مخارج آن پرداخته بکار فرمائيِ ادبار مستعد مواجهه و مقابله گشت - شاه آفاق گیر بسبب این حرکت ناهنجار بمجرد رسیدن از راه همت بر تادیب او و تسخیر آن حصن حصین که چهار هزار و پانصد ذراع دور و دوازده ذراع ارتفاع و سه خندق عمیق بعرض بیست و پنج گز و ژرفائيِ پانزده گز در سنگ دارد گماشته خود با معظّم خان بگرد قلعه

بر آمده اطراف چار دیوار حصار را بنظر دقت نگر در آوردند - و همه جا ملچارها قرار داده بندهای بادشاهی و ملازمان خود را بمحافظت آن تعین نمودند - باوجود آن که از برج و بارهٔ قلعه از رگ ابر شعله بار توپ و تفنگ ژالهٔ آتشین بر اولیای دولت ابد قرین باران بود معظّم خان و دیگر بهادران موکب سعادت در عرض دو روز توپها را بکنار خندق رسانیده شروع در انباشتن آن نمودند - درین میان چندین مرتبه اهل حصار از سر جان گزشته و ملچارها ریخته با اجل دست و گریبان شدند - و هر مرتبه جمعی کثیر جان باخته بقیة السیف زخمهای کاري برداشته باز پناه بقلعه آوردند - تا آنکه مبارزان قلعه کشا بضرب توپ و تفنگ دو برج قلعه را خراب ساخته شرفات دیوار پائین را انداختند - بیست و سوم جمادي الثاني سنه سي ویکم که روز شرف نیّر اعظم بود محمد مراد با برقندازان و جمعی از ملازمان شاهی بهیئت مجموعي از ملچارهای خود بحرکت در آمده یورش نمودند و بمجرد رسیدن ببرج محاذي دیوار ملچار معظّم خان نردبانها را باطراف و جوانب گزاشته ببالا بر آمدند - سیدي مرجان عقب برج مذکور جرّی عظیم کنده و آن را به باروت و بان و حقه برآموده با هشت پسر و تمامي جمعیت خود نزدیک برج آمده ایستاد - و از روی تهور و تجلد سرگرم اظهار جلادت شده چنانچه باید آمادهٔ مدافعهٔ موکب اقبال گشت - درین اثناء بنابر آنکه همه وقت و همه حال بموافقت توفیق نقش مراد خداوندان بخت و اقبال بر وفق دلخواه درست مي نشیند چنانچه اسباب پیشرفت کار بر اصحاب سهیم السعادت خود بخود مهیّا و اماده مي گردد قضا را از بانی که دلاوران عسکر منصور مي انداختند شراره در جرّ مذکور افتاده آتش به باروت در گرفت و یکبار شعلهٔ غضب الٓهي بلندي گرای گشت - و خرمن وجود نابود اصحاب شرارت را با سیدي مرجان

و دو پسرش در هم سوخت و بقیهٔ آنها بدشواري تمام او را با پسرانش برداشته بارک رسانیدند و مجاهدان نصرت قرین فرصت را غنیمت دانسته از اطراف و جوانب بقلعه در آمده بر جمعیت تفرقه اثر غنیم حمله آور گشتند - و از صدمهٔ مرد آزمای سرداران آهنگ سر بدر بردن نموده جمعی را بکشتن دادند - درین وقت شیر بیشهٔ دلیري و دلاوري اعلام نصرت بر افراخته و کوس فیروزي بلند آوازه ساخته داخل قلعه گشتند و مهابت خان و محمد بیگ داروغهٔ توپخانه را بمحافظت شهر برگماشتند - و قلعه‌دار که گرفتار چنگ اجل گشته بود از روی کمال عجز و فروتني امان طلبید و چون خود طاقت حرکت نداشت پسران خود را با کلید قلعه همراه میر حسین که امان نامه برده بود نزد بادشاهزاده فرستاد - آن مؤیّد منصور همه را خلعت داده امیدوار نوازش بادشاهي فرمودند - فردای آن روز چهارشنبه که سیدي مرجان جان بمالک سپرده بود شاه عالی تبار باز بقلعه و شهر تشریف برده در مسجدی که پیش ازین بدو صد سال در حکومت بهمنیه ساخته شده خطبه را بنام نامي خدیو آفاق بلند آوازه ساختند - الحمد لله و المنت که بنیرنگي اقبال جهان کشای چنین قلعهٔ متین که دم برابری با قلاع چرخ چنبري مي زد در عرض بیست و هفت روز بکمال آسانی مفتوح گشته دوازده لک روپیه نقد و هشت لک روپیه را سرب و باروت و غلّه و دیگر مواد قلعه داری و دو صد و سي توپ بقید ضبط در آمد - بیدر شهریست معمور و خوش عمارت سرحد ولایتش متصل تلنگانه است - در باستان نامهای هندوستان مسطور است که سابقاً بیدر حاکم نشین رایان دکن بود و همواره راجه کرناتک و مرهته و تلنگ اطاعت رای بیدر مي نمودند - و دمن معشوقهٔ نل راجهٔ مالوه که شیخ فیضي داستان او را به نظم در آورده به نل دمن موسوم ساخته

دختر بهیم سین مرزبان بیدر است - نخست سلطان محمد ولد سلطان تغلق بر آن دست یافت بعد از آن به بهمنیه منتقل گشت - و پس از آن در تصرّف بیجاپوریان بوده اکنون بعنایت آلهي داخل ممالک محروسه گردید *

چون بعرض عالي رسید که جمعی از لشکر عادل خان در نواح گلبرگه بقصد نبرد فراهم آمده بودند به مهابت خان امر شد که با پانزده هزار خوش اسپه رزم آزموده به تنبیه مخذولان پرداخته از آبادي در آن سر زمین نشانی نگزارد - و بنیاد عمارات و آباداني انداخته عالم را بر بوم و چغد گلستان سازد - هنوز خان مذکور از نواحيِ بیدر روانه نگشته بود که در وسط روز قریب دو هزار سوار به فاصلۀ سه کروه از لشکر ظفر اثر گاوان بنجاره را که بچراگاه رفته بود پیش انداخته روانۀ قرارگاه خود شدند - معظّم خان و دلیر خان و رتن و سیّد شهاب و دیگر بندهای بادشاهي و محمد مراد را با جمعیت خود بجهت استخلاص مواشي و تادیب مخذولان تعین نمودند - فرستادها باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بشتاب صرصر بر سر مقاهیر تاختند و گروهی انبوه را بقتل رسانیده سر تا سر مواشي را بدست آوردند - چون مردودان بهزار دشواري خود را افتان و خیزان از معرکه بیرون برده بودند قرین ظفر بمعسکر معاودت نمودند - و افضل مقهور نوکر عادل خان که بقدم جرأت پیش آمده بود از استماع این خبر بی دست و پا شده بی آنکه گریختها باو رسند از بسیاريِ بیم و هراس به کلیاني بند نشده بدیگر سران عسکر نکبت اثر پیوست - و چون مهابت خان نواحيِ کلیاني را پی سپر و پامال خیل تاراج نموده روانۀ پیش گردید در اثنای راه هر روز غنیم تیره گلیم از دور سیاهي نمودار ساخته قدم پیش نمي گزاشتند - بهادران عسکر بر آنها تاخته بباد صدمۀ باد پایان آتشین

عنان چون اندیشهٔ تفرقه اثر ایشان آنها را پریشان ساخته همگنان را
سپرد شمشیر تقدیر می ساختند - هشتم رجب خان محمد و افضل و رستم
پسر رندوله با برادران و پسران ریحان و دیگر مقهوران قریب بیست هزار سوار
از کم فرصتیها قابوی وقت یافته در اطراف لشکر ظفر اثر شوخی و خیرگی
بنیاد نهادند - و رفته رفته کار آن مقهوران از خیرہ چشمی بچیرہ دستی
کشیده آغاز پیش تازی و دستبازی نمودند - مهابت خان زیاده روی و بالا
دویٔ اهل خلاف را بر نتافته از جا در آمد و راجه سجان سنگه بندیله را
بر دائرہ گزاشته با راو ستر سال و جلال کاکر وغیرہ بهادران که هراول این فوج
بودند عنان به تیز جلوئی سپرد - درین حال غنیم برابر فوج برانغار که سرداری
آن به دلیر خان مقرر بود شروع ببان اندازی نموده بازو بدار و گیر کشاد -
رتن راتهور و بهوج راج بی رخصت سردار بزد و خورد در آمده بر قلب
مقهوران زدند - غنیم به رزم ایذان پرداخته از روی ثبات قلب و دلاوری
بر سر دلیر خان جلوریز در آمد - و از جانب دیگر افضل و رستم و یاقوت
و پسران بهلول از هر جانب شروع در انداختن بان و تفنگ نموده هنگامه
آرای نبرد گشتند - مهابت خان که آئین سرداری مرعی داشته از
هر طرف خبر می گرفت چون دید که بر اخلاص خان و دلیر خان کار تنگ
ساخته اند و معامله از خود داری در گزشته و ایستادن خلاف آئین
سرداریست خود را بی اختیار بر غنیم زده حملهٔ نمایان بجا آورد - چنانچه
بمحض تاختن آن سردار جلادت آثار سرداران مخالف را قرار از دل و دل
از جا و پا از رکاب و ثبات از پا رفته بپای باد پایان که سر راست راه فرار شده
بودند بمفر خود شتافتند - و آن خان شجاعت نشان تا دو کروه دنبال
ایشان از دست نداده در طی تعاقب جمعی کثیر را پی سپر ساخته
مراجعت نمود - و حقیقت حال معروض داشته نظر بر کثرت غنیم و جنگ

بگریز آنها التماس کومک نمود - چون اثری غنیم نیافت زیاده بر یک روز توقف ننموده پیش از رسیدن کومک دهم رجب مراجعت نمود - باشارهٔ غنیم لئیم سیوا و مناجي بهونسله سر به شورش برداشته از غفلت تهانه داران بپرگنهٔ رایسین و چمار کونده و دیگر برخی از نواحيِ احمد نگر تاختند - بادشاهزادهٔ والا مقدار نصیري خان و کار طلب خان و ایرج خان و جمعی دیگر از بندها را که مجموع سه هزار سوار باشد به تنبیه آنها تعین نموده راو کرن را که از اورنگ آباد به بیدر می آمد فرمودند که خود را باحمد نگر رسانیده باتفاق یک دیگر بمالش غنیم پردازند - و شاهزاده سلطان معظّم را بافتخار خان در قلعهٔ بیدر گزاشته بیست و سوم رجب خود بدولت و اقبال متوجه تسخیر قلعهٔ کلیانی شدند - و سبکبار جریدهٔ طومار راه در نوردیده بیست و نهم مطابق بیست و ششم اردي بهشت به سر زمین کلیاني پیوسته در همان تاریخ برج و بارهٔ آنرا بنظر آورده بمحاصره پرداختند - با آنکه در عین این حال متحصّنان بر سر جدال و قتال آمده دست بانداختن توپ و تفنگ و سایر آلات جنگ کشوده بودند معظّم خان و دیگر امرا برای ساختن ملچار و دمدمه پرداخته قصد داشتند که بهرکیف خود را بپای حصار رسانند - و متحصنان در گرمیِ هنگامه جدال و قتال افزوده بر ملچار معظّم خان ریختند و باندک ستیز و آویز جمعی تن بکشتن داده خود را باز به پناه قلعه رسانیدند - و هر چند قلعه نشینان بان و توپ و تفنگ چون ژاله ببارش در آورده در ممانعت و مدافعت سعي بلیغ بجای آوردند و مردم بسیار از لشکر ظفر اثر زخمي گشته بعضی هلاک گشتند اما بحسن سعي و اهتمام معظّم خان هشتم شعبان ملچارها بکنار خندق رسیده کار متحصّنان تنگ گشت - چون مردم غنم مانند مور و ملخ در صحرا پهن شده سدّ راه رسد و مترددین

بودند لاجرم دو نوبت کهی یکی بسرکردگی مهابت خان با راجه رای سنگه و راو ستر سال و اخلاص خان وغیره با ده هزار سوار و دیگر باهتمام شاه نواز خان و نجابت خان و میرزا سلطان وغیره با ده هزار سوار قرار دادند - و این هر دو سردار جلادت آثار نوبت به نوبت کهی بلشکر ظفر اثر میرسانیدند - روزی مهابت خان به پیته شاهجهان پور از مضافات اودگیر که پنج کروهی کلیانی است رفته وقتی که کهی را همراه سپه سالار روانه نمود بعد از طی قدری مسافت از نمودار شدن غنیم بجمعیت تمام او بر گشته نزد مهابت خان آمد - خان مذکور نگاهبانی پیته به عهده نعمت الله و مرتضی قلی خان پسران حسام الدین خان مقرر نموده خود با عسکر منصور بقصد نبرد از جای خود حرکت کرده بسوی غنیم رهگرای گردید - بیست هزار سوار از مدبران روباه باز پیش آمده افواج بادشاهی را دائره وار احاطه نمودند - و از طرفین هنگامهٔ جنگ به تیر و شمشیر و بان و تفنگ گرم بازار گشته ضرب تیغ مجاهدان دین نرخ کالای گران مایهٔ جان را بغایت ارزان ساخت - رستم وغیره اگرچه بغلبهٔ تمام بافواج چنداول که سردار آن اخلاص خان بود آویزشی سخت بجا آوردند اما از بسیاری ریزش تیر و تفنگ و زور بازو و ضرب تیغ مجاهدان دین جز تن بکشتن و گردن به تیغ مرد افگن دادن نفعی ندیده خایب و خاسر بر گشتند - درین اثناء خان محمد با فوجیّ عظیم بر راو ستر سال جلو ریز در آمده بگیر و دار در آمد - آن مرد مردانه که چون کوه پایدار از غایت وقار بجای خود ایستاده بود قدم مردانگی استوار نموده اصلا از جا در نیامد و صدمهٔ آن فوج گران سنگ بکاهی بر نداشته بجانب آن بد اختر چون شیر ژیان آن چنان حمله آورد که جمعی را بر خاک هلاک انداخته همه مخالفان را بطعن نیزه و ضرب شمشیر بی جا و بی پا ساخت -

درین وقت که عرصهٔ پیکار از دود توپ و تفنگ آتش بار و شرار نعل هیونان برق کردار و فزونیٔ گرد نمونهٔ محشر شده پدر از پسر خبر نمي گرفت پسران بهلول با حشری انبوه بر راجه رای سنگه ریخته از طرفین هنگامهٔ جدال و زد و برد بنوعی گرم کردند که در جذب آن دار وگیر روز شمار بحساب در نیامد - و کارزاری بغایت صعب درمیان آمده کار بجای رسید که راجه هم نبرد خود را بر خاک هلاک انداخته خود هم بسه زخم کاري و جراحت های منکر و هجوم غنیم پیاده شده به تردد در آمد - و بیرم دیو وغیره راجپوتیه نیز بجهت رعایت خاطر و اعانت برادري از اسپان فرو آمده و دل بر مرگ نهاده بکشاده پیشانی کمر همت بستند - و بنابر دلیریٔ طبیعي و دلسوزیهای خویشي دست و بازو بکشش و کوشش بر کشوده بسی مرد و مرکب از غنیم بر خاک هلاکت انداختند - و بعد از ادای حق مردي و مردانگي سیو رام سردار فوج رانا و جمعی کثیر از تابینان راجه جان در حلال نمکي داده نیکنامیٔ جاوید عوض گرفتند - مهابت خان درین وقت خود را بوقت رسانیده بحملهٔ نخست غنیم را بر داشته راهي بیراههٔ فرار ساخت - و صفوف مخالفان را از یک دگر شگافته و عقب هزیمتیان خیلی راه تاخته بعد از برگشتن راجه را از میدان برداشت - و همچنین اخلاص خان نیز با وجود زخم نیزه برران مردانه به ثبات قدم پرداخته افضل مقهور را که بافواج کلیاني روبروی او بود بی جا نمود - و سجان سنگه سیسودیه و دیگر بندهای ناموس پرست نیز زخمهای کاري برداشته آن تیره درونان را نومید از معرکه بیرون راندند - و دو گهري از شب گزشته به پناه ظلام افواج افواج غنیم لئیم رو به هزیمت داده سر خود گرفتند *

چون ملچار بکنار خندق رسیده و اکثر شرفات بضرب توپ از هم ریخته اولیای دولت بانباشتن خندق اشتغال داشتند و تا نوزدهم این ماه سه حصهٔ آن را بر آموده قلعه را مشرف بر تسخیر ساخته بودند و باوجود شوخي و خیرگيِ غنیم بادشاهزادهٔ عالي فطرت متوجه تنبیه آنها نمي شدند و همگي توجه مصروف فتح قلعه نموده بدفع افواج عادل خانیه کما ینبغي مقید نمي گشتند - غنیم ازین جهت دلیر تر شده قدم هر روز پیشتر مي گزاشتند و قریب سی هزار سوار شش کروهيِ معسکر بندگاه خود قرار داده از آنجا جریده شده دو کروهيِ لشکر ظفر اثر قرار گرفتند - بادشاهزاده پی بمقصد آنها برده دریافتند که خلاصه مطلب ایشان اینست که علّت تشویش و تفرقهٔ جمعیت خاطر گردیده باین طریق چندی معاملهٔ تسخیر قلعه را در حیّز تاخیر و تعویق اندازند - لهذا از راه مصلحت فرستادن افواج نصرت امتزاج بصوب بهالکي بجهت آوردن رسد شهرت داده بیست و چهارم شعبان شاه فلک دستگاه هژبر میدان دلیري و خصم افگني راجه رای سنگه و اخلاص خان وغیره بندها را بجهت محافظت اردو و ملچار گزاشته فوج قول را بوجود فایض الجود خود زینت بخشیده بتائید آسماني و اقبال حضرت ظل سبحاني بافواج آزموده کار به پیکار غنیم فرسوده روزگار سواری فرمودند - و نوباوهٔ ریاض سلطنت سلطان محمد را با جمعی از بندگان و تابینان خود التمش و معظّم خان و نجابت خان و راجه سجان سنگه بندیله و دلیر خان وغیره بندها را هراول و شاهنواز خان و راو ستر سال وغیره را جرانغار ساخته همین که از خیمها بر آمدند غنیم لئیم با سي هزار سوار از دور سیاهي آشکار ساخت - پسران بهلول که هراول آن تیره باطنان بودند با فوجی دلیری نموده با هراول لشکر ظفر اثر در آویختند - اگرچه بعد از حصول اقبال وصول بموکب اقبال و قبول

دمی چند ثبات قدم ورزیده تلاش نمایان بجا آوردند چنانچه ضرب
شمشیر به دلیر خان در آن دار وگیر رسیده بسبب مسلح بودن آسیب
نرسید - هم چنان از چهار طرف هجوم آورده بهیئت اجتماعی اسپ
انداختند امّا دلیران لشکر ظفر اثر جای خود را خالی نکرده چندان
ثبات قدم ورزیدند که آن روباه بازان شیرک شده پیش آمدند - چون
قابوی تاختن اسپ به یکّه تازان معرکه پرداز شد به یکبار اسپان بر انگیخته
بر آن کم فرصتان زیاده سر حمله آور گشتند - آخر کار جمعی کثیر
از آن سوخته اختری بخت بر گشته را به شعلهٔ کین آتش فنا در
خون بقا زده سرگشتهٔ وادی گریز ساختند - و چندی از بندهای بادشاهی
نیز برفع درجهٔ شهادت مرتبهٔ رسائی سر افرازی دارین و سعادت کونین
در یافتند - درین اثناء شاهنواز خان و راو ستر سال و شمس الدین خویشگی
و مهابت خان از چپ و راست در آمده بباد حملهٔ دلیرانه جمله بداندیشان
را پاشان و پریشان ساخته هر سبک سری را بگوشه انداختند - و پس از
فرار ایشان بر سبیل تعاقب شیوهٔ دنبال گیری آن مقهوران پیش گرفته تا بنگاه
ایشان تاختند - و خیمه و خرگاه را آتش زده تا ممکن به هیچ وجه دست
از قتل و اسیر آن گروه باز نداشته بعد از استیفای بهرهٔ اوفر از مقصود مظفر
و منصور معاودت نمودند - از آن روکه محاصرهٔ قلعه درمیان بود و اثری از
غنیم پیدا نه و خبر از ملچار گرفتن ضرور تر از همه لاجرم زیاده برین
تعاقب ننموده شامگاه مقارن فتح و نصرت بدوایر دولت نزول نمودند -
و برخی از اهل وفا و وفاق که نصیری خان وغیره بندهای با اخلاص باشند
چون باحمد نگر رسیدند به یکبار از موضع خود بارگیها بر سیوا که در آن
سر زمین گرد فساد بر انگیخته بود تاخته و پلارک خون ریز بر آخته همه
مخالفان را درمیان گرفتند و جمعی کثیر را جریح و قتیل ساخته سر راست

راه فرار گردانیدند - و بعد ازین مقرر شد که کار طلب خان در نواحي جنير و عبد المنعم پسر میرزا خان و هوشدار در تهانۀ چمار کونده و ایرج خان و نصرت خان و دیگر جمعی از بندها در ناندیه محاذي قلعۀ پرینده توقف نمایند - تا پرگنات از آسیب آن دیو ساران سالم و ایمن بوده کسی را مجال تعرّض به رعایا نباشد - چون در آن مملکت صحرای زقوم بسیار است و بفرمان سردار شهامت آثار بیشتر از زقوم خندق پر نموده بودند و حصار گزینان پیوسته باروت و نفت و کاه بسیار از بالا آتش زده می انداختند و چوب زقوم سوخته باز از سرنو تردد پر ساختن آن مي نمودند بدین سبب کار یورش بد رنگ مي افتاد - لاجرم بامر عالي شروع بانباشتن آن از سنگ و خاک نمودند - و در همین تاریخ ملک حسین و فتح روهیله و محمد بیگ داروغۀ توپخانه حسب الامر عالي با دو هزار سوار بقصد تسخیر قلعۀ نیلنگه شتافته بعد از وصول بمقصد باوجود سعي متحصّنان در مدافعه و مقابله سر سواري بقهر و غلبه قلعه را بدست آورده قلعدار وغیره را با تمامي اسپ و اسلحه مقیّد ساخته بحضور پر نور فرستادند - و هم چنین شیخ میر بگرفتن چچولی شتافت - چون پیش از رسیدن مومی الیه حارس آن جا مغلوب رعب و هراس گشته از قلعه بیرون رفته بود بی تصدیعه آن قلعه نیز به تصرف اولیای دولت قاهره در آمد و جمعی که دست به یراق بردند مقتول و ماسور گردیدند *

بیستم این ماه شاهزاده سلطان محمد را با معظم خان و راو سترسال و میرزا سلطان و دلیر خان وغیره بجهت دفع اشرار که مکرر مالش سزا یافته متفرق شده بودند و باز جمع آمده مي خواستند مخلّ قلعه گرفتن شوند تعین فرمودند و به تاکید امر نمودند که بسعي و تلاش بر آن بد سگالان پیشی جسته سلک جمعیت ایشان را بنحوی از هم پریشان

سازد که دیگر این گونه خیالات در خاطر آن آشفته مغزان سراسیمه سر گزر نکند - لاجرم آن قرّة باصرهٔ عظمت باین عزیمت صائب جریده گردیده با بهادران گزیده بر چیده بامداد حمایت و عنایت آلهی راهيِ بنگاه آن مقهوری چند گردید - بعد از طی بیست و چهار کروه رسمي سیاهيِ سپاه غنیم تیرهٔ گلیم از دور ظهور یافت هوا خواهان بی درنگ چون برق سوزان خود را بر قلب لشکر آن سیاه رویان سوخته خرمن زدند - و در اندک زمانی به نیروی تائید آلهي و اقبال نامتناهیِ بادشاهي مخالفان را بی پا و بی جا ساخته تا دو کروه تعاقب نمودند - و در اثنای ره نوردی بسی دیهات و قریات را پی سپر مراکب مواکب اقبال گردانیده خشک و تر آن دیار را بآتش غارت و نهب پاک سوختند - و آخر روز بقصبهٔ گلبرگه رسیده حسب الامر جمعی را بجهت محافظت پناه بردگان مزار فیض آثار سیّد محمد گیسو دراز تعین نموده دیگر تمام سرزمین آن را بجاروب نهب و غارت پاک روفتند - چون خندق قلعه بسنگ و خاک انباشته برجها با فصیل بضرب توپها خراب گشت بیست و هفتم دلاوران نصرت شعار بمدد زینه بر برجی که مخاذیل پیش آن دیوار ریخته بر آورده بودند بر آمده شروع در کندن و انداختن آن دیوار نمودند - اگرچه متحصّنان از درون گرم مدافعه و مجادله شده بیان و تفنگ بازار کارزار و هنگامهٔ جنگ را رونق و گرمي دادند و حقهای باروت و لحافهای نفت آلود و پشتوارهای کاه را آتش داده از بالا مي انداختند اما دلاوران تهور کیش سخت کوش به یمن کارکشائیِ اقبال بیزوال شهشاه عدو بند آفاق گیر آن را شبنم گلزار فتح انگاشته و در راه خداوند خود جان عزیز را دریغ نداشته یک دفعه بدرون ریختند - درین صورت دلاور حبشي که از قبل عادل خان با دو هزار پانصد برقنداز و توپ و تفنگ بسیار

بمحافظت آن مي پرداخت خود را در معرض هلاک دیده دل پای داد و بیست و نهم عرضداشتی مشتمل بر استعفای زلّات و جرایم خود ارسال داشته اظهار اطاعت نمود - چون در قلعه بیشتر مردم مسلمان خصوص از گروهی سادات بودند بمقتضای مروّت و فتوت دینداري او را با سائر قلعه نشینان امان جان داده حکم فرمودند که باعیال و اطفال همه از قلعه برآیند - روز دیگر غرّهٔ ذي قعده سنه یک هزار و شصت و هفت قلعدار با کلید در خدمت عالي رسیده التماس رخصت بیجا پور نمود - شاه فلک دستگاه قلعه را بتصرف خود آورده خطبه بنام نامئ بادشاه آفاق گیر بلند آوازه ساخته اورا مخلّع به بیجا پور رخصت فرمودند *

چون از عرایض گوهر اکلیل جهانباني حقیقت کشودن قلعهٔ مذکور بعرض مقدّس رسید از روی کمال قدرداني و نهایت مهرباني شانزدهم ذي قعده بآن بخت بیدار سرپیچ یک قطعه لعل و دو دانهٔ مروارید و خلعت خاصه و خنجر مرصّع با پهولکتاره و فیل با یراق طلا و ماده فیل بطریق انعام که از سابق و لاحق دوازده کرور دام باشد مرحمت فرمودند و بیدر را بظفر آباد موسوم ساختند - و بمعظّم خان خلعت خاصه و محال ولایت کرناتک بجمع چهار کرور دام که پیش از ملازمت اشرف از مرزبان آن جا گرفته و پس از آن داخل ممالک محروسه گشته بود بطریق انعام عنایت نمودند - و شاهنواز خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و مهابت خان را باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خلعت خاصه و شمشیر مرصّع و نجابت خان را باضافهٔ هزار سوار بمنصب پنج هزاري چار هزار سوار و راجه رای سنگه را نیز بهمین منصب و خلعت خاصه و شمشیر مرصّع و اسپ عربي با زین زرّین و فیل و ماده فیل معزّز

و مباهي گردانيدند - فرمان شد که چون راجه رای سنگه درین مهم ترددات نمايان بجا آورده و زخم‌های منکر برداشته اورا رخصت وطن داده یک لک روپیه نقد در طلب نقدي او تن نمایند - و اخلاص خان باضافهٔ پانصد سوار بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عطای خلعت و نصرت خان نیز باضافهٔ مذکور بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار و دلیر خان باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب دو هزار و پانصدي هزار سوار و سجان سنگه بندیله بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و راو رتن بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و دیگر اکثر بندها که مصدر تردد نمایان شده بودند بمنصب نمايان از اصل و اضافه سر افرازي یافته بر کام خاطر فیروز گشتند *

چون غازي پسر رندوله و عبد الرحمن داماد ریحان شولا پوري بارادهٔ بندگيِ درگاه آمده درین یساق تردداتِ نمايان بجا آورده بودند نخستین بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و دومین بمنصب دو هزاري هزار سوار سر بلندي یافتند - چون درین وقت کارها بر وفق مرام موافقان بر آمده فتح حصون که پیش نهاد خاطر اشرف بود بوجه احسن روی نمود بیجاپوریان شیوهٔ تطوع و تعبّد پیشه کرده بنده و سر افگنده شدند - و جانشین عادل خان در هیچ مادّه ایستادگی ننموده ابراهیم خان بچتر را که از معتمدان آن خاندان بود فرستاده امان طلبید - و مقرر شد که یک کرور و پنجاه لک روپیه از جواهر گران بها و نقد و افیال بطریق پیش‌کش واصل ساخته قلعهٔ پرینده با لواحق و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو بتصرف بندهای بادشاهي وا گزارد - و بعد از برگشتن بچتر خان اسناد سپردن حصون و ولایت مذکور بنام بندهای درگاه ارسال داشت و عرضداشت بادشاهزادهٔ والا اقبال با عرضداشت او متضمن باین معنی بدرگاه جهان رسید - بادشاه شکسته نواز فلک دستگاه از روی کمال عنایت و احسان

بر عجز و در ماندگي او بخشیده پنجاه لک روپیه از جمله پیش‌کش معاف فرمودند و فرمان عالیشان محتوی بر عنایات بادشاهي بنام او صادر فرمودند - و ببادشاهزادهٔ عالي مکان فرمان دادند که با عساکر فیروزی مآثر مراجعت باورنگ آباد نموده قاضي نظاما را برای وصول پیش‌کش بفرستند - و بمعظّم خان حکم شد که در قلعهٔ پرینده و قلاع ولایت کوکن و محال ونکو تهانه نشانده بعد از مراجعت قاضي نظاما با پیش‌کش روانهٔ درگاه عالم پناه گردد *

هژدهم ذي قعده شجاعت خان بقلعداريِ ارک کابل و سعادت خان بصیانت حصار شهر مذکور از تغیر فتح الله ولد سعید خان و عبد الله خان ولد خان مذکور بمنصب دو هزاري دو هزار سوار و فوجداريِ هر در بنگش از تغیر سعادت خان و بیست و یکم خواجه دولت محلي بخدمت نظارت مشکوی معلی از تغیر ناظر خان و عطایَ خلعت و خطاب دربار خان و اضافه سر بلندي یافتند *

حقیقت عارض شدن عارضهٔ نا ملائم بر مزاج اشرف و وقوع وقایع عظیمه و برهم شدن معاملات سلطنت

در عین این امن و امان که از وفور عاطفت و احسان و فرط نوازش و لطف بی پایان آن سرور رعیت پرور کافهٔ انام بکمال فارغ بال و رفاه حال مي گزرانیدند و از صبح تا شام بفرخي روز عید و نو روز و از شام تا بام بروسفیديِ لیلة القدر بسر برده از حصول انواع امال و امانی کامیاب

مرادات دوجهاني و سعادات جاوداني بودند که به یک ناگاه هفتم ذي حجّه سنه یک هزار و شصت و هفت عارضهٔ نا ملائم عارض وجود مقدّس گردید و مزاج مبارک آن باعث استقامت احوال عالم اول از حبس بول و قبض طبیعت و ثانیاً از رهگزر ازدیاد مواد دموی که سبب ورم اسافل شده فی الجمله تمایلی از مرکز اعتدال حقیقي راه یافته طرفه گراني پیرامن کالبد روحانيِ آن پیکر قدسی گشت - بنابر آن که کار از چارهٔ گریِ محلّلات گزشته بود اطبای قانون دان شفا طلب ناچار در تقلیل مواد مرتفعه و تلطیف قلع مادهٔ منتصبه بحجامت کوشیدند - از آن جا که کوشش تدبیر با دستبرد تقدیر بر نیاید اصلا معالجهٔ اطبای مسیحا دم نافع و سودمند نیفتاد - و روز بروز بیماری رو باشتداد آورده امتداد آن یک هفته کشیده رفته رفته به تسلسل بول و قبض طبیعت و ورم زیر ناف منجر گشت و خشکيِ کام و دهان رو به تزاید نهاد و بسبب خوردن ادویه سرد کار بادرار بول انجامید و گاه گاهی اثر تپ نیز علاوه دیگر علل مي شد - چون درین هفت روز مطلقاً میل طبیعت اقدس بطعام نبود و اصلاً چیزی نوش جان نفرموده و دوا و مداوای حکما فائده نمی داد تزلزل باساس طبایع و ارکان و وهن و فتور در بنای استقرار کون و مکان راه یافته زمین بر قرار خویش بل آسمان بر مدار خویش نماند - تا آنکه بعد از مبالغهٔ اطبّا شروع در خوردن قلیلی شوربای پودینه فرموده برای دفع قبض بتجویز تقرب خان شیر خشت نفعی عظیم بخشید - و ضعف رو بکمي نهاده طبیعت مکرر اجابت نمود *

درین مدت اگرچه شاه بلند اقبال محمد دارا شکوه و بعضی از خاصان و مقربان حضرت خلافت در آسایش گاه مقدس بار یافته از مشاهدهٔ طلعت خجسته کسب مادهٔ آرامش خاطر و تسلّی دل می نمودند امّا

ازین جهت که در معرض این احیان از مطلع غسل خانه چه جای بارگاه خاص و عام آن آفتاب اوج عزّ و اجلال طلوع گیتي افروز ننمود عموم خلایق از سعادت دیدار حرمان نصیب بوده از روی کمال خواهش و آرزومندی بغایت اضطراب داشتند - پانزدهم ذي حجه بجهروکهٔ دیوان خوابگاه معلی تشریف آورده سایر بندها را بار کورنش دادند و آرزومندان دیدار فایض الانوار را از جلوهٔ جمال با کمال حیات تازه و مسرت بی اندازه عطا فرمودند - درین تاریخ بادشاهزادهٔ سعادت پژوه محمد دارا شکوه را باضافهٔ ده هزاری ده هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنجاه هزاری چهل هزار سوار سی هزار سوار دو اسپه سه اسپه و انعام یک کرور دام که از سابق و لاحق بیست کرور دام باشد سربلند و سرفراز ساختند - و مبلغ هفت لک و پنجاه هزار روپیه زکوة سائر دار الخلافه معاف فرموده حکم فرمودند که هر جا رایات اقبال نزول اجلال داشته باشد زکوة آنجا معاف شناسند - و پنج هزار مهر بجهت ارباب استحقاق حوالهٔ فاضل خان و رضوی خان و سید هدایت الله صدر فرمودند و بسیاری از زندانیان را بی آنکه از کیفیت جرائم جنایات آنها شرایط استفسار بجا آید آزاد نمودند *

درین ولا عرضداشت بادشاهزادهٔ جهان و جهانیان محمد اورنگ زیب بهادر مشتمل بر خبر تولد فرزند سعادتمند شب یازدهم ذي حجه سنه یک هزار و شصت و هفت با هزار مهر نذر از نظر فیض اثر گزشت - آن نوبارهٔ ریاض سلطنت را بسلطان محمد اکبر نامور گردانیده خلعت خاصه ببادشاهزادهٔ عالي فطرت بلند مرتبت مرحمت گشت - و معظّم خان بسبب وقوع بعضی امور خلاف مرضي اشرف از خدمت جلیل القدر وزارت معزول گشته حکم معلی بشرف نفاذ پیوست که محمد امین خان که به نیابت پدر خدمت دیواني بتقدیم مي رسانید به کچهری نرود

و معظّم خان با مهابت خان و دیگر بندهای بادشاهي بحضور پرنور بیاید و تا مقرر شدن دیوان دیگر رای رایان بامور دیواني بپردازد *

از واقعهٔ سورت بعرض مقدّس رسید که قایم بیگ فرستادهٔ درگاه جهان پناه چون از استنبول مراجعت نموده وارد حلب گردید با مرتضی پاشا حاکم آن جا کمال محبت و دوستي بهم رسانیده از کثرت آمد و رفت بخانهٔ یکدیگر و کمال بی حجابي بیگ کنیز معتبر او که تازه خریده بود تعلق بهمرسانید و این معني بر طبع او گراني نموده به نوکران خود اشاره نمود که بخدمتکاران او سازش نموده زهر بخورش دهند - آن ناقص خردان باندک طمع فریب خورده بشربت زهرآگین کار او و محمد حسین دامادش باتمام رسانیدند *

هفدهم و نوزدهم محرم الحرام بجهروکهٔ درشن در آمده منتظران دولت دیدار را بشرف دریافت مشاهدهٔ جمال چهرهٔ نوراني کامیاب صورت و معني ساختند - و بجهت تخفیف کوفت و تغیر مکان حرکت بر توقف اولی دانسته برفاقت توفیق ایزدي و حراست تائید صمدي بیستم محرم روی توجه از دار الخلافه بصوب اکبر آباد آورده در وقت متوجه شدن خلیل الله خان را باضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عنایت خلعت خاصه و صوبه داري و حراست قلعهٔ شاه جهان آباد و میر میران پسرش را بخطاب میر خان و حسین بیگ خان از تغیر او بخدمت میر توزکي و روح الله میر عمارت را بخدمت دیواني و محمد صالح علي مردان خاني را به بخشي گري و دیواني بیوتات و واقعه نویسي دار الخلافه و محمد مقیم برادر کلانش را بخدمت دیواني بیوتات رکاب سعادت از تغیر او و عزّت خان را به نیابت شاه بلند اقبال بحراست دار السلطنت

لاهور از تغیر بهادر خان و شیخ موسوي گیلاني را بنظم صوبهٔ ملتان از قبل آن بیدار بخت و منصب هزاري چهار صد سوار اختصاص بخشیدند - بیست و نهم نزدیک متهرا از تغیر دانشمند خان میر بخشي که خود استعفا نموده بود محمد امین خان را بخشي گردانیده باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار و عطای خلعت خاصه و قلمدان مرصّع برنواختند - تقرب خان بانعام ده هزار روپیه از جواهر و طلا و شیخ فرید ولد قطب الدین خان باز بمنصب سابق سه هزاري دو هزار سوار و ابدال بیگ کوتوال بخطاب کوتوال خان نوازش یافتند *

از واقعهٔ دکن بعرض مقدّس رسید که گرامي گوهر بحر عزّ و اقبال محمد اورنگ زیب بهادر معظّم خان را به پرینده و قاضي نظاما را بجهت حصول پیشکش به بیجاپور فرستاده علي بیگ ملازم سرکار خود را با جمعی از تفنگچیان بحراست قلعه گزاشته شب دوشنبه ششم محرم مطابق حکم معلی مراجعت باورنگ آباد فرمودند - در پنج روز بظفر آباد عرف بیدر رسیده نه روز مقام فرمودند - و میر جعفر بخشي خود را با هزار و پانصد سوار و چهار هزار بندوقچي و پیاده وغیره بمحافظت قلعهٔ مذکور گزاشته چهاردهم صفر در سواد اورنگ آباد نزول اجلال فرمودند *

چون درین ایام صبیهٔ رضیهٔ شاهنواز خان که زوجهٔ مکرّمهٔ آن والا تبار عالي مقدار بود ازین جهان فاني رحلت نموده در قصور جنات عدن با حور العین آرام گرفت و از رهگزر انس و الفتی که بآن کریمهٔ دودمان صفوت و صفا داشتند غبار کدورت بخاطر عاطر راه یافته پنج روز بیرون توقف نموده نوزدهم صفر داخل اکبر آباد گشتند - مجملاً هشتم صفر سنه یک هزار و شصت و هشت همعنان دولت و اقبال بمنزل گهات سامی که بر کنار جون بفاصلهٔ سه کروه از اکبر آباد واقع است نزول اجلال

فرموده تا رسیدن ساعت مسعود برای نزول موکب والا بمرکز محیط دولت و اقبال که باختیار اهل تنجیم نوزدهم ماه مسطور قرار یافته بود ده روز در نشیمنهای آن مکان اقامت ورزیدند - درین مکان بکرم آلهي از خوردن ماء اللحم و اشربهٔ مقویه طبیعت بحال آمده از ابتدای کوفت لغایت امروز بعد از دو ماه و کثیری بی مدد دوا طبیعت اجابت نموده روز بروز اثر صحت رو بافزایش نهاد - اگرچه ازین کوفت تصدیع بیماري آن حضرت به نهایت مرتبهٔ نا تواني کشید و لیکن بنابر آنکه در تشیید مباني ثبات و قرار و توکل کامل آن حضرت خلل راه نیافته بود در عین آزار و کلفت که تاب و تحمّل آن مقدور بشر نبود باوجود کمال درد بصبر ایّوبي و نهایت شگفته روئي گزرانیدند - و خود را بحفظ و صیانت حکیم علی الاطلاق سپرده معالجت روحاني که عبارت از عطای نذور و صدقات است عمل نموده باین دستور شافي اجزا و مصالح داروی شفا مهیا ساختند - تا آنکه بخاصیت صدق نیت و التجا و ارادت بجانب احدیت که از لوازم علو همت است و بدستیارئ وثوق امیدواری و پایمردئ رسوخ عقیدت که مستلزم ثبات قدم و پائداریست در عرصهٔ رضاجوئي آلهي دوا سود مند و دعا مؤثر گردیده بمحض فضل آلهي و عنایت بی غایت نامتناهی بمجرد رسیدن این مکان فیض نشان شاهد مقصود از پردهٔ غیب چهره بنموده کار پردازیها مشیت جناب پروردگار بروی کار آمد - و رنگ آمیزیها نیرنگ قدرت قادر علی الاطلاق آشکار گشته مزاج وهّاج آن مظهر لطف آفریدگار بمرکز اعتدال و حالت اصلي باز آمد - چون قرار یافته بود که تا باتمام رسیدن کار عمارت بمنزل گرامي بادشاهزادهٔ بلند اقبال بمبارکي اقامت نمایند لاجرم هژدهم صفر از آن خجسته مکان نه بهادر پور تشریف آورده نوزدهم ماه

مذکور سال هزار شصت و هشت هجري هلال سفينه را از برکت نزول اشرف غيرت افزای ماه چهارده و دريای جون را چون نهر مجره پر نور گردانيده در ساعتی سعادت آمود بدولت سرای شاه بلند اقبال نزول اجلال ارزاني فرموده ساحت روزگار را بفروغ ديدار انور تجلي آمود فيض سرشار نمودند - ساير متوطنان اکبر آباد که مانند اهل صوم منتظر طلوع هلال فرّخ فال عيد شوال بر هر دو جانب دريا بسان مژگان صف بصف بهر تماشای آن زينت افزای انجمن شهود و پيرايه پيرای عالم وجود ايستاده بودند چون در عين پريشاني خاطر و توزع باطن در دل شب نوميدي طليعهٔ طلوع بامداد مراد براي العين مشاهده نمودند از غايت شادي و انبساط آن روز را روز عيد سعيد و نوروز گيتي افروز گرفته گرو ز عمر رفته و آينده گرفتند - و از ساکنان عالم بالا تا سکنهٔ دارالخلافهٔ والا رو بقبلهٔ اجابت آورده دست بدعا و لب بآمين کشادند - بعد از نه روز بعمارت عالیهٔ قلعه تشريف فرموده رای عالم آرا بر آن قرار گرفت که بشکر اين احسان بی پايان الٓهی و سپاس بی قياس لطف خاص نامتناهي مجلس نو آئين بحسن زينت چون گلشن ارم ترتيب دهند - لاجرم درين ايام خجسته آغاز فرخنده انجام که از مژدهٔ صحت بادشاه آفاق خديو مارب و استحقاق جهانيان کامياب مرادات دو جهاني و سعادات جاودانی گشته هر روز بنوروز عشرت مي گزرانيدند و ابواب نزول حوادث آسمان و شيوع فتنهٔ آخر الزمان بر روی اهل زمين مسدود گرديده خلق از غايت شادی و نشاط در جامه نمي گنجيدند آوازهٔ جشن قمري انتهای سال شصت و هشتم و آغاز سال شصت و نهم از زندگاني جاوداني آن حضرت روز دو شنبه بيست و چهارم ربيع الاول موافق دهم بهمن در دولت خانهٔ اندرون قلعهٔ مبارک آرايش پذيرفته آويزهٔ گوش ماهي تا ماه گشته شمول نشاء بيغمي

از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغها گسترد - و فیض خورّمي در فسحت آباد فراغ خاطرها رحل اقامت انداخته قاف تا قاف آفاق را سرشار نوشخند و قهقهۀ انبساط ساخت - بفام ایزد نوائین مجلسی بزیب و زینت آراسته گشت که از آغاز سرانجام اسباب نگارین کارخانۀ دنیا تا این آوان در عهد هیچ یک از سلاطین نامدار و خواقین کامگار آذین پذیر نشده بنظر فلک هزار چشم در نیامده باشد و بعد این هم ذکر مجملش چه جای تفصیل سرمایۀ آرایش روزگار و پیرایۀ تزئین لیل و نهار گردیده تا قیام قیامت مذکور زبانها خواهد بود - لله الحمد و المنت که از سر نو روی تخت روزگار و افسر گوهر نگار از قدم فرخنده و تارک مبارک زینت دیگر یافت و قامت خمیده پشت سپهر دوّار باستقامت مزاج وهّاج میل براستي نموده عالمی بفوز مدعا رسید - چون از آغاز ایام کوفت تا انجام آن بادشاهزادۀ والا گهر بلند اقبال وظایف خدمتگاري آن حضرت را که اعظم مراتب عبادات است از سرحد امکان در گرزانیده نیم نفس از فیض خدمت دوري نمي گزیدند لاجرم آن حضرت بعد از یافتن صحت بیشتر از پیشتر در مقام تربیت و ادای حقوق آن والا گهر گشته نخست به تشریف خلعت خاصه و انعام کرور روپیه نقد و جمدهر با پهولکتاره و سر پیچ لعل و بازو بند خاصه و تسبیح مروارید که اکثر اوقات مرسلۀ گردن مبارک مي ساختند و بیست و سه لک روپیه ارزش داشت و دیگر مرصّع آلات بقیمت چهارده لک روپیه دقایق مراتب و قدر و مقدار آن والا تبار را افزایش داده ده هزاري ذات و سوار بر اصل منصب آن سپهر مرتبه افروده جاگیر گرامی را موافق منصب شصت هزاري چهل هزار سوار سي هزار دو اسپه سه اسپه تنخواه نموده و تمام طلب منصب بانعام که هشتاد و سه کرور دام و حاصل آن از قرار دوازده ماهه دو کرور و پنجاه و

هفت لک و پنجاه هزار روپیه مي شود با صوبهٔ بهار و صد راس اسپ ضمیمهٔ آن مراحم عمیمه نمودند - سلطان سلیمان شکوه را باضافهٔ سه هزاري هزار سوار بمنصب ده هزاري پنج هزار سوار معزّز و مکرّم ساختند - جعفر خان را بخدمت وزارت کل و عنایت خلعت خاص و قلمدان مرصّع چهرهٔ مزید اعتبار بر افروخته تارک افتخار بر افراختند - و مقرر شد که بر محاسبات دستخط رای رایان و بر پروانجات پائین مهر خان مذکور مهر او هم مي شده باشد - و تقرب خان بمنصب پنج هزاري هزار سوار و فاضل خان بمنصب سه هزاري هزار سوار و نوازش خان بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و تربیت خان بمرحمت خلعت و جمدهر میناکار و اضافهٔ هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري اوده و عطای نقّاره و راجه مها سنگه بهدوریه بمنصب هزاري هزار سوار از اصل و اضافه سر افرازي یافتند *

درین وقت مهابت خان و ایرج خان و سید شهاب الدین و مهدي قلي خان و دیگر جمعی از بندها که بفرمان والا از دکن بدرگاه جهان پناه روانه شده بودند سعادت اندوز ملازمت اشرف گشتند - و هر کدام از محمد بیگ و یادگار بیگ باضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب هزار و پانصدي هفت صد سوار و سید بهادر بمنصب هزاري هزار سوار و خدمت فوجداري میان دو آب از تغیر غضنفر خان و جاگیر داري دون سري نگر وغیره و راجه سیو رام کور باضافهٔ پانصدي هزار سوار بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار و پانصد سوار و خدمت قلعداري مندو و اسمعیل بیگ بخدمت بخشي گري احدیان از تغیر سید بهادر و شفقت الله بداروغگي پیشکش از تغیر اسمعیل بیگ و سر بلند خان بخدمت داروغگي توپ خانه و منصب هزار و پانصدي سه صد سوار و فیض الله خان از تغیر مشار الیه بخدمت آخته بیگي و فرهاد بیگ علي مردان خاني

بخدمت میر توزکي و سید شهاب بارهه از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و دویست سوار و خطاب شیر خاني و فوجداري مندسور و عبد الله خان ولد سعید خان بفزوني پانصدي بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار و نصیري خان بمنصب سه هزاري هزار سوار از سابق و لاحق سر افراز گشته گرامي قدر والا مقدار شدند *

هژدهم ربیع الثاني بعرض اشرف رسید که ملاّ عبد الحکیم سیالکوتی که شرح فضائل و کمالاتش را دفتری جداگانه باید این مکان را محل اقامت خود ندانسته دوازدهم ماه مذکور رهگرای عقبی گردید - پانزدهم جمادي الثاني مهابت خان بعنایت خلعت خاصه و جمدهر مرصّع با پهولکتاره و خدمت صوبه داري کابل و معتقد خان ولد نجابت خان را بفوجداري و تیولداري بهرایچ از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار هشت صد دو اسپه سه اسپه اختصاص بخشیده معزز و مکرم رخصت فرمودند *

گزارش داستان عبرت افزای و نگارش واقعهٔ عبرت پیرای که در آغاز سال سي و دوم جلوس والا باقتضای قضای نازل روداد و وقوع حوادث و مصائب و برهم شدن معامله

اگر محوّل حال جهانیان نه قضا است
چرا مجاري احوال ما خلاف رضا ست
بلی قضا است بهر نیک و بد عنان کش خلق
بدآن دلیل که تدبیرهای جمله خطا ست

کسی ز چون و چرا دم همي نيارد زد
که نقشبند حوادث ورای چون و چرا ست
بدست ما چو ازین حلّ و عقد چیزی نیست
به عیش ناخوش و خوش گر رضا دهیم سزا ست

از غرائب سوانح دهر بوالعجب و بدایع وقایع روزگار حادثه زای واقعه طلب که در انجام عهد و فرجام روزگار اعلی حضرت ظل سبحاني صاحبقران ثاني روداد سانحه ایست اعتبار آموز حیرت افزای و واقعه ایست بصیرت اندوز عبرت پیرای که سرمایهٔ بینائي و کحل روشنائي در دیدهٔ اصحاب دانش و ارباب بینش می کشد و بی بصرانرا دیدهٔ حق بین حقیقت نگر بل گوش و هوشی دیگر مي بخشد - چنانچه از بدو آفرینش تا این آوان در آثار نامهای پاستان و تواریخ پیشینیان خاصّه از سلاطین قدیم و ارباب ملک عظیم نظیر آن بنظر حقایق نگر صاحب نظران در نیامده - و کیفیت این معامله برین نمط است که چون بخشندهٔ بی منّت آن نیّر اعظم سپهر عدل گستري را که در عالم صورت به همه معني جانشین خلفای راشدین و قائم مقام آئمهٔ دین مبین اند بلکه آیهٔ رحمت خاص از آسمان مواهب ایزدي بر بلاد و عباد فرود آمده بعطای کثرت اولاد امجاد که عمر دو باره بل حیات جاوید عبارت از آنست زندگي ابد بخشیده افسر سروري آن خورشید اوج ذرّه پروري را ز فرّ فرخندگي چهار گرامي درّ خلافت که هر یک درة التاج تارک اقبال اند فروغ نیک اختري داده لاجرم آن سرور ادب پرور بشکر این عطیهٔ کبری و سپاس این موهب عظمی آن والا گهرانرا تعلیم اوضاع محموده و آداب ستوده و اخلاق پسندیده و اطوار برگزیده و اجتناب از افعال ناشایسته و کردار و گفتار نکوهیده و تقوی و ورع و دیانت و امانت از آن رو که هر یک باعث اعتدال مزاج جهان و علّت آرام طبایع

جهانبانست و اورنگ آرایان زمانرا ناگزیر فرموده بهریک ملکی وسیع و مملکتی فسیح ارزانی داشتند و سر رشتهٔ انتظام و سر انجام رتق و فتق و بست و کشاد مهام مملکت مذکور برای رزین ایشان حوالت فرمودند و در سلوک وادیٔ کشور کشائی هادی گشته بخیال تسخیر ولایات نزدیک و دور انداختند - چون بنظر فیض اثر اعز و ارشد و بحسب قدر و سال از همگنان کلان تر بادشاه زاده محمد دار اشکوه بود بعد از رخصت انصراف دیگران باقطاع مملکت از فرط محبت معنوی و خواهش باطنی که بآن والا گهر داشتند پیوسته جلیس مجلس انس و انیس محفل قدس ساخته به یک لحظه دوریٔ آن سلطنت مآب از جناب خلافت تجویز نمی فرمودند - و در جمیع امور و همه حال او را بحسن سلوک و به نکوئی با برادران و مراعات مراسم موافقت و موافقت اخوان و از بدیٔ عاقبت ترک وفا و وفاق و سوء خاتمت اظهار نفاق تخویف و تحذیر نموده هر چند خواستند که فی مابین همواره طریقهٔ برادری که انصرام آن هنجار مستقیم میان اخوان صداقت آئین رسمیست مقرری مسلوک داشته نوعی تاکید و اهتمام در اتمام مراعات آن نمایند که سلسلة الذهب اخوت و صداقت از هر دو طرف بوثایق خلود و علایق دوام متانت پذیرد - امّا چون مقتضای قضا بامر دیگر تعلق پذیرفت و سر انجام امور خلافت و فرمانروائی در وقت مقرر به ید قدرت و اقتدار این قوی بازوئ سراپا نیرو رفته بود اثری بر آن مراتب مترتب نشد و این همه سعیٔ اشرف و نصایح ارجمند فائده نداده بجای نرسید بلکه صورتی چند از رنگ آمیز های فتنه پرستان و مکر و دستان ناراستان که داستانها ساخته از افسون فساد افسانهای پرداخته بودند جلوه گر عرصهٔ ظهور گشته کار بجای رسید که فی مابین ابواب پرخاش و ستیز مفتوح و راه صلح و صلاح مسدود شده

رنجش تمام بخاطرها راه یافته بمرتبه که هر کدام در مقام تلافي و تدارک این امر ناموضي پای قائم نشرده در طریقهٔ وجوب انتقام نهانی تردد مي نمودند - و بی اختیار از جا در آمده از خویشتن داري بر آمده منتظر وقت و قابو بودند تا آنکه عارضهٔ ناملایم عارض ذات اقدس و مزاج مبارک اعلی حضرت ظل سبحاني که باعث تعدیل امزجه و تقویم طبایع عالم بود گشته از نهج اعتدال انحراف یافت و خبر شدت و طول مدت آن در ملک شهرت یافته بسبب بعد مسافت و خلل اشرار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسائل بتجویز شاهزادهٔ کلان و مقیّد شدن وکلا و نرسیدن خبر واقعي چگونگيِ احوال خیر مآل صوبجات دکن و نزدیک و دور که بنابر رفع مواد فتنه و فساد و حصول جمعیت خواطر اشتهار آن واجب عقلي و مستحسن شرعي بود معامله از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت - و در ضمن این بد اندیشی چند برای صلاح دو روزهٔ کار پریشانيِ عالم را وسیلهٔ جمعیت خود انگاشته باخبار نویسيِ راست و دروغ در آمده عرایض اخلاص آمیز به هر طرف فرستاده معامله برنگ دیگر وا نمودند - و هم درین وقت بسبب آنکه شدت گرانی و کثرت ضعف و ناتوانی روز بروز ظهور و بروزی دیگر مي نمود آن حضرت علامت ارتحال در احوال خیر مآل آشکارا یافته از غایت دینداري و اسلام بسرانجام مواد معاد پرداخته باحضار چندی از خاصان و عمدهای دولت فرمان جهان مطاع صادر فرمودند پیش از ان که مجلس قرار بیعت دست بهم داد ابواب اندرز گوئي از هر روی کشوده نخست حاضران انجمن را به نگاهداشت سر رشتهٔ اخلاص و ارادت و موافقت ظاهر و باطن در هر وقت و همه حال و موافقت در همه جا بآن والا جاه وصیت فرموده آنگاه مواعظ ارجمند و پندهای دلپسند در همه باب خاصه تحصیل رضامندي و

خورسندي جناب الهي و حسن سلوک با عموم خلائق خدا و رعایت رعیت و جانب سپاهي آویزهٔ گوش هوش آن چشم و چراغ دودمان خلافت ساختند - و بنابر آنکه چارهٔ تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و دفع مقتضای آن از حوصلهٔ طاقت خردمندان افزونست دل از خلافت دنیا برداشته از راه آب بسرعت باد و سحاب خود را کشتي سوار باکبرآباد رسانیدند - چه ازین جهت و چه از رهگزر عدم دور بیني و نا عاقبت اندیشيِ شاهزادهٔ کلان که ناسزاواری چند بکار فرمائيِ اعمال سلطنت منسوب گشته متصديِ خدمات بی نسبت شده بودند و نیز بحکم اقتضای قضا در سائر تدابیر خطاهای صریح روداده سررشتهٔ ملک راني و قانون جهان ستاني از دست رفت و بسی مفاسد عظیمه بمصالح دولت رسیده خللهای کلّي در خلال این احوال بنظام عالم راه یافت - بنحویکه عنقریب بتقریب ذکر کیفیت حال مذکور می گردد - مجملاً حضرت وهاب بی منّت و بخشندهٔ بي منّت بحسن نیت و صدق طویت و توکل کامل و یقین ثابت آنحضرت در عین نومیدی زندگي از سر نوبخشیده مدت عمر اشرف را بجهت تماشای بازیچهای روزگار لعبت باز سرمایهٔ افزایش داد - و بسلسله جنبانيِ قضای مذکور و سرنوشت مسطور در پایان احیان کوفت و چهره نمائيِ شاهد صحت از پردهٔ غیب معروض رای گیتي آرای ایستادهای پای تخت همایون بخت گردید که شاهزاده مراد بخش کار زیاده از پایهٔ خویش فرا پیش گرفته بی آنکه تدبیر درستی اندیشد یا منصوبهٔ صایبی ببیند محض باستماع خبر نا خوشيِ مزاج وهّاج مرتکب انواع افعال مذمومه گشته بگفتهٔ نا آزموده کاری چند میر علي نقی بی گناه را که دیوان سرکار و از حضور پر نور باصلاح مفاسد او مامور بود و از روی خبر طلبی و هوا خواهي برای خیریت او کلمات ارجمند بگوش

او مي رسانيد بي باعثي و سببي بدست خود كشته قبل از آنكه مطلبش صورت درستي بر كند و مقصد او اصلي بهم رساند سكه و خطبه بنام خود كرد - همچنين محمد شاه شجاع از خام خيالي و نادانی سر از ربقهٔ اطاعت و انقياد بر آورده بحمايت زميندارانِ كه بعقيدهٔ باطله و اغراض فاسده همراهي اختيار نموده مطلق العنان بتركتاز در آمده از روی تباه انديشي و كم فرصتي كه ناشي از طغيان منشي و ناقص فطرتي است دست تصرّف بر اكثر محال خالصهٔ شريفه دراز كرده رو بعرصهٔ مقابله و مواجهه نهاد - اعلیٰ حضرت بنابر مصلحت و رعايت مراسم حزم و لوازم آگاهی كه ركن اعظم پادشاهي است از مراد بخش حسابي بر نداشته بنابر رعايت خاطر بادشاهزادهٔ كلان كه بنای كار بر خواهش طبع خود نهاده بود بی آنكه به تسلّي و اطمينان خاطر او پرداخته بحسن عاطفت و مهربانی بر گردانند لشكر گران بسرداری نخل نو خيز حديقهٔ دولت و اقبال شاهزاده والا شكوه و اتاليقي و كار گزاری ميرزا راجه جی سنگه كه در فنون تدبير عديم النظير روزگار است با خزانهٔ گران و فيلان نبرد آزموده كار زار ديده و ديگر امرای نامدار و بيست هزار سوار جرار و ده هزار پياده تفنگچي تعين نمودند - و در وقت رخصت سلطان سليمان شكوه را بعنايت خلعت خاصه و نيمه آستين و خنجر مرصّع با پهولكتاره و اضافهٔ سه هزاری دو هزار سوار بمنصب پانزده هزاري ده هزار سوار و دو اسپ عربي و عراقي با ساز طلا و فيل و ماده فيل با يراق نقره اختصاص بخشيده آنگاه ميرزا راجه جی سنگه باضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و اسپ با ساز طلا و فيل با يراق نقره از حلقهٔ خاصه و يک لک روپيه نقد و بهادر خان نايب دارا شكوه را بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار از اصل و اضافه و اسپ

با ساز طلا و خدمت صوبه داري بهار به نیابت شاه بلند اقبال و راجه انروده را از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدي سه هزار سوار دو اسپه سه سپه و عنایت اسپ عراقي با زین مطلا و شیخ فرید را بعطای خلعت و دلیر خان را بعطای نقّاره سر افتخار باوج عیوق بر افراختند - اعتماد خان ولد اسلام خان بخدمت دیواني و بخشي گريِ این فوج عزّ امتیاز یافته عنایت خان ولد ظفر خان از تغیر مومی الیه بخدمت داروغگیِ کتاب خانه معزز و مفتخر گردید - و به همین دستور شاه بلند اقبال سائر سرداران و مردم کار آمدنیِ خود را که سالهای دراز بمرمت حال و تربیت آنها پرداخته بود بکمک تعین نموده از عدم تمیز و صلاح وقت از خود جدا ساخت - چون لشکر ظفر اثر رو بمقصد نهاده در نواحیِ بنارس خود را باو رسانیدند آن عزیز مصر بی جوهري که همه وقت گرفتار مستلذّات نفساني و اکثر اوقات مست گران خواب بی خبري بوده از تدبیر کار و گردش روزگار اصلاً آگاهي نداشت بی آنکه دست و بازوی تیغ زن بکمان کشي و تیر اندازي بر کشاید و گرمیِ هنگامهٔ گیر و دار بمیان آورده صف آرائي نماید بدمدمهٔ افسون افسانهٔ راجه مذکور دیده برهم نهاده هنوز سر از بالش راحت بر نداشته بود که اعوان و انصارش از ضرب تیز دستیِ بهادران جنود فیروزي آمود مغلوب و منکوب گشته رو بواديِ فرار و حق بر باطل فایق آمده خلقی نا محصور قتیل و ماسور گردید - و خود نیز از شور دار وگیر با کمال غنوده خردي و مدهوشي از شاد خواب غفلت بیدار و هشیار شده لمحه در میدان کار زار ثبات قدم ورزیده از باب حرکت مذبوحي بدست و پا زدن در آمده در آخر کار نام و ننگ بباد فنا داده خیمه و خرگاه و دیگر اسباب و اشیا را بقرار گاه گزاشته و بتاراجیان و یغمائیان لشکر ظفر اثر سپرده جان مفت از آن مهلکه بردن غنیمت شمرده با هزاران

عار و بدنامي کشتي سوار رو بسوی پتنه گزاشت - و چند روزه توقف اولیای دولت بسبب تردد راه خشکي از جمله مساعدتهای روزگار و همراهیهای بخت شمرده از آن مکان نیز بشتاب بخت برگشته و دولت راجع راه راج محل پیش گرفته خود را به پناه عقبهٔ دشوار گزار مونگیر رسانید - و از جهت شکست درست و تنگيِ عرصهٔ کار در آن مقام نیز توقف نورزیده دست استیمان بدامان استشفاع زده ندامت و خجالت را عذر جنایت و لجاج نموده عرضداشت ضراعت آمیز بعنوان از باب زینهار بدرگاه آسمان جاه ارسال داشته درخواست عفو تقصیرات خود و توقع عنایت از حضرت سلیمان منزلت درین باب نمود - از آن جا که مدار کار آن قبلهٔ آفاق با عامّه خلق خدا بر مدارا و اغماض عین و فروگزاشت تقصیرات است چه جای فرزند دلبند مطلقاً در مقام انتقام در نیامده بمقتضای مهر ابوت همت بر نظام احوال و درستيِ شکست حال او برگماشته بمعاودت و مراجعت شاهزاده سلیمان شکوه با سائر لشکر فرمان دادند - و از فرط نوازش و مهرباني منشور عاطفت مضمون مشتمل بر نصایح خبرت بخش عبرت آموز و وصایای بصیرت افروز از موقف خلافت بجهت تسلیِ خاطر آن قرّة العین فرستاده مملکت بنگ را بدستور سابق بتصرفش وا گزاشتند *

بیست و ششم جمادي الثاني سنه سي و دو جلوس والا سلطان سلیمان شکوه را که بفریب ارباب لشکر بر شاه شجاع دست یافته بود حسب الالتماس شاه بلند اقبال بمنصب بیست هزاري پانزده هزار سوار ده هزار برآوردي پنج هزار دو اسپه سه اسپه و راجه جی سنگه بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه و دلیر خان را بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سر بلند و معزز گردانیدند *

از بدایع وقایع که بعد ازین واقعه سمت وقوع یافته آنکه چون بنقاب کشائی توفیقات ربّانی شاهد اقبال بر وفق مقصود از حجاب غیب رو نمود و ظفر و فیروزي نصیب اولیای دولت و بهروزي گردیده حالت منتظره نماند و خفّت تمام در عارضه رو نموده گرانی کوفت بالکل کرانه گزین گردید و ازین باب امری که باعث تفرقهٔ خاطر اشرف تواند شد متوقع الوقوع نبود جذبهٔ خواهش شوق افزای سیر و شکار دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد دامن کش و محرک ارادهٔ آن حضرت گردید - درین وقت بادشاه بلند اقبال تمهید مقدمات دولت و پیشرفت امور سلطنت خود را در نظر داشته اموری که متضمن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بود بمیان آورده خاطر نشان اشرف نمودند که از دیر باز مراد بخش از جادهٔ کعبهٔ مقصود پا بیرون نهاده از عمل ناصواب باز نمي آید بالفعل مصلحت آنست که صوبهٔ احمد آباد ازو تغیر ساخته بجاگیر داري برار مقرر فرمایند - اگر اطاعت حکم بجا آورده برهمنوني بخت متوجه آن سمت گردد از سر تقصیرات او گزشته ابواب عفو بر روی روزگارش مفتوح باید ساخت - و اگر از عدم دور بیني ترک اندیشهای دور از راه نداده سر از حکم باز زند و سر رشتهٔ بهبود از دست داده فرموده بجا نیارد گوش نابی بلیغی داده و ادب کما ینبغي نموده مقیّد بحضور اشرف باید طلبید - و چون شاهزاده بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر را نیز جمعی از منافقان به نیرنگسازي از راه برده خواه نا خواه برین میدارند که در مقام کینه توزي و انتقام کشي آن برادر هزیمت خورده و کمک این برادر که سر بفساد برداشته بود آمد با لشکري شایسته از مردم بادشاهي و شاهي که بالفعل با خود دارد به بهانهٔ عیادت رو بدرگاه فلک جاه آورد و از هر راه که رو دهد خلل در اساس پائدار دولت ابد پیوند افگند - چنانچه بهمین اراده در مقام استمالت

امرا و ارکان دولت در آمده اکثری را از خود کرده پیش از آنکه پرده از روی کار افتد و راز نهانی آشکارا شود باین پخته کاری در لباس پیغامهای نهانی کار خود می کند - و زری که از قطب الملک بعنوان پیشکش بدست آورده بی اجازت والا صرف فراهم آوردن سپاه و جمعیت نموده عنقریب است که قدم از شاهراه اطاعت بیرون نهاده کمر بجنگ بندد - خدا نخواسته اگر درین وقت بفیروی ازین دست لشکر عظیم که سابق بجهت تسخیر بیجا پور از حضور پرنور تعین شده بود و الیوم باوست از شاهراه اطاعت بر گردد و مبانی استقلالش که بخزانهٔ معمور و جاگیر آباد مستحکم است از زر پیشکش مشید تر شود هر آئینه ازین معنی فتوری بدولت جاوید طراز رسد که تلافی تدارک آن از حیّز امکان بیرون باشد - صوابدید وقت چنان است که فرامین مطاعه در باب طلب سائر امرا و تعینانیان صوبهٔ دکن شرف صدور یافته بعد از آن مبالغه در آوردن خزانهٔ مذکور بمیان آید تا باین وسیله بتدریج ضعف و وهن در احوال آن والا اقبال عالی جاه راه یافته مواد شوکت و حشمتش کمی پذیرد و اعوان و انصار که علت استقلال و اقتدار آن عالی جاه است رو بقلب نهند - اگرچه شاه بلند اقبال بحسب ظاهر دولت خواهی نمود اما باطناً درپی نا دولت خواهی خود بود و صوابدید مصالح دولت را پی سپر کرده و چشم از مراتب آگهی پوشیده و بجرم این معنی از همه بی بهره گشته دولتی باین پایه بزرگی و نعمتی باین مثابه عظمت از دست داد - هر چند اعلی حضرت بقبول این معنی مبادرت ننمودند و درباب فرستادن فرامین ایستادگی تمام فرمودند لیکن از فرط غلبه و وفور تصرف آن بلند قدر در مزاج مبارک امتناع از پیش نرفت - و خواه نا خواه منشاء والا متضمن آن مضمون ناصواب مصحوب چندی از یساولان شرف صدور

یافت - در عین وقت کار که آن شاه والا جاه مشغول به تنبیه و تادیب اهل بیجا پور از روی تسلط و غلبهٔ تمام لشکر منتشر او را در مضیق احاطه داشتند یساولان مذکور رسیده خلل در بنای ثبات و استقرار مردم افگندند و این حرکت نا هنجار باعث کدورت ضمیر انور شده مایهٔ شورش عظیم گشت - چنانچه جمعی از امرا و ارکان مثل مهابت خان و راو ستر سال وغیرهٔ بی اطلاع عالی متوجه اکبر آباد گشتند - و زبدهٔ کار آگاهان معظم خان که سر کردهٔ این کار بود نیز سلوکی که اصلاً موافقت با روش و دستور العمل خود نداشت درمیان آورده خواست که بی رعایت شرط موافقت و دریافت اجازت عالی روانهٔ حضور اشرف گردد - لا علاج بسبب عدم رفاقت مردم و تعلق خاطر بچگونگي احوال اعلی حضرت ملتمسات اهل بیجا پور را بدرجهٔ قبول جا داده بامان دهي و جان بخشي و قبول مصالحه و معاهده رضا دادند - و سرانجام کار و اتمام این مهم دشوار را بوقت فرصت حواله نموده عنان انصراف را انعطاف داده متوجه اورنگ آباد گشتند - و بمجرد رسیدن آن مکان بخان مشار الیه از راه مدارا پیغامی چند داده خواهش آمدن حضور فرمودند - چون او پیغامهای مذبور بسمع قبول اصغا ننموده اطاعت امر جلیل القدر نکرد حکم والا شرف نفاذ یافت که شاهزاده سلطان محمد بزودی روانه گشته بهر نهجی که ممکن باشد او را در موقف دولت حاضر سازد - و پس از آنکه فرموده بنفاذ پیوست و او بحضور انور رسید بحکم سیاست سلطاني در همان مجلس مقید ساخته بقلعهٔ دولت آباد فرستادند - و خزانه و فیلان و دیگر اموال را بقید ضبط در آورده تحویل تحویلداران سرکار عالي نمودند - و همچنین در باب شاهنواز خان که باوجود نسبت قرابت پهلو از رفاقت تهي کرده تن باطاعت در نداده بود بمقتضای وجوب مجازات از موقف انتقام

بی توقف امر عالي بظهور پیوست که هوا خواهان سرکار عالي بضبط نقد و جنس او پرداخته بجهت عبرت دیگران خان مذکور را نیز نظربند نگاهدارند - اعلی حضرت خلافت مرتبت از استماع این مقدمه قرین کدورت و ملال گشته فرمان عالیشان بخط همایون صادر فرمودند که درین وقت چنان بموقف عرض واقفان محفل عزّ و جلال رسید که آن فرزند ارجمند آن دو سیّد بی گناه را که مصدر انواع خدمات شایسته و متصدیٔ صدور اقسام اعمال نیکو بندگي گشته بحکم کار فرمائیٔ عقل ادب آموز و خرد هوش افزا اطاعت حکم بجا آورده روی ارادت بجناب خلافت آورده بودند بتحریک اغوای بعضی زیاده سران بتاراج نقد و جنس آنها پرداخته در دولت آباد محبوس ساخته - مقید ساختن کسانیکه وجوب اطاعت خداوندگار خود را جزو ایمان و صدور مخالفت او را بغي و عصیان شمرده در شاه راه اخلاص ثابت قدم و مستقیم باشند از اخلاق پسندیده بغایت دور نمود - خردمند سعادت یار آنست که عنان اختیار خویشتن داري در جمیع احوال و اوقات خاصه هنگام استیلای قوت قاهرهٔ غضبي از دست نداده مالک نفس خود تواند گشت و تلخیٔ فرو گزاشت بآن مایه مرارت در کام عفو از چاشنیٔ شهد انتقام لذیذ تر انگاشته مغلوب نفس امّارهٔ قهري نگردد - فکیف درین حالت که صورت عذری هم درمیان بود گنجایش آن داشت که معذرت آنها را خرد پسند انگاشته خرسند مي گشت و بانعام نقد و جنس مایهٔ اعتبار آنها افزوده بکمال مهرباني رخصت مي داد نه آنکه بضبط اندوختهٔ سالهای دراز پرداخته حکم قید مي فرمود - اکنون هم اگر عفو را بر انتقام سبقت داده و از روی لطف مهر اندوزي را بر کینه توزي بر گزینند و برای توسّل عفو و صفح این فرمان را وسیله انگارد موجب رضامندیٔ طبع اشرف که وسیلهٔ رستگاريِ هر دو سراست خواهد بود *

فرمان دیگر بنام مراد بخش شرف صدور یافت - خلاصهٔ مضمونش آنکه چون آن فرزند رعایت مراسم ادب را بباد نسیان و سیلاب فراموشي داده انواع بدسلوکي و بیروشي که اصلاً مابین حق شناسی و عقل نسبت نداشت آغاز نهاده مصدر کمال تقصیرات شده دیده و دانسته چشم از لغزشهای او پوشیده بمقام انتقام ناسپاسيِ حق تربیت و نوازش دائمي در نمی آئیم و سائر کوتائیها و زلات اقدام او را حواله بعفو معذرت آموز و حلم جرم سوز فرموده حکم فرمائیم که بمجرد وصول این فرمان واجب الاطاعت و الاذعان روانهٔ برار که درین ولا بجاگیر او مرحمت شده گردد و در برابر برداشت این مایه جرأت و بدل این گونه عنایت بگوناگون سپاس گزاري قیام نموده دقیقه از دقایق این مراتب مهمل و معطل نگزارد - و اگر آمادهٔ حق شناسي نگشته راه بغي و طغیان خواهد سپرد و از فرموده تخلف و تجاوز نموده روانهٔ برار نخواهد گردید بحکم آنکه بر ادیب روزگار یعني جهانیان واجب است که بی ادبان نافهم را بتادیب گوشمال آگاه ساخته بر سر راه آورد و چندی در زندان مکافات که دبستان آگاهي کودک منشان غنوده خرد است بپاداش کردار نابکار گرفتار دارد هرآئینه بسر انگشت تنبیه پنبهٔ غفلت از گوش آن سر مست بادهٔ نخوت و پندار بر آورده بیدار و هوشیار ساخته خواهد شد *

چون این فرامین سعادت تزئین از موقف خلافت بشرف صدور پیوست و جواب معذرت آمیز از هر دو جانب صورت ارسال نپذیرفت ازین رهگرر في الجمله یاسی روداده کار از مواسا و مدارا و تساهل و تغافل گزشت - بصوابدید شاهزادهٔ کلان بیست و دوم شهر ربیع الاول سنه یک هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگه را بخلعت و شمشیر مرصّع و اضافهٔ هزاري هزار سوار بمنصب هفت هزاري هفت هزار

سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري مالوه از تغیر خان جهان عرف شایسته خان و مرحمت صد اسپ از آن جمله یکی با ساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد سر بلند ساخته با جمعی از بندهای دیگر دستوری دادند - بعد آن قاسم خان را سلخ جمادي الاول بعنایت خلعت و شمشیر مرصّع و منصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري صوبهٔ احمد آباد و مرحمت اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و یک لک روپیه نقد سرافراز و سر بلند ساخته رخصت فرمودند - و بمقتضای رای عالم آرای چنان مقرر شد که تعین‌شده‌ها در سواد اجین اقامت ورزیده پاس مراسم احتیاط بجا آورند - اگر شاهزاده مراد بخش بسعادت منشی و ادب اندیشي اطاعت حکم بجا آورده احمداباد را خالی نماید بهتر و الّا دیگر باره از راه تربیت و اندرز که از لوازم اتمام حجت است در آمده او را متنبه گردانند - و اگر باوجود این مراتب در مقام شدت بر آمده بجنگ در آید بی توقف با سائر اولیای دولت باحمد آباد رفته در استخلاص ولایت مذکور سعی بلیغ بجا آورند - چون آن هر دو سردار آزمون کار بقرارگاه معهود رسیده اقامت ورزیدند شاهزاده محمد مراد بخش با لشکر بسیار بداعیهٔ مقابله با سپاه نصرت دستگاه روانه گشته بعد از وصول بمقام قریب تنها باولیای دولت قدر صولت روبرو شدن از مصلحت دور دانسته بهمان پای که آمده بود برگشت - حسب الامر جلیل القدر در خدمت فیض موهبت خدیو روشن ضمیر بلند اختر محمد اورنگ زیب بهادر که در آن ولا بشهرت ارادهٔ عیادت پدر بزرگوار رایت ظفر آیت موکب اقبال را ارتفاع بخشیده با سائر کومکیان دکن روی توجه بمقصد نهاده بودند رسیده فیض اندوز سعادت ملازمت گردید و در آرزوی این نوع روز فریفتهٔ نیرنگ طمع

و ترغیب گشته کمر بشراکت تردد قائم بست - در وقتیکه نواحیِ اوجین مخیم سرادقات عزت گشته معامله نزدیک بمقابله رسید خدیو اعظم شکوه بزرگي را کار فرموده هر چند خواستند که ابواب مصالحت مفتوح ساخته راجه را برشحه فشانيِ سحاب لطف در مقام اطاعت در آورند و از بیراهه روي براه آورده از سر راه برخیزانند او بخشونت طبع و درشتيِ منش که لازمهٔ سرشت زشت این طایفهٔ جماد نهاد است پیش آمده معامله را یک رو کرد و بر سر امور دور از کار پا محکم نموده رو به نبرد آورد - بنابر آن شاه نصرت دستگاه بآرایش صفوف و ترتیب یسال امر عالي صادر فرمودند * بیت *

خروش نقیبان جهان در گرفت   جهان در جهان موج لشکر گرفت
سپاه از ره موج میــزد بارج   چو دریا که بادش در آرد بموج
ز بانــگ هیونان گیتی نـــورد   شـــده پـــر صدا گنبد لاجورد

بنابر آنکه در همه وقت و همه حال نقش مراد خداوندان دولت و بخت بر وفق دلخواه درست مي نشیند و اسباب پیشرفت کار خود بخود مهیا مي گردد سرداران نا آزموده کار لشکر بادشاهی بمقتضای نزول احکام قضا و قدر در کنکاش خطا نموده از راه نیامد کار در جریِ کم عرض و زمین پر نشیب و فراز منزل اختیار نموده صباح آن چون به تهیّهٔ جنگ و یسال پرداختند جمعی در همان درهٔ تنگ پی هم و بعضی بر کرانهای آن جا بجا بسیار بی ترتیب و بی روش ایستادند - از مشاهدهٔ این حال و آرایش افواج بدین منوال برقندازان و کمانداران قدر انداز شاهي آغاز گیر و دار نموده آن اجل رسیدگان خدا گیر را در آن شیب بباد شیبهٔ تیر و تفنگ گرفته آتش فنا در خرمن حیات بسیاری زدند - اگرچه راجپوتان نیز مانند تیغ آبدار بکار زار در آمدند و بی محابا از سر جان در گزشته باجل دست

و گریبان شدند بمساعدت همت کارگر و کار فرمائي جلادت در اندک فرصت غلبه نموده جمعی را جریح و قتیل و بعضی را منکوب و مغلوب بوادیِ فرار انداختند - چنانچه مکند سنگه هاده و ارجن کور در عین گرمیِ هنگامهٔ کار زار از سر قدرت و قوت تمام بحملهٔ شیرانه از جا در آمده از سر تهوّر و روی تجلّد افواج عالي را تار و مار نموده از فیل سواریِ خاصه پیش گزشتند و بضرب تیغ جانستان و نیزهٔ سینه دوز حق دلیری و دلاوری چنانچه حق مقام بود بجا آورده کارستانی در عرصهٔ مصاف بر روی کار آوردند که سالهای دراز زینت صفحهٔ ایام خواهد بود - امّا چون افواج از ترتیب افتاده و سرداران بی ثبات بمدد آنها نپرداختند لاچار آخر کار بعد از نمایش دستبرد نمایان و ترددات شایان با پانصد تن در راه خداوند زمین و زمان جان را نثار نموده نیکنامیِ ابد عوض گرفتند - درین اثناء شاهزاده مراد بخش با فوجی جرار از جانب اردو رسیده این مردم را دو دله گردانید و از روی دلیریِ تمام به تنگنای آن جر در آمده تزلزل در بنای ثبات و قرار فوج بادشاهی انداخته راجه را نیز بیدست و پا ساخت - چنانچه بسبب تنگیِ عرصهٔ نبرد قرار و آرام بر این مردم بغایت تنگ میدان گشته از جهت تنگ گیریِ دو طرف ساحت تردد بر ایشان از مضیق حوصلهٔ تنگ ظرفان تنگ تر گردید - لاجرم بعد از شهید شدن چندی از مسلمانان و بکار آمدن جمعی کثیر از راجپوتان راجه و قاسم خان از کمال بی عزّتی جان مفتی را از معرکه بدر بردن غنیمت دانسته در قطرهٔ زنیِ راه فرار از باد سبقت بردند و نقد حیات چند روزه را از جمله مغتنمات انگاشته بکمال بی ناموسي خود را زنده انگاشتند - بهادران موکب اقبال تا سه چار کروه بدنبال هزیمتیان تاخته جمعی انبوه را در طی راه مسافر آن جهان ساختند و جنس بسیار و غنایم بیشمار بدست آورده مظفر و منصور بمنزلگاه خویشتن

مراجعت نمودند - شایسته مرتبهٔ ظل آلهي و سر افراز اورنگ جهان پناهي بعد از چهرهٔ نمائيِ شاهد فتح و ظفر قرین دولت و اقبال مظفر و منصور بیلدهٔ اوجین رسیده ظاهر قصبهٔ مذکور را مرکز رایت ظفر آیت ساختند و بعد از یک مقام رو بسوی دار الخلافه نهاده کوچ بکوچ مرحله پیما گشتند - چون حقیقت این معني از عرایض صوبه داران ناحیت معلوم رای عالم آرای شد در موضع بلوچ پور استماع این قضیهٔ ناهنگام اتفاق افتاده باعث کدورت مطلع انوار صفوت و صفا یعني آئینه خانهٔ ضمیر منیر گردید - دانستند که فرزندان سعادتمند وثایق عهد و پیمان بمیان آورده از فرمان پذیريِ قهرمان خرد بیرون رفته اند و در پیش برد کار همدست و همداستان و یار و مددگار یکدیگر گشته هنگامه آرای طغیان و خروج شده اند - بی توقف از همان منزل بتکلیف شاه بلند اقبال معاودت فرموده نهم شعبان سنه هزار و شصت و هشت ساحت مستقر الخلافه را از فیض نزول اشرف برکت اندوز سعادت جاوید ساختند - بمجرد رسیدن آن جا بتهیّهٔ لوازم یساق و تجهیز عساکر منصور پرداخته در ترتیب افواج اهتمام تمام بجا آوردند - و بیست و پنجم ماه مذکور جنود ظفر آمود را از مستقر الخلافه دستوري پیش داده بهریک از امرای عظام و مردم بادشاهي در خور مرتبه و حال خلعت و اسپ و فیل با یراق سیمین و کمر خنجر و شمشیر مرصّع که این مقام به تفصیل آن بر نمي تابد مرحمت فرمودند - بعد از آن قوت الظهر خلافت سلطان محمد دارا شکوه را به تشریف خلعت خاصه با نادريِ تکمهٔ لعل و مروارید و شمشیر و کهپوهٔ مرصّع و رتهه که از روی شگون و راه حسن فال کشور کشایان این اقلیم در وقت توجه به تسخیر سمت جنوبي برای سواري مي گزیدند و دو اسپ خاصه یکی با زین مرصّع و دومین با زین طلا و فیل با یراق سیمین و پوشش مخمل

زربفت و مادهٔ فیل سرمایهٔ اعظام و اکرام بخشیده هنگام رخصت که
في الحقیقت ملاقات آخرین و رخصت واپسین بود بحکم غلبهٔ افراط
محبت آن جان جهان را چون روح روان تنگ در بر گرفته زمانی دراز
در آغوش عاطفت داشته رایحهٔ حیات جاوید بمشام امید رسانیدند - پس
ازآن که آن والا گهر درج دولت و اقبال بنابر ادای حق سپاس عواطفت
و مراحم بی قیاس خاصه این مایه عنایات نمایان تسلیمات و سجدات شکر
بجا آورده خواست که روانهٔ مقصد شود همت اشرف بهمراهي بدرقهٔ
تائید آلهی گماشته دست بدعای استدعای فتح و ظفر آن بلند اختر از
عطا کدهٔ فضل و افضال نامتناهي برداشته از روی خلوص نیت و صدق
طویت اجابت این درخواست از درگاه مجیب الدعوات نموده رو بقبله
استاده فاتحه با کمال رقت و توجه خاطر خواندند - و از کمال عنایت
و غایت مراتب شفقت مقرر کردند که هم از دروازهٔ کتهرهٔ نقرهٔ قرین دولت
و سعادت بر رتهه سوار شده گورکهٔ دولت را برای شگون فتح و نصرت
بلند آوازگي داده روانهٔ سمت مقصد گردد - چون فرموده بجا آمد و آن والاگهر
بدستور مذکور سوار شده امرای عظام و بندهای بادشاهی همگی باندازهٔ
قدر و مقدار و فراخور قرب و منزلت در کمال ادب و اندام هاله وار اطراف
آن ماه تمام راه فراگرفته و دیگر منصبداران بیشمار از یمین ویسار از برقنداز
و باندار و نیزه‌دار در رکاب سعادت و همچنین سائر لوازم این مقام که بحلیهٔ
حسن تورک و ترتیب مزید آرایش و پیرایش پذیرفته بود قدم براه نهاد
اعلی حضرت از مشاهدهٔ این حال در لجّهٔ حیرت فرو رفته تا برآمدن از
دروازهٔ خاص و عام بتکیهٔ عصا ایستاده نظر فیض اثر وقف تماشای جمال آن
ماه اوج اقبال داشتند غافل ازآنکه ارادهٔ جناب آلهي و اقتضای قضا بامر
دیگر متعلق گشته از رنگ آمیزیهای نیرنگ تقدیر معامله رنگی غریب

بر آرد و وقوع این معني باعث فساد نظام عالم و شورش احوال دارالخلافهٔ بني آدم گردیده خلعت خلافت ازآن حضرت خلع نمایند و بوسیلهٔ این هنگامه چار قب سلطنت ربع مسکون ازآن عزیز کردهٔ حضرت عزّت انتزاع نموده بدیگری مي پوشانند چنانچه حقیقت آن عنقریب بر اصحاب بصیرت از سیاق کلام ظهور یافته باعث حیرت ارباب خبرت مي گردد - القصّه بعد از رخصت شاه بلند اقبال چون ملاحظهٔ وقت ضرور بود زینت افزای سرادق عزّ و تمکین بادشاه زمین و زمان ملکهٔ معظّمه صاحبهٔ مکرمه ناموس العالمین بیگم صاحب نامهٔ عاطفت مضمون بجهت اطفای نایرهٔ فتنه و فساد بقلم آورده مصحوب فاروق بخشي سرکار خود ارسال داشتند *

نقل نامهٔ بیگم صاحب

از آن جا که مرتبهٔ ظلیّت الٰهي نظر بعموم کائنات مقتضي پایهٔ نگاهباني است بر بادشاهان عظیم الشان که متحمّلان بار امانت خلافت اند لازم است که نسبت بکافه برایا و رعایا که همه رمهٔ حضرت پروردگارند دقیقه از دقائق مراعات طرف حمایت ایشان مهمل و معطّل نگزاشته در همه باب لوازم پاسباني بجا آرند - الحمد لله که اعلی حضرت عموم اوقات فرخنده ساعات شبان روزی را بعد از ادای وظائف طاعات باهتمام نظام ملک و ملّت مصروف داشته همواره توجه اشرف بمعموری و امنیت مملکت و رفاهیت خلائق مبذول میدارند و از مبادیٔ احوال فرخنده فال تا حال پیوسته بر وفق احکام کتاب و سنّت حضرت خیر الانام اطاعت ضرت ربّ العزت پیشه نموده شیوهٔ که شبیه بل مشتبه به بیروشي و بیطریقي باشد از هیچکس قبول ندارند علی الخصوص از فرزندان سعادتمند که آراسته بمزایای ادب و اخلاص اند - درین وقت که بسبب

وقوع هرج و مرج که خاصیّت ایام فترت و از لوازم ماهیّت امثال این اوقات است از زیادهٔ سرعِ فتنه پرستان وهن و سستی بکشاد و بست امور ولایات نزدیک و دور راه یافته ضرر کلّی عاید حال رعایا وضعفا گشته تلافی و تدارک بی اندامیِ اشرار نابکار و ترمیم احوال دل خستگان و ستم رسیدها منظور نظر فیض اثر است بگفتهٔ نافرسودگان روزگار که نه عقل آزمونکار دارند نه خرد آموزگار مهیّج فتنه و فساد گشتن و ارتکاب بر افعال ناصواب نموده در صدد ضرر جان و مال و ناموس سپاهی و رعیت که همگی مسلمانان پاکیزه اعتقاد صاف دین اند درآمدن و از ملاحظهٔ صوابدید هنگام و ایام اغماض عین نموده تجهیز جیوش و جنود و تسویهٔ صفوف مصاف با برادر کلان و ولی عهد بادشاه جهان که در ظاهر و باطن مبارزت بقبلهٔ کونین است پیش نهاد همت ساختن از آئین حق پرستی و خدا شناسی و رسم و راه سعادت کیشی و دور اندیشی بسیار بعید است - باید که آن برادر کامگار خود را بوادیِ صدق و ارادت و حسن اعتقاد نزدیک ساخته و سرتا سر احکام را از ته دل و جان بقبول تلقی نموده در اظهار لوازم اخلاص و شرایط خلوص و یکرنگی ایستادگی نمایند و از سوء خاتمت مقابلهٔ ولی نعمت و بقتل رسیدن مسلمانان طرفین در ایام فیض نظام رمضان الذی انزل فیه القرآن احتراز واجب دانند - و در هر مقام که رسیده باشند توقف ورزیده بر مکنون ضمیر و مرکوز خاطر آگاه سازند که مطابق خواهش شریف حقیقت بعرض اقدس رسانیده جمیع امور ساخته و پرداخته آید *

چون فرستاده رسید و مکتوب برسانید و مقارن آن احوال خبر رسیدن شاهزادهٔ کلان بدهولپور و قائم نمودن گزرهای چنبل که نشیب و فراز و شکستهای تنگ گزار دارد گوش زد آن والا جاه گردید برنگ باد وزن و برق فروزان روان گشته برهمنونیِ زمیندارانِ آن حدود براهی که هرگز قدم

لشکر ظفر اثر بر سبیل راه گزر آشنائی آن سر زمین نشده بود شبا شب از آب مذکور که عمقش در آن مکان تا بزانو عبور نموده رسول مذکور را دستوري معاودت داده عرضداشتی در خدمت اعلی حضرت باین مضمون ارسال داشتند *

نقل عرضداشت

بعرض اشرف حضرت ظلّ سبحاني خلیفة الرحماني میرساند که چون اختیار روائي امور ملکي و مالي بآن حضرت نمانده و مواد استقلال و تصرّف شاهزادهٔ کلان در حلّ و عقد امور جهانباني ازآن گزشته که بشرح و بیان راست آید لاجرم بوسیلهٔ مزید اعتبار و علّت دوام تسلّط و اقتدار همواره در ایذا و آزار نیازمند بوده مدار کار بر پیش رفت خواهش طبع خویش نهاده آنچه متضمّن فساد بلاد و عدم صلاح عباد بوده بعمل مي آورد و راه منافع از هر سو بر روی خیر اندیش مسدود ساخته خواستٌ که باین طریق ابواب مداخل خزانهٔ دکن که قلّت زر آن علّت خرابي و پراگندگي لشکر است بر روی روزگار این رضا جو فراز نموده چنانچه در عین وقت کار که حسب الحکم لشکر بر بیجاپوریان کشیده بصد هزار سعي کار بر آنها تنگ ساخته در مضیق قبل داشت و نزدیک بود که پیشکشی گرانمند بگیرد یا همه را مستاصل مطلق ساخته بی جا و بی پا کند سزاولان شدید بطلب لشکر بادشاهي فرستاده نهاني کسان خود را بقصد تسلّي قلب و استمالت خاطر اهل بیجاپور تعین نمود - وقوع این معني و خبرهای مختلف کوفت اشرف موجب خیرة چشمي غنیم گشته وهن و فتور تمام در مباني ثبات دلاوران لشکر راه یافت - و بنابر این مصلحت که عین مفسده بود اکثر مردم سر خویش گرفته بهر طریق

و هر طرف متفرق گشتند - اگر خدا نخواسته در ملک غنیم چشم زخمی عظیم بلشکر ظفر اثر مي رسید در سائر اقلیم سبعه شهرت یافته موجب خفّت دولت پائدار مي شد و یقین که تلافي و تدارک آن از حیّز امکان و قوت اقتدار اشرف بیرون بوده از عدم عاقبت اندیشي شاهزادهٔ کلان عمرها صورت نمي بست - بکرم الٰهي نیازمند صاحب این حال بود که باوجود بی مددي اعوان و انصار دل بر کارگذي تائید الٰهي بسته و نظر بر راه عقده کشائي اقبال کشاده اهل عناد را سر کوفته و گوش تافته بعد از فوز مطلب با خیل سعادت صحیح و سالم از حدود آن ملک گزاره نموده باورنگ آباد رسیده - و باوجود این مایه بی مددي و کار شکنی اکتفا نه نموده بی سابقه تقصیر و اندک بیروشي و لغزش که مستلزم في الجمله کم لطفي و سزاوار کم توجهي آن حضرت بوده باشد محال برار از جاگیر همچو منی درست اعتقاد رضا جو تغیر نموده تنخواه طلب آن چنان نا خلفی که بی موجب سر از دائرهٔ انقیاد بر آورده مصدر گوناگون بی‌ادبي و فساد گردیده بود نمود - و بر وفق ارادهٔ ناصواب همگي مطلب صحیح داعي دولت خواه را بطریق ناشایسته خاطر نشان اشرف کرده جسونت سنگه را با لشکری گران سنگ بقصد انتزاع مختصر ملکی که نامزد نیازمند شده بود فرستاده قصد آن نموده که بهر صورتی که رو دهد و بهر طریق که پیش رود قطعاً ناخن تملّک خیر اندیش در محال متعلقهٔ بادشاهي بند نگشته یک کف دست زمین هم در قبضهٔ قبض و تصرّف خیر خواه نماند - چون مجاري احوال بدین منوال مشاهده افتاد و سیاق کار بدین نهج ملاحظه گردید و آن حضرت از روی بی اختیاري مطلقاً باختیار او شده مؤیّد تفتیش امور ملکي نمي شوند و سائر فرزندان را بگفتهٔ او دشمن انگاشته بهرچه تجویز می نماید فرامین صادر مي فرمایند

پاس ناموس غیرت بر ذمت همت گرفته بخاطر قرار داد که خود را بسعادت ملازمت اشرف رسانیده حقیقت معامله را بوجوه معقوله خاطر نشان اشرف سازد - راجه جسونت سنگه از ورود و صدور این مرید خبر یافته بتحریک کمال بی سعادتی هنگام کوچ سر راه بر عبور خیل اقبال گرفت - ناچار طریق تنبیه و گوشمال این کوتاه اندیش فرا پیش گرفته آن سست رای را که خار مانع سر راه شده بود شکست سخت داده از راه بر خیزانید - بر رای عالم آرای ظاهر است که اگر سوای دریافت ملازمت ارادهٔ دیگر می بود بدست آوردن او و همراهانش که بحال تباه و روز سیاه پی سپر وادی هزیمت شده بودند چه قدر کار بود - اکنون شنیده می شود که شاه بلند اقبال لوای خصومت بر افراخته بارادهٔ مقابله بدهولپور رسیده اند چون مواجههٔ ایشان با همچو من غنیمی لشکر شکن بهیچ وجه صورت بستنی و نقش مرادش با مثل من حریفی پر فن اصلاً درست نشستنی نیست صرفه درین است که معامله را بطرح انداخته چندی بصوب پنجاب که در تیول ایشان مقرر است شتافته خدمت حضور اقدس باختیار این مرید مرشد پرست وا گزارند بعد ازین بهر چه رای عالم آرای اقتضا نماید بعمل خواهد آمد *

پس از فرستادن عرضداشت شاه مظفر لوا بنابر نوید دریافت مقصود که از اشارت سراپا بشارت دولت جاوید یافته بودند بترتیب افواج پرداخته همعنان دولت و بخت روی همت بناوردگاه نهادند - * ابیات *

برآمد به پیــل آن یل ارجمنــد　　چو خورشیــد بالای کوه بلنــد
بجنبیــد لشکــر بلرزید خاک　　شد از نعل اسپان زمین چاک چاک
بگردون شد از نای زرّین خروش　　بدریای لشکــر در افتاد جوش
رسیــدند لشکــر بلشکر فــراز　　زمانه در کینــه را کرده بــاز

سپاه از دو جانب صف آراسته   زمین آسمان وار برخاسته

اگرچه از جانب دیگر دارا شکوه نیز بترتیب افواج والا بر طبق ارشاد خلیفهٔ زمین و زمان که مرشد دین و دنیای اهل سعادت و رهنمای معاد و معاش ارباب ارادت است پرداخته از مغولان نبرد آزمای مرد افگن و راجپوتان آزرم دوست فرار دشمن و افغانان و شیخ زادهای صف شکن که اگر بمثل در بزم رزمگاه عنان خفیف و رکاب سبک سازند از بیم ضرب دست و زخم تیغ گران سنگ ایشان اسفندیار روئین تن بل رستم تهمتن بسبکي هزیمت تن داده عار فرار بخود قرار دهد و اگر فی المثل خدنگ راست آهنگ ایشان راه بالا پیش گیرد هرآئنه بسهم آن بهرام خنجر گزار از دائرهٔ چنبر چرخ زجاجي بیرون رود در هراول و چنداول و برنغار و جرنغار تعین نموده خود بطریق تمکن و ثبات در سراپای پیکر قول مانند روح به نیروی شجاعت و دلیری در قلب تمکن گرفته همگنان را نیرو میداد و بمجرد رسیدن سرپله از جلادت ازلي چون شیر یله بر قلب خیل شاهي حملهای مردانه نموده تا ممکن و مقدور داد سعي و تلاش داد - امّا چون مشیّت جناب الٓهي برآن تعلّق گرفته بود که ادبار آسماني شامل حال او گشته بخت زبون و طالع واژون محیط روزگارش گردد و ملک و دولت باین سزاوار مکارم تاج و تخت ارزاني شود لاجرم ابواب بلیّهٔ جلیّه بر روی وقتش مفتوح گشته از هر چهار جانب جنود غیبي بقهر و طردش برخاست و راه نزول حوادث آسماني یکباره برو کشاده کار بجای رسید که دوست و دشمن و خویش و بیگانه سر رشتهٔ مروت از دست فرو هشته قاصد جان و مالش گردیدند بمرتبهٔ که سائر طبایع و ارکان و بسایط و مرکبات کون و مکان از ذرّه تا خورشید و ماه تا ماهي در مدد هوا خواهي این والا جاه و مقام انتقام آن سلطنت پناه درآمدند - لاجرم

همه سرداران بیکبار نشانهٔ تیر تقدیر گشته در دم از صدمهٔ قهر آلهي بنحوی نیست و نابود گشتند که پنداري اصلاً بر روی زمین نیامده بودند - و پیش از آن که بعضی جوهر مردي و حمیّت آشکارا نموده داد شهامت و دلیري دهند همه بزخمهای توپ و تفنگ یک جا سر بر خط فرمان اجل نهادند - و حقیقت این واقعه از قرار واقع و شرح این معني مبهم آن که چون کتایب افواج هر دو طرف که باعتبار تراکم چون امواج دجله و جیحون از حد حصر و احصا بیرون و بحسب شمار چون خیل ستارگان از شمار افزون بودند کوه و هامون را فرو گرفته دشت و صحرا پر شیر و ببر و پلنگ و هژبر گردید و گورکهٔ سطوت و دمامهٔ دولت که از صدای رعد قوي صولت تر بود بر فیلان عربده‌گر که سحاب آسا روی زمین را فرو گرفته بودند بغرّیدن درآمده زلزله در زمین و زمان انداخت سوار و پیادهای طرفین مانند سپاه دو رنگ شطرنج در عرصهٔ کارزار برابر یکدگر یسال بسته توپهای راست آهنگ درست انداز دور رس اژدها نفس را که بدمی عالمی را برهم زند زیور زمین مصاف گردانیدند - نخست از آمد و شد سفیر تند پی تیز رو تیر پرّان و پیک گرم تگ تفنگ خروشان که مدار گفت و شنید دلیران بر آن ست سر جنگ و مجادله وا شد و هنوز کار بسرزنش و تغیر شمشیر و حرف پهلودار دلخراش خنجر بیغاره تند و تیز کناره نرسیده که تیر جهندهٔ بان بآهنگ برهمزني درمیان شیر دلان پلنگ افگن بموشک دواني درآمد - و زنبورک بنیاد نیش زدن نموده کجنالها از بالای پیلان مست عربده جو سرکوبي دور و نزدیک آغاز نهاده دود از نهاد و گرد از بنیاد اکثری از بهادران برآورد چندانکه هنگامهٔ گرم خواني تیغ دم سرد و نوبت تیز زباني سنان دلجوی جانستان در رسید - و کار از دستبازي و یکه تازی گزشته معامله بکین توزي و جلادت اندوزي جماکي افواج طرفین کشید - و پلنگان

سخت کوش که جز در کنام قربان و نیستان ترکش آرام نداشتند باستقبال هژبران بیشهٔ جدال و قتال پیش آمده تیغ جلادت از نیام تجلّد و تهوّر برکشیدند - و بهادران پر دل کم هراس مانند شیر ژیان و ببر بیان خود را در عرصهٔ رزم انداخته از گریبان کشي اجل و تقاضای خون گرفتگی باهم دست و گریبان شدند - و ثابت قدمان عرصهٔ پایداري باد پایان آتشین لگام را گرم عنان ساخته بانداز دستبازي در عرصهٔ نبرد چالشگري آغاز نهادند - آشنا و بیگانه از هر گوشه کمان طعن زه کرده بارادهٔ ستیز و آویز تیغ سرزنش را بفسان جنگ دادند - علی الخصوص چشم و چراغ انجمن سروري دل و زهرهٔ پلنگان دلاوري و دلیري شاهزاده محمد مراد بخش * ابیات *

بمیدان مردی چو غرّنده شیر نهنگی بدست اژدهای بزیر

کمان بسته و ترکش آراسته جوان شیری از نیستان خاسته

صرصر وار فیل سوار خود را بمیدان صفوف انداخته بنای محکم مهم سازي بر میانجيِ شمشیر قاطع خود گزاشته و صفحهٔ میدان ستیز را که از شور دار وگیر نمودار روز نشور و روکش عرصهٔ رستخیز شده بود کارستاني نموده بزخم دو تیر بر رو کامگاري یافته ازین رو تازه روئيِ ابد حاصل نموده مانند شمشیر مرد افگن در عرصهٔ جانبازي جوهر مردي و معنيِ دلاوري آشکارا نموده محضر شجاعت و طومار شهامت را بمهر زخمهای نمایان رسانید - درین حالت دلیران شیر دل پیل تن که برخلاف شیران و پیلان بیشه بی اندیشه خود را بر دریای آتش میزدند بل مانند باد صرصر گزار از بحر و بر و کوه و در برابر دانسته بنابر کمال عدم بیم و باک از بوار و هلاک نمي اندیشند - خصوص داؤد خان ملازم دارا شکوه درین پلّه نیز از قضا حذر ننموده بآن بادشاه زادهٔ والا تبار روبرو شد و بضرب پیلک زره بر و ناوک دلدوز و تیغ جوشن در مغفر شگاف خود بر فرق و پلک بر حدقهٔ همراهان

آن عالي مقدار دوخته ترک و تارک و سر و پیکر همگنان را از هم گسسته صفوف ایشان را از یکدیگر شگافت و فیل سواري آن پلنگ صولت و شیر سطوت را که از کثرت زخم تیر چون فیل مرغ پر برآورده بود از روی تسلّط بر گردانید - و از جانب دیگر هژبر بیشهٔ جلادت نهنگ بحر شجاعت خان حقیقت نشان بی ریو و رنگ رستم خان بهادر فیروز جنگ که اسمش بر حقیقت مسمّی دلالت حقیقي مطابقي داشت به نیروی ذاتی و بهادري جبلّي چون کوه پا بر جا قدم ثبات و قرار استوار ساخته کارستان نمایان در عرصهٔ کارزار بر روی کار آورد و مانند تیغ بیدریغ بکارزار درآمده تردداتِ نمایان خود را رونق کار نامهٔ رستم و اسفندیار گردانید - و بدستبرد نمایان و حملهای متواتر چندین تن را بی سر و جمعی کثیر را زخمدار از پا در آورده جوهر حدّت اصلي آشکارا ساخت و به نیروی تائیدات ربّاني و تقویت آسماني نصرت و فرصت یافته به نهایت غلبه و کمال قدرت فوج پیش روی خود را برداشت - و همچنین از اطراف و جوانب پیاده و سوار به پیکار مردم روبروی خود رو در آورده بکاوش خنجرهای آبدار چشمه چشمه خون بر زمین ریختند و بهیئت مجموعي حمله آورده چندان ایستادگی و پائداري بجا آوردند که قلیلی در گرد و پیش فیل سواري شاه نصرت پناه تاج خلافت را گرامي در محمد اورنگ زیب بهادر مانده دیگر اکثر مردم طریقهٔ فرار مسلوک داشتند - در این وقت آن شهسوار برگزیده جوهر نمای گوهر مردي و شیري و حرز بازوی دلاوري و دلیري طراز عرصهٔ مصاف آرائي کلید مخزن کشورکشائي * نظم *

ببر جوشنی سبز چون نو بهـــار | بزیر ابلقی تنـــد چون روزگار
بهر جا که شمشیـــر او کار کرد | یکی را دو کرد و دو را چار کرد
نه بیم از خدنگ و نه باک از سنان | قضـــا را به تسلیم داده عنـــان

بتحریک همت والا و رسوخ عزم جزم با فوج عمّان موج بمدد افواج برهم خورده و باعانت و امداد برادر بی جا و بی پا شده رسیده گرد از زمین مصاف برآورد و از جویبار سرشار شمشیر آبدار آب بر آتش شعله خیز ستیز زده التهاب آن را فرو نشاند -

* ابیات *

برآمد ز قلب دو لشکر خروش | رسید آسمان را قیامت بگوش
دو لشکر نگویم دو دریای خون | به بسیاری از ریگ دریا فزون
دویدند برهم یلان بیـــدریغ | چو جوهر بدندان گرفتند تیغ
بقصد دلیران کمان در کمین | ز جوهر در ابروی شمشیر چین

اتفاقاً درآن عرصهٔ گیر و دار که کشاکش کمند دلیران روکش جذبهٔ زلف پرخم دلبران و کمان و ترکش پر تیر دلاوران رشک ابروی دلجوی مهوشان و صف مژگان دلدوز خوبرویان شده و از بس جوش خون تا بکمر رسیده پیکانها برنگ لعل پیکانی و از آن رو ترکش کان بدخشان گشته یکایک ضرب جراحت منکر تفنگ بر بازوی خان فیروز جنگ رسیده نزدیک بود که همآنجا از پا در آید امّا بمحض نگهبانیِ عنایت ربانی دمی چند سالم مانده از غایت غیرت شجاعت بتحریک این حرکت ناهنجار از فیل فرود آمده بر اسپ سوار شده با کمال قهر و غضب از روی کین توزی بر فوج پیش روی خود تاخته جمعی کثیر را در عرصهٔ دار وگیر از اسپ حیات پیاده نموده بخانهٔ ممات فرستاد - با آنکه زیاده بر بیست تن در آن وقت نازک بهمراهیش نرسیده بودند برزم رستمانه کام از اعدای خود گرفته مصدر ترددات نمایان گشت - و مانند کوه پا بر جا قدم ثبات استوار ساخته و از راه شجاعت بسان کوه در زیر تیغ پاٰنداری نموده باوجود زخمهای منکر چنانچه باید تمکّن ورزید و دربن صورت حقیقت سر بازي و جانفشانی مجسّم و مصوّر ساخته با صد هزاران نیکنامی

بدرجهٔ شهادت رسید - و همچنین راو ستر سال هاده و راجه روپ سنگه راتهور و راجه شیو رام گور و ارجن وغیره سرداران راجپوتیه که همه سرداران کار آزموده مصاف دیده و دیگر امرای نامدار تهوّر شعار که آسمان آسا سراپا زهره و چون کرهٔ زمین همه تن دل و گرده بودند بعد از ترددات نمایان جان از گرداب فنا بیرون نبرده در معرکهٔ دلاوري رایت نیکنامي بر افراختند - و دیگر جمعی کثیر از اهل اسلام از سرخيِ شهادت رو سفیديِ دریافت این سعادت که غازهٔ چهرهٔ مردمي و سفید روئيِ مردانست آراسته و پیراسته بزفاف حور عین شتافتند -

* ابیات *

چو دارا چنین دید رفت از شکوه بجنبید با لشکـــری همچو کوه
به تندي برآن پیل تن راند پیل چو ابری که آید بدریای نیـــل
دو دریا دگر بار جوشنده گشت بهر سوی سیلی خروشنده گشت

مردان صاحب جوهر از طرفین مانند شمشیر خونریز جوهر ذاتيِ خود را آشکارا نموده پنجه در پنجهٔ یکدگر افگندند و از فرط کشاکش در کشش و کوشش سر رشتهٔ پائداري از دست نداده بهمان طریق مي آویختند تا آنکه دارا شکوه از غایت اضطراب و بیچارگي آئین سرداري فرو هشته از راه نیامد کار و بی مدديِ طالع از توپخانهٔ خود گزشته فیل پیش راند و با جمعی از سادات بارهه و یکّه تازان مغول درآن بحر طوفان خیز آتش که از شعله فشانيِ اژدهای پرّان بان و تیر و توپ قیامت آشوب شش جهت را گرفته بود خوی سمندر گرفته غوطه خورد و در عرصهٔ زد و خورد که وقت تردد و مقام انتقام بود توپخانهٔ خود را معطل ساخته گرفتار باران مرگ که از رگ ابر بلارک بر سر خون گرفتگان اجل رسیده در ریزش بود گردید -

* ابیات *

شتابان دو شاه از دو سو بیدرنگ دل هر دو جوشان ز صفرای جنگ

دو صف چون مژهٔ درهم آویختند چو چشمان عشّاق خون ریختند
ز موج سپـــاه وز گرد زمیـــن گلین گشت چرخ و زمین آهنین

ملخّص سخن در آن میدان فساد و عناد کران تا کران سحاب اجل کله زده و ابر هلاک تتق بسته و از رگ ابر بلا یعني پلارک مرد افگن باران خون بر عرصهٔ چمنستان کارزار مي بارید و از میغ دیگهای جوشان و توپهای خروشان صائقهٔ عالم سوز بر خیابان صفوف مصاف مي افتاد و از سوی دیگر افروزش برق تیغ بیدریغ از نیام دلاوران خرمن بخت تیرهٔ روزان یکدیگر مي سوخت و بارش تگرگ آتشین از تفنگ رعد آهنگ برقنداازان مزرع حیات مردهٔ دلان درهم مي کوفت - و در هر گوشه از قوس قزح کمانهای بلند خانهٔ کمین کشایان ژالهٔ تیر زودگیر چون اجل پرّان بپرواز درآمده بود و همه جا بیدستان ترکش راست کیشان از سرد مهریٔ زمهریر مرگ در غیر موسم خزان گرم برگ ریزان شده از هر طرف دلیران تهوّر شعار از سر بی باکي در سایهٔ سروستان نیزهای قیامت قامت خرامان شده به گلگشت سوسن زار سناهای برچهٔ جانستان درآمده از فرط اهتزاز تهوّر آغوش شوق برکشاده سهی قدان ناوک دلجوی را مانند دلبران سرکش در برکشیده بر لاله ستان خون مي غلطیدند - و در آن میان احیاناً کلهای زخم بی تکلف بر سر زده دسته دسته سوسن دشنهٔ سیاه تاب و نیلوفر خنجر شاداب بی مبالات حریفانه بر کمرگاه یکدیگر مي خلانیدند - و چندی از مردمان شیر افگن از طرفین باین روش دست تنگ در آغوش کشاده شاهدان جراحتهای خون گرم در آورده بخاک و خون تا بامداد روز نشور خفتند - و بسی هژبران شیر آوزن صید غمزهٔ آهوان شیر شکار یعني چشم جوهر خنجر زهر آب دار گشته دیدهٔ طمع از زندگي بستند - و چندین دلاوران تهوّر شعار گرفتار غنچه دهانان ناوک خونخوار و اسیر کمند پر خم دلاویز

نیزهای صنوبر قامت شده خیر باد جان گفتند - قضا را درین اثناء ازآن جا که کارگریهای بخت موافق و یاوریهای اقبال مساعد است بعضی امرای بادشاهي بکار فرمائیِ نفس امّاره در عین گرميِ کارزار از مراسم اقامت پهلو تهي کرده توفیق نیافتند که مصدر امری شوند و جمعی که بوسیلۀ نفاق از آسیب جنگ گزندی نیافته سلامت مانده بودند رو ببادیۀ فرار نهادند و زیاده بر سي چهل نفر گرد و پیش سواريِ دارا شکوه نماند و بقیه مردم عنان استقامت از دست دادند - لاجرم آن سلطان آشفته روزگار بی اختیار از جاه و مال حرمان نصیب افتاده رضا بقضا و مرضیات الٰهی داده از روی بیچارگي و اضطرار عنان باز گشت را مثنی ساخته ثبات قدم را خیر باد گفت و خیمه و خرگاه و سائر اسباب و سرانجام دولت را بتاراج غارتگران داده قریب بشام باضطراب تمام داخل اکبر آباد گشت و زیاده بر یک پهر شب در آن مقام نیز توقف مناسب ندانسته راه لاهور پیش گرفت - همدست ید قدرت عزیز کردۀ جناب عزّت بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با فرّ سلیماني و شوکت صاحبقراني چهرۀ دولت بر افروخته و اسباب جاه و جلال بر افراخته برسم و آئین شایان و توره و توزک نمایان در قرار گاه هزیمتیان نزول نموده مراسم شکر الٰهی بجا آوردند - و از آن جا بدو کوچ بباغ نور منزل تشریف آورده ظاهر اکبر آباد را مضرب خیام نصرت ساختند و سائر ارکان دولت و اعیان مملکت با خویشان و منتسبان بقدم اطاعت پیش آمده جمیع امرای عظام و مردم معتبر درگاه بآن حضرت والا مرتبت اقتدا نموده سعادت ملازمت لازم البرکت دریافتند - و گروه گروه مردم بطمع اضافۀ منصب سر رشتۀ وفاداري از دست داده رعایت نمک خداوند قدیم بر طاق بلند گزاشتند - چون بی حقیقتيِ مردم و بظهور نرسیدن آئین سلوک و دلگرمي که از بادشاه زادۀ

مظفّر و منصور توقع داشتند باعث کدورت و ملال خاطر اشرف گردید لاجرم خان حقیقت نشان مقرب الحضرت فاضل خان که بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسبب محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت با فرمان عالیشان نزد شاه نصرت دستگاه فرستاده و بعضی پیغامهای زبانی نیز دادند - خلاصهٔ مضمون فرمان عالیشان آنکه

فرمان عالی شان

چون کوکبهٔ جاه و جلال آن فرخنده کوکب برج اجلال را در نزدیکیهای دارالخلافه اتفاق نزول افتاده و خبر قرب وصال و وصول آن یوسف کنعان اقبال و قبول که در مدت دوري ضروري از ملازمت قبلهٔ حقیقي و خداوند مجازي خویشتن حرمان نصیب و بی شکیب بود بنواحيِ این مصر عزّت رسید بحکم استیلای شدّت اشتیاق که لازمهٔ بعد عهد فراق و مقتضای قرب وصال است خاطر اشرف بی اختیار بدریافت لقای فرخندهٔ آن خجسته اطوار آرزومند است - با وجود غلبهٔ افراط محبت اشرف و استیلای اقتضای شدّت شوق آن فرزند کامکار توقّف آن قرّة العین خلافت درین نزدیکي بغیر از سخت جاني و سست مهري دیگر چه تصوّر نموده آید - اگر بکارگیري طلب صادق و از راه تعظیم و تکریم والد ماجد پای ارادت در رکاب سعادت آورده رهگرای واديِ آرزو گردد از فیض ملاقات این نیازمند درگاه آلهي که دوباره زندگاني یافته از سر نو بعالم وجود آمده سعادت اندوز گشته چهرهٔ شادماني را بضیای جاوداني برافروزد و هرآئینه از دولت دو جهانی تمتّع و برخورداري یافته کامیاب مرادات صورت و معني خواهد گشت *

چون خان والا مکان فرمان سعادت عنوان را با پیغامهای زبانی رسانید همه را بسمع قبول اصغا نموده و آداب اطاعت و انقیاد بجا آورده در جواب بدین مضمون عرضداشت ارسال داشتند *

جواب فرمان

مراسم سجدهٔ شکر و تسلیم و لوازم تعظیم و تکریم بجا آورده بعرض میرساند که فرمان فرخندهٔ عنوان مشتمل بر کیفیت آرزومندی خاطر فیض مظاهر بزود رسیدن این پروردهٔ نعمت و برآوردهٔ تربیت بزمین بوس حضور فایض النور شرف صدور و عزّ ورود یافت - از دریافت مضمون اشفاق مشحون آن جریدهٔ فیض که هر کلمه‌اش سرمایه ده انوار برکات و هر فقره‌اش پیرایه پیرای حیات بود سرتاسر صفحهٔ خاطر زینت جمعیت و طراز شگفتگی یافته رونکش نسخهٔ رنگین بهار گردید - فروغ آن آیات رحمت و شمول نشاهٔ عاطفت از سر نو پرتو وصول بر بام و در طارم دماغ گسترده سرشار نشای طراوت و مسرّت ساخت - شکر این عنایات تازه و مرحمت بی اندازه که از ظرف طاقت تحریر و تقریر بیرونست از تنگی دستگاه لفظ و معنی چگونه بتقریر زبان کثرت بیان راست آید - * مصراع *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

الحمد لله و المنت که خاصیّت صدق ارادت مضمر و خلوص عقیدت مکنون در ضمیر منیر آن حضرت جای خود کرده بتازگی فروغ ظهور از نهانکدهٔ باطن بر روی بروز انداخت و از سلسله جنبانی اقبال آسمانی و فیض خواهش جسمی و جانی بفوز کمال عنایت حضرت ظلّ سبحانی رسیده گلشن مراد و امید شگفته و خندان گشت - اکنون که کار از اظهار

عواطف رسمي و مراسم ظاهری گزشته بخواهش حقیقت رسیده و رایحهٔ التفات معنوي بمشام آرزو فایز گشته باعث مزید حیات گردید امیدوار است که اسباب مواصلت این دور افتاده در وقت مسعود و ساعت سعادت آمود دست بهم دهد و از فیض قدم بوس آن حضرت که في الحقیقت برکت روزگار و آیت رحمت پروردگار اند و روزگاران انتظار این وقت و آرزوی روزی شدن این روز داشت بر مراد خاطر فیروز گشته از تجلّي دیدار فایض الانوار روزنهٔ دیدهٔ منتظر را روکش دریچهٔ مشرق مهر انور سازد زیاده ازین دراز نفسی و کوته اندیشي میداند *

خان مذکور شاد کام مراجعت نموده حقیقت حال بعرض اشرف رسانید و عرضداشت از نظر فیض اثر گزرانید - خدیو عالم خدایگان دارالخلافهٔ بني آدم از آداب اندیشی و سعادت منشئ آن کامل النصاب تام النصیب قرین مسرّت دشته روز دیگر اشتیاق زیاده از حد نموده خان معز الیه را با تحف و جواهر گرانمایه باز فرستادند و پیامهای شوق آمیز بزبان فصیح بیان آن سر آمد فضلای زمان حواله فرمودند - چون بعد از برگشتن خان معز الیه جمعی از مفسدان ناحق شناس خواهش اعلی حضرت در لباس دیگر بنظر آن والا جاه جلوه داده خاطر خطیر را بغایت متغیّر ساخته بودند این مرتبه که باز آن کامل فرهنگ با تحف مذکور بادای پیغام پرداخت بفکر صائب و حدس درست دریافت که فتنه انگیزان غبار کلفت و گرد وحشت بنحوی بر انگیخته اند که الفت و موانست و صلح و صفا بهیچ رو درمیان راه ندارد بمقتضای حق مقام بچاره سازئ این معاملهٔ از دست رفته درآمده از راه دانش و فرهنگ بی غرضانه به تقریر دلپذیر بنحوی بادای مطلب پرداخت که همه دلنشین آن سرور گشت - از آنجا که بر وفق کلام معجز نظام حضرت رسول امین که بیان متین کار سحر میکند

گفتار دلپذیر ان حکمت پژوه که بزیور تقریر آرایش پذیرگشته بود اولاً در باطن شاه والا جاه تاثّر تمام نموده بر قرار معهود باز آورد لیکن از آنجا که معامله موقوف بر رای و تجویز دیگر مردم بود بیک حرف آنها فتور در جمیع امور افتاده ملتمسات فاضل خان از خاطر انور محو شد - خان مشار الیه چون دید که تلافی و تدارک این معنی اصلاً صورت نمی بندد و معامله بحسن تدبیر و لطف تقریر چاره نمی پذیرد ناچار دستوری خواسته بی نیل مقصود مراجعت نموده آنچه دیده بود بعرض اشرف رسانید - حضرت خلافت مرتبت باز از روی خطای مصلحت فرمان عالیشان دیگر بقلم آورده مصحوب خلیل الله خان که فی الجمله آزردگی از آن حضرت داشت و فاضل خان فرستادند *

نقل فرمان

درین مدت آن فرزند ارجمند همواره در صدد تحصیل خورسندی و همه جا در مقام اقامت مراسم رضامندیٔ ما شده پیوسته در پی خدمات پسندیده بود چنانچه در حصول مرضیٔ اشرف اصلاً بتقصیر از خود راضی نگشته اکنون وجه این همه سوء ادب و این مایه کم مهری نسبت بوالد والا قدر که مستلزم بدیٔ دارین است و این همه دلگرانی و رنجش خاطر بی وجه و سبب ظاهر نیست و بآنکه چشم داشت انواع رضا جوئی و اخلاص پژوهی داشت بی آنکه مراسم عیادت و استفسار کوفت جسمانیٔ ما به ظهور رسد و رعایت حقوق تربیت بمیان آید متعجب که باعث این همه نا مهربانی و علّت این مایه سرگرانی در واقع چه باشد - این معنی اگرچه بنابر سعایت ارباب غرض و عناد و بفریب و افساد ارباب

فتنه و فساد رو داده نزدیک است از شیمهٔ کریمهٔ آن فرزند ارجمند بغایت دور نما باشد - چون غرض پرستان فتنه انگیز کیفیت عنایت و اشفاق والا بلباس نامناسب و بدترین صورتی که هرگز در خاطر اشرف خطور نکرده در نظر آن فرزند ارجمند جلوه داده اند اگر بنفس نفیس از ملازمت فیض رتبت استسعاد یافته بوجوه معقوله کیفیت حال را بفهمد و معامله را بطرح انداخته ما را دشمن کام نسازد گنجایش دارد چه درین ضمن هم گرد کدورتی که بر صفا خانهٔ خاطر انور آن فرزند نشسته بزلال لطف مقال و حسن بیان محو ساخته مي شود و هم مطلب صحیفهٔ ما که نا راستان همداستان شده آن را مفسده نامیده بوجه ناشایست خاطر نشان نموده اند پرتو راستي بر ساحت ضمیر انور آن فرزند انداخته باعث رفع کلفت گردد *

پس از ادای پیغام و رسانیدن فرمان خلیل الله خان در خلوت بار یافته فاضل خان بیرون ماند و مردم می گویند که در آن وقت خان مذکور مقصد اشرف را لباس ناخوش پوشانیده ببدترین وضعی در نظر انور در آورد و باتفاق بعضی مردم دیگر بجای وفا و وفاق نفاق و شقاق درمیان آورده بقید آن حضرت و تسخیر قلعه و ضبط خزائن کنگاش داد - آن سرور ادب پرور بحسب ظاهر از روی مصلحت خلیل الله خان را نظربند نگاهداشته بفاضل خان جواب دادند که چون درین وقت بسبب وقوع بعضی امور معامله رنگی دیگر بر کرده خاطر از جانب آن حضرت جمع ندارد و ظنّ غالب اینست که هنگام دریافت ملازمت بمقام انتقام در آمده قصد امر دیگر نمایند بنابرآن آمدن خبر خواه خلق الله صورت نمي بندد - خان مذکور برگشته آمده حقیقت مفصّل خاطر نشان اشرف ساخت و ظاهر نمود که اکنون کار از کار سازيِ نامه و پیغام گزشته بهبودي چهرهٔ نما نیست بلکه احتمال چیزهای دیگر است - بنابرآن اعلی حضرت

محض از ملاحظهٔ آنکه مبادا مفسدان بی اطلاع بادشاهزادهٔ والا مقدار خیال خامی اندیشیده اندیشهٔ فاسد را بخود راه دهند ابواب قلعه را مسدود ساخته حفظ و حراست آن را که اهم مهمات بود بعهدهٔ دولت خواهان مقرر نمودند - همین که شب بسر آمد جمعی کثیر از ملازمان شاهی پنهانی خود را بپای حصار رسانیده بشغل محاصره پرداختند - ازآن رو که استحکام آن قلعهٔ استوار سپهر مدار مرتبهٔ نداشت که بمحض یورش و نقب و ملچار برآن دست توان یافت و از پرانیدن برج و دیوارش که بسبب عمق خندق تا به آب رسیده بود تصوّر تسخیر آن در آئینهٔ خیال صورت توان بست در پناه دیوارهای شهر و باغات دور قلعه درآمده ردّ و بدل توپ و تفنگ درمیان آوردند - اگرچه درونیان نیز بمقام مدافعه درآمده شرط ممانعت چنانچه حق مقام بود بجا آوردند اما اکثری از ناسعادتمندان که هرگز سینه سپر تیر قضا نه نموده و پیوسته چون کمان پشت می نمودند تاب محاصرهٔ یک شبانه روز نیاورده خود را به بهانهٔ مدد آب آوردن بیرون افگندند و جمعی که مانده بودند نیز چشم از رعایت حق نمک پوشیده خواستند که بوسیلهٔ امان و زینهار خواهی بیرون آیند - اعلی حضرت برین کیفیت مطلع شده هرچند خواستند که ان جماعت ناحق شناسان از سوء خاتمت و اظهار نفاق پر حذر بوده طریقهٔ وفا و وفاق سپرند اثری برآن مترتب نشد - لاجرم در مصالحت زده فاضل خان را باز بفرمان عالی شان فرستادند - خلاصهٔ مضمونش آن که

فرمان

خدایراست بزرگي و ملک بی انبـــاز
بدیگری که تو بیني بعـاریت دادست

کلیـــد فتـــح اقالیم در خزائن اوست
کسی بقوت بازوی خویش نکشـادست
گر اهل معرفتي دل بآخرت بنــدي
نه در خرابهٔ دنیا که محنت آبادست
جهان بر آب نهادست و عاقلان دانند
که روی آب نه جای قرار بنیادست

در انجاح حاجات و برآمد مهمّات بخت مساعد و اقبال موافق بوده در هر وقت و همه حال ادوار چرخ و انقلاب لیل و نهار بکام آن فرزند ارجمند باد - ازین واقعهٔ حیرت افزا که نصیب خلیفهٔ زمان و زمین گردیده و آن مایه کدورت و الم که گرد صفوت کدهٔ ضمیر منیر خدیو هفت کشور گشته کار بجای رسیده که دور فلک در هیچ مرتبه از مراتب آزار به هیچ وجه کوتاهي نمي کند و اقبال در هر پله از دستیاري پا کشیده از تقدیم امور نامرضي دست باز نمي دارد - لاجرم از افسردگي خرامش سپهر بی مدار و حرکت ناهنجار و گردش بی روش روزگار دست از کار و کار از دست رفته خرد خرده‌بین رخصت بیان آن نمي دهد و این مایهٔ حزن و اندوه و جذبهٔ خواهش خاطر اخلاص پرور دل سنگین آن بی مهر را از جای در نمي آرد - درین مدت متمادي خود دقیقهٔ از دقایق ترک ادب و عدم حفظ مراتب ازآن فرزند بظهور نیامده و جز تحصیل رضا و سعي در مرضئ والد بزرگوار از خود امر دیگر بوقوع نه پیوسته - اکنون که ما بتوفیق عنایت یزداني از سلطنت صوري در گزشته بادشاهئ معنوي اختیار نموده‌ایم و باعلام آلهي از کیفیت زمانه آگاهي یافته در زاویهٔ عزلت به پرستارئ حضرت باري تعالیٰ جلّ شانه در آمده‌ایم و روائئ کار فرمانروائي که مدار رونق کارخانهٔ خدائی برآنست او بخود متعلق مي شناسد و نگاهداشت

سر رشتهٔ نظام عالم که از عهد الست بعهدهٔ تعهد ما بود الحال بهرکه خواهد باشد چه برین داشته که باقتضای بداندیشیهای غرض پرستان و کج روشیهای ناراستان بخیال محال و پندار دور از کار این مکان ظاهر آباد باطن خراب که کاروبارش في الحقیقت خوابی است بیداري نما و سرابی است آب سیما از جا درآمده خود را بدنام و ما را خفیف مي سازد - و بخلاف سعادت منشیها بخاطر نمي آرد که والد والا قدر او چه قدر تطاول کوته‌اندیشان را گزرانیده تحمل جرأتهای این مشتی دراز دست بی ادب مي نماید - هرکه اندک مایه خرد دقیقه یاب دارد حقیّت این حقیقت بر او چون روز روشن است که در دارالمکافات دنیا کارکنان قضا و قدر همه وقت بر سر کار بوده از احوال ماه تا ماهي حتیٰ حرکتی که بهنجار نکنند و از نفسی که نه باندازه زنند قیاس و شمار بر مي دارند - * ابیات *

ایکه وقتی نطفه بودی در رحم — وقت دیگر طفل گشتی شیر خوار
مدتی بالا گرفتـــي تا بلـــوغ — سرو بالای شدي سیمین عذار
همچنین تا مرد نام آور شدي — فارس میـــدان و مـــرد کارزار
آنچه دیدی بر قرار خود نماند — و این که مي بیني نماند بر قرار
پیش ازآن کز دست بیرونت برد — گردش گیتـــي زمام اختیـــار
شکر نعمت را نکوئي کن که حق — دوست دارد بنـــدگان حق گزار
با ولی نعمت سلوک نیک کن — تا همـــه کامت بر آرد کردگار

ازین رو که دیرینه آئین این کهن دیر بی بقا در آخرکار مقتضیِ تعب است و برسم معهود این رباط بی ثبات هر عافیت را عاقبت رنج و نوایب در عقب عشرتش آمادهٔ عسرت است و جمعیتش سرمایهٔ پریشاني و حسرت اگر گزندی از چشم بد روزگار باین مایه آبرو و آن پایه اعتبار رسد و آسیب دستبرد حوادث گیتي باین دولت و مال و خواسته مکتسب و مورث

در خورد جمعیت حواس شرافت اساس به تشویش نمي گراید و در تشیید مباني ثبات و قرار و نیروی توکل ما فتور و وهن و سستي اعتقاد راه نمي یابد - همانا منظور نظر فیض اثر از این معني اظهار ما في الضمیر و اعلام قرار داد خاطر خطیر است که ظاهر بینان کور باطن پی بدان برده راه گم نکنند و همگنان علی الخصوص آن فرزند سعادتمند از تقلبات لیل و نهار و گردش روزگار حسابی برداشته مغرور بکار کشائي اقبال ظاهر که في الحقیقت اعتبار و وجودی ندارد مغرور نگردد - و بهمه حال اگر نظر دوربین بمنتهای مطلب و سرانجام کار برگماشته بر وفق احکام کتاب مستطاب آسماني و سنّت حضرت سید المرسلین و طریقهٔ ایمّهٔ دین متین عمل نموده اطاعت والد والا قدر که در حقیقت خدای مجازیست بجا آرد در اعداد عبادت و طاعت معبود حقیقي معدود و عند الله ماجور و عند الناس مشکور خواهد بود *

بعد از ورود این منشور لازم الاذعان و آگهی بر مضمون فیض مشحون آن عرضداشتی در جواب بدین مضمون ارسال داشتند *

عرضداشت

فرمان عالیشان که از پیشگاه عنایت و احسان حضرت خلیفهٔ زمین و زمان کعبهٔ مرادات هر دو جهان شرف صدور یافته بود در عزیز ترین احیان پرتو ورود بر ساحت احوال انداخته افتخار را شجرهٔ و امتیاز را تذکره گردید - چون بنور بینش افزای سوادش چراغ نظر بر افروخته توتیای روشنائي معرفت و سرمهٔ بینائي حقیقت در چشم کشیده خاطر از سر نو سرمایهٔ مزید تمیز اندوخت و همگي اندرزهای مرشدانه را که در ضمن آن جریدهٔ فیض مندرج و مسطور بود از روی ادب اندیشي و ارادت

کیشي بسمع قبول تلقی نموده تشکرانهٔ دریافت این سعادت عظمی سجدات نیاز ادا کرد و حق سپاس این اختصاص خاص بسبب محرومي استسعاد حضور پر نور غائبانه حتی الامکان بجا آورد - این سواد خوان دبستان تعلیم آلهي و حروف شمار دانشکدهٔ فضل نامتناهي تا از سبق تمیز بهره یافته و بوسیلهٔ مراتب معرفت اسرار مبداء و معاد دل بدریافت حقیقت کار داده در طي گردش روزگار بی مدار بسی اسرار ژرف بحکمتهای شگرف ملاحظه نموده از حساب هر کار شمار و از مقدار هر چیز قیاس بر گرفته تصوّرات بی صورت و توهمات بیجای دنیا را سرمایهٔ استظهار خود نمي داند و از نشای سرشار این بادهٔ هوش ربا مرد آزما از جا نرفته بسرمایهٔ خود سري خیال عصیان و اندیشهٔ طغیان با خود مخمّر نساخته مجاريِ امور بر نهج استقامت و ارشاد جاري داشته خود را همان مرید صادق العقیده مي انگارد - قلم فیض رقم شکایت گونه از وضع روزگار و گردش لیل و نهار بر صفحهٔ بیان نگاشته بود درین مقام که جای گفتار نیست بعد از ادای آداب معهوده بعرض اقدس میرساند که در ضمن افعال محکمهٔ حضرت حکیم علی الاطلاق بسی از حکم و مصالح مندرج است که عقول بشر پی بسر آن نمي تواند برد درین صورت بر دقایق پژوهان حقایق آگاه لازم است که پیش آمد احوال مشتمل بر فوائد بسیار و منافع بیشمار انگاشته انگشت اعتراض بر واردات تقدیر ننهند و بسی اغراض صحیحه در بطن آن نهفته پنداشته از در تسلیم و رضا درآمده در چون و چرا کشاده ندارند - غرض از تشیید مباني این تمهید شرح کیفیت حال خود است که بر امثال افعال این ارادت سرشت از ارتکاب امور بعید الوقوع ریختهٔ قلم عنایت رقم شده که در نظر ارباب شهود و اصحاب تصفیهٔ باطن در اکثر صور بعنوان دیگر جلوه‌گر مي گردد - اگر بغور اندیشهٔ لطف پیشه اصل کار را

مشاهده میمایند دریابند که حرکات و سکنات خیرخواه مطابق رضای آن عین بیان مکنونات مدار دائرهٔ عنایات حضرت مستغنی الصفات که سکون قلب و حرکات ارواح که ذات بتحریک و ابرام آن کعبهٔ حاجات منوط است بوده در انجام آثار این طبع مقدس سرایت می نماید - چه قسم آشفته مغز خفته خرد خواهد بود که باین مایه ارادت و ان پایه اخلاص شیرازهٔ مجموعهٔ سعادت را گسسته نفس جز بشکر قبلهٔ کونین گزارد و قدم جز بطاعت پدر و مرشد درین بدارد و نامی که باعث گرانی خاطر اشرف اقدس و خلاف مرضی مقدس باشد بردارد سر موی ازان بوده سر رشتهٔ رضا و تسلیم و اداب تعظیم و تکریم از دست دهد بنهجی که حضرت ولی نعمت را در وقوع مراتب اطاعت قطعاً امتناع مراد نیفتاده این خدمتگزار را بجز خلوص ارادت و محض صفای اخلاص در آئین جانسپاری و عبودت امری دیگر پیش نهاد همت نبوده - بدین حساب این اعتراض برین مرید که همواره بسلسله جنبانی بختیاری و بحکم التزام حق گزاری در مراعات مراتب تربیت و پاس مراسم عنایت هیچ جا کوتاهی نورزیده جایز نیست بلکه بوجود بی معدتی برادر بزرگ ببرکت رضا جوئی و خدمت پرستی آن حضرت منظور نظر این مایه عاطفت روز افزون آمده و این پایهٔ والا بمحض استحقاق و شایستگی یافته از تمکین بخت بر بساط کامرانی متمکن گشته دقایق علو درجات مقدار از پله برادران دیگر در گزرانیده بهمه حال درین مکان نه زبان شکر است نه مجال معذرت - * مصرع *

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند

اراده چنان بود که منشور عنایت نشور را که اگر هزار جان گرامی بزندگانی جاودانی نثار هر کلمهٔ آن درّ شاهوار معانی نماید گنجایش دارد توقع رستگاری دو جهانی و طغرای منشور سعادت جاودانی دانسته از کمال

ارادت و عقیدت نشرهٔ جان و حرز روح و روان ساخته بخدمت فیض رتبت شتابد امّا چون بسبب وقوع بعضی امور یک گونه حجابی درمیان آمده از ملاحظهٔ گرانيِ طبع اشرف مغلوب واهمه است اگر بحکم مرحمت نامتناهي ابواب قلعه و مداخل و مخارج آن را بکسان مرید سپرده ازین واهمه ایمن و مطمئن سازند بمقام تلافيِ تقصیرات درآمده بملازمت اقدس رسیده رضا برضای اشرف میدهد و امری که موجب استخفاف و تصدیع آن حضرت باشد روا دار آن نمي گردد *

چون خواست الٰهي برآن رفته بود و مقتضای قضا برین جمله تعلق پذیر گشته که روزگاری دراز اهل روزگار از احسان و نیکو کاريِ آن حضرت محروم گشته از لذت آسایش و فیض فراغ بال بیگانه باشند بی رعایت مراسم حزم و احتیاط و لوازم آگاهی بمحض رسیدن عرضداشت تمام قلعه را خالی نموده تسلیم ملازمان سرکار عالي نمودند - و همین که دندهای شاهي بکشاد و بست مداخل و مخارج دست یافتند همگي ابواب آن حصن حصین را بتصرف خود در آورده مردم بادشاهي را بالکل از آمد و رفت منع نموده سائر کارخانجات را با خزانهٔ گرانمند در زیر مهر در آوردند - و بحسب نصیب آن سرور سروران زمان که بتقدس ذات و صفوت صفات برکت لیل و نهار و سرمایهٔ عشرت روزگار بود بکمال دشمن کامي و شماتت اعدا نظر بند حوادث زمانه گشت و از بی مهريِ زمانه کار بجای رسید که جمعی شدید بکشکداريِ آن حضرت تعیّن گشته مدتها بجز خادمهٔ چند کسی در خدمت آن حضرت بهیچ وجه راه آمد و شد و روی تردد بل قدرت سخن کردن از دور نیز نداشت *

* نظم *

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبري
وز نفاق ماه و قصد تیر و سیر مشتري

نه وفاقش با وفای عهد کردد آشنا
نه خلافش باشد از آلایش حیات بری

القصه روزگار بد مهر نقش زندگانی را بر آن حضرت تلخ ساخته فاعه را بران جنات زندان گردانید - کوه کوه الم و اندوه بر دل فیض منزل وارد گشته از دوایر آخر الزمان بحال خیر مآل رسید آنچه رسید - عالمی درین غم از خویشتن داری برآمده بنوحه و زاری در آمد و جهانی ازین مصیبت سر گرم آه و ناله نشسته دفتر انواع بیقراری گشت - چنانچه آثار حزن و اندوه از سیمای خورد و بزرگ روزگار چهره نما گشته سراسر دلهای مردم ماتمدار گردید - و در هر خانه نغمه بنوحه بدل گشته خاطرها سوکوار و دیدها اشکبار شد - و چرا چنین نباشد که هندوستان در زمان آن حضرت گلستان روی زمین آمده و عهد عافیت مهدش موسم بهار روزگار گشته بمحض برکات ذات خجسته صفات این خرگاه نیلگون بر پا و این کار گاه بوقلمون بر جا بود اکنون که آن شجر برومند حدیقهٔ اقبال سایهٔ عاطفت از سر خلایق باز گرفته و هوا خواهانش از ظل راحت مایوس گشته به هیچ جای نمی برند و کرما زدگان تموز حوادث و بی برگان روزگار مانند ماهی بی آب در خاک و خون حسرت طپیده آه و ناله بفلک میرسانند نمیدانم که این ایام تعب کی بر هوا خواهان دولت پائدار بپایان میرسد و روزهای محن و آلام چگونه بر آن حضرت بسر آمده روزگار نا موافق کی راه موافقت با ستمکان طریق دولت خواهی پیموده از در موافقت در می اید - * نظم *

ای عهد دولت تو جهان را به از بهار
سرسبزی تو زینت بستان روزگار
کوتاه باد دست حوادث ز دامنت
ای آب زندگی تو کجا و کجا غبار

خورشید دولتي و جهان از تو روشن است
یا رب ترا گرفته مبیناد روزگار
تو چشم روزگاري و باد از هر طرف
دست دعای خلق چو مژگان ترا حصار

چون عادت الله برآن جاري شده که هرکرا بحکم مصلحتی روزی چند نعمت روزي شود و دولتی باو رو نهد اگر قدر آن عنایت خاص بواجبی ندانسته شکر حق چنانچه حق شکر است بجا نیاورد و مراسم سپاس آن کما ینبغي بتقدیم نرساند هرآئینه مجازات دارالمکافات روزگار آن نعمت ازو استرداد نموده دادها را بتمام و کمال ازو بازستاند - عالم غیب و شهادت شاهد و مشاهدهٔ خصوصیات احوال آن حضرت برین دعوی گواه صادق است که از آغاز ایام آگهي تا این هنگام اصلاً و قطعاً احسان عنایت الهي را باساءت تلقي و نعمت را بکفران مقابله نفرموده اند و همه وقت بشکر این نعمت عظمی سر بسجده نهاده آنچه لازمهٔ سپاس نعمت است بجا آورده - و جریان اوقات و حال عاقبت اشتمال در هر وقت و هر حال بر وفق احکام کتاب مستطاب و سنت اطاعت طاعات آن والا جناب و تقدیم مراسم شکر و سپاس بوده باحیای مراسم عدل و داد و اعلای اعلام اسلام و رفع نشان جور و اعتساف پرداخته اند - نمیدانم کدام امر ناشایست و فعل قبیح خلاف رضای الهي ازآن صاحب وقت و حافظ عهد بوجود آمده که بمکافات آن کارکنان قضا و قدر اندیشهٔ صائب و فکر درست ازآن سرور دریغ داشته به چنین دردی بی درمان و مصائب بی پایان گرفتار ساخته اند - آری بی نیازئ مرتبهٔ صمدیت و استغنا که لازمهٔ کبریای جلال حضرت احدیت است جهان را سرگشته و حیران رنگ آمیزیهای نیرنگ خود داشته گاه خلیل خود را بنار نمرود مي فرستد و گاه ارهٔ بیگانگان بر فرق

آشفایان نهاده تا بقدم می برد - خرد کار آگاه که از نیرنگ ابداع اطلاع داشته باشد داند که بصنعت ارائی مصلحت نقشبند قدرت به تحت هر لحظ از ارقام منشیان دارالانشای لوح و قلم صد نکتهٔ سنجیده گنجیده که عقل هیچ داد بحل آن اشکال راه ندارد و حقایق دقایق کارگاه قضا که شرحش در دفترها نگنجد بجز عالم الاسرار کسی نمی داند - هیهات چه می گویم طایفهٔ عرش آهنگ سدره پرواز که بفضیلت پیغمبری ذهن دست شان به خزائن افلاک نقب زده اگر خواهند که بکلید افکار حسنه قفل اشکال از در کنج اسرار این کارخانهٔ هوش فریب کشاده بر نیرنگ تقدیر الهی راه یابند طمهٔ حیرت بر رو خورده بقفا در آیند - درین صورت ما کودک خردان کوچک منش را با این پستی پایه کجا آن مایه که حرفی ازین مقدمه درمیان آریم و بجست و جوی این کیفیت در آئیم که برهم شدن چنین دولت بزرگ و افتادن سایهٔ سرور جوان بخت دیگر بسر وقت تاج و تخت از چه جهت رو نموده و درین ضمن مصلحت آفریدگار عالم چه بود - چون شرح و بسط انواع معنی آن حضرت بتقریر زبان و تحریر بیان راست نمی آید لاجرم خامهٔ حقایق نگار صرفهٔ کار در تفصیل آن ندیده کیفیت برهمزدگی سلیمان شکوه و گرفتار شدن مراد بخش و رفتن دارا شکوه بلاهور بمیان می آورد و باز بر سر گفتگوی پیشینه رفته باین تقریب سر رشتهٔ تتمهٔ سخن بدست بیان می دهد *

پس ازآنکه حسب الحکم اشرف شاهزاده سلیمان شکوه از مونگیر مراجعت نموده بکار فرمائی عجلت رو بصوب دارالخلافه آورده وارد اله آباد گردید سائر خورد و بزرگ لشکر بمجرد استماع خبر شکست یافتن دارا شکوه و گشتن روزگار بر وفق مرام این مالک رقاب انام و تکیه زدن این شاه بساط روزگار بدرست نشمنی منصوبه بر مسند ایالت این ولایت چشم از حق

نمک پوشیده رو بگریز نهادند - و چندین مرد مردانه قدیم الخدمت مغلوب واهمه گشته آن شاهزاده را تنها در صحرا گزاشته بتاراج نقد و جنس او پرداخته بامید دریافت ملازمت لازم البرکت متوجه اکبر آباد گردیدند - ناچار آن درماندهٔ نوایب روزگار با هزاران سعي و تلاش داخل کوه سري نگر شده پناه بزمیندار آن جا برد - شاه گردون دستگاه بعد از وقوع این معامله شادکام و مقضي المرام بحکم این عزیمت که دارا شکوه هزیمت را بحساب غنیمت شمرده بعجلت تمام خود را بلاهور رسانیده در فکر فراهم آوردن لشکر بداعیهٔ مقابله با سپاه نصرت دستگاه است در چنین وقت که اسباب وهن و ضعف و علّت قلّت عدد و عدت برای او مهیاست یکبارہ مستاصل مطلق سازند پای اقبال در رکاب سعادت نهاده متوجه پنجاب گشتند - و بعد از طی پنج منزل و چند مقام در نزدیکي متهرا صلاح درآن دیدند که اول فکر مراد بخش که هولی سروري را در دماغ خود سري جا داده نغمهٔ خارج آهنگ یعني خروج در پرده مي سراید درست نموده بعد ازآن فکر سرانجام معاملات دیگر پیش نهاد همت ساخته آید - چون آن خام خیال بدنبال نفس خود کام شتافته شاهراه مستقیم سلوک و روش روزگار از دست گزاشته بوادیٔ بیراهه گرائیده مانند شاه شطرنج اسم بی مسمّای سلطنت بر خود گزاشته و بی اختیار ببدنامیٔ شاهی رضا داده بر خداوند دولت و ولي نعمت خود برآمده بود حق تعالی بمکافات این مایه جرأت و پاداش این مایه دلیري دیدهٔ کوتاه نظرش از دوربینی و به اندیشي بر دوخته افساد مهمات و برهمزدگیٔ معاملات را بعنوان صلاح وقت و مصلحت روزگار در نظرش جلوه داده هر اندیشه که بخاطر فاتر رسانید بر عکس مطلب نقش بست - و بنابرآنکه تدبیر درستی در هیچ باب نیندیشیده و منصوبهٔ صائب ندیده و راحت یکدمهٔ خود

غایت انگاشته و جمیع مهمات و معاملات را بدان آزموده کاری چند که گرم و سرد و تلخ و شیرین روزگار نچشیده فراز و نشیب روزگار نه پیموده بودند در گذاشته تا آنکه رفته رفته کار بجائی رسید که آن نادان سرشت دهقانی خوی و جهل جوانی راه بادیهٔ ادبار سپرده بی تخفیف تصدیع سعی خویشان از بدنی برخاسته ببلای زندان مؤبد گرفتار گردید - و حقیقت معامله این بود که او در احمدآباد بنابر ارادهٔ فاسد که همواره مکنون خاطر داشت در ایام کوفت اعلی حضرت بی اختیار بظهور آن پرداخته و بقصد تمهید مبادی این دعوی سست بنیاد سکه و خطبه بنام خود کرده باستصواب رای ناصواب جمعی از فتنه جویان واقعه طلب بخزانهٔ سرکار والا و مال سوداگران وغیره دست درازی آغاز نهاده بپاس مرتبهٔ خویش نپرداخت و نقد و جنس از هر جا و از هر که بدست می افتاد بر نوکران مجهول را معتمد خود قسمت نموده علاج کار فاسد خود درآن می دید - چنانچه بعد از میسر آمدن فتح احمدآباد مبلغ کلی سرکار عالی گرفته بی صرفه سپر سپر زر بمردم می داد و نوکران قدیم و جدید ناتیق خود را بخطابها و منصبهای عالی نامزد نموده بمرتبهای والا که بمراتب از پایهٔ قدر و منزلت ایشان برتر بود هرچند محض نامی بود نامی میگردانید - بتصور آنکه از دستیاری کوشش همدستان پنجه در پنجهٔ قضا و قدر می توان کرد و غافل از آنکه نا داده نتوان گرفت و نا نهاده نتوان یافت - والا حضرت که بموافقت توفیق یزدانی مشید و تائیدات آسمانی مؤید اند درین وقت بقرار داد خاطر از پی برده برین معنی بی صورت آگاهی یافتند لاجرم از راه خیر اندیشی عالمیان و مقتضای مصلحت ملک و ملت نخواستند که باوجود ذات مقدس که بهمه جهت سزاوار خلافت است آنچنان خرد سالی بی تدبیر نامزد مرتبهٔ ظل الهی گشته بدین سر عالمی بفساد رود بنابرین

ارادہ پیش از آنکہ بنای کارش پائدار گشتہ و اساس معاملۂ او استحکام یافتہ دمار از روزگار و گرد از بنیادش برآوردہ شود و قبل ازآن کہ مطلبش صورت درستی بر کند و مقصدش اصلی بهم رساند بآسانی در استیصال او کوشیدہ آید چندی از دولت خواهان را بکنکاش طلبیدہ از روی احتیاط و حزم کہ عمدہ ترین ارکان سرداریست درین باب راہ استشارہ و استخارہ مفتوح داشتند - چون همگنان تصویب این رای پسندیدہ نمودہ این مقدمۂ مسلّمہ را بحلیۂ اتفاق کلمہ آرایش دادند لهذا بر طبق عزم جزم عمل نمودہ کس بطلب آن نادان سرشت فرستادہ پیغام دادند کہ بحکم استیلای شدت شوق کہ لازمۂ اخوت و محبت است خاطر عاطر بغایت آرزومند است اگر قدم براہ نهادہ دل بی شکیب و خاطر حرمان نصیب را پیرایۂ تسلي و اطمینان بخشند گنجایش دارد - بنابرآنکہ منع قضا و رفع قدر در امثال این احوال قفل دهان زبان آوران و بند دست زبردستان میشود بمجرّد رسیدن پیغام آن خام خیال درین باب راہ گفتگو مسدود انگاشتہ بل مجال دم کشیدن نیافت و برهمنموني ادبار وعنان کشي شوربختي راهي شدہ چون دولت بیدار بپای خود نزد شاہ والا جاہ آمد - پس ازآن کہ اسباب مواصلت در آن وقت مسعود دست بهم داد اخبار دلنشین و سخنان رنگین ملایم و مناسب وقت بمیان آمدہ تفقّد احوال در انجمن یک جهتي بمرتبۂ کمال ظهور یافت و بخرّمي و خوشوقتي بسر آمدن این انتظار و آرزوی روزی شدن این روز چهرۂ شادماني بر افروختند - و لحظہ بلحظہ مراسم معانقہ و مصافحہ بجا مي آوردند تا آنکہ آن مرحوم بعد از تناول نمودن مغیرات از غایت نشاط و جمعیت در آرامگاہ مقدّس پهلوی راحت بر بستر استراحت نهادہ چشم از مراسم دولت و عزّت پوشیدہ و بعلامات نگون بختي و واژون طالعي مژہ

بر هم نهاده فرود گرداب خواب که برادر مرگ است گردید - چندی از خاصان و مقربان درگاه که در کنار و گوشهٔ بسط پنهانی جا گزیده منتظر این وقت و فرصت بودند فی الحال از جا برخاسته دست و پایش را بزنجیر ادب و اندام قائم بسته بنظر اشرف در آوردند - خداوند وقت و خدیو زمانه بمقتضای خرد مصلحت اندیش مقید و مسلسل بشاهجهان آباد فرستادند و صبح روز دوم خود نیز از منزل مذکور کامیاب و کامران بصوب دارالخلافه نهضت فرمودند - بعد از رسیدن آنجا بخیر اندیشی عالم بنابرآنکه اختیار عرصهٔ خلافت از قبضهٔ اقتدار بیرون نرود و تفرقه و پراکندگی بجزئیات ملک و دولت راه نیابد روی اورنگ خلافت را از جلوس مبارک زینت بخشیده مراسم عیش و عشرت که لازمهٔ جشن اورنگ نشینی و سریر افروزی بود بجا آورده همگنان را باضافهٔ منصب و انواع داد و دهش بکام خاطر رسانیده هفتم ماه مذکور متوجه لاهور گردیدند - و چون در ایام برسات عبور از آب ستلج بدون سفاین در کمال تعذر ظهور یافت صلاح وقت درآن دیدند که تا فراهم آمدن کشتیها توقف نموده اسپان را آسایش دهند - ناچار برین قرارداد نه روز بگرد آوردن کشتی و بستن پل این روی آب و ده روز دیگر آن روی آب تا هنگام عبور سپاه نصرت دستگاه که بسان باد از آب میگذشتند مقام فرموده اراده چنان بود که بلاهور کوچ بفرمایند - مقارن این حال مبشران دولت و اقبال بمسامع جاه و جلال رسانیدند که دارا شکوه بمجرد استماع توجه اشرف بدآنصوب و عبور افواج بحر امواج از آب ستلج باوجود فاصلهٔ منازل و مراحل بصوب تته شتافت - و موجب این حرکت آن بود که راجروپ و خنجر خان و چندی دیگر از سرداران امان نامها طلبیده جدائی اختیار نمودند و سائر نوکران شاهی که سالهای دراز بدولت و نعمت تربیت یافته باعلی درجات امارت

و ترقي رسیده بودند از غایت بیمناکي سررشتهٔ خویشتن داري از دست
داده حقیقهٔ در سعادت جاوید بر روی خویشتن بستند و بدین مایه عصیان
اکتفا نه نموده بعد از پیوستن لشکر ظفر اثر از سر نو سررشتهٔ کفران نعمت
و طغیان بدست آورده کمر بجنگ خداوند ولی نعمت قدیم خود بستند -
و از بی حقیقتي با صاحب خود از راه خلاف و نفاق درآمده خود را
مطعون خاص و عام ساختند - لاعلاج آن گرفتار نوائب روزگار بنابر بی مددي
طالع و عدم مرافقت همراهان با سائر متعلّقان هزیمت اختیار نموده راه تته
پیش گرفت - سلطان السلاطین استظهار خوانقین از راه قصور و چهني[1]
جریده شده با جمعی از مردان کار و شیران بیشهٔ پیکار رو بسوی ملتان
نهادند و تا آن مکان مراسم تعاقب بجا آورده شیخ میر و دلیر خان را بدنبال
او رخصت فرمودند - خود بدولت و اقبال بجهت اطفای نائرهٔ فتنه و فساد
شاهزاده محمد شجاع که بتحریک و اغوای کوته اندیشان تیره رای
فتنه گرای خیال خام و اندیشهٔ ناتمام نموده باستقلال تمام قدم از حد خود
فراترک گزاشته آن طرف اله آباد مانند حباب خانه خراب خیمه برپا کرده
بود بسرعت باد و سحاب مرحله نورد گشته چون در سر زمین دارالخلافه
رسیدند بنه و اسباب سنگین وغیره و دواب زیادتي را در شاهجهان آباد گزاشته
فارغ بال بی احمال و اثقال روی توجه بسوی سرزمین نبرد آوردند - وقتی که
بیک کروهي تالاب کهجوه که منزلگاه غنیم بود رسیدند برد و بدل توپ و تفنگ
مراسم جلادت از طرفین بظهور رسیده تا شام پای ثبات و قرار افشرده
حق تجلّد و جلادت ادا نمودند - بعد ازآن والا حضرت در همان مکان
و غنیم در منزل خویش نزول نموده به یزکداري و پاسباني عساکر شب را

---

۱ در نسخهٔ ایشیاتک سوسایتي بنگال نشان ڈي ٢٥١ اسم این موضع ماچهي
رقم شده *

بروز آوردند - آخر شب راجه جسونت سنگه بی تحقیقي و بد اصلي بظهور آورده باوجود عنایتهای تازه و نوازشهای بی اندازه که پس از روزي شدن نصرت و فیروزی در مقام انتقام در نیامده در حق او بجا آورده بودند رو براه فرار که سر راست آن شده بود نهاده وسیلهٔ برهمزدگي و بیدلي سائر سپاه گشته دست یغما بر اردو کشاد و بتاخت و تاراج اسباب مردم گریختهٔ لشکر پرداخته سر تا سر قصبات سر راه را پی سپر ستوران غارتیان ساخته هر چه دست بدان رسید دست ازآن باز انداشته بقبضهٔ تصرف در آورد - بعد آن بعمله و فعلهٔ اردو که ازین شور و غوغا احمال و اثقال خود را برواحل بار کرده مستعد قطع مراحل شده بودند رسیده شتر و اسپ بسیار بدست آورده بخواستهٔ بسیار و متاع بیشمار گرانبار و سرمایه دار گشته رو بوطن نهاد - سردار آزموده کار شهامت آثار یعني شاه بساط روزگار مطلقاً ازین حرکت بی وقت کدورت و وسواس بخاطر نیاورده چون کوه ثابت و برقرار بر جای خویش ماندند - و از روی کمال شجاعت و تهوّر سرشار تزلزل در بنیان تمکّن و استقرار خود راه نداده عدم و وجود غنیم را یکسان شمردند و باعتماد عون و صون الهي بیم و هراس را بخود راه نداده از بیشي اعداء نیندیشیدند - و پس ازدمیدن صبح سعادت آن خداوند طالع بلند و صاحب دولت ارجمند بفرّ خاقاني و شکوه سلیماني بافواج بحر امواج که مانند حلقهای پیلان مست سحاب ساون بتوالي یکدیگر جوشان و خروشان گرم شتاب بودند رو برزمگاه آورده زیب افزای عرصهٔ نبرد گشتند - و ازآن طرف غنیم بسرانجام سائر اسباب نبرد و مواد جنگ و ترتیب یسال پرداخته روبروی لشکر سیلاب اثر قرار گرفت -

نظم

دو لشکر رو برو خنجر کشیدند　　جناح و قلب را صف برکشیدند

سواران اسپ در میدان فگندند   دلیران رخش بر شیران فگندند
صهیـــل تازیان آتشیـــن جوش   زمین را ریخته سیماب در گوش

بهادران فولاد جوشن آهن پوش و سپاهیان صلابت کیش سخت کوش که گاه تیراندازي بدقّت نظر مانند اندیشهٔ درست مو مي شگافتند دست و بازو بکمان کشي برکشادند و چندین تن خون گرفتها را از خانهٔ زین بر زمین انداختند - و تفنگ اندازان قوي دل که گاه برقندازان بر ابر سبقت مي گرفتند شعلهٔ فنا در خرمن بقای یکدیگر زده در اندک فرصتی جمعی کثیر را از کوچهٔ تنگ تفنگ روانهٔ فسحت آباد عالم دیگر ساختند - هژبران بیشهٔ ستیز باستظهار یکدیگر حمله آور گشته در اظهار جلادت بتقدیم پیش دستي اقدام نمودند - و صفدران عرصهٔ شجاعت باد پایان شعله شتاب را گرم عنان ساخته جلو ریز بمیدان ستیز در آمدند - برقندازان خون فشار تفنگهای رعد آهنگ آتشین نفس را چون اژدهای دمان هر چهار طرف عرصهٔ نبرد رها کردند - و همگنان از راه کمال دلاوري طبعي بمثابهٔ باد صرصر که بی محابا خود را بر آب و آتش میزند روبروی توپ و تفنگ شده خویش را بر سر پلهٔ کار رسانیدند - از سهم اورقهای پی در پی ناوک کمانداران قدر انداز که مانند خیل اجل پرّان هوا گرفته بود مرغ روح جمعی کثیر از آشیان کالبدتن و قفس بدن هردم رمیده پرواز مي نمود - و از بیم ریزش تیر باران متواتر که مانند ژالهٔ ابر بهاران در بارش بود جمّ غفیر مانند برگ خزان دیده از صدمهٔ باد و باران بر خاک هلاک مي افتادند -

ابیات

دو رویه آن سپه برهم فتادند   در کینـــه بیکـدیگر کشادند
ترنگ تیر و چاکاچاک شمشیر   دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر
غریو کوس داده مرده را گوش   دماغ زندگان را برده از هوش

در عین این حال که از هر دو طرف جنگ ترازو شده معامله به نیروی سرپنجه و زور بازو افتاده بود دلاوران موافق و مخالف بر سر آن پله پایهٔ قدر و مقدار دلیری یکدیگر می سنجیدند و یکّه سواران معرکه آرای با دل قوي سرگرم جنگ گشته دست و بازو بسر بازي و جان فشانی مي کشودند فوجی از غنیم مغرور دلاوري و تهوّر اسپ برانگیخته بی اندیشه خود را بر سر پلّهٔ کار رسانیدند - با آنکه در هر دفعه چندین دلاور کار طلب از معرکهٔ سرفشاني و سر بازي جان بیرون نبرده سر مي باختند اجل رسیدهای دیگر از مشاهدهٔ این حال گرمي دیگر اندوخته خود را بمهلکه مي انداختند - تا آنکه ظریف از روبرو و سید عالم و سید اعظم و شیخ ولی از چپ و راست در آمده باوجودیکه مردم قایل همراه ایشان بر سرکار رسیده بودند داد دار و گیر داده جمعی از بی همتان را بضرب و زور بیجا ساختند - و پا بر مدارج جانفشاني که فی الحقیقت معراج بهادریست نهاده معامله بجای رسانیدند که افواج چپ و راست و روبرو جا خالي نموده رو بهزیمت نهادند و خون حمیّت هدر کرده و آبروی مردي بخاک ریخته الکثری تا اکبر آباد عنان نگرفتند - درین وقت عرصهٔ کار بر مردم باقي مانده که عدد همه زیاده از سه هزار سوار نبود مانند مضیق حوصلهٔ تنگ ظرفان تنگ فضا گردیده کار بآن کشید که از دراز نفسيِ اژدهای دمان ضربزن متنفسی در میدان جنگ بسلامت نماند - و همگنان دل از دست داده و دست از جدّ و جهد باز داشته بی سعي و تردد غنیم خواستند از پیش بر خیزند - شاه تهمتن دل اسفندیار تن خدیو پلنگ صولت شیر سطوت عدو افگن باوجود چنین حال فتور را در اثنای هزیمت مذکور قطعاً در بنای رسوخ اندیشهٔ فتح پیشه راه نداده عزم صایب دیگر باره بزیور جزم آراسته همّت بر عدو بندي برگماشتند - و از سر ثبات قدم و نیروی قوی دلي در ساحت

معرکهٔ جنگ بآهنگ خونریز اهل ستیز رنگ قرار و درنگ ریخته لوای کینه کشي و سخت کوشي برافراشتند - و بنای پیکار بر رسوخ عزیمت پایدار نهادهٔ بنای شکست همگنان را بدین دست استوار ساخته یکّه تازان معرکهٔ جلادت را سرگرم کار ساختند - و بامداد عون و صون ایزدی مستظهر و معتقد گشته باتفاق چندی از دلاوران قوي عزم پیکار طلب طلبکار برآمد مطلب گشته خلل در بنیان استقامت خصم انداختند -

ابیات

سواران تیـغ برق افشان کشیدند هژبران سر بسـر دندان گزیدند
خدنگ از سینه دل مي کرد غارت کمـان مي کرد در ابرو اشارت
سپاه شـاه چون دریای جوشان چو ابر تند و چون تندر خروشان

درین مقام که سرپلّهٔ تجلّد و جلادت و میزان پایه سنج مراتب شجاعت بود قوي نفسان رزم آزما مانند تفنگ از ته دل سرگرم جانفشاني و بسان سنان از میان جان سر راست جانستاني شده شرایط ممانعه و مدافعه چنانچه حق مقام بود بجا آوردند - و از جویبار سرشار شمشیر آبدار آب بر شعلهٔ آتش خیز غنیم زده ظریف وغیره را بضرب گرز و شمشیر بر زمین انداخته زنده دستگیر نمودند - قضا را در چنین وقت از نقاب حجاب غیب شاهد این لطیفهٔ شریفه رو نمود که در حقیقت همان موجب فتح اولیای دولت و علّت کسر قلب اعداء شده مخالفان دم نقد ازآن شگون بد نقد دل باختند - چه مراد کام و عبد الرحمن سلطان ولد نذر محمد خان که سرداران نامي لشکر غنیم بودند برهبري بخت داخل افواج منصور گشته شرف ملازمت اشرف دریافتند - شاه بساط روزگار از مدلول درآمد آیهٔ اقبال فال مراد زده نزول سورهٔ فتح در شان مستقبل احوال موکب اقبال یافته بتازگي بر سر کار رفتند - و برهمنوني آن دو

بیدار بخت توپخانهٔ غنیم را چپ داده با بهادران عساکر ظفر اثر که از غایت تهوّر ذاتي چون دم تیغ خود را بر دم تیغ میزدند بر صف مخالفان حمله آور گشته عرصهٔ کارزار را کار نامهٔ سام و رستم نمودند -

ابیات

ملک در جنبش آمد بر سر پیل | بفرّ رستمي جوشنده چون نیل
روان شد پیـل شه با سر فرازي | بیک شه پیـــل برد از خصم بازي
بر آن سر تعبیه زآنگونه بشکست | که مهرهٔ رائگان شد دست بر دست
وزآن جانب حریف از هر کرانه | همي راند اسپ خود را خانه خانه
مبارز سرنگون از زین همي گشت | بدین سان بیذق از فرزین همي گشت
بسا تن پیش شه کاندر گل آمیخت | حریفش گوئیا مهرهٔ فرو ریخت

بالجمله بیاوریِ نصرت آسماني شکست عظیم بر لشکر غنیم افتاده سایر توپخانه و چند فیل باشیای دیگر در تصرّف اولیای دولت قاهره درآمد - القصّه بعد از روزی شدن فتح و نصرت نو باوهٔ بوستان سلطنت و بختیاری شاهزاده سلطان محمد و معظم خان را با بسی سرداران نامدار بتعاقب تعیّن نموده پس از رسیدن خبر مفتوح شدن قلعهٔ الله آباد غرّهٔ جمادي الاول سنه یک هزار و شصت و نه هجري از مکان مذکور مراجعت بمستقر الخلافة فرمودند - و شاهزاده و معظم خان کوچ بکوچ متوجه شده چون نزدیک براج محل رسیدند شاه شجاع الله وردي خان را که در ظاهر وسیلهٔ شکست او شده بود با یک پسر بقتل رسانید و از آب گنگ گزشت - و هر روز حق مقابله و مقاتله ادا نموده باوجود قلّت جمعیت داد اقامت و مقاومت میداد تا آنکه بعد از دو سه ماه از هجوم افواج رعب و هراس تزلزل در بنیان تمکّن شاهزاده سلطان محمد افتاده با شاه شجاع ابواب موافقت مفتوح ساخته بمظنّهٔ دور از کار در شب تار از چنان دریای زخّار

با چندی مخصوصیان بر زورقچه از آب گزشته بسلطان شجاع پیوست - روز دیگر سلطان شجاع مهربانيء بسیار و عنایت بیشمار زیاده از توقع شاهزاده بدرجهٔ ظهور رسانیده بمصاهرت خویش عزّ امتیاز بخشید - و پس از آن باتفاق یکدیگر رو بعرصهٔ مصاف آورده بقوت و قدرت تمام هر روز هنگامه آرای نبرد مي گشتند و جلو ریز بعرصهٔ ستیز رو آورده بی محابا خود را بر آب و آتش میزدند - سردار متانت شعار یعنی معظّم خان که بارها پیکار دیده و تیغ و سنان بر مردان و مرد افگنان آزموده درین مقام نیز مانند کوه ثابت م بر جای خود استوار مانده از صدمهٔ آن دو شاهزاده اصلاً از جا در نیامد - و بنابر تحریک عرق نسبت نسبی بحضرت کرّار غیر از قرار بمجرّد رسیدن بر سر پله شجاعت ازلي جناب اسد للّهی بکار برده هر مرتبه که غنیم بهیئت اجتماعي حمله آور مي گشت باتفاق جمعی از دلاوران قوی عزم خلل در بنیان استقامت خصم انداخته چون اندیشهٔ ایشان پاشان و پریشان مي ساخت - تا آنکه چندین مرتبه ترددهای نمایان و دستبردهای شایان از طرفین بمیان آمده گروهی انبوه در عرصهٔ مصاف افتادند - و بسبب در آمد موسم برسات و بکار آمدن مردم بسیار و متفرق شدن نوارهٔ شاه شجاع بستوه آمده از مجادله نومیدي اندوخت - درین اثناء بادشاهزاده سلطان محمد بتقریبی از شاه شجاع متوهم شده بنحویکه ازین جا رفته بود بهمان دستور از آنجا باز آمده در خیمهٔ اسلام خان نزول نمود - شاه شجاع بعد از اطلاع برین معني بی اختیار با بعضی از خواتین و چهل و پنجاه نفر از نوکران وفا سرشت کشتي سوار بصوب مکّه روانه شده تا الیوم که سال هزار و هشتاد و یک هجریست هیچکس از حیات و ممات و جا و مکان مقرر او نشان نمي دهد و اصلاً ظاهر نیست که در کدام سر زمین هایم و سر گردان است یا از کومکیان ملک عدم گشته - حسب التجویز

معظّم خان فدائي خان سلطان محمد را بعنوان نظر بند پالکي سوار بشاهجهان اباد رسانید - چون این حرکت ناشایست از سلطان محمد مذکور خلاف مرضی اشرف بوقوع آمده موجب کمال گراني خاطر فیض مظاهر گشته بود حسب الحکم معلی در قلعهٔ نورگده مقیّد و محبوس گشت *

کنون حقیقت توجه آن آفتاب سپهر نیک اختری و سعد اکبر برج سروری بصوب دار البرکت اجمیر نگاشتهٔ خامهٔ بیان می گردد که چون حرکت ناشایستهٔ راجه جسونت سنگه که در عین وقت کار که هنگام جوهر نمائي گوهر مردي و مردانگي بود باعث کسر شان هواخواهان و فتح باب مقصود بداندیشان شده و بسبب این کوتاهي و تقصیر که بنابر بی جرأتي ازو بظهور رسیده سرمایهٔ چیره دستي غنیم افزوده و مایهٔ خیره چشمي خصم گردیده بود بعد از ظفر یافتن اولیای دولت و هزیمت شاه شجاع و مراجعت موکب همایون باکبرآباد حکم والا بشرف نفاذ پیوست که عساکر بحر امواج متوجه آن دیار گشته بپاداش سوء ادب و دراز کردن پای جرأت از حد گلیم کوتاه خویش راجهٔ مذکور را گوش تافته آنچنان مالش دهند که باعث عبرت دیگران گردد - راجه بعد از اطلاع بر ارادهٔ اشرف تاب مقاومت باحکام آسماني و تائید ربّاني در خود ندیده از روی کمال اضطرار و اضطراب معتبران خود را نزد بادشاهزاده محمد دارا شکوه که پس از فرار او باحمدآباد رسیده هنوز از تاب آفتاب حوادث و رنج تردد راه ریگ بوم در سایهٔ آرام نفسی راست نکرده خود را جمع نیاورده بود فرستاده طلب کومک خود نمود - و بوسیلهٔ عرایض نیاز آمیز حسن اعتقاد را در لباس افشای ارادت باطني و شعار هواخواهي جلوه داده در باب زود رسیدن مبالغه و الحاح از حد گزرانید - آن صدر نشین بساط ناکامي که

بحیله بازیٔ سپهر دغاباز مهرهٔ اقبالش در شاه مات بلا و حیرت افتاده مانند پرکار سرگشتهٔ وادیٔ ادبار بود بمجرّد وصول عرایض ارادت مشحون خواهش او را بصدق اعتقاد مقرون دانسته بی تهیّهٔ اسباب پیش رفت کار و عدم مصالح جنگ بمهمیز آتش انگیز عجلت تگاور سبک خیز سرعت را برانگیخته متوجه اجمیر گردید و غافل ازآنکه هنوز فلک را دل از دل آزاری سیر نگشته داعیهٔ برهم زدگی و سرکوبیٔ دیگر در خاطر است که بانتقام یک لحظه سرخوشیٔ آرزو صد گرانیٔ ناکامی پیش رو آرد - مجملاً حضرت خلافت مرتبت بعد از اطّلاع برین معنی که بادشاهزاده محمد دارا شکوه بعهد و پیمان آن سست عهد که بایمان ملّت هندوی مؤکّد نموده بود اطمینان قلب و امنیت خاطر اندوخته نزدیک بمملکت او رسیده بی توقف همعنان عون و صون جناب پروردگار بآن صوب کوچ فرمودند - و همین که سرادق عزّ و جلال بر و بوم آن دیار را در خیمه و خرگاه خیل اقبال فرو گرفت فرمان تهدید از روی کمال ترهیب و انذرز مشتملبر انواع عتاب و خطاب و بعضی مقدمات عنایت آمیز بنام راجه شرف صدور یافت - آن پیمان گسل بمجرد وصول فرمان عالیشان و آگهی بمضمون آن بغایت سراسیمه گشته بسرعت بخت برگشته از دارا شکوه برگشته بسوی وطن خود راهی گردید و بوسیلهٔ شفاعت میرزا راجه جیسنگه که برهمزن جمعیت دارا شکوه گردیده این منصوبه درمیان آورده بود از در اظهار اطاعت و پذیرفتن مراسم طاعت در آمد و بدست آویز خجالت و ندامت عرضداشت نیاز آمیز در باب اعفای زلّات جرائم خویش فرستاده درخواست امان جان و حفظ ناموس و مال خود نمود - خدیو جهان و مالک رقاب دوران که از غایت حلم و نکو کاریٔ مروّت و احسان باوجود گناه عظیم بندگان با همگنان در مقام مسامحه و مساهله اند اصلاً بیروشیهای او را که

از لغزش کم خردي و بیدانشي ناشي شده بود بنظر انتقام در نیاورده و قطعاً در مقام مکافات و پاداش معاصيِ بی پایان او در نیامده بعطای صوبه داريِ احمدآباد و صدور فرمان عالي شان متضمن بر قول و عهد و خلعت خاصه سرافراز نموده مقرر فرمودند که بی آنکه شرف ملازمت لازم البرکت در یابد از همان راه متوجه آنصوب گردد - و پس از آنکه بدلائل فسخِ عزیمت آن رجیم معلوم شاهزاده دارا شکوه گردید و از رنگ آمیزيِ نیرنگ قضا معامله رنگی دیگر بر کرده وسائل کامیابی برنگ موانع جلوه‌گر شد و از بازیچهای روزگار منصوبه ساز این گونه صور بر روی کار آمده اسباب مقصود در عقدهٔ تعویق و درجهٔ تسویف رو نمود ازین سفر ملامت اثر و حرکت بی برکت در محیط حیرت فرو رفته از ورطهٔ حوادث رخت بساحل نجات انگندن محال دانست و مانند مرکز پابند دائرهٔ این بلای ناگهاني گشته بر آمدن ازآن مهلکه دشوار انگاشت لاچار بتقدیر قادر قوي رضا داده بفرمان مقدّر کن فکان سر نهاده کمر همت قائم بست - و تا سه روز هنگامهٔ جنگ بدراز نفسيِ توپ و تفنگ گرم داشته باوجود هجوم افواج بحر امواج اضطراب و بی طاقتي را در بنای استقامت و استقلال راه نداد - آخر روز چهارم باشارهٔ شاهنواز خان که نظر بملاحظهٔ حال و مآل پا از ناعاقبت اندیشي کشیده و بدست آویز ارادت نهاني باطني ابواب دار الامن سلامت و عافیت بروی روزگار خویش کشاده از جمله بندگان درست اعتقاد بود شیخ میر و میرزا راجه و دلیر خان باعتضاد همدستيِ یکدیگر یکدل شده رخ بکار زار ملچار او نهادند - و پس از وصول بمقصد ارادهٔ پیش پیش نهاد همت ساخته خان یکرنگ دو رو را که از آن جانب هم موفق بصدور خدمتی نشده مفت زر کیسهٔ خود بدر نموده در وهلهٔ اول بزخم پیکان جانگزای رهگرای سیر آنجهاني نمودند - و بباد حملهٔ صرصر

اثر در یک دم دمار از روزگار همراهانش که مطلقاً دست به یراق نبرده امان خواه رو بگریز نهادند بر آورده گرد از خرمن حیات شان بر انگیختند - و جمعی دیگر از فرقهٔ تفرقه اثر را که از سطوت صدمهٔ سخت بهادران پراگنده شده باز بر سر ملچارها جمع شده بودند بضرب و زور پاشان و پریشان ساخته اکثری را راهگرای وادیٔ نیستی ساختند - * بیت *

گشت از دو طرف روانه شمشیر ٭ آویخت بحمله شیر با شیر

می کرد سنان بچشم باریک ٭ جاسوسیٔ سینهـای تاریک

ابروی کمـان کرشمه انگیز ٭ ناوک بکشش چو غمزهٔ تیز

دارا شکوه از مشاهدهٔ این حال با جمعی قلیل با دلی قوی و پیشانیٔ کشاده بر سر قتال و جدال آمده همراهان را سر گرم داد وستد جان و سودجوی روح و روان نمود و باوجود بیمددیٔ اعوان و انصار و نفاق و تزویر ارباب روزگار رزم رستمانه بجا آورده بضرب سر پنجهٔ مردی و نیروی بازوی دلیری کام خاطر از هم نبرد خود گرفت - و در چنین مقام که طوفان آتش بجوش آمده اژدهای ضربزن و نهنگ تفنگ عالمی را بدام می کشید بی ملاحظهٔ اندیشهٔ هلاک عرصهٔ پیکار را کارستانی نموده داد مقابله و مجادله داد - قضا را از کم فرصتیهای روزگار در عین گرمیٔ هنگامهٔ کار شیخ میر به نیش جانگزای تیر مار جهندهٔ تفنگ مرتبهٔ سر افرازیٔ شهادت یافته جان را نثار راه ولی نعمت حقیقی نمود و درین مقام که ادای حق مقام تربیت بسیار بجا بود خود را در راه ارادت در باخته چهرهٔ مردانگی بسرخروئیٔ دارین بر افروخت - دلیر خان وغیره خود را بمدد آن مرحوم رسانیده بازیٔ عرصهٔ پیکار را قائم داشتند و تا غروب آفتاب از هر دو سو بهادران رزم جو که مانند هژبران تند خو از سر پنجهٔ زبردستی تیغهای مرد افگن جزو بدن داشتند پنجه در پنجه انگنده پایهٔ شجاعت و مقدار یکدیگر می

سنجیدند - چون در عدن آویزش و آمیزش طرفین ظلمت جهان را مسخر کرد و سپهر سیاه دل دیوان ظلم ترتیب داده بر مسند انتقام مظلومان بنشست معامله از کمین کشائی و کمان کشي بشمشیرزني و خصم انگني جنگ مغلوبه کشید و در اثنای زد و خورد از موافق و منافق فرقی بمیان نمانده آشنا و بیگانه معلوم نمي شد *

دارا شکوه از بد دلي همراهان خود را بنامردمي در باخته فکر گریز در پیش داشته لا علاج شده آهنگ سر بدر بردن نمود و از بیچارگي نقاره و فیل و خزانه و سائر اسباب دولت و حشم جا بجا گزاشته با سائر مردم معدل از چنان مخمصه سلامت بیرون رفت - بامدادان که سلسلهٔ جمعیت انجمن انجم از هم پاشید و ثوابت و سیّار هر یک رخت خود بگوشهٔ انزوا بردند سر رشتهٔ صحبت طرفین از هم گسسته لشکرها مانند بنات النعش متفرق گردید - شاه عدو بند کشور کشای شادیانهٔ فتح بلند آوازه ساخته از سرادق جاه و جلال رو بعمارات اجمیر آورده پیش از داخل شدن دولت خانه بشکر وصول این فتح مبین بزیارت خواجه معین الدین و الدنیا شتافته در آن مکان میمنت نشان فراوان سجدات نیاز بدرگاه منعم متوالي الاحسان بجا آوردند و سایر سران لشکر را که حسن خدمت شان مستحسن و مساعي جمیلهٔ آنها مشکور و مبرور افتاده بود بگوناگون عنایت خورسند ساخته بر کام خاطر فیروز ساختند - چون از صفحات صحایف اعمال و جراید احوال دارا شکوه که عنوان ناکامي و محرومي از مقاصد داشت آیات وهن و ضعف طالع مطالعه نمودند لاجرم بجهت یکسو کردن معاملهٔ او میرزا راجه را بانعام اسپ با ساز طلا و فیل با یراق نقره و یک لک روپیه نقد نوازش نموده با بهادر خان وغیره امرا بتقدیم خدمت تعاقب مختص و مرخّص ساختند *

گرفتار شدن شاهزاده محمد دارا شکوه از بی مهریٔ فلک جفا کار

آفریدگار عالم هرکرا از روز ازل فیروزي نصیب و فتح روزي مخلوق مي گرداند کار کشایان عالم بالا ابواب سعادت و بهروزي بروی روزگارش مفتوح ساخته ساعت بساعت بشارت فتوحات تازه و فیوضات بی اندازه باو میدهند و اسباب جهانگیري و جهانباني و مصالح عدو بندي و کشور ستاني برای او آماده ساخته در هر حال بشاهراه مقصود دلالت مي نمایند چنانچه بسلسله جنبانیٔ اقبال بهر طرف که رو آورد به نیروی تائیدات آسماني آن کار سرانجام درست یافته حسب الاستدعای مدعا بر آید و بهر جانب که لوای آهنگ بر افرازد عزیمتش هم اثر عزایم سور کرام گشته دولت و ظفر باستقبالش آید - شاهد این حال و گواه صدق این مقال انعطاف عنان و انصراف موکب اقبالست از اجمیر بسوی مستقرّ سریر عزّ و جلال اعني دار الخلافهٔ شاهجهان آباد و ورود اشرف در آن خطّهٔ مقدّسه مبارک - چون بیست و چهارم رمضان المبارک سنه یک هزار و شصت و نه هجري بجهت جلوس همایون آن شهسوار عرصهٔ وجود و صاحب طالع مسعود بر سریر گوهر نگار ساعت سعید مقرر شده بود سامان طرازان کارخانجات سلطنت بدربایست وقت مامور شدند و صحن بارگاه فلک پایگاه را بانواع فروش بوقلمون و بساطهای گوناگون زیب و زینت دیگر داده در و دیوار و سقف و ستون را در پرند چیني و خطائي و مخمل زر دوزیٔ فرنگ و دیبای رومي گرفتند - چون آن وقت در رسید آفتاب روی زمین یعني سایهٔ مرحمت جهان آفرین نشیمن سریر خلافت مصیر را از پرتو تحویل اشرف روکش شرف محمل حمل ساخته از برکت حضور

فایض الفور رونق دیگر بر آرایش دولت خانهٔ والا افزودند و در همان ساعت مسعود خطبه را بنام نامی بلند آوازه و سکه را باسم سامی نام بردار شهرت گردانیدند - و بشکر این موهبت عظیم و لطف جسیم منعم عمیم الافضال بجهت کامیابی صغیر و کبیر و غنی و فقیر حکم فرمودند که از تاریخ مذکور تا عید الضحی دو نیم ماه بساط دولت بهمین دستور مفروش و اسپک و شامیانه منصوب بوده لوازم جشن و سرور بمیان می آمده باشد تا عموم خلایق ببرکت انعام عام خداوند انام از منّت عنا و تمنا بی نیاز گشته در عیش آباد بکام دل رسند و قاف تا قاف آفاق را آوازهٔ مکارم و مفاخر بی اندازه فرو گرفته ناکامی در دنیا کامکار گردد - و بحسب اتفاق در عین گرمی این هنگامهٔ سور و سرور و کامروائی فیض حضور خبر گرفتار شدن دارا شکوه نشاء خرّمی والا حضرت دوبالا نموده مسرّت بر مسرّت افزود و شاهد این لطیفهٔ شریفه از نقاب حجاب رو نموده خاطر مقدّس را بخرّمی جاوید بر آمود - * ابیات *

خدا هر کرا کامکار آفرید کند بهر او قفل کار کلید
بهر کار نصرت بود یار او خدا ساز گردد همه کار او
ازو حکم طاعت ز چرخ برین وزو عزم و فتح از جهان آفرین

چگونگی وقوع این سانحهٔ دولت افروز بدین آئین است که چون آن گرفتار حوادث روزگار در یساقهای طویل علی الخصوص هنگام فرار این بار بنابر فقدان بار بردار اکثر اموال و گنجهای مالا مال جا بجا گذاشته بیشتر بتصرف اولیای دولت پائدار و کمتر بتاراج زمینداران آن بر و بوم داده براه ولایت جام و بهاره رو بجانب تته نهاد و اراده نمود که بعد از عبور آب بهکر در کمال استعجال مرحله پیما شده برای بسر بردن ایّام ناکامی خود را

بنواحیِ قندهار رساند و در لباس بهانهٔ حمایت پناه بوالیِ ایران جسته اگر از همراهیِ وقت فرصتی و از مساعدت روزگار رخصتی یابد آرزوی مکنون زوایای سینه بر آورده بدین وسیله شاهد مرادی که پیش نهاد همت داشت بیابد - حسب الحکم اشرف بهادران جنود فیروزی آمود نیز همه جا بر اثر او راهی شده بآهنگ یک رو کردن کار از روی عجلت تمام رو براه سرعت می نهادند و بجهت پیش رفت کار در طی مسافت روز از شب و شب از روز باز نشناخته مراسم تعاقب چنانچه باید بجا می آوردند - اتفاقاً در ضمن این مایه تغیّرات احوال که بسبب یساق شاق و ترددهای دشوار و حرکات عنیفه که در طی اسفار و متاعب صعبه و عقبات مشکله پیش می آید و مجال توقف محال بود بحسب نصیب کوفت صعب طاریِ احوال مستورهٔ سراچهٔ عزت مخدّرهٔ سرادق عفّت زوجهٔ مطهرهٔ آن والا نسب گرامی حسب که از کمال خدمت گزاری و پرستاری در شادی و غم و عافیت و الم و سفر و حضر همدم دمساز و محرم همراز بود گشته به هم نشینیِ حور عین و صدر گزینیِ قصور بهشت برینش رسانید - و بنابر وقوع کمال الفت و مودّت و اتفاق نهایت انس و محبت کمال بی طاقتی و بیقراری در استقامت حال شاهزاده راه یافته کلفت و کدورت این غم بیکبار از پا در آورد و مصیبتی بزرگ و اندوهی سترگ وارد وقتش گردیده بگرداب حیرت فرو برد - باوجود این مایه کلفت و پریشانی و آن پایه کدورت و سرگردانی رحلت نمودن حلیلهٔ ارجمند و همدم دلبند سربار جمیع آزار گشته بدان مثابه خداگیر شد که عنان اختیار گیرائی از دست و قوت روائی یکبارگی از پایش رفت چنانچه از غایت درد معنی هلاک بنظرش مصور شده هر لحظه صورت اجل معجل در آئینهٔ معائنهٔ احوال مشاهده می نمود - و مدهوش وار زمام اختیار و خویشتن داری از

دست اقتدار داده هر روز بقدر قوت مسافتی پی سپر می کرد و با دلی سوگوار و دیدهٔ اشکبار وداع صبر و قرار نموده و خیرباد سلطنت و سایر آرزوها گفته قدمی براه مي نهاد - و باین حال بصدد مدد و علّت بیکسي به بلیّهٔ جلیّهٔ ملاحظهٔ موکب اقبال که همه جا چون سایه بدنبال بود بدرد بی درمان گرفتار گشته بهر که پناه مي آورد قاصد جان و مالش مي گردید حتیٰ هر گل زمینی که دامن خویش انگاشته نفسی درو آرمید در دم خار نومیدی از در و دیوار در دیدهٔ حرمانش مي خلید - چون خواست الٰهي بران رفته و اقتضای قضا آن بود که باوجود این پریشانی از رزق مقسوم و وجه معلوم نیز بی بهره گردد و از جاه و مال و جان حرمان نصیب افتاده در آخر امر ببلای زندان نیز دو چار شود لاجرم از نامساعدیٔ وقت آماج طعن دوست و دشمن بل موقع سر زنش خویشتن گشته بهر سو که شتافت رو نیافت و بکمال دشمن کامي در عین ابتلای غم مفارقت یگانه مونس غمگسار بانواع بلای آسماني نیز مبتلا گردیده محلّ ترحم هیچکس نگشت تا آنکه از ایلغارهای پی در پی کوفته شده سوارانش از کار و چارپایانش از رفتار باز ماندند - و به لکد کوب هجوم حوادث روزگار پامال دستبرد آفات لیل و نهار گشته با جهان جهان سرگشتگی و عالم عالم بخت برگشتگي افتان و خیزان خود را بسرحد دهاور رسانید - ازآن جا که کار بر سرش افتاده ایّام دولتش بپایان رسیده بود و چاره گریٔ سعی سودی و اصلاً امید بهبودي نداشت لاجرم آخرکار رفتار بی خودانه اش یکبار بعنان کشیٔ زندانی افتاده بقرار داد اقامت روزی چند در آن مکان باعتماد جیون زمیندار آنجا که مرهون احسان و ممنون نوازش بی پایان آن عالي جناب بود از سر کوچ در گزشت و از ته دل از حبّ جاه و مال برخاسته همراهان بیوفا را

میان مرافقت و جدائي مختار ساخت - خدا نگاهدارد از گزند روزگار و چشم بد ادبار که چون شامل حال کسی گردد در هیچ حال سر از دنبال او بر نداشته در همه جا همراه باشد - و ایزد تعالیٰ امان دهد از واژوني بخت و بی مددي اقبال که هرگاه محیط روز و روزگار کسی گردد مادام که گرد از بنیاد و دود از نهادش بر نیارد دست ازو برندارد -

* ابیات *

اگر چرخ و فلک در روزگار است ‌ ‌ همه یار اند تا بخت تو یار است
دمی کادبار دامنگیـــــر گردد ‌ ‌ دم عیسیٰ دم شمشیـــر گردد
برفعت گر نمـــاید خود نمائي ‌ ‌ فتد در خاک چون تیر هوائی
همه اسباب جاه و ملک و مالش ‌ ‌ وســائل گردد از بهـــر زوالش
اگر بر بستـــر راحت شـــود یار ‌ ‌ به پهلـویش گل راحت شود خار

جیون زمیندار مذکور که شیوهٔ بد نهادي در نهاد طبعش بودیعت نهاده بودند .بامید ترقّيِ تازه چشم از حقوق و نوازش دیرینهٔ آن عالي مکان پوشیده و باتفاق فرقهٔ صحرا نشینان که گرگان آن سرزمین و راهزنان آن بر و بوم بودند چون اخوان الزمان آن عزیز یوسف مصر بیکسي را تنها یافته به بدترین وجهی و اقبح ترین روشي دستگیر ساختند - و دور آن مرکز دائرهٔ حوادث روزگار را که ادبار سر بدنبالش نهاده در باب اهتمام تعاقب از بهادران موکب اقبال پای کمي نداشت فرو گرفته خبر نزد بهادر خان فرستاد - چون شان این فتح نمایان عظیم تر ازآن بود که در مدت قلیل از چاره گريِ سعي وتدبیر از پیش رود و چنین نصرت نمایان بی مددگاريِ تائید آسماني در لباس ترکتاز رو دهد بنابرآن همگنان از فوز این نعمت غیر مترقّب اتفاقي که همانا از دستبازيِ اقبال خدیو روزگار با تاثیر دامان کشيِ وقت رو داده بود مشغوف شده رو براه

نهادند - و هنگام طلوع طليعهٔ بامداد مانند قضای آسمانی ناگهان بر سر منزل آن خون گرفته ریخته و با اهل و عیال مقیّد نموده متوجه درگاه آسمان جاه گشتند و حقیقت این فتح مبین که بی دستیاریِ کوشش بمحض اقبال آسمانی دست داده بود در طی عرضداشت بپایهٔ سریر خلافت مصیر عرض داشتند - بادشاه فلک جاه از اطلاع این حقیقت شکر و سپاس منّتهی بی منتهیٰ بدرگاه واهب بی ضنّت و جوّاد بی منّت ادا نموده از روی شگون برسم معهود امر بنوازش شادیانه و نقّاره فرمودند - ارکان دولت و اعیان حضرت مراسم تهنیت ادا نموده تسلیمات مبارکباد بجا آوردند *

درین مقام که جای عبرت است خامه سر بر سر حق گزاریِ نهاده بران سر است که حرفی چند از کیفیت رسیدن آن والا گهر بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد بنگارش آورده از طول سخن نیندیشیده و برخی به پهناوریِ رفته بتحریر قصّهٔ حالش خون سیاه از دیدهٔ قلم بتراوش آورد *

آوردن شاهزاده محمد دارا شکوه از نواحیِٔ سکر و فیل سوار گزرانیدن از میان بازار دار الخلافهٔ شاهجهان اباد و بردن بخضر آباد

چون آن مهر سپهر سلطنت و بزرگواری را که بکسوف ناکامی گرفتار شده در ماتم دولت و بخت لباس آسمانی در برداشت بدار الخلافه رسانیدند و آن ماه اوج عزّت و نامداری را که بخسوف بد فرجامی دو چار گشته هر نفس دل بامید و بیم در می باخت بکسوت خاکستریِ بشهر در آوردند از مشاهدهٔ این حال که آن سرو حدیقهٔ اقبال از بیداد سپهر

ستمگر هنگام عبور از میان شهر مانند شاخ شکسته با طبع ناشگفته و نم از نهادش رفته سر خجلت بر نمي داشت چار بازار گیتي از رونق و رواج افتاده رنگ کار بروی گلشن روزگار شکست - و از معاینهٔ این احوال که آن رنگین گل ریاض عزت و اجلال از بد عهدي عهد جفا گستر بهم آغوشي حسرت برنگ غنچه از کهن باغ زمانه دامن کشیده نظر بهیچ جانب نمي انداخت سپهر سفّاک چون خم نیل بجوش آمده از کردهٔ خود پشیمان گشت - درین وقت که مدت کامراني آن شایستهٔ مسند دولت جاوداني بانتها رسیده نوبت رنج ناگهاني در آمد و اندیشهٔ غم بر قصد جمعیت پیشي گرفته راه نزول حوادث آسماني یکبار بر آن مظلوم کشاده گردید فلک بی مهر نظر بر عجز و افتادگي و شکسته بالي و پریشان حالي آن سرور نینداخته بآئین جفا کاران رسوم و آداب جلّادي بظهور رسانید - سبحان الله این چه مکان حیرت افزا ست که باوجود این همه دلفریبي و رنگ افروزي گل عیش از بوستانش کسي نچیده و نظّارگیان ظاهر پرست را هنگام تفرّج بجز خار اندوه در دل و دیدهٔ آرزو نخلیده - تمنّای تماشای گلهای نگارینش که بیقراري و ناپائداري از رنگ آن نمودار است ریشهٔ محبت در بر و بوم دلها دوانیده همه را فریفتهٔ نیرنگ خود دارد - و طراوت عارضي نقش وجودش که مانند نقش حباب بر روی آب وابسته بباد است اهل عالم را بچه طول امل گرفتار ساخته شاخ بشاخ میدواند - همه از بیخردي غافل ازآنکه گزند عین الکمال عدم همه وقت در دنبال است و این هستي موهوم با سائر آرزو و آمال در معرض فنا و زوال - نه نعمتش پائدار است و نه راحتش بر قرار - از خندهٔ گل و فریاد بلبل کیفیت این راز عیانست و از رنگ گلشن و نیرنگ چمن حقیقت این معني بمیان که نشای نشاط این موطن فرح و انبساط که حسن لطافت روحاني در آن بکار

نرفته و بنظر فریبي نزهت آباد فراغ خاطر شاد ارباب غفلت گشته انگیخته خمار غم انجامي است و شیرینیِ مرادش آمیختهٔ زهر هلاهل ناکامي - کسی چه داند که این گنبد نیلگون و این خرگاه منقّش که سرکوب جهان و محیط نقطهٔ ارض است چرا در هر آنی گوناگون نقشهای بدیع نمودار ساخته عقل دانا را از مشاهدهٔ آن در ورطهٔ حیرت می افگند - و در هر زمانی لعبتی چند از پردهٔ خفا بعالم ظهور فرستاده فکر معني رسان را محو دریافت آن میکند - گاه یکی را بوصول مرام چون گل از نسیم مهر سرشار خندهٔ نشاط میگرداند و گاه دیگری را بدرد ناکامي چون بلبل چشمه چشمه خون از دیدهٔ مي راند *

رحلت بادشاهزاده محمد دارا شکوه ازین جهان بی مدار بدار النعم ابدي و جوار رحمت ایزدي و کشتن بادشاهزاده محمد مراد بخش بفتوای قاضئ گوالیار و فرستادن سلطان سلیمان شکوه و شاهزاده سلطان محمد بقلعهٔ گوالیار و خورانیدن کوکنار و درگزشتن شاهزاده سلیمان شکوه باجل طبعي

درین دیر دیرین بقای ابد — خدای جهان آفرین را سزد
کسی کی درین دیر دارد بیاد — که کی بود دارا کجا کیقباد

چو جاوید گیتـــي نماند بکس * جهانبان جهان آفرین است و بس
چنین داند آنکو خدا بنده است * که گیتي بگیتي گزارنده است

کلک حقایق نگار وقلم واقعه گزار کیفیت روانه شدن شاهزاده محمد دارا شکوه بعالم بقا بدین نمط در سلک تحریر مي کشد که چون آن گرفتار پنجهٔ تقدیر و مرکز دائرهٔ الم ناگزیر که خورشید عمرش مشرف بر غروب گشته و کوکب اقبالش بهبوط وبال فرو رفته بود مانند پرکار بگرد محیط نقطهٔ خلافت بر آمده با جهان جهان سرگشتگي و عالم عالم بخت برگشتگي در قرارگاه گزر خواجه خضر رسیده باقتضای قضا گردن بطوق رضا داده در کنج آن مکان خونفشان مانند آب حیات در قید ظلمات نفسی چند آرمید از امهات سفلي پیامش آمده و از آبای علوي سلامش رسیده از دریافت گرامي رتبهٔ شهادت و ادراک این درجهٔ والای سعادت آگاه ساخت - اگرچه بحسب ظاهر مانند خردوران کارآگاه بصدمهٔ قدر از جا نرفته خود را بقضا تسلیم نمود و بشدّت دریافت آن درجات عالي و مراتب والا از خود بر نیامده منتظر دعوت داعيِ حق بود امّا في الحقیقت حجاب هوش و پردهٔ چشم و گوش دور انداخته جان مشتاقش بتماشای جمال جهان آرای واحد بینظیر از تن بیرون رفته و بخیال آشنا روئِ مرآت الحقیقت وحدت وجود رو از آینهٔ کثرت نمای شهود برتافته در نظر ظاهر بینان نمودی بر روی کار و مثالی بر صفحهٔ اعتبار مانده بود چون وقت گزشتن از جهان زود گزر شد و هنگام وقوع واقعهٔ ناگزیر در رسید اختر از غایت حسرت بصورت خنگر در سینهٔ فلک نمودار گشت و مهر از غم این مصیبت در ظلمت حجاب فرو رفت و سلامت حال و استقامت مآل از دار دنیا رخت بسته ستیزهٔ گردون دود از نهاد جان جهان بر آورد و افواج تیره دل شب پنجشنبه بیست و دوم ذي حجه سنه هزار و شصت و نه هجري شامیانهٔ نیلفام ظلام

بر فضای انجمن خاص و عام جهان کشیده از چهار جهت دامان این لاجوردی خرگاه فیروهشت - و سرادق قیرگون بر دور دائرۀ افق نصب کرده قاف تا قاف قیروان عالم را احاطه نموده مؤکلان قاهر بصورت هولناک از در درآمده قصد ازالۀ حیات آن رفیع الدرجات نمودند - و ارادۀ اعدام آن پیکر نو آئین که ید قدرت شامله آنرا بسالهای دراز ساخته بود بمیان آورده خنجر بر گلوی نازنینش کشیدند - سبک خرامی آن تازه گل گلشن سلطنت و کامرانی از بوستان عمر و جوانی با آن همه حسرت و نگرانی گلستان روزگار را پیرایۀ خزانی داد - و گزشتن آن عمر عزیز حضرت صاحبقرانی از دولت و زندگانی با آن همه بیچارگی و حیرانی بار اندوه جاودانی بر دلها نهاد - * ابیات *

تنی کاسیب گل بودی دریغش * فلک بین تا چسان زد زخم تیغش
سپر می کرد خورشید از تن خویش * ولی تقدیر یکسو کردش از پیش
کند تیـغ قضا چون قطع امیـد * نه مه داند سپر گشتن نه خورشید
قضـــا آمد ز بهرش ز آسمان زیر * قلم چون رفته بودش راند شمشیر

مجملاً چون آن زیب مجموعۀ عزّت که موج خونش خاک را در چمن لاله گرفته چهره بخون شهادت رنگین ساخته مانند گل با سینۀ صد چاک از چمن دنیا رحلت نمود با همان لباسی که در بر داشت آورده در روضۀ حضرت جنّت آشیانی همایون بادشاه مدفون ساختند - قلم قدرت و خامۀ تقدیر بخون آن شهید مضمون فاعتبروا یا اولی الابصار بر کتابۀ پیش طاق روزگار نگاشته سرمایۀ عبرت بارباب خبرت داد - چون بیان این واقعه بر لوحۀ زبان خلایق در صورت گزارش جریان یافت و خصوصیات احوال ایّام حادثه زای و صدور این امور عبرت نمای الم انتما در مرآت الحقایق باطن آگاه اعلیٰ حضرت کما هو الواقع پرتو انداخت ازین جهت که معامله باختیار آن حضرت نبود از کمال ملال و هجوم اندوه بستوه آمده

هر لحظه صورت اجل معجّل در آئنهٔ معاینه احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار افروز بخت مي گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رنج و عنا همواره نصیب اهل صفوت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا ست و تصوّر این معني از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیدهٔ مبارک آن حضرت کشاد - یعني درین ایّام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار سري نگر را از گران خواب بیهوشي بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تند باد سطوت قهرمان قهر و صدمهٔ صرصر صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانهٔ حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده کما ینبغي تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگي ننموده آن شاهزاده را مقّید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - حضرت خاقان گیتي ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزادهٔ عالي قدر سلطان محمد روانهٔ گوالیار نموده برای هر کدام خورانیدن کوکنار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم مي فرماید و مفتيِ شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز مي نماید لاجرم پسران علي نقي را که مدعيِ خون پدر بودند همراه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند. که بعد از ثبوت شرعي مراد بخش را بقصاص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضيِ گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده متجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهود و وفا بموعود در نظر داشته

از خون این نامراد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت -
اگر خواه نا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
این ضعیف دره‌یان نباشد مراجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد
هر چه می خواهند بکنند - آنگاه باشارهٔ قاضی آخر روز چهار شنبه بیست
و یکم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد هجری دو نفر چیله بدو زخم
شمشیر آن شاهزادهٔ رفیع‌الشان را از تنگنای ساحت زندان نجات داده
جسدش را بقلعهٔ گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
یک هزار و هفتاد و دو هجری در سن سی سالگی سلطان سلیمان شکوه نیز
بسعی محافظان از مطمورهٔ زندان بفراخنای عالم بقا انتقال نموده باجل
طبیعی در گزشته متصل شاهزاده مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلی حضرت وقوع
یافته و می یابد بر وفق مرضیات الٰهی راضی بقضای یزدانی بوده سر رشتهٔ
صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشتهٔ
روزگار و درودهٔ فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که
اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایهٔ تسلی خاطر و مایهٔ
قوی دلی فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکرده قرین
رضا و تسلیم می باشند - بی شائبهٔ تکلف آن حضرت در پایداری تحمل
این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند ازآنست که بصدق عقیدت و حسن
خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمهٔ از سر نوشت درمیان نمی آرند - مجملاً
درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

هر لحظه صورت اجل معجّل در آئنهٔ معاینه احوال برای العین میدیدند و هر نفس بسکرات دوچار گشته بخون دل رخسار افروز بخت می گردیدند - از آن رو که بلا بیشتر متوجه اهل صفاست و رنج و عنا همواره نصیب اهل صفوت و ذکا چنانچه قیاس این حال از احوال انبیا پیدا ست و تصوّر این معنی از پیش آمد اوقات اولیا هویدا فلک بی مهر کفایت باین جسارت نکرده چندین داغ دیگر بر دل و جگر آن حضرت نهاد و بلا فصل درد بر درد افزوده سیل خون از دیدهٔ مبارک آن حضرت کشاد - یعنی درین ایّام میرزا راجه جی سنگه به تنبیه نصایح هوش افزا زمیندار سری نگر را از گران خواب بیهوشی بیدار ساخته پیغام داد که اگر می خواهد که بنیاد دولتش از تند باد سطوت قهرمان قهر و صدمهٔ صرصر صولت اولیای دولت از پا در نیاید شاهزاده سلیمان شکوه را بهر نوع که داند روانهٔ حضور نماید - زمیندار مذکور نظر بجانب تعظیم مرسل نموده کما ینبغی تکریم فرستاده بجا آورد و در قبول فرموده ایستادگی ننموده آن شاهزاده را مقّید و مسلسل مصحوب پسر خود بدرگاه عالم پناه فرستاد - حضرت خاقان گیتی ستان بعد از دو روز او را بحضور طلبیده دیدند و فردای آن با بادشاهزادهٔ عالی قدر سلطان محمد روانهٔ گوالیار نموده برای هر کدام خورانیدن کوکنار مقرر فرمودند - چون عقل باصلاح فاسد و رفع مفاسد حکم می فرماید و مفتیء شرع ارتکاب ضرر خاص بجهت اکتساب نفع عام تجویز می نماید لاجرم پسران علی نقی را که مدعیء خون پدر بودند همراه خواجه بهول بگوالیار فرستاده بدو امر فرمودند که بعد از ثبوت شرعی مراد بخش را بقصاص رسانند - چون مدعیان در آن جا رسیده بحضور قاضیء گوالیار گفت و گوی آغاز نهادند شاهزاده مجیب گشته بر زبان آورد که اگر حضرت خلافت مرتبت پاس عهود و وفا بموعود در نظر داشته

از خون این نامراد می گزشتند نقصان بدولت و سلطنت والا نداشت -
اگر خواه نا خواه توجه اشرف مصروف برین است که وجود بی سواد
این ضعیف درمیان نباشد مواجهه باین قسم مردم کم مایه چه لطف دارد
هر چه می خواهند بکنند - آنگاه باشارهٔ قاضي آخر روز چهار شنبه بیست
و یکم ربیع الثاني سنه یک هزار و هفتاد هجري دو نفر چیله بدو زخم
شمشیر آن شاهزادهٔ رفیع‌الشان را از تنگنائی ساحت زندان نجات دادهٔ
جسدش را بقلعهٔ گوالیار بخاک امانت سپردند - و بتاریخ یازدهم شوال سنه
یک هزار و هفتاد و دو هجري در سن سي سالگي سلطان سلیمان شکوهٔ نیز
بسعي محافظان از مطمورهٔ زندان بفراخنائی عالم بقا انتقال نمودهٔ باجل
طبیعی در گزشته متصل شاهزادهٔ مراد بخش مدفون شد - الحمد لله که
باوجود اصابت این مایه عین الکمال که نسبت به بندگان اعلی حضرت وقوع
یافته و می یابد بر وفق مرضیات آلهي راضي بقضای یزداني بودهٔ سررشتهٔ
صبر و شکر هیچ گاه از دست ندادند و تا دم واپسین و نفس آخرین کشتهٔ
روزگار و درودهٔ فلک را بی چین جبین و اکراه خاطر غذای صبر و استقامت
می ساختند - الحق سبیل بزرگان والا مقدار خرد آئین همین است که
اگر از بیروشیهای روزگار امری پیش آید که بر وفق مراد نباشد و نقشی
صورت بندد که مطابق پیش نهاد خاطر و قرار داد دل نبود از خصوصیات
احوال انبیای عظام قیاس کار و شمار گرفته سرمایهٔ تسلي خاطر و مایهٔ
قوي دلي فرادست می آورند و در امثال این احوال دل بد نکردهٔ قرین
رضا و تسلیم می باشند - بی شائبهٔ تکلف آن حضرت در پایداری تحمّل
این گونه مصائب خاصیت انبیا دارند ازآنست که بصدق عقیدت و حسن
خاتمت در هیچ وقتی از اوقات کلمهٔ از سر نوشت درمیان نمی آرند - مجملاً
درین مدت هفت سال بسی وهن و فتور باحوال هوا خواهان آن حضرت راه

یافته بسیار قضایای ناشایست صورت بسته که خامهٔ ادب گزار تجویز نگارش سر جمله ازآن ناکرده دلیری ذکر و اندازهٔ شرح آن داستان دور و دراز ندارد - بهر تقدیر چون وقت آن رسید که کار پردازان عالم بالا آن حضرت را بجهانبانی عالم دیگر خوانند و لباس حیات مستعار از آن حضرت انتزاع نموده خلعت زندگانی جاودانی پوشانند لاجرم بنابر حکم مقدمهٔ مذکوره بنان داستان پرداز باوجود خون کامي و گرم لگامی از پویهٔ آن وادي عطف عنان نموده کیفیت خرامش بادشاه خلد آرام گاه بسیر گلشن ارم و نزهت کدهٔ فردوس برین به نگارش مي آورد *

خرامش بندگان اعلی حضرت خاقاني صاحبقران ثاني شاهجهان بادشاه غازی ازین وحشت سرا بسرابستان ریاض قدس وقرین ملال گشتن متوطنان عرصهٔ وجود ازین مصیبت عام

گرت در سینه چشمی هست روشن * بعبرت بین درین فیروزه گلشن
ازین گلها که بیني گلشن آباد * برنگ و بوی چون طفلان مشو شاد
نگر تا چند گلبن تازه بشگفت * که از یک صدمهٔ دی بر زمین خفت
نه دولت راست پیوست استواری * نه محنت نیز دارد پایداري
جهان را با همه جور این هنر هست * که نبود شیون و شادیش پیوست
گه آرد محنت و گه کامراني * به کم مدت برد هر دو گراني

امّابعد این حکایت درد انگیز و قصّهٔ مصیبت آمیز که سوادش از دودهٔ شمع دل نه از دودهٔ چراغ گل بر صفحهٔ بیان نگارش پذیرفته از هر لفظ پر سوزش درد غم برخاسته آتش بدل آب حیوان میزند و از هر کلمه‌اش که مایهٔ درد دل است خون حسرت می چکد هر زمان نقراتش مانند موج از بیتابی از جا جسته و نکاتش از گرمیٔ معنی گلو سوز چون سپند فریاد کنان از جا رفته تو گوئی سطورش سنبلستان بوستان حسرت است مانند ماتمیان گیسو کشاده و حروفش بنفشه زار کنار جویبار مصیبت است بلباس سوگواران در نظرها جلوه داده مشتمل است بر قضیهٔ ناگزیر و واقعهٔ بیرون از تدبیر حضرت سلطان السلاطین زمان بادشاه بادشاهان جهان منظور نظر رحمت ایزدی مظهر فیوضات سرمدی آفتاب اوج عزت و اقبال سعد اکبر برج عظمت و اجلال مالک رقاب ملوک عالم کار فرمای دارالخلافهٔ آدم مطلع انوار دانش و آگاهی بهین مرآت تجلیات نامتناهی مهر سپهر عزّ و تمکین نیروی بازوی دولت و دین زینت افسر سرافرازی شهاب الدین محمد ثانیٔ صاحب قران شاهجهان بادشاه غازی که مدت سی و دو سال بکمال جاه و جلال و نهایت تمکین و استقلال ملک رانی و کار فرمائی کرده جهانگیری و جهانداری را رسوم نو و قوانین تازه وضع فرموده ازین رو درگاه سپهر اشتباهش باندک فرصتی مرجع و مجمع اصناف امم بل مجموعهٔ زبده و خلاصهٔ هنرمندان عالم گردیده ببرکت توجه والایش سر زمین دلنشین هندوستان گلستان جهان آمده عهد عافیت مهدش موسم بهار روزگار بل سن شباب لیل و نهار گشت - و چون روی سریر فرماندهیٔ این کشور از جلوس شاه فلک جاه محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازی .زینت یافته آن حضرت بنابر اقتضای قضا از روی بی اختیاری در قلعهٔ اکبرآباد عزلت گزین شده تا انجام کار و فرجام روزگار که اختر بخت هوا خواهان

آن عالي جناب از اوج طلوع و صعود بحضيض هبوط و افول افتاد درگاه نایسته در احسانش بسان دریچهٔ مبداء فیّاض برروی دلها باز بوده اهل دریوزه را همه وقت بدان راه بود و پیوسته بحر جود جاري و موج انگیز گشته بوسیلهٔ سیّد فاضل دیندار میر سید محمد قنّوجي که ظاهر و باطنش بمآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و از آغاز سال سي و دو همه وقت در مجلس اشرف حاضر بوده به بیان آیات قران مجید و احادیث ادای حق وام مقام نموده حاضران مجلس را مستفید مي ساخت باصحاب حوایج فراخور حال و قدر احتیاج و استحقاق مي رسید - در عین این حال که بجمعیت کمال در گوشهٔ مسکنت و انزوا بفراغ خاطر و دل صابر ساعات شبان روزي را که قرین سعادت و بهروزي بود تقسیم اقامت وظایف طاعات و عبادات و ادای فرایض بجمیع سنن فرموده پیوسته بتلاوت مصحف مجید و تحریر آیات آن و اوراد و استماع احادیث و مذکور بزرگان سلف اشتغال داشتند و افاضهٔ داد و دهش و بخشش و بخشایش را شمول کلّي بخشیده عجب آنکه اکثر اوقات در لباس سخني چند که دلالت بر قطع علایق تعلّقات صوري مي نمود بر زبان مبارک مي آوردند و ذکر حرف انتقال و ارتحال ازین مرحلهٔ فنا و زوال باعث انبساط و صفا و خوشي وقت و حال آن حضرت گشته وحشت و نفرت بخاطر مبارک راه نمي یافت -

* بیت *

چشم بد دهر را خبر شد تا سازيِ روزگار سر شد

فلک جفا کار اکتفا بر بی مهريِ سابق نکرده بستیزهٔ تازه برخاست و بدین حال هم رشک برده سنگ تفرقه بمیان جمعیت انداخت - کیفیت این معني غم اندوز این صورت دارد که چون نزدیکان بارگاه عزّت را بانواع اوجاع و اقسام آلام امتحان مي نمایند و ابواب

مرتبي و عنا بر روى مقربان آن درگاه مي کشايند لاجرم بيک ناگاه دو گهري از روز يکشنبه يازدهم رجب سال هزار و هفتاد و شش هجري مانده در آغاز سال هفتاد و پنجم شمسي که سن مبارک آن حضرت به هفتاد و شش سال و سه ماه بيست و پنج روز قمري رسيده بود از سبب ماليدن تيل ساختهٔ رزق الله ولد مقرب خان گيرائيهٔ حرارتي در بدن مقدس اثر کرده عارضهٔ ناملايم حبس بول و پيچش شکم عارض وجود گرامي گرديده طرفه گراني پيرامن کالبد روحاني آن پيکر قدسي گشت - و پانزده روز ازين آزار صعب صاحب فراش بوده در عرض اين احيان اگرچه بعد از نه روز علاج بندرابن جرّاح کارگر آمده بند از راه بول برخاست و قاروره بدستور سابق آمدن گرفته تخفيف کلّي ازين راه رو داد امّا چون چارهٔ تقدير از سرحد اقتدار بشر بيرونست و دفع مقتضاى قضا از حوصلهٔ طاقت خردمندان افزون از جهت ضعف قوى که از تاثير الم ناشي شده بود قوت ساقط گشته ضعف استيلا گرفت - و خشکي لب و زبان از خوردن شربتهاى سرد بهم رسيده روز بروز تغيرى فاحش در مزاج گرامي راه يافت - درين وقت و چنين کوفت که مردان قدسي فطرت را قدم ثبات از جا رفته آزادگان تجرّد منش دل مي بازند آن حضرت که خالي از نشاى ولايتى و ربطى بمبدا نبودند باعلام الهام آلهي از رسيدن وقت انتقال بجوار رحمت نامتناهي آگاهي يافته اسباب تجهيز و تکفين را خود ترتيب داده از نواب قدسي القاب بادشاهزادهٔ جهان و جهانيان بيگم صاحب درخواست مراعات خاطر و دلجوئي ثمرهٔ پيش رس نهال سلطنت پر هنر بانو بيگم که بحسب سن و سال از هر چهار بادشاهزادهٔ والا مقدار و هر سه دختر نيک اختر کلان است و از بطن کريمهٔ دودمان نجابت و شرافت صبيهٔ رضيهٔ ميرزا مظفر حسين صفوي بوجود آمده و اکبر آبادي محل و ديگر

حرمهای محترمه نمودند - و پس ازآن مراسم وصیت و وداع بجا آورده بصدد
تسلیه و تشفیهٔ خاطر حزین و قلب اندوهگین آن ملکهٔ خجسته صفات
درآمده انواع عواطف صوري و معنوي بظهور رسانیده بخواندن آیات قرآن
مامور فرمودند - و خود نیز برقّت تمام دهان درفشان را که درج جواهر
اسرار آلهی بود لبالب از حلاوت کلمهٔ شهادت ساخته از خواندن آیت
ربنا آتنا في الدنیا حسنة و في الآخرة حسنة و قنا عذاب النار
سه گهري از شب دو شنبه بیست و ششم رجب سال حال مذکور
گزشته بشوق ادراک سعادت اقامت در جوار رحمت ایزدي بپای
جابت دعوت راه سرمنزل مغفرت ایزدی پیموده بمسند گزیني قصور
بهشت و همنشیني ارواح مطهره توجه فرمودند - باوجود آنکه ملکهٔ روزگار
بانوی بانوان والا مقدار بمقتضای پاس ادب و تقدیم لوازم ارادت و حقّ
ابوت سرانجام برداشت و بزرگ داشت موافق شان و شوکت آن حضرت
درست نموده خواستند که بعد از طلوع صبح نعش انور مطهر آن قبلهٔ روزگار
را بعزّ و وقار بروضهٔ منوّره که مقیاس هندسهٔ خرد از قیاس قدر اساس
و تقدیر مقدار سقف و جدار آن کوتاهی مي نماید و فسحت حوصلهٔ اندیشهٔ
مهندس پیشه از مساحت ساحت آن به تنگي مي گراید و باعتبار وقوع
آن در گلشن فردوس زیب برکنار دریای جون نمودار جنات تجری من
تحتها الانهار است و از غایت فیض بخشي و دلکشائي فضا و فرح افزائي
ساحت و صفا پروري مقام بر روی زمین بچشم فلک هزار چشم در نیامده یادگار
روزگار است و چرا چنین نباشد که سر تا سر منار و جدار آن از سنگ مرمر
صاف شفّاف در عهد اعلیٰ حضرت بصرف پنجاه لک روپیه در مدت بیست
سال باتمام رسیده بام تا شام از هر لوحش سفیدهٔ صبح صادق پرتو ظهور دارد
و تماشائي را از دیدن آن آرزوی تفرج خلد برین از یاد میرود رسانیده

عالمی را از دولت دریافت سعادت همراهي و ادای نماز جنازه بهره ور فیض جاوید سازند - الحق جای آن داشت و لازم چنین بود که نعش مبارک آن مورد جلوهٔ صفات جمال و جلال را که هم دوش رضوان و مغفرت حضرت عزّت بود ارکان دولت و اعیان حضرت از دولت خانه تا روضهٔ منوّره بکمال تعظیم و نهایت تکریم دوش بدوش رسانیده بدریافت این سعادت عظمی سرافرازئ دارین مي اندوختند و اعیان اکابر و اعالئ اهالئ اکبر آباد و سائر اشراف و اعاظم و ائمّه و موالئ اطراف و جمیع فضلا و علما و ارباب ورع و تقویٰ و اصحاب عمایم حاضر آمده سر و پا برهنه کرده گرد و پیش نعش مقدّس کلمه گویان و تسبیح خوانان بذکر تکبیر و تمجید غلغله در گنبد دوّار مي انداختند و از هر دو طرف آن حضرت سامان طرازان سلطنت دستها بریزش سیم و زر برآورده بجهت ترویح روح و روان و فرحت و سرور آن قبلهٔ زمین و زمان چندان نثار رهگزر نعش انور مي نمودند که خرمن خرمن درهم و انبار انبار دینار بجهت بی برگان روزگار ذخیره مي شد و غني و فقیر از خوان احسان بهره‌ور و زلّه بر مي گشتند امّا چون بندگان حضرت در دارالخلافهٔ شاهجهان آباد تشریف داشتند و بیگم صاحب بهمه جهت بی اختیار و مدار کار در دست دیگران بود آخرهای شب از راه زینهٔ شاه برج بروضهٔ منوّره رسانیده بعد از ادای نماز جنازه وقت دوپهر زمین را بشگافته و آن زنده دل را که آیهٔ رحمت الٰهي و گنج فیض نامتناهي بود بودیعت نهادند -

* ابیات *

به پیـــرانه سر گنبـد لاجورد | بشاهنشهٔ دهر بین تا چه کرد
مباد آن گلستان که سالار او | بدین خستگي باشد از خار او
نفیر از جهانی که شاه جهـان | ازو شد دل آلوده سوی جنان
مگر جوهر مردمي گشت خورد | که در مردمان مردمیها بمرد

بچشم اندرون مردمک را کلاه هم از مردن مردمي شد سیاه

روایح ذات مقدّس آن روح مجسم باطن ارض را لبالب از عطر فیض ساخت و تن ارجمندش که جان مصور بود زمین مرده را پیرایهٔ زندگی بخشید - رضوان سعادت نشان از پرند دیدهٔ حور عین و پرنیان خوی نازک نازنینان بهشت برین پا اندازش نموده ساحت جنّت را به بساط شادکامي و خرّمي هزاران زیب و زینت داد - و از انوار قدوم آن سرور ادب پرور زینتی دیگر بر آذین آن بسته برسم شگون ابواب نشاط بر روی مقدّسان عالم بالا برکشاد - و ساقیان بزم خلد با زلال رحمت باستقبال آمده مبارکباد خیر مقدم بجا آوردند و حوران فردوس ورود آغاز نموده زلال آمرزش برایش تحفه آوردند - زهی ارجمند گوهر روحاني که تا زینت افزای خطّهٔ وجود بود بچشم جهان در جامهٔ معشوق جلوه مي‌ کرد و در نظر اهل طلب بلباس وجدان مطلب مصور مي شد و چون از دنیا رحلت نمود از توالي مغفرت شاد کام و از میامن رحمت خاص قرین اقسام آسایش و آرام گشته بر صدر جنت جا گزید -

* ابیات *

زمین چون ننازد که آن پاک دین
چو گنج است پنهان بزیر زمین
بخاک آن تن پاک کرده قرار
چو آیات مصحف بخط غبار

ارزنده گوهر درج عصمت بیگم صاحب و دیگر محترمان حریم دولت و اقبال از مشاهدهٔ این حال روی گلگون را بضرب طبانچه نیلگون ساخته از صدف دیده دریا دریا گوهر آبدار بر زمین ریختند و از غایت حسرت همه چون مردم دیده تن بلباس سیاه داده بخون دل رخساره افروز بخت گردیدند - و دیگر سائر نقاب گزینان حجاب عزت از وقوع این حادثهٔ اندوه را خورشید

رخسار را در ظلمت گیسو نهفته از لعل آبدار بجزع وفزع آتش در خرگاه فلک زدند - و بناله جانگداز گرد فنا از بنیاد بقای دوران بر آورده از موج خیز طوفان اشک سفینهٔ حیات جهان را بغرقاب یاس دادند - کاکل تابدار و سنبل آبدار سلسله مویان از کشاکش انامل مانند تارهای چنگ از مضراب غم بفریاد آمده از هر مو جدا جدا نفیر بر می آمد - و پیچاک طرّهٔ مسلسل لاله رخان* از آویزش پنجهٔ اندوه تار تار گشته خود را بی تابانه بر آفتاب می زد - خاصّه بیگم صاحب که درین مصیبت عام از فرط انعدام شکیب و آرام رو و مو کنده هر لحظه صورت اجل معجل در آئنهٔ معائنه برای العین می دیدند و از کمال ملال و هجوم اندوه بستوه آمده باین نوحهٔ درد انگیز می پرداختند -

* ابیات *

ای آفتاب من که شدی غائب از نظر
آیا شب فراق ترا کی بود سحر
ای بادشاه عالم و ای قبلهٔ جهان
بکشای چشم رحمت و بر حال من نگر
نالم چو نی ز غصه و بادم بود بدست
سوزم چو شمع در غم و دودم رود از سر

دریغ از نهان گشتن آن روی چون ماه در گرد تیره از جفای آسمان و افسوس از فرو رفتن آن نیّر نور افروز در چاک سینهٔ خاک از فتنهٔ آخر الزمان - اجل را رحم نیامد که آن چنان شجر برومند بوستان عزّ و جلال را بخاک افگند و فلک را دریغ نیامد که آنچنان سرو سهیٔ گلستان خلافت را از کنار جویبار زندگي برکند - ای روح مجسّم وقتی بوی گل بر تنت گراني میکرد اکنون در زیر انبار گل چونی - و ای جان مصور وقتی حرکت نسیم جسم نازنینت را رنج می آورد حالیا در ته خاک چونی -

* نظم *

شد گره از گریه چون گرداب دریا در گلو
گر خــدا آسـان نسازد کار بر من مشکلست
گرد رخسارش بگیسو پاک کن ای حور عین
میزبانی کن که مهمانی عجب در منزلست
ای انیس گور دمسازش بحسن خلق باش
خاطر او را نرنجانی که بس نازک دلست

پادشاها دلت که مشکوٰة نور ارض و سما است چرا بعزلت گزینی خو گرفته و جمالت که کعبهٔ اهل صفا ست چون از مهجوران رخ نهفته - قسم بجاه و جلالت که بی پرتو آفتاب رخت شب تاریک غم کیشان رو بصبح نمی آرد و بی فروغ ماه دیدارت جهانی سرگشتهٔ ظلمات حیرت بوده راه بجای نمی برد - یکی از مشرق جهره که مهر کردار جلوه در کار مشتاقان کن که عالمی ببلای درد انتظار گرفتار است و دمی از فروغ نور حضور مجلس خاص و عام را روشنیٔ نیک اختری ده که جهانی از محرومیٔ رخت سوگوار است - سریر گوهر بار و عرش مینا کار از فراق جلوس مبارک همه تن خون گشته از چشم چشمه چشمه گوهر آبدار بدامان می ریزد - و قرة العین سحاب که بامید پا بوس مبارکت از آغوش صدف جدائي گزیده تن بمصاحبتش داده بود از درد حرمان رنگ بر رو شکسته در آب و تاب خود مي طپد *

القصّه در شبستان دولت قیامت کبری قایم گشته سوگ بمرتبهٔ استیلا یافته که مستوران جنت بصدمهٔ های های بانوان حرم سرای عزّت از جا در آمده با گریبانهای چاک مراسم تعزیت بجا آوردند - و از آه و نالهٔ سوگواران که در گنبد مینا پیچیده بود بنات گردون بجهت

تقدیم لوازم ماتم داري رو و مو کشاده از اقامت لوازم ماتم داري چیزی باقي نگزاشتند

* نظم *

مهر و مه بر روی آن فرّخ لقا بگریستند
روز و شب بر حال آن صاحب لوا بگریستند
بسکه اندر عهد او ماهی و مرغ آسوده بود
ماهیان در آب و مرغان در هوا بگریستند
آسمانها با هزاران دیده بر اهل زمین
همچو باران بهاری در هوا بگریستند
خلق و عالم هر طرف نوحه کنان و مو کنان
کو بکو و سو بسو و جا بجا بگریستند
از خروش گریه و بانگ عزا کس نخفت
بسکه در هر خانه از اهل عزا بگریستند

مجملاً از وقوع این واقعهٔ درد افزای شکیب گاه سلامت حال و استقامت مآل از جهان رخت بسته ستیزهٔ گردون گرد از نهاد گیتي بر آورده کوه کوه الم و جهان جهان اندوه بخاطرها راه یافته زمین بر قرار پیش بلکه آسمان بر مدار خویش نماند و کوچه و بازار شهر نمودار رستخیز گردیده از هر خانه فریاد و شیون بآسمان برخواست و آشوب محشر از هر طرف پدیدار گشته عشرتکدهٔ گیتي را ماتم کدهٔ ملال ساخت - اکنون جهان کو بغم نشیني که از شادي اثری نماند و فلک کو خون گری که دُرّ مهر از صدف آسمان بیرون رفت -

* نظم *

ای ز دل کلفت این حادثه کمتر گردد
مگر آن روز که شاهم ز سفر بر گردد
خود گرفتم که فلک فکر تلافي دارد
راحتی کو که باین رنج برابر گردد

هیچ رو نیست ز دوران دو رو خاطر خواه
کار بهتر نشود گرچه ورق بر گردد

چون ا. ... ه بیدزمان که دل عالمی بدرد آورده به آه و ناله دفع نمي گردد
تسلّي خاطر از گفتن و نوشتن میسر نمي آید بلکه اگر عرصهٔ سخن چون آسمان وسیع گردد محیط شمّهٔ ازآن نمی تواند گشت و اگر متون کتب و بطون تواریخ تا روز جزا بذکر مجملی ازآن پر شود هنوز اندکی از بسیار باظهار نرسیده باشد درین صورت قلم شکسته چه نویسد و تا کجا نویسد - امید که تا بنای این دیرینه دیر بجا باشد اثر خیر آن بهین رقم خامهٔ قدرت کتابهٔ پیشطاق این بلند رواق باد و تا بنای این دار فنا را بقا باشد ذکر باقیات صالحات و شکر خیرات جاریات آن محیط جود و احسان ورد زبان پیر و جوان گرداناد *

انموذجی از احوال بوکت اشتمال اهل حال و قال از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای علّام و فضلای انام و اطبای حذاقت پیشه و شعرای لطیف اندیشه و امرای عالي مقدار که ادراک سعادت عهد میمنت مهد حضرت صاحب قرآن ثاني نموده اند

چون ابواب انواع برکات و میامن بر روی فاتحهٔ این کتاب مستطاب بیمن فتح الباب توحید و نعت و منقبت آل و اصحاب مفتوح گشته لاجرم

خاتمهٔ آن را بتذکار احوال و آثار زمرهٔ ابرار و احرار که بنابر مقتضای مضمون خبر صدق مشحون عند ذکر الصالحین ینزل الرحمة از روی یقین مستلزم نزول مواهب و مراحم عالم بالا و احیان ذکر شان بیشک از مظان افاضهٔ فیوضات و فتوحات ایزد تعالی است کامل نصاب برکت و شامل نصیب میمنت می سازد تا مگر ریختهٔ کلک گسیخته سلک این شکسته مقال خسته بال ازین پیوند اتساق و انتظام پذیرفته سر رشتهٔ یکدستی و ربط فرادست آرد - و بوکه انگیختهٔ بنان از دست رفتهٔ این آشفته حال به نسبت شمایم نفحات انس بو بمهب نسایم قدس یعنی استیناس طبایع و قبول قلوب صاحبدلان برده به زین سر سرمایهٔ طیب خواطر مقبلان اندوزد - چنانچه باقبال گزارش احوال سعادت مآل خداوند این دولت بی زوال درین عهد فرخنده از حضیض بی قدری و خمول باوج شهرت و قبول رسیده - همچنین نظر به پرتو شرح حالات آن طبقهٔ والا نیز تا بامداد روز نشور منظور نظر توجه دیده وران بالغ نظر و مذکور انجمن حضور صاحب خبران سخن پرور گردد - * نظم *

بی خرد را خرد کند بخرد نیک گردد ز قرب نیکان بد
خاک را نافه مشکناب کند آب را بوی گل گلاب کند

سلالهٔ سلسلهٔ علیّهٔ مرتضوی سید محمد بخاری رضوی

سر رشتهٔ نسب والای آن واسطة العقد و زیب آل عبا و مسلة الصدر عترت رسول الله صلی الله علیه و سلّم به پنج واسطه تا غوث اعظم شاه عالم و ازآن پیشوای سادات ذوی السعادات بمیانجی بیست و یک بطن کریم کرامت نصاب بوالا جناب شاه ولایت مآب میرسد - و سلسلهٔ نسبت آن

همایون نسب خود بی و ساطت وسایط بدآنحضرت می پیوندد - و اکثر ازین سلسلة الذهب با کرامت ذات و صفات ولي یا ولي شعار بوده اند که خلعت خلقت والای ایشان بطراز حسن مذهب و صلاح ظاهر و باطن مطرّز و مذهب است - و شیمهٔ کریمهٔ هر یک ازین جمع ذي شان به تهذیب مکارم اخلاق و تادیب بآداب و سنن انبیا علیه الصلوٰة مؤدب و مهذّب - از جمله ولي الاولیا سید جلال معروف به مخدوم جهانیان که مرقد مطهر ایشان در قصبهٔ اوچه واقع است - و همچنین قطب السادات سید برهان الدین المشهور به قطب عالم که در موضع بتوه سه کروهي احمد آباد آسوده اند - و سید اعظم سید محمد مشتهر بشاه عالم که روضهٔ متبرّکهٔ ایشان در مقام رسول آباد بظاهر احمد آباد سمت وقوع دارد - مجملاً جمله محامد سیر این سید ستوده خصال نیکو محضر در مرتبه نیست که مراتب آن تا روز حساب بشمار در آید - از جمله دقایق تجرّد ظاهر و باطن و عدم علاقهٔ قلب بعلایق صوري و معنوي باوجود کمال جاه و جلال که همانا سرمایهٔ تعلّق خاطر بدلبستگیهای گیتي باشد در درجهٔ داشت که ما فوق آن به تحت تصور خرد در نیاید - اولاً در طریق ایثار که مدار این سید بزرگوار بر آن بود بنحوی ملکهٔ راسخه داشت که باوجود آن مایه درآمد کلّي و منافع و مداخل عظیمه از رهگزر انعامات و اقطاعات آبدي این دولت کدهٔ سرمدي و فتوحات و نذورات اصحاب ارادت از کل خطّهٔ گجرات و اکثر اهل اقطار آفاق همگي را بر ارباب استحقاق انفاق نموده خود بکرتهٔ یک تهي و لب نانی تهي قناعت مي کرد - و سایر فقرا و مساکین را از اطعام عام و انعام خاص رلّه بر و بهره ور مي ساخت - از جمله در روز عرس شاه عالم یعني سر سال ارتحال آن مقتدای امم که زیاده بر یک لک آدمي از شهر و نواحي در بقعهٔ رسول آباد فراهم مي آمدند خوان نوال بهمه

عس تا همه جا مي کشيد که فواضل آن از زلّه بندان شره‌مند فاضل مي آمد - ملخّص سخن هرچه از هر راه ميرسيد بر ابنای سبيل سبيل مي نمود و تا حبّه که بدآن دسترس داشت در دبّه و زنبيل مسافر و مجاور مي ريخت - حضرت شهنشاه گيتي پناه دو مرتبه از ادراک برکت لقای مبارک آن سيّد جليل القدر فيض ياب شده اند - نوبت نخستين در ايّام بادشاهزادگي در خطّهٔ پاک احمد آباد و دوم بار بوقتی که از دارالخير اجمير متوجه قرار گاه سرير خلافت مصير شده بودند و گزار موکب اقبال در طی راه بر احمد آباد افتاد - و چون جلوس همايون بمبارکي و فرخندگي وقوع يافت بنابر آنکه از عروض عارضهٔ ضيق النفس عرصهٔ حرکت بر ايشان تنگ فضا شده بود ناچار خلف الصدق خود سيّد جلال را که هم اکنون برخی از احوال آن سيّد حميده افعال علی الاجمال گزارش پذير خواهد شد بر سبيل ادای رسم تهنيت بدربار گيتي مدار فرستادند - و رحلت آن سيّد ملک صفات در هشتمين سال جلوس فرخنده فال مطابق سال هزار و چهل و پنج هجری اتفاق افتاد - و مرقد منوّرش در گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربي روضهٔ حضرت شاه عالم سمت وقوع پذيرفت - و آن صاحب سعادات دارين بتاريخ ولادت خود بدين مصرع مشهور *

من و دست و دامان آل رسول

بر خورده بود - و سيّد جعفر نبيره اش خلف الصدق سيّد جلال تاريخ ارتحال جدّ امجد خود را سيّد محمد آخر الاوليا يافته *

نقاوهٔ آل کرامت صفات سيّد شريف الذات کريم الخصال سيّد جلال

شمايل کردار و گفتار اين سيّد آرميده اوضاع و حميده اطوار همگی

*خصایل کمال مراتب فضایل نفسانی و ملکات راسخهٔ ملکی و خصایل کاملهٔ انسانیست - و آثار شرافت ذات و صفات که از سیمای حال آن زبدهٔ آل والا جلال چهرهٔ نماست دلیل است بر آن که فرع اصل اصیل کرامت انتساب امامت انتما است - باطنش بمبادئ مآثر محموده و مفاخر ستوده آراسته و ظاهرش بصلاح و سداد و انواع حیثیت و استعداد پیراسته و اقسام علوم ظاهری و فنون دانش رسمی آموخته و از منبع مقامات علیه و سخنان بلند و مشرب ارجمند مشایخ کبار مذاق عالی و ذوق سرشار اندوخته - آنگاه باندازهٔ همت بلند آهنگ رفته رفته بر مراتب و مدارج و معارج اهل وصول و وجدان ترقی نموده باسرار استار این طایفهٔ والا پی بردهٔ طریقهٔ پیروئ ارباب سلوک و عرفان کما ینبغی باقدام فرط ریاضت سپرده از محض استعداد ذاتی وقابلیت وهبی بر سبیل طفرهٔ بمنازل عالیهٔ این طبقهٔ علیه رسیده - و باوجود این مراتب در باب تحصیل استعدادات جزئی که جمال صوری و کمال ظاهرئ مرد بالکلیه در استکمال فنون آنها منحصر است مثل حسن محاورهٔ و لطف محاضرهٔ و طلاقت لسان و فصاحت بیان و ابواب مجالست و آداب مصاحبت ملوک خصوص سنجیدگئ حرکات و سکنات و موزونیت طبع نکته سنج دقیقه یاب شمول نصیب و کمال نصاب دارد - و گاهی به تحریک انبساط طبیعت لطیف و اهتزاز سن شریف درر غرر اشعار آبدار عاشقانه عارفانه در سلک نظم انتظام می دهد - و چون سر رشتهٔ نسب این سلسلهٔ علیه بسادات عالی حسب رضوی می پیوندد لهٰذا رضائی تخلص می کند - و از جمله اشعار شعری اشعار آن سید عظیم القدر رفیع المقدار باین سه رباعی درین مقام اختصار نمود *

رباعی

آن ماه که مهر او مرا مضطر داشت

وز خاک فراق بر سرم افسر داشت

چون پردهٔ ز خورشید رخ خود برداشت
ناگه دیدم که در کلاهم سر داشت

رباعی

عشق است که کام دل و جان می شکند
عشق است که پیدا و نهان می شکند
عقلم آذر شدهٔ است و عشق ابراهیم
کین بتها می تراشد آن می شکند

رباعي

هرچند که چون روح مجرّد پاکم
آلودهٔ و پابند جهان خاکم
مانندهٔ مهتاب بپای همه کس
می افتم و نور دیدهٔ افلاکم

این سیّد فرشته سرشت که مکرّر بملازمت اشرف رسیدهٔ خواه در ایّام حیات والد والا قدر و خواه بعد از وفات آن قدسي صفات همواره بکمال عنایت و مهرباني معزز بودهٔ و به نور نهایت قرب انجمن حضور انور آنسرور چهرهٔ اقبال مندي افروخته شاهد قبول و اقبالش بزیور قابلیت و استعداد و حلیهٔ تهذیب روش سلوک و تادیبٌ بآداب ملازمت ملوک محلّی گشته و محامد صوري و مناقب معنویش بی نهایت مقدول و مرغوب طبع دشوار پسند آن حضرت آمدهٔ چنانچه مکرر بر زبان حق تبیان حقایق ترجمان می آوردند که وجود سیّد جلال درین عهد سعادت مهد بسیار مغتنم است و امروز کسی که بهمه جهت خصوص از رهگذر کرامت حسب و شرافت نسب و مفاخر صوري و معنوي و مآثر ظاهري و باطني شایان اعزاز و احترام

بادشاهي بوده قابلیت آن داشته باشد که بشرف صحبت و قرب حضرت خلافت من حیث الاستحقاق مفاخر و مباهي گردد این سید جلیل الشان است ازین جهت که حضرت خلافت منزلت با خود قرار این معنی نمي دادند که آن مهذب آفریدهٔ جناب آفریدگار و برگزیدهٔ عنایات حضرت پروردگار یک لمح البصر از نظر اقدس دور باشد لاجرم نهم شعبان سنه هزار و پنجاه و دو بکمال مبالغه و نهایت تکلیف بقبول صدارت کل ممالک محروسه و تفویض منصب شش هزاري دو هزار سوار کامروائي سایر محتاجان جهان و نیازمندان روزگار گردانیدند *

ولادت آن سرحلقهٔ رضیّهٔ رضویه و صاحب جلالات دینیه و دنیویه در یازدهم ماه جمادي الثانیه از شهور سال هزار و سه هجري اتفاق افتاده - و عدد حروف لفظ وارث رسول بآن تاریخ موافق آمده - غرّهٔ جمادي الاول بیست و یکم جلوس مبارک موافق هزار و پنجاه و هفت هجري ازین دار ملال به فسحت آباد جهان باقي انتقال نمود - از جمله مواهب و عواطف حق تعالی در حق این سیّد ارجمند اعطای آن گونه دو فرزند سعادت مند است - اولین ستوده سیر فرشته محضر سید جعفر که در صورت و سیرت بعینه سید جلال است چنانچه بمقتضای الولد سر لابیه همانا مظهر جمال و کمال آن ستوده خصال است - بی تکلّف آثار سداد و صلاح از لطافت ظاهرش که دلیل شرافت باطن است چون تجلّي نور بر شاهق طور فروغ ظهور مي دهد - و مکارم اخلاق که لازم کرایم اعراق است بر سلامت نفس و کرامت ذات و صفاتش براستی و درستي ادای شهادت مي نماید - دوم مظهر انوار تجلّیات جلي با صدق حقیقي لفظ ولي سید علي مخاطب به رضوي خان که ید قدرت خمیر فطرتش را از آب لطف خوی فرشته بگل بهشت سرشته و طبع شریفش

بعفاف و صلاح و راستي و درستي انس تمام گرفته - و دیده از مطالعهٔ صفحهٔ جمال و ملاحظهٔ اقوال و افعال آن ستوده خصال حیران قدرت الهي مي گردد - و از مشاهدهٔ سیمای والایش که فهرست خصایل حمیده و شمایل پسندیده است این مدعا که خلق تابع خلق است بسرحد ثبوت میرسد - ایزد تعالی چون مي خواست که رسم آز ونیاز از گیتي بر افتد آن خازن جواهر اسرار دین و دولت را صدر الصدور ممالک محروسه گردانید *

قدوهٔ اصحاب فنا اسوهٔ ارباب بقا شیخ جلیل کبیر بندگي حضرت میان میر

آن پیشوای اهل سلوک و وصول و مقتدای خداوندان اقبال و قبول بعد از طی مسالک تجرید و تفرید در مقام فنای مطلق و نفی ما سوا قدمی ثابت و اقامتی راسخ داشتند - و پس از قطع مسافت پر آفت سلوک پیمائي ترک دنیا و ما فیها و انقطاع از علایق قوي پیوند هوس و هوا پی بسر منزل وصول برده مجاورت کعبهٔ وصل برگزیده بودند و در فنون علوم معقول و منقول کمال تبحر اندوخته و در جمیع ابواب دانش رسمي بغایت مستحضر بودند - چنانچه اکثر دانشوران عهد برای حلّ مطالب مشکله بایشان رجوع مي نمودند و در باب اطلاع بر حقایق و معارف متصوفه و اصطلاحات این طائفه خود بحر ژرف بودند و اکثر عبارات فتوحات مکّي شیخ الموحدین ابن عربي بخاطر داشتند و صفحه صفحه شرح فصوص الحکم حضرت مولوی جامي را از بر مي خواندند - و سر رشتهٔ نسب آن عالي جناب بحضرت فاروق اعظم رضي الله تعالی عنه اتصال دارد - و اسم سامي ایشان میر محمد است و در افواه عوام و خواص باشتهار میان میر

اختصاص دارند - ولادت باسعادت ایشان در قصبه سیوستان از مضافات تهته وقوع یافته - والدین و همشیرهٔ آن سر حلقهٔ خداوندان حال و استقبال از اهل حال و قال و از کمال مرتبهٔ صفای باطن صاحب کشف و کرامات بودند - آن پیر طریقت در عین عنفوان شباب از مولد خود پرتو ورود مسعود بدار السلطنت لاهور گسترده در خاک پاک پنجاب نشو و نما نمودند و آن جا سلوک مسالک طریقت بروش سلسلهٔ عالیهٔ قادریهٔ اختیار کردند - از آن جا که دشمنیِ شهرت و دوستیِ گمنامي شیمهٔ کریمهٔ اصحاب کمال و شیوهٔ ستودهٔ اهل حال است چه عارف را با معروف بودن کاری نیست و شناسای خدا را با شناسای خلق نسبت بخود شماری نی لاجرم مدتی متمادی همت بر طی این وادي گماشته خامل الذکر و مجهول القدر در زاویهٔ خمول جا داشتند - چندانکه تا قرب چهل سال هیچ آفریده از حقایق احوال فرخنده مآل آن برگزیدهٔ عنایت حضرت آفریدگار خبردار نبوده مظهر اسم شریف الخفي و مصداق مصدوقه اولیاي تحت قبابي لا یعرفهم غیری بودند - عاقبت از آنجا که عشق و مشک پنهان نمي ماند جمعی که روایح معرفت بمشام جان شان رسیده بود بو بدآن گل سر سبد وجدان و گلدستهٔ گلشن عرفان برده از صفوتکدهٔ قدس یعني خلوت مقدّس آن عرشي مکانت کرسي مکان نفحات فیض استشمام نمودند - و در آن خرابهٔ معموره که فی الحقیقت بیت المعمور عالم حقایق و معارف بود پی بر سرّ این گنج خفي و خازن بل مخزن نقد توحید برده آن کنز مخفي را بر آوردند - مجملاً از جمله خصایص آن اخصّ خواص مقرّبان درگاه این که مدت العمر پارسا بوده تاهل اختیار نه نمودند و نهایت مرتبهٔ فقر و فنا و غایت مراتب غنا و استغنا داشته هیچ چیز از هیچکس نمي گرفتند مگر قلیلی از ملایمات نشاء بشریت که برسبیل قدرت بنا بر وجوب سدّ رمق و ستر عورت هنگام کمال

احتیاج از ممر حلال قبول می نمودند - و اهل دنیا را بدون ترک تعلق مطلقاً تلقین نمی کردند و صاحب تصرف تام بوده قدرت کلّی بر ایصال اهل طلب بسر منزل مطلب داشتند - چنانچه هر صاحب سعادتی که بطریق ایشان سالک مسالک طریقت می شد زود بمقامات غایه وصول یافتی - و در اواخر عمر غیرت معشوقی شاهد حقیقی دیده ایشان را از مشاهدهٔ غیر بر دوخته یکبار در ظاهر و باطن محو شهود مطلق خویشتن ساخت - و چون آن آزردهٔ علائق و آزادهٔ تعلق صحبت خلائق که مفتون تنهائی و دل بستهٔ جدائی خویش و بیگانه بود آشنائی خواهش آن بار یگانه داشت و کشاد خویشتن در بستن در خلوت بر روی آمد و شد مردم می داشت - چنانچه مضمون این منظومه - * فرد *

چون تنهایم همنفسم یاد کسی است   چون همنفس کسی شوم تنهایم

همانان حسب حال ایشان شده بود - لهذا در مدت انزوا و اعراض از تعرّض ماسوی قطعاً گوشهٔ عزلت را از دست نداده پا شکستهٔ کنج تنهائی می بودند و بزیارت درویشان چه جای دیدن مردم اهل دنیا و دخول در منازل ایشان رغبت نمی نمودند - لاجرم حضرت بادشاه دین پناه که همواره خواهان صحبت خدا آگاهان می باشند و پیوسته درپی تقرّب مقرّبان درگاه بوده بایں تقریب مزید درجات قرب آن حضرت می جویند بعد از معاودت کشمیر چنانچه در مقام خود سمت ایراد پذیرفته مکرر بقعهٔ متبرّکه آن سر حلقهٔ سلسلهٔ اهل الله را از فیض حضور پر نور بتازگی مهبط انوار برکت ساختند - و باوجود کمال وحشت و نفرت که از ملاقات خلق داشته از همه کس پهلو تهی می کردند بشگفته پیشانی و کشاده روئی پیش آمده انس تمام بحضور آن حضرت گرفتند - و بمجالست آن مهین جانشین خلفای راشدین راغب شده ترغیب توقف و اظهار

خواهش امتداد جلوس نمودند - آن روز غریب صحبتی رنگین رو داده سعادت یافتگان حضور این انجمن پر نور اقتباس انوار و فیوضات بیقیاس نمودند - و حضرت بادشاه حقایق آگاه بنحوی شیفتهٔ صحبت آن مقتدای اصحاب عرفان شدند که مزیدی بر آن متصوّر نباشد - چنانچه بارها اطوار محموده و احوال ستودهٔ ایشان را ستوده مي فرمودند که از مشایخ متصوّفهٔ این کشور میان میر را کامل تر یافتم و ازیشان گزشته شیخ المشایخ شیخ فضل الله که ملاقاتش در ایام بادشاهزادگي در برهانپور که موطن او بود رو داده از همگنان بمبداء مربوط تر دیدم - بالجمله میان میر زیاده بر شصت سال در دارالسلطنت لاهور اقامت پذیر شده مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند - و بسال هزار و چهل و چار خلع خلعت عنصري نموده به صحبت قدسي پیکران عالم دیگر گرائیدند - و مرقد مطهر ایشان در موضع غیاث پور که نزدیک بعالم گنج لاهور یعني خان بیّاعان غلّات واقع ست مقرر گردید *

شیخ جلیل القدر شیخ بلاول قادري

عزّت گزین زاویهٔ عزلت و طالب وحدت در کثرت بوده با پاکیزه روزگاری کمال پرهیزگاري داشت و پارسای کامل پارسائي تمام جمع کرده بود - اگرچه ابواب طلب بالکلیه مسدود نموده بود اما راه قبول نذور و فتوح مفتوح داشت و مخارج همگي مداخلش انعام نیازمندان و اطعام ارباب استحقاق مي شد - و جمیع اوقات بل سر تا سر حرکات و سکناتش مصارف خدمت فقرا و مساکین مي گشت - بسیار شگفته جبین و کشاده رو و نان ده و مهمان دوست و مهذب الاخلاق و خوش نقل و نیکو محاوره بود - و سخنان بلند و نوادر ارجمند و نصایح و مواعظ

دل پسند را متذکر بوده در طی صحبت بمناسبت مقام بر سبیل وعظ و تذکیر ایراد می نمود - و در واقع کلامش در دلها وقع تمام یافته خود در نظرها وقر کلّی داشت - بادشاه دین پناه مکرّر به بقعهٔ ایشان تشریف بردند و پرتو حضور پر نور بر خانقاه شیخ گستردند چنانچه سابقاً سمت گزارش پذیرفته - در شعبان سال هزار چهل و شش هجری متوجه عالم باقی گشته دامن تعلق از صحبت مردم بر افشاندند *

مظهر تجلّیات خفي و جلي مولانا محب علي

آن شارب رحیق تحقیق و پیمانه پیمای نبیذ تجرید که از راه روح افزای فنا فی الله نشای بقا بالله یافته در عین سکر شوق محو صحو ذوق گشته و از تر دماغيِ وجد و وجدان بعد الفامه خوانيِ ترانهٔ دلکش انا هو من اهوی و من اهوی انا تر زبان آمده - آن ذاهب مذهب وحدت وجود بل صاحب مشرب توحید موجود از سر جوش خم بادهٔ هوش ربای معرفت و به جرعهٔ مرد آزمای حقیقت تا غایتی بی خویش و سر خوش گشته که پی خویش را گم کرده آنگاه بدل کمال وارستگي از قید دام دلبستگيِ هر دو کون جسته در وادیِ تعبّد از غایلهٔ غول راه اخلاص یعنی بیم دوزخ و امید بهشت رسته در جمیع مواقف و اماکن خود را وقف خدمت فقرا و مساکین کرده در انجاح مقصد و مرام عموم اصناف انام زیاده بر امکان مساعیِ جمیله مبذول میدارد - اصل آن جناب از اویماق چغتّا است از نسل قوم معروف کوه بر و باعث اشتهار بانتساب بلاد سند آنست که صدر الدین محمد والد اخوند همراه جنت آشیانی همایون بادشاه بخطّهٔ تته رفته بنابر صغر سن از متابعت خیل اقبال تخلف ورزیده در آن مقام توقف گزید - و بعد از اشراف بر سن تمیز تکلیف تاهل اختیار

نموده میلاد اخوند درآن بلاد اتفاق افتاده نشو و نما نیز در آن جا یافته - بعد از تحصیل علوم دیني عبدالرحیم خان خانان هنگام فتح آن دیار نظر بحالت حالي و قالي آن صاحب نشاء عالي کرده تکلیف همراهي نمود - و ایشان نیز بدین معني راضي شده در سن سي سالگي در برهانپور بزاویهٔ انزوا نشستند - و پس از چندی آهنگ طواف مقامات حجاز و یثرب نموده در بندر سورت ادراک فیض ملاقات پیر کامل و سالک واصل عارف خدا آگاه شیخ محمد فضل الله نموده شرف صحبت آن قدوهٔ اصحاب عرفانرا از دست ندادند و خرقهٔ رشد و ارشاد و اجازت اهدا و ارشاد گرفتند - و بعد از مراجعت سفر برکت اثر حج در برهانپور فیض حضور مجلس پرنور اشرف اندوختند - و حسب الامر عالي بالتزام رکاب نصرت نصاب ارتکاب نموده ازآن وقت همه جا بسعادت ملازمت فایز بوده در سال هزار (؟)* از جهان فاني رحلت نموده در جوار رحمت ایزدي جا گزیدند - و آن عارف کامل در عین غلبهٔ نشای ذوق گاهی اشتعال نائرهٔ شوق را برشحه فشاني لطف اشعار آبدار فرو نشانده انواع سخن از مثنوي و غزل و قصیده و رباعی که از روی کمال مرتبهٔ وجد و حال ناشي شده انشا مي نمایند و اغلب اوقات شاهد معاني عاشقانه و عارفانه که از شمایم آن نسایم قدس و نفحات انس تمام بمشام ارباب عرفان و وجدان میرسید در لباس نظم جلوه مي دهند - دربن مقام بایراد بیتی چند از آن جمله ادای‌لوام حق مقام می نماید -

* رباعي *

بادی نوزد ز هیچ سوی کز من نبرد دلی ببوی
چون آئینه خلوتیست مارا تا بسته دری بهیچ روی

---

* محمد صالح سنین وفات آن بزرگان دین و اهل کمال که بعد از سپری شدن ایام حیات عبد الحمید مؤلف بادشاه نامه جان بحق سپردند بصحت رقم نکرده چنانچه این نقص چند جا در تصنیفش یافته مي شود *

مثنوي

غباری که بینی درین پهن دشت | گریوه است در ره که باز گشت
کلوخی دو بالای هم چیده | برو خانمان گفته پیچیده
غمی چند بر گردن دل سوار | تو نامش کنی خانهٔ روزگار
یکی صورتی ماه در آب دید | روان بر سرش دام ماهي تنید
چو از جنبش باد در هم شکست | بغواصي آمد کش آرد بدست
فرو رفت ناگه بکام نهنگ | ترازوی مارا همین است سنگ

نظم

عشق را خانه ایست بر سر دار | نی درش بسته نه کسی را بار
سست بنیان چو گریهٔ ماتم | تنگ میدان چو خندهٔ بیمار
سالکانش چو چاه خانه نشین | ساکنانش چو ماه خانه گزار
کس از آن خانه ره نبرده بدر | وز درش نیز کس نرفته بدار
نه در آن می نه جام مستانش | بیخبر گشته از سر و دستار

رباعي

ای من تو تو من نه من تو گشته نه تو من
ای من با تو بسان سلوی با من
ای من بتو چون من ترازو همراه
یک من چو کشي بکش بناچار دو من

خواجهٔ عظیم القدر عزیز الوجود خواجه خاوند محمود

سلسلهٔ نسب عالی ایشان از جانب پدر بجناب ولایت مآب خواجه علاء الدین عطار می پیوندد . و از جانب والده بسلطان الاولیا

برهان الاتقیا خواجه بهاء الملّت و الحق والدین نقشبند قدّس الله نفسه و طیب تربته منتهي میشود - و نسبت ارادت ایشان بخواجهٔ علی الاطلاق خواجه اسحق خواجهٔ ده بیدي که یگانهٔ انفس و آفاق بودند مي رسد و ازیشان ارشاد گرفته اجازت دارند - و آن سر حلقهٔ اصحاب سلاسل صاحب سلسله و خانقاه اند و همگي اهل ماوراء النهر تحریک سلسلهٔ ارادت و اخلاص نسبت بدیشان مي نمایند - و در عهد حضرت عرش آشیانی از وطن بکابل آمدند و از آن جا بدین کشور اکبر رسیدند و فیض ملازمت اشرف در یافته اختیار توطن در خاک کشمیر نموده درآن بقعه خانقاهی عالي اساس بنیاد نمودند - و در سال هزار و (؟) هجري از دار ملال رحلت نموده بفردوس برین شتافتند *

حقایق آگاه ملا شاه

اصل آن جناب از بدخشان است و بارقهٔ انوار عرفان از جبین مبین ایشان چون لوامع آفتاب از پیشاني صبح دوم رخشان بود - بحکم آنکه سالک طریق طریقت را از سلوک مسالک شریعت گزیر نیست و وصول بسر منزل حقیقت بدون عبور بر شرع شریعت تیسیر پذیر نه چه علم بی عمل دستخوش ابلیس و بازیچهٔ شیطان است - لا جرم در حیات والدین طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمي و اخذ فنون عقلي و نقلي و اکتساب معالم فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته در پی مطلب اصلي مي بود - چون در مدرسه بهیچ باب در نمي کشود و از هیچ راه فتوحی رو ننمود بتحریک سابق تائید و تحریک قائد توفیق در سال هزار و بیست و سه راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت

ملازمت آن حضرت استسعاد یافت - و مدتی مدید آمد و شد می نمود و از ایشان رو نمی یافت بلکه ایشان راه نزد خود نمی دادند - و عاقبت که ثبات قدم و صدق طلب مومی الیه بحسب ظاهر نیز سمت ظهور یافت مهربان شده از در ارشاد در آمدند و تلقین طریقهٔ انیقهٔ خویشتن نموده در اندک مدت بنهایت مرتبهٔ سعادت رسانیدند - و از آن باز باشارهٔ آن حضرت مشار الیه بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمودند - و تا فرجام روزگار تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هزار و هفتاد و دو سفر عالم بالا اختیار نمود - اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی و قصیده و غزل و رباعی می نمود - درین مقام بایراد بیتی چند از آن اکتفا می نماید - * ابیات *

آن ابروی کجش را تیغ خمیده گفتم
زآن تیغ اشاره کرد بالای دیده گفتم
چشم و ابروش چو باهم تا پیوست
درمیان شرح اشاراتی هست

رباعي

از بستگی خویش اگر وا کردی بر دار رسن خویش مهیّا کردی
وا گرد بگرد خویش مانند حباب تا وا کردی خویش ز دریا کردی

ایضاً

از شش جهتم رو نمودی آخر از هر طرفی دلم ربودی آخر
بیرون و درون جلوه گری می دیدم بر تحقیق آمدم تو بودی آخر

رباعي

رفتیم بهر جا که ده و بستان است خفتیم بهر جا که گل و بستان است

چون طفل رضیع رو بخویش آوردیم   دیدیم که شیر در همین پستان است

رباعي

ای بند بپای و قفل بر دل هوشدار   وی درخته چشم پای در گل هوشدار
عزم سفر مغرب و رو به مشرق   ای راهرو پشت بمنزل هوشدار

پاکیزهٔ دین زبدهٔ اهل یقین میر حسام الدین

اصل گوهر اصیلش در معدن بدخشان است و مولد و منشاش خاک پاک هندوستان جنت نشان - پدرش قاضي نظام در عهد اکبر بادشاه بدرجهٔ امامت ترقي نموده بخطاب قاضي خاني کامل نصاب کامراني گشته ثاني الحال بنابر ترددات شایسته و مجاهدات و غزوات که باعدای دین و دولت بجا آورده غازي خان خطاب یافته دریافت نهایت مرتبهٔ تمنا نموده بود - میر حسام الدین در آغاز عمر در زمرهٔ ارباب مناصب والا داخل بوده در عین عنفوان جواني قطع علایق و عوایق ماسوا نموده ترک هوا و هوس و ساز و برگ و نوای مقام انزوا اختیار کرده سلوک طریقت بروش اهل شریعت پیش گرفت - صوفيِ متشرّع متورّع بود چنانچه اکثر اوقات در عبادت و تلاوت قرآن مجید گزرانیده هر ماه پانزده ختم کلام مي نمود - و در اکتساب علوم رسمي بی بهره نبوده در سلک عالمان عالم انتظام داشت - و نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي سمرقندي الاصل کابلي المولد که در انجام کار و فرجام روزگار مجاور دار الملک دهلي بود درست کرده ازیشان تلقین روش سلوک و طریق ذکر خفي و اجازت ارشاد سالکان و اهدای طالبان داشت - در سال هزار (؟) رحلت نمود *

صاحب باطن صافي و ظاهر طاهر شيخ ناظر

اگرچه از علوم رسمي و فنون صوري کم بهره است و ليکن در اقامت مراسم فرايض و سنن شريعت چنانچه شرط عبوديت است تعبّد و تطوّع بجا مي آورد - و با کمال تعبّد و تشرّع در تأدب بآداب طريقت نهايت مبالغه داشت - و نسبت ارادت بخدام سيادت نسب ولايت حسب سيد احمد بن سيد رفيع الدين بن سيد جعفر شيرازي الاصل که در گجرات توطّن گزين بودند و بمنتهاى مدارج کمال رسيده نهايت ربط بمبداء داشتند ميرساند - اگرچه در اجازت نامه که از مرشد خويش يافته بود اسمش سيد ناصر بن سيد حاجي مسطور است و ليکن بنابر آنکه از جانب آن سيّد والا جناب در موارد تخاطب بشيخ ناظر مدعو بود الحال نظر به تسميهٔ مرشد خويشتن را به همين اسم اشتهار داده - بالجمله ولادتش در مدينهٔ طيّبه سمت وقوع پذيرفته و نشو و نما نيز در آن خطّهٔ برکت انتها يافته - در مبادیٔ روزگار سلوک چندی بگام مشقّت و رياضت مساحت باديهٔ سياحت نموده و طول و عرض وادئ اين بوادي را بپاى مسکنت و نامرادي پيموده بعد از وصول بمنتهاى مرتبهٔ سلوک در ايّام سعادت فرجام بادشاهزادگي* بخدمت بندگان اعلى حضرت استسعاد يافته از آن عهد باز على الدوام التزام ملازمت لازم البرکت مى نمايد و در سفر و حضر و خلوت و انجمن روز و شب بدريافت حضور پر نور فايز است - و در سر تا سر سال زمستان و تابستان لباسش جبه جامه ايست پر پنبه و بر روى آن خرقهٔ پشمين نيز مى پوشيد و باينگونه پوششى يک لمحه بى سلاح نمى باشد چنانچه شمشير و جمدهر و ترکش پر تير بر کمر بسته و سپر حمايل کرده و نيزه در دست گرفته پيوسته بر در خوابگاه مقدّس در عين بيداري و خبرداري بشرف حضور اختصاص دارد و اين ادّعا مي نمايد که من من جانب الله بپاسدارئ ظلّ ظليل

حضرت باري ماموزم - و باوجود آنکه کمال وسعت در دستگاه معاش دارد چنانچه از سرکار خاصه شریفه روزیانهٔ گران مند بنام او مقرر است گاه گاه پشتوارهٔ هیزم و گاه از جنگل بشهر آورده مي فروشد و ازین ممر حلال وجه قوت خاصه خود آماده مي سازد و بانواع نباتات صحرا اغتذا مي نماید - و ازآن صوفيِ صافي منش امری چند از قبیل خوارق عادات سر بر مي زند که همگي در باديِ رای و ظاهر نظر بغایت مستبعد و جای ایستادگيِ خرد است و معهذا برخی از کوتاه نظران ناقص اندیشه بدایع اعمال آن سالک عرفان پیشه را بر مخاریق و شعبده حمل می نمایند - و گروهی آن صاحب کیمیای سعادت را که سیمای کرامت دارد بنظر سیمیا دیده از عالم اخذ عیون مي گیرند - غافل ازآنکه اعمال سیمیائي حقیقت نفس الامري ندارد بلکه همین نمودیست بی بود که في الحال متغیّر و متبدّل می شود و آنچه از شیخ صادر میشود کمال ثبات و بقا دارد - چنانچه مکرّر سنگریزه و سفال و امثال اینها از دست مردم فهمیده گرفته روپیه نموده و مدتها برآن گزشته و انقلاب بصورت فرعيِ آن راه نیافته - و این معني از زبان صدق بیان خدیو روزگار سامعه افروز آمده که بسیار مشاهده گشته که شیخ قطرهٔ آبی بدست سعادت یافتگان انجمن حضور پر نور چکانیده و در دست ایشان مروارید آبدار شده - و از گلولهٔ موم و گل درّ شاهوار ساخته و کلوخ رانبات و نمک نموده و سنگ را ماهي کرده - وقتی در حضور اشرف از استماع سرود قوالان شیخ خوش گشته بوجد و سماع در آمد و در عین حال جام آبی طلبیده قدری آشامید و باقي را بحاضران داده همگنان ازآن آب طعم شربت شهد ناب در یافتند - و مکرّر اتفاق افتاده که در اثنای سماع شیخ که آثار کمال وجد و حال از آن ظهور مي یافت

حضار مجلس از هیبت آن حال بی اختیار بر می خواستند چنانچه ما نیز از جا در می آمدیم - روزی شاهزاده محمد دارا شکوه و قاضی محمد اسلم باتفاق کلمه معروض داشتند که در حضور ما شیخ رومالی را کبوتر و برگ کاهی را کرم ساخته - در سال هزار و پنجاه و هشت هجری در خطّهٔ کابل ازین دار فنا پذیر رحلت بجهان باقی نموده نعشش باکبر آباد رسیده بر کنار جون جانب عمارت بهوج مدفون گردید *

عارف عرفان نصیب شیخ حبیب معروف براجه

آزاده‌وشی است ریاضت کیش و عزلت کوشی است وحدت اندیش - در دار الخلافهٔ اکبر آباد فروکش گشته و ابواب طلب مانند در خواهش جاه دنیا ز ته دل بالکل بر آورده مراتب صفائی قلب و کشف باطن بجای رسانیده که بنابر اعلام الهام اکثر از حالات مستقبل خبر می دهد - از جمله قبل از استیلای اولیای دولت ابد منتها بر قلعهٔ قندهار صدر الصدور موسوی خان را خبر داده بود که در فلان تاریخ این معنی از حیّز قوه بفعل می آید - و در فلان وقت افواج روم بر لشکر قزلباش غالب آمده به تغلب بر بغداد و مضافات آن مستولی می گردد - و صدر الصدور مذکور حقیقت مسموع را از زبان صدق بیان بمسامع علیّه رسانیده هر دو مقدمه بشهادت تقریر خدیو کشور کشای آفاق گیر حلیه پذیر زیور وقوع گردیده چنانچه بر سبیل تفصیل بجای خود ایراد پذیرفته - دو مرتبه در خلوت سراسر برکت ملازمت خدیو زمان دریافته - رحلت آن جناب در سال هزار (؟) هجری وافع شد *

عمدهٔ نزدیکان حضرت باري ملا خواجه بهاري

آن سرحلقهٔ سلسلة الذهب احرار و درّة العقد ابرار اخیار از خاک پاک بهار است - در عنفوان سن شباب بعد از اکتساب فنون رسمي و علوم صوري از وطن خویش بدار الملک پنجاب آمده رحل اقامت انداخت - و آنجا بملازمت مرشد کامل مکمّل میان میر مذکور استسعاد پذیرفته ازآن والا جناب ارشاد یافت - و سلوک مسلک طریقت بطریقهٔ ایشان فرا پیش گرفته در خدمت آن مقتدای اهل سلوک بوصول مجاهدت و ارتیاض اشتغال نموده در کمتر فرصتی فتوحات و فیوضات بی شمار یافته بمقامات عالیه و درجات متعالیه رسید - او نیز بر طریقهٔ پیر خویش رفته از جواني باز شیوهٔ پارسائي پیش گرفته قطعاً فتوح و ندور را به پایهٔ قبول راه وصول نمي داد - و در دارالسلطنت لاهور ادراک فیض ملازمت بادشاه بادشاهان خدیو خدا آگاهان نموده اوضاع و اطوارش پسندیدهٔ آن برگزیدهٔ حضرت پروردگار افتاد - و در سال هزار (؟) رحلت نموده نزدیک روضهٔ میان میر مدفون گشت *

عارف معنوي و صوري شیخ صادق برهانپوري

آن سالک پا برجای این راه و ثابت قدم مجاورت آن والا درگاه کمال وارستگي و عدم دلبستگي بعلایق گیتي داشته صاحب کشف و صفای باطن بود - چنانچه در ایّام خیر فرجام بادشاهزادگي بندگان حضرت خلافت مکان بوساطت مقرّبان حضرت پیغام داده بود که عنقریب

افسر سروري از تارک مبارک فروغ گیرد و اورنگ خلافت از قدم برکت توام سعادت پذیر گشته قوایم آن چون قواعد دولت ابد مقرون تا قیام قیامت بعدل و داد آن حضرت و اولاد امجاد قرین استقامت خواهد بود - و در اندک مدت قول آن مخبر صادق بوقوع پیوسته امید که مقدمهٔ ثانیه نیز حلیهٔ ظهور پذیرد *

صوفئ پاک منش صافي ضمیر مصطبه نشین ملامت کدهٔ خلایق میان

شیخ پیرو

در سلک زمرهٔ اصحاب ذوق و حال و حلقهٔ ارباب وجد و سماع انتظام داشت - و در باب استماع رود و سرود بغایت راغب بوده پیوسته ازین معنی وقت خویش را در هر صورت خوش مي داشت - و خود نیز تصانیف صوفیانه که در عرف این طبقه بذکر معروف است تالیف مي نمود - و همیشه از داعیان دولت بندگان حضرت بوده در بعضی از اسفار که هنگام بادشاهزادگي روی داد ملازم موکب اقبال و ملتزم رکاب نصرت نصاب شده بود - آن حضرت بمقتضای ربطی که باین طبقهٔ والا دارند اکثر اوقات با شیخ در مقام اعزاز و احترام بوده تفقّد احوال شریف آن جناب به تکایف نقد و جنس مي فرمودند و بگوناگون مهربانيِ خاص اختصاص داده درین صورت ادای وام اخلاص او مي نمودند - در سال هزار (؟) مسافر عالم بقا گشته در قصبهٔ میرتهه مذروئِ نهانخانهٔ خاک گردید *

ثابت قدم صراط المستقیم وحدت و توحید
سر دفتر ارباب توکّل و تجرید
شیخ عبدالرشید

که ذات جامع الکمالات او سرمایهٔ برکت لیل و نهار است و دلش مانند مطلع خورشید مظهر فیض حضرت نور الانوار - از خاک صفا پیرای جون پور پذیرای سرشت گردیده بصفای باطن و آراستگیٔ ظاهر و پاکیٔ سرشت و ذکای طبعیت موصوف است و به نهایت تقدّس ذات و برکت دم و یمن قدم معروف - بی قیل و قال از گفتارش بوی حال می‌آید و از استماع کلامش که همه موحدانه و عارفانه است دل را فیض خاص حاصل می گردد - آن شهسوار میدان حقیقت از صحبت خلایق مجتنب است و از دید و وادید مردم بغایت محترز - بی نیازی را سرمایهٔ همت انگاشته و از بی تعیّنی تعیّنات را در نوشته اصلاً بپذیرای فتوح نمي پردازد و مطلقاً باهل دول آمیزش نمي کند - وقتی که قبلهٔ خدا آگاهان بادشاه بادشاهان حضرت صاحبقران ثاني خواهش ملاقات آن وحدت گزین خلوت دوست نموده بمبالغه منشور طلب مصحوب یکی از بندگان آداب دان فرستادند چون آن سحر خیز پرهیزگار که در مقام نفیٔ ماسوی قدمی ثابت داشت تن بقبول این معني نداده پهلو از پذیرائیٔ حکم معلی تهي کرد - مجملاً اگر بشرح عوارف و فضایل و بیان مشارب و اذواق آن حضرت پرداخته آید تصنیفی جداگانه مي باید لاجرم اکتفا بهمین دو کلمه نمود *

آراستهٔ مزایای فضل و ادب مظهر سعادات ازل و ابد میر سیّد محمد

مورد عنایات سرمدي و مظهر اخلاق محمدیست - مدام از نشاء سرشار فیض کیفیت معني حاصل مي نماید و پیوسته از نفحات شمایم انس بوی مدعا یافته از کیمیای سعادت تعلیم مس قلب مسترشدانرا زر مي گرداند - و از آمیزش ارباب صفا و مطالعهٔ کتب صوفیه بغایت محظوظ بوده همه وقت مانند سخن به اهل معني صحبت مي دارد - و در آغاز حال در قنوج که وطن ظاهر آن عالی منزلت است منزوي بوده به تعلیم فیض سگالان صوري و معنوي مي پرداخت و در زاویهٔ فقر به کمال توکّل و تسلیم اوقات شریف بسر برده اصلاً به تکلیف ارباب دول قدم بیرون نمی گزاشت - مگر در اواخر عهد بندگان اعلی حضرت فردوس منزلت بتکلیف آن حضرت متوجه حضور پرنور گشته از ابتدای سال سي و دوم جلوس تا دم رحلت آن حضرت بفردوس برین همه وقت در مجلس والا حاضر بوده به بیان معانيِ آیات قرآن مجید و احادیث سرور انبیا صل الله علیه و سلم حاضرانرا مستفید می ساخت - و الیوم در خدمت فیض موهبت حضرت خلافت مرتبت محمد اورنگ زیب بادشاه عالمگیر مذکور احیای علوم و کیمیای سعادت درمیان دارد *

عارف کامل حقایق اگاه بیدار دل معني پناه شیخ عنایت الله

اصل طینت فرشته سرشتش که همانا از گوهر آب و خاک است چون جوهر فیض از ارض مقدس لاهور است و مولد مبارکش بلدهٔ

دار السرور برهانپور - در آغاز امر و عنفوان عمر در زمرهٔ ارباب مناصب داخل بوده عاقبت چون در زي اهل دنیا بودن مرضيِ خاطر عاطرش نیامد بلکه رهنمای فضل عالم بالا بوادیِ ترک و تجرید هادي گشته سالک طریق نسبت به مبادیِ عالیه و ملاء اعلیٰ گردانید - اگرچه چندی بکسب ابواب علوم ظاهري پرداخته طرفی از علوم اندوخت و مطالب ضروري و معالم دیني از بعضی بزرگان دین اخذ کرده اکتساب معالم فن توحید نمود امّا چون گنجی که در خرابهٔ خرابات خانهٔ عشق مخزون و مدفون است از گنجِ کاویِ معمورهٔ عقل پیدا نشود و آنچه در خانقاه نهاده اند در مدرسه بدست نیاید چه پیداست که تشنه را سراب سیراب نسازد و گلاب از گل کاغذي بر نیاید لاجرم بی اختیار از مدرسه رو به خانقاه آورده بخدمت خادمان حضرت سلطان الاولیا خواجهٔ خواجهای بزرگوار خواجه قطب الدین بختیار کاکي پیوست و باستمداد روح پر فتوح و توجه ارشاد آن حضرت والا رتبت باوجود کثرت اسباب تعلّق قوي پیوند از علاقهٔ زن و فرزند و ما یتعلّق بهما قطع علایق ته دلي نموده و کوه کوه موانع و عوائق را برابر برگ کاهی سنگ راهی نساخته با تمکین سلطنت فقر مسند نشین تختهٔ پوست گردید - و در زاویهٔ ویرانهٔ مسکنت چون گنجِ مخفي بکنجِ اختفا جا گرفته و در خلوت بر روی دوست و دشمن و آمد و شد آشنا و بیگانه بسته چشم دریچهٔ مبدای فیض کشاد - و از بیدار دلي شبها سر بخواب فرو نیاورده شمع کردار از روشنیِ فطرت شب زنده مي داشت - و مرأت الصفای دل صفوت منزل را بمصقل مکاشفات روحاني و مجاهدات نفساني جلا داده و دیدهٔ مراقبه بر راه ورود واردات غیبي و شهود مشاهدات قلبي نهاده از شام تا صبح بنماز و از صبح تا شام بتلاوت قرآن مجید و دیگر اذکار قیام مي نماید - نفیِ چنانچه با صدق ماسوا از سیمای فرخنده لقایش چهره نما است

و معنيِ ترکِ دنيا از صورتِ سراپا انوارش پيدا - مجمعهٔ آن مجمعِ کمالات انساني که مربّي و ولي نعمتِ صوري و معنويِ اين بنده بود و در سخن سرائي و معني پيرائي يد بيضا مي نمود از عهدِ طفوليت تا اليوم توجهِ والا بتربيتِ اين ذرّهٔ بی مقدار مصروف داشته همه وقت چهرهٔ شاهدِ کلامم را بغازهٔ اصلاح مي آراست و صورتِ معني از آينهٔ سخنم باحسن وجه نمودار می ساخت - بحسبِ نصيب و تقديرِ پيش از آنکه اين کتابِ مستطاب بنظرِ اصلاحش رسيده از پرتوِ نظرِ فيض اثرش عبارت را رتبه و معني را کمال حاصل آيد روزِ پنجشنبه نوزدهم جمادي الاول سالِ هزار و هشتاد و در که تاريخِ تولدِ مبارکش نيز همين بود در سنِ شصت و پنج سالِ قمري رحلت بر اقامت گزيده متوجهِ خلدِ برين گشت - و برين سوختهٔ آتشِ غمِ زندگاني وبال ساخته هزاران نشترِ جفا در دلِ سوگوار شکست - کاش بقيهٔ حياتِ اين ضعيف بر عمرِ آن والا جناب افزوده قضيهٔ ناگزيرِ من در حضورِ او رو مي نمود تا بدين مرتبه دلِ سوگوار و ديدهٔ اشکبار نمي گشت - اکنون رنگينِ مجلسِ نکته داني که رشکِ بهارستانِ فردوسِ جاوداني بود بنهجی پامالِ خزانِ اندوه و پريشاني گشته و ازين حسرت خار تا به گلِ اين بوستان بلکه سرتا سر خشک و ترِ اين نزهستان بنوعي بآتشِ بلا سوخته که اگر هزار بار بادِ بهشت بوزش در آيد غنچه از بس گرفتگي لب به تبسم نمي کشايد و اگر جهان جهان بهاران بر چمنِ دنيا نزول نمايد گل از لباسِ غنچگي بر نمی آيد - دريغا سپهرِ سياه دل عوضِ کدام شادي اين کوهِ اندوه بر دلم نهاده و در بدلِ کدام انبساط اين لشکرِ الم بتاراجِ جمعيتِ اين تنِ ناتوان فرستاده - * نظم *

پلی تا سر همه چون سلسله آيم بفغان
چون بياد آيدم آن سلسله جنبانِ سخن

از سر درد چو بر حال سخن گریه کنم
خون شود گوهر معني همه در کان سخن
تیره شد مشرق خورشید معاني افسوس
محو شد مطلع برجستهٔ دیوان سخن
بود باریک ره فکر کنـــون شد تاریک
رفت برباد فنـــا شمع شبستـــان سخن

آن آمادهٔ نزول مغفرت را که بهمه جهت منظور نظر قبول الٰهي بود متصل مزار فیض آثار حضرت قطب الاقطاب خواجه قطب الدنیا و الدین در خانقاه بنا کردهٔ خود بلطف ایزدي و مرحمت سرمدي سپردند - امید که پیوسته از سحاب رحمت بی حساب الٰهي باقصی غایت کامیاب بوده تا روز جزا بهره ور و فیض بر از ریاض رضوان باد بحرمت النبی و آله الامجاد *

ذکر علما و فضلا و سخنوران خرد پرور از ارباب نظم و نثر و اهل خط که فیض عهد سعادت مهد آن حضرت دریافته از عنایات خاص بهره‌ور گشته اند

طبقهٔ علما

حبر محقق نحریر مدقق سرآمد دانشوران واجب التعظیم مولانا عبد الحکیم

منشاء و مولدش قصبهٔ سیالکوت از مضافات دارالسلطنت لاهور

است و مراتب شهرت ذکر فضایلش از لیالي و ایام و شهور و اعوام اشهر- اگر او را ثالث معلّمین خوانند مي شاید و اگر عقل حادي عشر دانند مي سزد - آن جناب در آغاز حال از دبستان تعلیم آلهي ادب آموزي کرده و از دانش کدهٔ فضل نامتناهي حکمت اندوزي نموده در آخرکار پرده کشای اسرار عالم سواد و بیاض گشت - و به نیروی کمالات خدا داد و نهایت معرفت بمبداء و معاد بر کتب معتبره که همگي از تصانیف اوستادان پاستانست و تفصیل آن در ذیل این صحیفه مرقوم حواشيِ خرد پسند معني طراز بقلم آورده دیباچهٔ هر کدام را از نام نامیِ حضرت ثانیِ صاحبقران شاه جهان بادشاه مزیّن ساخت - و مدت شصت سال صدر نشین مدرسهٔ تلقین سخن و فرایض شرع نبوی صلوات الله و سلامه علیه و علی آله و صحبه بوده از برکات ذات عالی درجات و میامن مکارم صفات حمیدهٔ خویش پنجاب بلکه هندوستان را ابریز فیض جاوید داشت - رفته رفته علم علم در عرصهٔ تفرد بعنوانی بر افراخت که سائر آموزگاران روزگار در پیشش دبستان گزین استفادهٔ فنون دانش گشته و جمله ادبای سخن پرداز مانند کودکان حرف شمار در جنب کمالاتش بشمار آمدند - بلکه ارباب دانش و اصحاب فطرت کامل ادیب یونان را از تهجّي خوانان دبستان ادب آموزش و عقل دانش افروز را جزوکش مدرسهٔ تعلیمش تصور نموده بدین تجویز درست خود را صاحب تمیز کامل دانستند - بالجمله آن صاحب فضایل صوري و معنوي حقّ عظیم بر سائر ارباب فضل ثابت کرده در سال هزار و شصت و هفت هجري متوجه دارالبقا گردید - اکنون در جمیع امور بهمه وجوه بارث و استحقاق جانشین آن جناب عرفان مآب مجموعهٔ کمالات انساني حقایق و معارف آگاه مولانا عبد الله خلف الصدق آن حضرت است که جامع جمیع علوم است

و صاحب مکارم اخلاق و کرایم اعراق و محاسن شمایل و محامد خصایل *
امید که ایزد تعالی آن مظهر فیض ایزدي و مورد عنایات سرمدي را مسند
آرای انجمن فضایل بسی سال دارد [1] *

مجمع فضایل صوری و معنوي مولانا عبد الحق دهلوي [2]

که مظهر فیض حق و مهبط نور مطلق است از خاک پاک دهلی
بپایهٔ ظهور رسیده و مجموع علوم را جامع گردیده - در فقه و تفسیر و حدیث
ممتاز است و در منطق و معاني و کلام بی انباز - در مبادئ جواني
و مقدمهٔ زندگانی به تحصیل علوم دینیه پرداخت و معقول و منقول
بدلایل عقلیه و نقلیه خاطر نشین خویش ساخت و آنگاه به افاده و افاضه
مشغول گردیده روزگاری بتدریس و تعلیم گزرانید - بعد ازآن تن به ریاضت
و مجاهده در داد و در کشف و مشاهده در افتاده علم رسمی را واگزاشت -
و معنیِ توحید بر لوح دل برنگاشته بعزم کعبه در سفینه نشست و از بحر
طویل در گزشته به بیت الله رسید و معنیِ آن بیت را دریافت - و مدتی
در اماکن شریفه به تفصیل تحصیل فصول و ابواب دانش نموده مراجعت
به دهلي فرمود - و یک صد و چند کتاب از تصانیف مختصره و مطوّله

---

۱ حاشیه بر تفسیر بیضاوي و حاشیه بر مقدمات اربعهٔ تلویح و حاشیه بر مطوّل و حاشیهٔ میر سید شریف و حاشیه بر شرح موافف و حاشیه بر شرح عقاید تفتازاني و حاشیهٔ خیالي و حاشیه بر شرح شمسیه و حاشیه بر شرح مطالعه و حاشیه بر شرح ملّا و حاشیهٔ عبد الغفور و حاشیه بر شرح عقاید ملّا جلال دوّاني در اثبات علم واجب و دیگر حواشي در کنار حاشیهٔ شرح حکمت العین و دیگر حواشي در کنار شرح هدایت حکمت و دیگر حواشي در کنار مراح الارواح * (اسمای حواشي که ملّا عبد الحکیم بقلم آورده)

۲ جدّ مادريِ مصحح این کتاب بود *

بر صفحهٔ روزگار گزاشته از دامگاه فنا به آرامگاه عالم بقا شتافت - و پس از رحلت آن جناب نورالحق خلف الصدقش که در علم و فضل شهرهٔ آفاق بود مدت مدید صدر آرای مدرسهٔ استفاده گشته آخرکار او نیز از سر گفتگوی جهان گزران در گزشت - و در جوار مزار فیض آثار حضرت خواجهٔ بزرگوار قطب الدنیا و الدین در مقبرهٔ پدر جاگزیده *

واقف رموز عجمي و تازي مولانا شکر الله شیرازي مخاطب بافضل خان

که زاد و بومش شیراز است و در اکتساب جلایل عبادات و نیل انواع سعادات از باب خیرخواهيِ خلق و رضا جوئيِ خالق و قضای مطالب و انجاح مآرب کاینات و سرانجام امور دین و دولت بی انباز - هنگام تقریر و تحریر مقدمات حکمت طبیعی بتائید الٰهي روان ارسطو و افلاطون را شاد مي کرد و هم گفتگوی اشراقیان را بدستیاريِ ضمیر روشن مي گردانید - و از فیض سبحانه و تعالی طبع فیّاض و عقل بالغ نظر کامل عیار در هر فن یافته - باعتبار فصاحت حسّان عهد بود و در هیأت و هندسه و جزئیات دیگر بهمه حساب در وقت مذاکرهٔ صورت معني از آئینهٔ سخن بوجه احسن مي نمود - و در عهد حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه از راه بندر سورت به برهانپور رسیده فیض صحبت مقدمهٔ کتاب نکته داني شایستهٔ خطاب خانخاناني دریافته رعایتهای نمایان یافت - آنگاه بسفارش و صدارت آن عظیم القدر ملازم سرکار خاصه شریفه گشته از اوسط ایّام بادشاهزادگي تا آغاز ایّام فترت سرانجام مهمّات دیوانيِ سرکار والای آن حضرت بدو تفویض یافته بخطاب افضل خان مامور گردید - و چندی از فیض حضور

محروم بوده بخدمت میر سامانی حضرت جنت مکانی پرداخت - و در سال دوم جلوس مبارک از تغیر ارادت خان بپایهٔ وزارت کل و منصب هفت هزاری پنج هزار سوار رسیده تا سنه هزار و چهل و هشت که سال رحلت اوست این خدمت را در نهایت شایستگی بتقدیم رسانید *

دانشور خرد پرور علّامهٔ دوران سعد الله خان

در فنون علم دینیه و طلاقت زبان و فصاحت بیان و حفظ قرأت و مزید کیاست و وفور حدس و فراست و اصابت رای و متانت اندیشه و قوت حافظه ثانی و نظیر خود نداشت - و بعطای رتبهٔ کمالات خدا داد و علو فطرت ازل آورد و بخت مادر زاد مانند خرد کامل اثر در همه فن مستشار مؤتمن گشته - قوت مميّزهٔ خرد بجنب کمالاتش در عداد کودکان حرف شمار بشمار آمد و باوجود تخلّق باخلاق کاملهٔ ربّانی و تحلّی بزیور ملکات فاضلهٔ ملکی و انسانی فضایل نفسانی ملکهٔ او گشته علم تفرّد در عرصهٔ علم و دانش بنوعی بر افراخت که در جنب فصاحت و بلاغت و روشنی بیانش ارباب بدایع بیان و صنایع معانی مانند کودکان هیچ مدان از غایت حیرت خاموشی گزین بودند - و بکمال استعداد ذاتی و قابلیت اصلی جملگی حیثیات جزئیه و کلیّه بدست آورده سخنان رنگین و نو آئین بآئینی بر زبان می آورد که دقیقه سنجان فضل و هنر از استماع آن چون طومار پیچیده در حیرت فرو رفته مانند قلم از خجلت سر بالا نمی کردند - چه هرگاه مطلبی را بزیور حسن تقریر آرایش پذیر می ساخت از موج گفتار نوعی آب بر روی کار بیان می آورد که معنی دل و [illegible] زبان

مي يافت - كيفيت داخل شدن آن جناب در زمرهٔ اقبالمندان بصدارت موسوي خان و رسيدن بخطاب خاني و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و فايز شدن بمرتبهٔ وزارت كل هندوستان مفصّل در سال چهاردهم جلوس مبارك مرقوم قلم وقايع نگار گشته - در سال هزار و شصت و هفت هجري دامن از تعلقات ظاهري برچيده بسير رياض قدس آهنگ فرمود *

منظور نظر عنايت بيچوني ملا علاء الملك توني مخاطب بفاضل خان

در فنون حكمت ممارستى تمام داشت و به نيروى طبيعت هنگامهٔ طبعي را آن چنان مي آراست و رياض رياضي را بتائيد الٰهي بنوعى مي پيراست كه در حالت تقرير و تحرير مطالب انوري خان را در خط ميكرد و صاحب تحرير را جامهٔ كاغذ مي پوشانيد - بى مبالغه كلامش سرمايهٔ بيان معاني بود و منطقش پيرايهٔ سخنداني - در حساب و جبر و مقابله هيچ يكى با او ياراى مقابله نداشت و در هيئت و هندسه كسى را با او نيروى مقابله نبود - در آغاز حال بتوسط طى مرتبهٔ هيولاني تا مرتبهٔ عقل مستفاد ترقّي نموده به تفصيل تحصيل فصول و ابواب دانش در ايران كرد - و در فنون دانش و بينش مرتبهٔ معلّم ثالث بل رتبهٔ عقل اول بهمرسانيده چون جامع فضايل وهبي و مكتسبي گشت بخرّم بوستان هندوستان كه مجمع و مرجع اصناف امم بل مجموعهٔ زبده و خلاصه هنرمندان و منتخب مستعدان عالم است رو آورده بيمين الدوله امين الملّت آصف مكانت والا شان ميرزا ابوالحسن مخاطب بآصف خان كه باوجود بزرگي و جلالت ديني و دنيوي پايهٔ دانش پژوهي و حكمت

داني از مرتبهٔ معلّم ثاني در گزرانيده بل دقايق حقايق آگاهی بما فوق درجهٔ عقل اول رسانيده پيوست - و تا هنگام متوجه شدن آن والا جاه بعالم بالا همدم و دمساز بوده پس ازآن در سلک استسعاد يافتگان درگاه گيتي پناه منظّم گشته بمقتضای قابليت ازلی و استعداد اصلي بپايهٔ منصب ارجمند خانساماني و خطاب فاضل خاني رسيد - و در عهد بادشاه فلک جاه محمد اورنگ زيب بهادر شاه عالم گير بپايهٔ وزارت كل هندوستان كه بالاترين مراتب است و منصب پنج هزاري سرافرازي يافته بحسب نصيب زياده بر دو هفته مسند آرای ديوان وزارت نبوده در سال هزار و هفتاد و سه از دار فنا رخت ارتحال بدار بقا كشيد *

مورد مراحم ايزدی مولانا شفيعای يزدي مخاطب بدانشمند خان

مدتی استفادهٔ علوم متداوله در ايران نموده و بقدر طاقت و استعداد در مراتب علمي استحضاری بهم رسانيده - و پس از تحصيل برای اكتساب رزق مقسوم مبلغی از تجّار بعنوان مضاربت گرفته به هندوستان جنت نشان كه از غايت عظمت شان مصداق ارض الله واسعه است رسيده حدتی در اردوی معلی بداد و ستد و خريد و فروخت پرداخته - بعد از جلب منافع به ارادهٔ مراجعت وطن چون به بندر سورت وارد گرديد بكار فرمائي بخت سعيد مراتب فضل و دانش او بوساطت مقرّبان حضرت خلافت بعرض مقدس رسيده همين كه نسيم عاطفت از گلشن جاويد بهار درگاه عالم پناه دربارهٔ طلبش وزيدن آغاز نهاد و موافقت طالع بلند مژدهٔ اين نوازش بگوشش در داد شكر كنان و سجده گزاران گام در طی مراحل اين سفر

فرخنده اثر گزاشته بعد از دریافت سعادت ملازمت بمنصب هزاري صد سوار سرافرازي یافت - چون هنجار مراتب علمي را تمام در نوردیده و حکمت و هیئت را نیک ورزیده سخنش سند ارباب معاني و هیأتش سر حساب نکته داني بود - و فکر درست و اندیشهٔ رسا و طبع فیض اندیش و ذهن معنی پژوه داشت به برکت مرتبه داني آن حضرت تربیت یافته دقایق مراتب دولت از دیگر همچشمان در گزرانید و در مدت قلیل بخدمت جلیل القدر میر بخشي و منصب پنج هزاري رسیده در سال هزار و هشتاد هجري از تعیناتیان ملک عدم گردید *

بحر موّاج فیض بخشي مولانا محمد فاضل بدخشي

حسب المرافقت توفیق آسمانی چون قابلیت ذاتی و استعداد وهبی با کمال و استکمال کسبي موافق افتاد در سائر فنون عقلي و نقلی ندرت و تفرّد کلّي اندوخته چون نقش نگین بر چار بالش فضائل اربع مربع نشین گشت - و از علوم حکمت و تفسیر و اصول بهرهٔ وافی و نصیبهٔ شامل یافته حلّال معاقد منقول و کشّاف غوامض معقول گردید - آنگاه از وطن سعادت گرایی ملازمت لازم البرکت گشته در سلک بندهای درگاه گیتي پناه حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه انتظام یافت - چندگاه در آن عهد بمنصب عدالت اردوی معلّی و در ایّام سلطنت حضرت صاحبقران ثاني تا سال هشتم جلوس بهمان منصب عزّ امتیاز داشته پس از آن رخصت گوشه نشینی در لاهور یافت - و در همان مکان بر وقت معهود باجل موعود دو چار گشته برحمت حق پیوست *

فاضل اکمل والا مقام مولانا عبد السّلام

صاحب کمالات خداداد و استعداد مادر زاد بوده بعد از طی مراتب علوم عربیّه تا مرتبهٔ فضل و کمال ترقي نموده در دارالسلطنت لاهور بخدمت جامع المعقول و المنقول ملا عبد السّلام لاهوری که در فنون تفسیر و فقه ثاني و نظیر نداشت بسیاری از کتب معتبره بسند رسانید - و بعد از آن در سلک ملازمان درگاه منسلک گشته بخدمت افتای عسکر فیروزي اثر عزّ امتیاز یافت و تا وفاقت فرصت و مساعدت روزگار بدرس متداولات اشتغال داشته آخرکار در وقت موعود رخت هستي بربست *

سر آمد فضلای ملّت حنیف مولانا عبد اللطیف

در سلطان پور لاهور پزیرای سرشت گردیده بگرد آوریٔ سائر علوم و جملگي فنون حکمتي و ادبي کوشیده نهایت مراتب امکان این مرتبه بدست آورده بحدّت فهم و قوت حافظه و فصاحت تقریر و صفائئ تحریر بی نظیر وقت و روزگار بود - پیش از جلوس مبارک سعادت ملازمت شرف دریافته بمنصب تعلیم شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه مقرر گشت - و مدتی بقیام این خدمت شرف اندوز بوده صدر مکتب را از حضور پرنور رونکش دارالحکمت یونانیان داشت - چون از کثرت مطالعه چراغ نظرش از نور بی بهره گردید چشم از تماشای سواد و بیاض روزگار بر دوخته در کنج وطن منزل گزیده موضعی چند برسم سیورغال یافته تا آخر عمر در آن جا گزرانید *

سر دفتر علمای خطّهٔ وجود ملا محمود

که ضمیر پاکش معاني را مقام محمود است و سپهر فضل و دانش را کوکب مسعود در شهر صفا پرور جونپور پزیرای سرشت گردیده و از آغاز ایّام شعور در ابداع بدایع محسنات سخن کوشیده مظهر فضل سرمدي و منبع فیض ابدي بود - در انواع فنون دانش خصوص علم معقول و منقول و ریاضي و طبیعي و آلهي هیچ کس از ارباب استعداد را قوت دعوی برابري با وی نبود - اگرچه در خور دانش و بینش خود طلاقت زبان و تقریر لسان نداشت امّا قلم فیض رقمش در حالت تحریر تفسیر آیات کلام آلهي و تعبیر حقایق اشیا کماهي بعنوان تصنّع و تفنّن بکار مي برد که هر نقش کلکش دعوی فضیلت معنی پردازئ آن جناب را زبان می دهد و سخنان ارجمندش بعلاقهٔ غرائب معني در صدر انجمن دلهای والا فطرتان اقامت انداز گشته - هر لفظش که در اثبات شرافت لطایف خفی نطقي ناطق و مخبری صادق است ابواب حیرت بر روی روزگار مي کشاید *

جلوه طراز حسن کلام فاضل عالي فطرت والا مقام مولانا عوض وجیه

مولد و ماواش اخسیکت است - فاضلی است تیز فهم روشن ضمیر در دریافت کیفیت معاني و نزاکت امور سخندانی و والا فطرتی است بیٔ نظیر بصفای اندیشه و ذکای فطنت بر دقایق امور کلّي و جزوئي علم آگهي یافته - بتدریس متداولات فنون معقول و منقول بی مثل وقت خود است و به پاکیزگي اطوار و راستي و درستي گفتار و حسن خلق و شرافت ذات

آغوش برورد سعادت ازل و ابد - در سال بیستم جلوس مبارک بعد از فتح بلخ از ماوراء النهر بهندوستان جنت نشان که ملجا و ماوای هنرمندان جهان است آمده شرف ملازمت اشرف دریافت و در زمرهٔ بختمندان محسوب گشته بخدمت افتائی اردوی معلّی سر افرازي یافت *

بهار گلشن دانشوری مولانا محمد یعقوب لاهوري

که ذات خجسته صفاتش مظهر فیض ایزدی و مورد عنایات سرمدیست و در فقه و اصول و تفسیر و حدیث و منطق و معاني و کلام و دیگر فضایل و کمالات نفسانی و ملکات ملکي و انسانی نظیر و ثانی ندارد - چون تابنده هور از افق لاهور طلوع نموده و وجود مسعودش که سرچشمهٔ فیض و محض خیر است آبروی بنجاب افزوده - در علم و فضل شهرهٔ آفاق است و در هندسه و هیأت و جزویات دیگر نیز طاق - بعد از تحقیق دقایق و تشخیص حقایق در حالت بیان منطق و معاني سحر مبین برروی کار می آورد و هنگام درس بکلید اندیشهٔ والا قفل از در گنج خانهٔ عالم بالا می کشاید - الیوم در همه باب بهمه حساب بر دیگر فضلا مزیّت نمایان دارد *

سرحلقهٔ ارباب دانش و نکته داني مولانا ابوالفتح ملتاني

که بعلم و فضل شهرهٔ زمانه است و در فنون دانش و حکمت یگانه - کلامش بهمه جهت فصیح و حدیثش بهمه حساب صحیح - سخنان روشنش

فروغ بخش هر انجمن و شگفتگي طبع و رنگيني سخن و تازه گفتاري و پاکیزه اطواري خامّهٔ آن زبدهٔ ارباب سخن - بالجمله نور ضمیرش دیده افروز بینش و فروغ سخنش روشني بخش دانش است - امید که آن مورد عنایات آلهي سالهای دراز مسند آرای انجمن دانش باشد *

طبقهٔ حکما و جرّاحان

حکمت مآب حکیم صدرا خلف حکیم فخر الدین محمد شیرازي

که در عهد شاه طهماسپ فرمانروای ایران بمیرزا محمد نامي شهره بود - سررشتهٔ نسبش بحارث بن کلاده که شرف ملازمت لازم البرکت حضرت سرورالانبیا صلی الله علیه و سلّم و آله و اصحابه دریافته بدعای فیض انتمای آنحضرت اطبای دانا و حکمای حاذق از نسلش بهم رسیده تا روز جزا فن طبابت در دودمانش باقي خواهد بود - پس از تحصیل طب ریاضي و سائر فنون این علم در سال چهل و ششم جلوس اکبري موافق سال هزار و یازده هجري بهند آمده و در عهد حضرت جنت مکانی جهانگیر بادشاه بخطاب مسیح الزمان معزّز و مکرّم گشت - اگرچه چندی در آغاز کار در استعمال فنون طبابت ید بیضا نموده کار نامهٔ تاثیر نفس روح القدس و دم مسیحا بر روی کار مي آورد امّا آخرکار از ملاحظهٔ این معني که دفع مقتضای قضا از حوصلهٔ طاقت خردمندان افزون است استعفا ازین امر خطیر نموده مکرّر سعادت طواف حرمین الشریفین دریافت و تا بود بمنصب سه هزاري عزّ امتیاز داشت *

حکیم ابو القاسم مخاطب به حکیم الملک

در هند متولد شده ازین جهت که دقایق مهارتش در فن طبابت بدرجهٔ کمال ارتفاع داشت در عهد حضرت جنت مکانی* بمنصب دو هزاری و پایهٔ عزت و اعتبار تمام رسیده درین وقت سعادت طراز نیز منظور نظر عنایت حضرت خاقان خرد پرور است *

حکیم رکنای کاشی

از علم طب و معالجات صائبه بهرهٔ شامل و نصیبهٔ کامل داشت و هر درد دشوار علاج را معالجهٔ نیکو نموده اوراق دلهای پریشان بیماران را شیرازهٔ* جمعیت صحت باحسن وجه می بست - چندی داخل بندگان حضرت بود بسبب کبر سن رخصت انصراف بوطن یافته از ابر نوال بادشاه دریا دل کشت امیدش سرسبز گشت *

حکیم مومنای شیرازی

فن حکمت را نیکو ورزیده و لطف حکمت را بحسن خلق آمیزش داده اطوار حمیده و اوضاع پسندیده را فراهم آورده بمیمنت دست و برکت دم موصوف است و بدستیاری معالجات پسندیده در خلایق مشهور و معروف است - بعد از آمدن بهندوستان نخست با رکن سلطنت مهابت خان همراهی گزیده در آخر عهد حضرت جنت مکانی داخل ملازمان سرکار خاصّه گشت - درین عهد میمنت مهد بمنصب هزاری سرافرازی یافته مقضّی المرام است *

حکیم فتح الله شیرازي

از فرط ممارست این فن دقیقه شناس حقایق اشخاص اعیان وجود گشته بمعالجهٔ اقسام عوارض نیکو می پرداخت و در استعمال فنون دوا و مداوا و تشخیص مرض ثاني نداشت - بعد از رحلت او حکیم صالح پسرش به یمن سلیقهٔ رسا و تجربه بخطاب خاني و منصب هزاري عزّ امتیاز دارد *

حکیم علم الدین مخاطب به وزیر خان

مولد و منشأش ارض پنجاب است بعد از اشراف برسن تمیز طریقهٔ اکتساب علوم دنیوي پیش گرفته کتب طب از حکیم داوي بسند رسانیده در اندک مدت در سائر فنون آن ندرت و تفرّد کلّي اندوخت و از روی کمال مهارت و خبرت پی به تشخیص هر مرض از قرار واقع برده در معالجات کارستاني مي کرد - و چون از قدم خدمت و تکرار معالجات نبض کیفیت مزاج خدیو روزگار و طبع شاهزادهای والا مقدار بدست آورده نهایت مرتبه حذاقت را درین امر کار می فرمود بدین وسیله بسعادت محرمیت بار یافته چندی به دیوانيِ بیوتات و خدمت خانساماني و دیواني عزّ امتیاز داشت - و از غایت کارداني پس از جلوس اشرف بر سریر سلطنت بمنصب پنج هزاري ذات و سوار سر بلندي یافته بصاحب صوبگيِ پنجاب علم عزّت برافراخت *

حکیم داؤد

که از حضرت خلافت بخطاب تقرّب خان سرافراز است خلف حکیم عنایت الله است که شاگرد رشید پدر مسیح الزمان بود - بعد از

رحلت پدر از غایت اقتدار معالجهٔ امراض سر آمد اطبای شاه عباس گشته کمال قرب و محرمیت بهم رسانید و پس از گزشتن شاه چندی منزوی گشته متوجه حرمین شریفین شد و از آن جا براه بندر لاهري و تته مراجعت نموده در سال هفدهم جلوس مبارک موافق سال هزار و پنجاه و سه هجري دولت ملازمت اشرف دریافته از فرط مهارت درین فن بکمال رتبهٔ عزّت رسیده مکرر معالجات حکما پسند نموده - اگرچه چارهٔ تقدیر از سرحد اقتدار بشر بیرون است و فی الحقیقت هر درد دشوار علاج را از شفا خانهٔ لطف حکیم علی الاطلاق دوا مرحمت مي گردد امّا چون از وفور حدس و تجربه در معالجهٔ امراض آن پایه بهم رسانیده که در مداوای اعراض تخته بر سر بقراط و جالینوس می زند از روی مبالغه می توان گفت که هر جا که تشخیص او به نبض گیري در آید شاید از لطف آلهي دستبرد اجل را یارای غارت جانها و اندازه تاراج روانها میسّر نگردد - اکنون بمنصب پنج هزاری سرافراز است و بکمال قرب و محرمیت از سائر حکما ممتاز *

شیخ حسن ولد شیخ بهینا متوطن کیرانه

در فن جرّاحی استاد کامل قدرت بالغ خود بود چون مهارت کلّي و ید طولی درین باب داشت بچارهٔ گریٔ هر گونه جراحت و زخم که سر پنجهٔ قدرت مي کشود معالجه اش سودمند افتاده جراحت زود رو به اندمال و التیام مي آورد بلکه باعتبار سود مندیٔ دوا و مداوا مي توان از روی مبالغه گفت که درین مادّه یدبیضا می نمود - چنانچه به یمن این فن رسا در عهد حضرت جنت مکاني جهانگیر بادشاه بخطاب مقرب خان و منصب پنج هزاری رسیده بدین زمان سعادت نشان بسبب ضعف پیري در

کیرانه که وطن اوست گوشه نشین است و بیک لک روپیه سالیانه خرسند - شیخ قاسم برادر زاده‌اش اگرچه همچو او نیست اما بالفعل درین فن سر آمد جرّاحان قانون دان است و در معالجهٔ مواد دموي و دیگر اقسام ورمها و جراحتها مثل و قرین ندارد *

طبقهٔ شعرا

سر آمد جادو کلامان نادره فن حاجي محمد جان قدسی

از متوطنان مشهد مقدّس است و به نهایت مرتبهٔ تقدس ذات و پاکیزگي صفات و ورع و تقوی متصف - صاحب طبع ستوده است و در شیوهٔ سخنوری متانت و جزالت را چنانچه باید رعایت مي فرماید - چون ظهور فیض باندیشهٔ او موقوف است و خفای نیرّ معانی به بیفکری او موصوف در قصیده قصیدهای نیک می نگارد و در قطعه و غزل و رباعي و بتخصیص مثنوي داد صنایع و بدایع لفظی و معنوي داده ایراد معنیهای برجسته بی آهو مي نماید - از روی انصاف هیچ کس از سخنوران بر سخنش انگشت نتواند نهاد و در گفتار سحر آثارش ناخن بند نتواند نمود - زیراکه سخن او مانند زر پخته از آلایش خامي منزّه است و بجمیع وجوه نزد عیار شناسان معنی معقول و مرجح - القصّه سخن بلند پایه را همواره از فیض طبعش سرمایهٔ بلندي جاوید حاصلست و اکثر معنيِ پیش پا افتاده را آن چنان می بندد که از معنيِ بالا دست پای کم نمي آرد تا بمعنيِ والا چه رسد - باعتقاد عزیزان سخن فهم ازین جهت که مدتها تن به بوتهٔ سخن سنجی گداخته و قلم را رگ ابر معاني ساخته از

هم روزگاران سرزنش ترجیح و شایستگي تفضیل دارد - اگرچه بحسب وجود از زمرهٔ متاخّران است اما بحسب مزیّت و اعتبار معني در مقدّمان بشمار می آید - در سال پنجم جلوس مبارک موافق سال هزار و چهل و یک هجري از وطن احرام طواف رکن و مقام این قبلهٔ اماني و مال محتاجان و کعبهٔ جاه و جلال انس و جان بسته چون خود را بادراک این سعادت عظمی رسانید بانعام نقد و خلعت سرافرازي یافته بروزیانهٔ گرانمند در حلقهٔ ثنا طرازان بارگاه گیتی پناه جا یافت - این چند بیت که به بیوت کواکب پهلو مي زند ازآن خورشید آسمان فضل بظهور آمده - * ابیات *

من آن نیم که کنم سرکشی ز تیغ جفا
چو شمع زنده سر خویش دیده ام برپا
دمی کـه بگزردم بی کرشمـهٔ ساقی
نفس کنـد بدلم کار ریزهٔ میـنـا
کسی که لذّت پیکان بی نشانی یافت
دگر نشد به نشان آشنا چو تیر خطا
نه غم بسینه نه پیکان بدل نه خار بپای
بتنـگ عیشي من کس مباد در دنیا
شبی که عقده کشایم بناخن از مویش
چو شمع جان بسرانگشتم آیـد از اعضـ
برای زینت مژگان بدیده خواهم خو
وگرنه بر کف دریا کسی نه بستهٔ حـ
بآب خود چو زمرّد کسی که سبز بـ
نه شان ابر شناسد نه شوکت دریـ

غزل

ای مرا بی رخت افتاده دو عالم ز نظر
مردم چشم مرا خاک رهت نور بصر
خط رخسار تو با خویش طلسمی دارد
که توان خواندنش از رو نتوان کرد از بر
بحر با دست تو مفشور سخا می طلبید
همه گفتند که بر آب نویسد محضر
گر کنی نامیه را منع نیاید بیرون
غنچه از شاخ چو پیکان محبت ز جگر

نظم

زود به کردم من بی صبر داغ خویش را
اول شب می کشد مفلس چراغ خویش را
عیش این باغ به اندازهٔ یک تنگ دل است
کاش گل غنچه شود تا دل ما بکشاید
در چنین فصلی که بلبل مست و گلشن پر گل است
گر همه پیمانهٔ عمر است خالي خوب نیست
سرنوشتم را قضا از بس پریشان زد رقم
هر که دیدش گفت مضمونی درین مکتوب نیست
کند چو حرف گرفتاري ام را تحریر
بپای خامه سزد گر رقم شود زنجیر
غلام همت درویشی ام که بی منّت
نشانده آتش حرص مرا بموج حصیر

گزشتنم ز تو باشد چو رشتهٔ سوزن
که با حریر بود گرچه بگزرد ز حریر
در دل من ز نم آبله می روید خار
گلشنم تازه بود بی مدد ابر بهار
جوهر ذات تهی دستی جاوید آرد
چون ترا تجربه حاصل نشد از دست چنار
بیم نقصان بود آنرا که کمالی دارد
میوه چون پخته شد از شاخ بریزد ناچار
عاشقان را بدو محراب حرام است نماز
قبلهٔ طاعت محمود بس ابروی ایاز
من نمی گویم بچشمم نه قدم یا بر زمین
چشم من فرش است هر جا می نهی پا بر زمین
کشتی چشم تر من بود با دریا قدر
اشک زور آورد آمد پشت دریا بر زمین
یاد روی تو بخاطر رسد ز دیدن گل
هیچ راهی بحقیقت نبود به ز مجاز
رشک بر زندگی خضر ندارم بجز این
که نشان از سر زلف تو دهد عمر دراز
جا بود افتادگان عشق را بر آسمان
من هم از افتادگان عشقم امّا بر زمین
آنکه هرگز بر نمی دارد قدم از چشم من
حیرتی دارم که نقش پای او بر خاک چیست

دل بزلفش بستهٔ قدسي چه مي خواهي دگر
صيد بسمل گشته را معراج جز فتراک چيست

رباعی

در ساغر من مى طلبي را جا نيست
مى گويم و از هيچ کسم پروانيست
با گوهر اشک خويشتن ساخته ام
چشمم چو حباب بر کف دريا نيست

رباعی

دانی ز چه بی حجاب مى خندد صبح
افگنده ز رخ نقاب مي خندد صبح
اين غمکده چون مقام خنديدن نيست
بر خندهٔ آفتاب مي خندد صبح

مثنوی

غنيمت شمار اين چنين دوستی
که ديد اين قدر مغز در پوستی
سخن آنچنان در وی افشرده پای
که از نقل کردن نه جنبد ز جای

مثنوي

ز پيوستن خلق تجريد به — ز پيوند بر شاخ رويد گره
مپيوند با هيچ کس زينهار — که ناقص بود ظرف پيوند دار
ز قطع تعلق چه بهتر بود — گلی چيده را جای بر سر بود

ابو طالب متخلص بکلیم

موطنش کاشان و تولّدش در همدان و نشو و نما در هندوستان که مقام پاکان هفت اقلیم جهان است یافته نخست با میر جمله که بروح الامین متخلّص است بسر می برد و بعد از جلوس مبارک ملازم سرکار خاصه شریفه گشته به تحریک بخت کار فرما چون گفتارش هوش فریب و دلاویز و طبعش معنی رس و فیض آمیز بود بخطاب ملک الشعرائی امتیاز یافت - اگرچه استحقاق آن منصب جلیل القدر حاجی محمد جان قدسی داشت امّا ازین رو که پیش از رسیدن حاجی او باین خطاب سر افرازی یافته بود تا دم آخر برو بحال ماند و تغیری بدان راه نیافت - بالجمله شاعر جادو فن تازه گفتار است و بنای سخن از متانت فکر فلک آهنگش مستحکم و استوار - سخنانش پخته است و بمیزان اندیشه بر سخته - هرچه گفته همه متین و دلنشین و عبارتش صاف و معنیش رنگین - حسب الحکم اقدس چندی بجهت نظم بادشاهنامه انجمن آرای نکته دانی بود تا آن هنگام که بهار مانند در گلشن جاوید ربیع کشمیر توطّن اختیار نمود و رقم سنجان دیوان قضا بر ورق حیاتش خط کشیدند - نبذی از اشعار او بجهت انبساط طبیعت سخن فهمان بقلم می آید * ابیات *

ز تیغش چاک شد دل چون نهان سازد غم او را
گریبان پاره شد گل را کجا سازد نهان بو را
سخن در هر زبان بی زحمت تعلیم می گوید
اگر طوطی به بیند یکره آن چشم سخن گو را

دیگــر

دنبال اشک افتاده ام جویم دل آزرده را
از خون توان برداشت پی نخچیر پیکان خورده را

دیگـــر

هـــر کس اگـــر بقدر هنـــر بهـــره یافتی
بایستـــی آب بحـــر نصیب گهـــر شود

دیگـــر

زخمهای شانه از زلفت فراهم مي شـــود
بخت اگر یاري نماید مشک مرهم مي شود

دیگـــر

خنده بد مستي است در ایام ما هشیار باش
محتسب بو مي کنـــد این جا دهان بسته را

دیگـــر

بي دیده راه اگر نتوان رفت پس چـــرا
چشم از جهان چو بستي از و مي توان گزشت

دیگـــر

دوست بهیچـــم فروخـــت با همـــه یـــاري
یـــار فروشي درین زمانـــه همین اســـت

دیگـــر

جان نیابي اگر ای دل گله بیجـــا چیست
تو که پروانـــهٔ بزمي هوس اینهـــا چیست

دیگـــر

ســـرو را سایـــه یکی بیـــش نباشـــد یـــا رب
این قدر خاک نشین در ته آن بالا چیست

دیگـــر

طوطي آن روز که منقار بخون رنگین کـــرد
گشت روشن که چه روزئ سخن پرداز است

دیگـــر

چه دل سوزي که چون من رفتم از دست
کســی از کشتـــه پیـــکان بـــر نیـــارد
میـــان غمگـــســـاران ســـوزم از غـــم
چو آن کشتـــي کـــه در دریـــا بســوزد

دیوانهٔ حسن معاني شیفتهٔ طرز سخنداني واقف رموز نهان و پیدا ملّا شیدا

فکرش نکته طراز و طبعش معني پرداز است و منشاء و مولدش فتح پور اکبر آباد - هر لحظه طبعش در انگیخت معانيِ تازه آبدار چندین خیال نوآئین بر روی کار مي آورد و خاک زمین سخن را که از گرد کساد خاک مال خورده بود بکیمیای فکر زر مي نمود - و در سخن طرز باستان گزیده بر متاخران پیوسته زبان طنز می کشود و یک قلم این جماعت را از سلسلهٔ ارباب سخن خارج دانسته از خطّهٔ سخنوري اخراج مي نمود - و از بس که اندیشهٔ رسا و فکر درست داشت در مجلس فکر سخن مي نمود و پیوسته در انجمن با شاهدان معاني خلوت مي داشت - و با طرز تازه خصم دیرین بود و شعر تازه گویان را بدتر از تقویم پارینه مي داشت - اگرچه از مراتب علمي بیگانه بود امّا در قوانین سخن آفریني یگانهٔ وقت خود است و رسائيِ فکر بپایه ایست که در یک ساعت نجومي

قصیدهٔ غرّا که نظم ثریا را نمونه تواند بود بکلک شعریٰ شعار مي پرداخت - و طرّهٔ اشعار را از دستی پیرایش مي داد که هیچ سخن دستگاهی شانه وار در وی ناخن بند نتواند ساخت - و در برابر مخزن گنجور گنجه که صاحب پنج گنج است طبعش با حور هم پنجه قریب بدوازده هزار بیت مثنوي منظّم ساخته مشتمل بر سخنان حکمت آمیز ومعانئ دلآویز و آن را دولت بیدار نام نهاده و سر آغاز آن این بیت است - * بیت *

بسم الله الرحمٰن الرحیم آمده سر چشمهٔ فیض عمیم

و درآن کتاب داد سخنوري بنوعی داده که هر نکته ازآن یک کتاب سخن است بلکه هر نقطه ازآن خال رخسارهٔ شاهدان این فن - و از برای حاجي محمد جان قدسي که سر دفتر قدسیان است به تیزئ تیغ زبان قطع اللساني کرده و بر قصیدهٔ او که مطلعش اینست * بیت *

عالم از نالهٔ من بی تو چنان تنگ فضاست
که سپند از سر آتش نتواند برخاست

نکتهای رنگین گرفته و بعضی جا کلکش از دستی ناخن بند کرده که جای انگشت نهادن نیست و بعضی جا بر طرّهٔ اشعار شانه وار بیجا پیچیده - و در سال هزار و چهل و هفت هجري این قطعه که بر تیز زبانئ او برهان قاطع است در هجو میر الٰهی گفته - * قطعه *

ای میر مــــن که کرده الٰهي تخلصی
از مرد لای ارچه الٰهي شدن خطاست
زین رطب و یابسی که بود در کلام تو
گــر منکر کلام الٰهي شـــوم بجاست

میر مذکور از استماع این قطعه بسیار بر آشفت و چندین رباعي در هجو او

انشا نمود امّا هیچ تلافيِ آن نکرد - و مولانا در اوایل ملازم سرکار خان خانان عبد الرحیم بود پس ازآن بسلطان شهریار مخصوص گشته و بعد ازآن داخل بندگان درگاه عالم پناه گردید - و در آخر حال گوشه گزین خطّهٔ کشمیر و خوش نشین آن مکان دل پذیر گردید و بمواجبی که از سرکار مي یافت خورسند بود و باقي عمر آن جا بسر رسانید - و بعضی از ابیات بلند آوازهٔ آن بالغ نصاب کمال بلاغت کلام که آویزهٔ گوش بنات گردون و ابنای روزگار گشته و بآشنا روی غرایب معني در صدر انجمن دلها جا گرفته درین اوراق پذیرای تحریر مي گردد -

ابیات

ای بروی تو گرو آئینه را چشم نیاز
شانه را دست دعا در شب زلف تو دراز

گر بصحرا مو فشاند دشت پر سنبل شود
ور بدریا مو بشوید خار ماهي گل شود

هوای شست زلفت ماهي از کوثر برون آرد
شکرخند تو مور جوهر از خنجر برون آرد
هوایت در سرے گنجد که در زیر دم تیغت
چو شمع از جیب خود هر دم سر دیگر برون آرد

زلف او را رشتهٔ جان گفتم و گشتم خجل
زآنکه این معني چو زلفش پیش پا افتاده است

اگر گیسو بر افشاني هوا در مشک تر پیچي
وگر رخساره بنمائي شب ما در سحر پیچي
فسونگر داند آن خاکی که ازوی بوی مار آید
شناسم بوی زلفت را اگر در مشک تر پیچي
نه من دودم نه تو بادي نه من زلفم نه تو شانه
که چون من بیشتر پیچم تو با من بیشتر پیچي
بدین حسن توانگر زلف چون دلق گدا داري
که گاهی سائبان رخ کني گه بر کمر پیچي

زهی بزلف و رخ طاعت و گناه تمام
که این تمام بود روشن آن سیاه تمام
من و شبی که نه گردد بسال و ماه تمام
تونُي و روز وصالی بیک نگاه تمام
ببود زلف سیه طالعم چو نو مشقی
که نا نوشته کند دست را سیاه تمام

اشکم نه ز خون است گره بسته بمژگان
کز جور تو چشمم گزد انگشت بدندان
از لذّت آب دم تیغ تو سرشکم
هر لحظه بر آرد سر دیگر ز گریبان
از وحدت و کثرت چو سخن گوید عارف
از خطّ و دهان تو کند حجت و برهان

از روشنی و تیرگي آن عارض و گیسو
چون صبح تونگر بود و شام غریبان

ستایش سراپا نیایش تراست
که در هر نمودی نمایش تراست
دهد ذوق توحید تو در دهن
سخن را زبان و زبان را سخن
باندیشه راه تو نتوان سپرد
که کس تشنگي ز آب گوهر نبرد
سخن چون زحمد تو بندد نگار
چه پرورده گوید ز پروردگار
چو چشم ارچه خود روسیاه آمدم
بچندین زبان عذر خواه امدم
چو چشم سیه بهتر است از سفید
بجرم از تو باشم چرا نامید

نکته سنج بی نظیر قدسي فطرت روشن ضمیر مولانا ابوالبرکات المتخلص به منیر

امیر خطهٔ کلام است و کلامش زیب صفحهٔ ایّام - فروغ رایش اظهر من الشمس است و طبعش مانند ماه چارده درست و روشن - در انگیزش معاني و پردازش خیالات بی انباز و در ابداع عبارات بدیعه و مضامین عالیه از سایر نکته وران ممتاز - در زباندانی او هیچ سخنوری

را سخن نیست و در شیوهٔ زباندانی هیچ نکته وری چون او نادرهٔ فن نه - بلندیٔ فطرت بمرتبه که فوق آن متصوّر نباشد و درجهٔ فکرتش بدرجه که بالاتر از آن در خیال نیاید - مانند نفس کل تمام استعداد است و بسان عقل اول تمام خرد - هرگاه طبعش چمن طرازیٔ گلستان سخن می کند از شاخ قلمش سخنان رنگین بر می دهد و فکرش چون محسنّات بدایع را ابداع و قافیهای مستحسن را اختراع می نماید زمین سخن رشک چمن فردوس می گردد - بعنوانی که در شیوهٔ نظم به تجرید منسوب است بهمان دستور در فن نثر به تفرید موصوف - آن نیّر اوج سخنوری که سخنانش بتازگی مشهور است و نزاکت و لطافت عباراتش بر زبانها مذکور اگرچه بحسب سرشت از افق لاهور طالع گردیده امّا کوکب بختش بر اوج دقیقه سنجیٔ معانی هزار درجه زیاده از اهل ایران ارتقا گزیده - چنانچه در نظم بپرویین نگارین نموده همچنین در نثر به نثرهٔ سازی پرداخته - در منشآت بطرز خسرو زمین سخن و آفریدگار معانی قلمرانی نموده و الفاظ تازیٔ فصیح بالفاظ فارسی آمیخته معانیٔ روشن در عبارات ایراد نموده - القصّه بروشی حرف زده که از آن دست سخن بلند گفتن از دست آن والا دستگاه می آید و هیچ صاحب سخن را این دستگاه دست نمی دهد - بالجمله ان ملک الملوک اقلیم فضائل بر دست سخن سکّهٔ فیض زده و معنی را صاحب خطبه ساخته حیف صد حیف و جهان جهان دریغ و درد که آن جوان طبع بکمال عمر طبیعی نرسیده و مراحل زندگانی تمام نفوردیده در عین ایّام شباب که فصل بهار نیکوئیٔ سالهای زندگانی است رو بشهرستان عدم آورد و مانند معنیٔ نو در زمین سخن تن بخاک در داده فرصت آن نیافت که سخن خود را گرد آوری نماید - من بنده را از آغاز ایّام طفولیت بآن مستجمع بدایع

معاني اتفاق صحبت افتاده دو معني در یک بیت و دو پیکر در یک آئینه در یک بیت و یک خلوت بسر مي بردیم - اگر پاس ظاهر درکار نبودی و در نظر پیش بین نزدیک نگر اهل استعداد دور از کار ننمودی هر آئینه فصلی در مدح و ستایش او از روی نفس الامر نه از راه مبالغه بقلم آورده منّت بر جان سخن گزاشتمی - رحلت آن جناب روز دوشنبه هفتم رجب سال هزار و پنجاه و چهار در اکبر آباد واقع شده و نعشش بلاهور رسید - این چند بیت که هر یک آن مانند فرد آفتاب عالمگیر شده شایستگی آن دارد که بر بیاض صبح نوشته شود درین مقام ایراد مي یابد - * نظم *

بسکه دامن گیر حسن او بود دست حجاب
از حیا در خلوت آینه نکشاید نقاب
چشم دل چون باز شد معشوق را در خویش دید
عین دریا گشت چون بیدار شد چشم حباب
من خجل از ذوق خود او شرمسار از ناز خویش
غافل از شوق نگه او از حیا من از حجاب
نامهٔ از درد دل هرگه که مي سازم رقم
مي طپد در دست من نبض قلم از اضطراب
رنگ گل جوشد ز فیض مدحش از شاخ قلم
بوی عود آید به بزم خلقش از چوب رباب

هر که کج باشد زبانش پایهٔ او کمتر است
شانه چون دارد زبان راست جایش بر سر است
رازدار حق ندارد قدر گر سامانش نیست
هدیهٔ مصحف چو خطش خوب نبود کمتر است

هرچه گوید مرد صاحب دم دلیل معني است
هرچه آید بر زبان تیغ بحث جوهر است
عزت ار خواهي مشو پابند یکجا ای عزیز
تا زمین گیرست زر پیوسته خاکش بر سر است

باز وقت آمد که از کیفیت فیض هوا
ابر گردد تر دماغ و گل شود رنگین ادا
مسطرش از رشتهٔ باران کند ابر بهار
چون نگارد وصف گل بر کاغذ ابري هوا
از تماشای چمن نظاره رنگین مي شود
مي توان بستن کنون بر پنجهٔ مژگان حنا
مصرع آن قامتم یاد آمد و از خاطرم
مطلعی سرزد که لفظ اوست چون معني رسا
قامت او صد قیامت مصرعست و یک ادا
قامت موزون کجا و مصرعهٔ موزون کجا

رباعی

آئینه را که عهد بحسن تو بسته است
با صورت تو نقش درستی نشسته است
از شانه کاکلت بزبانها فتاده است
تا در شکست دل کمر خویش بسته است

ابیات

در چمن آن سرو رعنا بر کنار جو گزشت
آب از رفتار ماند و گل ز رنگ و بو گزشت

داشتم زآن شوخ آهو چشم امید نگاه
گوشهٔ چشمم نمود از دور و گفت آهو گزشت
پای چوبین را رهٔ باریک رفتن مشکل است
شانه حیرانم چه سان از تار آن گیسو گزشت

بگاه جلوه بر افشان ز ناز گیسو را
ز تار گیسو زه کن کمان ابرو را
بجز منیر که طاق است در سخندانی
کسی نه فهمد مضمون بیت ابرو را

سرگزشت گریه از مژگان ما باید شنید
از زبان موج حرف آشنا باید شنید
از سیه مستی زدم در دامن زلف تو دست
از زبان شانه ام اکنون چها باید شنید

ما برنگ شیشه صاحب مشرب و آزاده ایم
تازه رو مانند ساغر صاف دل چون باده ایم
چون حباب باده از مستی درین بزم نشاط
رفته ایم از خویشتن تا چشم را بکشاده ایم

گر چشم تو نکته دان نبودی
مژگان ترا زبان نبودی
من آئینه را ندادمی روی
گر روی تو درمیان نبودی

منم آنکه کوس دانش ز شکوه نکته دانی
زده خسرو ضمیرم بقلمرو معانی
رخ صفحه ز آب گوهر همه شست و شوی یابد
رگ ابر خامهٔ من چو کند گهر فشانی
چو نسیم نو بهاری چو هوای صبح گاهی
سخنم بتازه روئی نفسم به گل فشانی
ز متانت و جزالت همه لفظ و معنیٔ من
چو خرد بکهنه سالی چو هوس به نوجوانی
چو روم سوی گلستان غزل مرا سرا...
همه بلبلان گلشن ز ...
من و آتش محبت تو و آ...
من و عشق جاودانه تو و حسن ...ی
ز غبار سینه بادا همه عمر تیره چشمی
که ز خط عارض تو نکند سواد خوانی
سبق کرشمه کم ده مژهای سحر فن را
که بابروت ز شوخي نکنند هم زباني
بتو داده شرح سوزم بتو گفته حال اشکم
مژه ام ز گرم خونی نگه ام ز تر زبانی
همه گوش چشم گردد همه چشم گوش آن دم
که پیام ناز گوید بمن ابروت زبانی
نه مرا زبان شکوه نه ترا دهان خنده
من و رنج بیزبانی تو و فید بیدهانی

———

یک نفس از سینه ام سوز محبت دور نیست
از دلم سردي مجو این شمع از کافور نیست
تا بکی باشد ز درد انتظارت خون چکان
رحم کن چشم سفیدم پنبهٔ ناسور نیست
تیره بختي با دل روشن شگون دارد منیر
شمع را صبح سعادت جز شب دیجور نیست

ای ز عکس چهره ات گل در کنار آئینه را
جلوهٔ حسنت بود فصل بهار آئینه را
روي با آئینه از جلوه سازي روبرو
حیرت کند آئینه دار آئینه را

تا هست مرا بخاموشي دست رسی
راز دل خویشتن نگویم بکسی
نی راز دلم ماند و نی من بر جای
مانند حباب گر بر آرم نفسی

از حسن تونگر تو مه برده زکات
بر صبح نوشته شام خط تو برات
مي کرد رقم وصف لبت را قلمم
یک نیزه گزشت از سر آبحیات

مهین برادر مولانا منیر مولانا فیضا

بعد از ملّا منیر شاه فیضا که فیض اندوز مبدای فیّاض و مهین برادر

آن رازدان سواد و بیاض است چون ازین جهت که به تجرید یگانه و در فقر افسانهٔ روزگار بود عزیزان صحبتش را که مانند نام او سراپا فیض انگاشته وجودش را غنیمت مي دانستند و از بس که صاحب مشرب و درویش وضع افتاده در خاکي نهادي هیچکس بگرد او نمي رسد قایم مقام ملّا منیر قرار داده بهرهٔ فیض کامل ازو مي یافتند - بیست سال دیگر انجمن آرای سخن بوده در سال هزار و هفتاد برحمت حق پیوست *

مظهر فیض نامتناهي میر الهي

که با فیض رابطهٔ الهي دارد و با سخن استیناس طبعي - طراز سخنش بسیار تازه و اشعارش بلند آوازه - لطف کلامش از قیاس افزون و جزالت الفاظش از خیال بیرونست - در قصیدهٔ قصدهای نیکو مي کند و در غزل معنيِ برجسته می بندد - استعاره و تازه گوئي را بمرتبهٔ کمال رسانیده و در خانهٔ بیت خصوصیات دیگر را طفیلي دانسته - بیشتر در تازگيِ ادا و نزاکت و استعاره مي گوید - مولدش همدان است و بمواجبی در خور داخل بندگان درگاه فلک نشان - در وقت مراجعت حکیم حاذق از حجابت بخارا در خطّهٔ کابل چون میر مذکور بدیدن حکیم حاذق رفت قضا را نقش حکیم با میر کج نشست و صحبت باهم راست نیامد - میر رنجیدهٔ خاطر گردیده و از شوخيِ طبعیت که لازمهٔ شعراست این رباعي در هجو آن مجموعهٔ مدائح پرداخت -

دایم ز ادب سنگ سبو نتوان شد
در دیدهٔ اختلاط مو نتوان شد
صحبت بحکیم حاذق از حکمت نیست
با لشکر خبط رو برو نتوان شد

این چند بیت نیز از نتایج طبع اوست -

چشمت از هر گردشی با ناز عهد تازه بست
خط مشکینت بیاض حسن را شیرازه بست
نشاء از تیغ او دارم که چاک سینه ام
چون خمار آلود نتواند لب از خمیازه بست
سینه کندم دل خراشیدم ولی از قحط خون
ناخنم بر خویش نتوانست رنگ تازه بست

بر روی تابان باز کن زلف بهم تابیده را
بکشا که مضمونیست خوش این مصرعهٔ پیچیده را
از زلف خوبان فارغم اما پریشانم هنوز
آری به بیداریست غم خواب پریشان دیده را

هیچ است ترا دهان چون قند
مائیم و دلی بهیچ خورسند
از ما دل اگر کنند سهل است
دل از دل ما نمي توان کند

به زبان آنچه نگفتم به نگه خواهم گفت
مردم دیدهٔ ما هم لب گویا دارد

ما از همه کس بیش بهائیم الهي
در شهر اگر مردم بیکار فروشند

کشور سخندانی را صبح صادق مجموعهٔ حکمت الٰهی حکیم حاذق[۱]

که چراغ دودهٔ حذاقت است و فروغ دیدهٔ صداقت - قانون سخنوری را بلطف اشارات بیان می کند و قاعدهٔ معنی پروری را بحسن عبارات عیان می نماید - نزاکت را با متانت باهم آمیخته و چندین معانیِ نوآئین انگیخته طرز سخن طرازیِ پاستان را با طرز معنی پردازان تازه امتزاج داده و طرزی نو آغاز نهاده - مقتدای ارباب فضل و براعت است و پیشوای اصحاب این صناعت - شعر را بطرزی می خواند که صورت معنی را برای العین می توان دید و جلوهٔ ابکار افکار را توان بچشم هنر مشاهده کرد - او پسر حکیم همام است و باعتبار اصل گیلانی و ولادت او در فتح پور واقع شده و در قلمرو هندوستان نشو و نما یافته - قبل ازین بمنصب سه هزاری و خدمت عرض مکرر سر افرازی داشت اکنون در اکبر آباد گوشه نشین است و هشت هزار روپیه سالیانه دارد - و برخی اشعار آن سر دفتر سخنوران درین صحیفه ثبت افتاده - * ابیات *

در سخن پنهان شدم مانند بو در برگ گل
میل دیدن هر که دارد در سخن بیند مرا

گل در چمن نیامده در فکر رفتن است
دیگر چه اعتبار جهان خراب را

---

۱ در یک نسخه (نشان ۶۲۰ ایشیاٹک سوسائٹی بنگال) اسمش حکیم صادق مرقوم است -

سر زلف برکشادی دل انجمن گره شد
سخن از لب تو گفتم بلبم سخن گره شد

از گریهٔ ما بحر نه تنها گله دارد
گوش صدف از نالهٔ ما آبله دارد

چنین که کرد سیه روزگار من گردون
عجب نباشد اگر روز بینم انجم را

بنگر بسوی کوهکن و عبرت ازو بگیر
از نیرو دل موم بود گر همه خار است

در پردهٔ خاک نغمها هست ولی
وقتی شنوي که گوش بر خاک نهی

سعدای گیلانی

چون اختر سعد از گیلان طلوع نموده در درجهٔ سخن شناسي و تازه گوئي رتبهٔ والا دارد و طرز پاستان را به نیکو طرزی مي طرازد - هر بیتش بیت الشرف کواکب معاني و نگاشتهٔ کلکش زیور صفحهٔ نکته دانیست - چون در فنون هنرها و انواع بدایع و صنایع خصوص صناعت صیاغت و حکاکي و خوشنویسي وحید عصر خود است و بغایت خوش صحبت و نیکو سخن و متواضع و خلیق در زمان جنت مکاني بخطاب بی بدل خان و داروغگيِ زرگرخانه و منصب مناسب سرافرازي یافته در

عهد مبارک نیز بهمان خدمت قیام مي نماید - این چند بیت از اشعار اوست -

ســوارہ آن مهٔ زرّین رکاب می آید
بچهــرہ رشک هــزار آفتــاب می آید
بآب تیغ تو دل مي کشــد ز آب حیــات
چو تشنه کو سوی آب از ســراب مي آید
کنــد رخت عرق ای نازنیــن ز تاب نگاہ
بدور حســن تو از آتش آب می آید
تو مست حسني و من مست عشق چیست حجاب
چنیــن در مستي کجا از شراب مي آید

از ناز چو آغاز کنــی عشــوہ گري را
آرام بري آدمي و حور و پري را
شاید که بچیــن سر زلف تو برد راہ
بگــرفتــه دلم دامن باد سحــري را
از جیب دلم تا نکنــي دست ستــم دور
با نالہ هم آغوش کنــي بی اثري را

ز تاب عشق هر گه پیش او بیتاب مي گردم
گهی از شرم آتش میشوم گه آب میگردم
بروی چون زرم هرگاہ خنــدد دلستــان من
بگردش مضطرب چون قطرۂ سیماب مي گردم

نسیمی گر وزد بر تار زلف عنبر افشانش
چو زلف مشک بویش گرم پیچ و تاب می گردم

ای گلشن جمال ترا صد هزار گل
یک گل ز حسن تو نشگفت از هزار گل
مژگان چو سایه بر گل روی تو افگند
ترسم شود فگار چو از نوک خار گل
گر بگذری ز روی نوازش به گلستان
بلبل کند براه تو ای گل نثار گل

دارم اندر غنچهٔ دل از خیالت گلشنی
همچو گل پوشیده ام از خون دل پیراهنی
تیر مژگان بسکه زد چشمت ز مستی بر دلم
سینهٔ دارم که هر داغش بود پرویزنی

آنی که سریرت آسمان پایه بود
بر ملک جهان عدل تو پیرایه بود
تا هست خدا تو نیز خواهی بودن
زیراکه همیشه ذات با سایه بود

محمد قلی سلیم

شاعر سلیم الطبع سلیم تخلص صحیح فکرت سالم فطرت ولادت گاهش طهران است والیوم از منسوبان وزیر صاحب تدبیر اسلام خان- در خیال

انگیزي و ادا پردازي با شیرین گفتار خجند پهلو می زند و هیچ بیتی از اشعار او خالي از ادای نیست - و در انگیخت تشبیهات ید طولی دارد و در پرداخت ایهامات دست تمام حاصل کرده - هزاران معانيِ عجیبه و غریبه از طبع او پدیدار گشته اگرچه کم گو است امّا پاکیزه گفتار است و بسیار رنگین سخن - ازین رهگزر که باعتقاد بعضی عزیزان گاه گاهی فرزندان طبع بعضی عزیزان را که یتیم مانده اند به پسر خواندگی بر مي دارد و در تربیت آنها کوشیده لباس فاخر مي پوشاند بر زبانها افتاده - و اکثر ارباب سخن در فرزندان معنويِ او نیز سخن دارند و گمان شان بلکه یقین آنست که آنها نیز پسر خوانده اند که ایشانرا زبان داده - بالجمله اکثر از ارباب این فن با وی بی اعتقاد اند و زبان به بیغارهٔ او مي کشایند و بجز جمعی که آئینه دار انصاف اند و صورت و معنی را بوجه احسن شناخته هیچ یکی از نیکو خیالان را باو اعتقاد نیست - از اشعار آبدار او این چند بیت ایراد می یابد -

تنها نه همین زلف تو بسیار دراز است
مژگان تو هم چون شب بیمار دراز است

حاجت بگل ندارد آن گل که کج کلاه است
در خواب حیف باشد چشمی که خوش نگاه است

تا وجه می نباشد نتوان سوی چمن رفت
بر من نظّارهٔ گل دیدار قرض خواه است

نو بهار است و چمن در پی سامان گل است
ابر بر روی هوا دود چراغان گل است

رشکم ز گفتگوی تو خاموش مي کند
نامت نمي برم که دلم گوش مي کند
نیک و بد زمانه برون کرده ام ز دل
آئینه هرچه دید فراموش مي کند

دولت تیزی که مي گویند شمشیر تو بود
بر سرم آمد ولی بسیار زود از من گزشت

جوهر ذاتي ندارد احتیاج تربیت
صورت آئینه را نقّاش کی پرداز کرد

در غمت نالهٔ مرغ چمن آید بیرون
گر لب غنچه کشائي سخن آید بیرون
از وجودم اثری بسکه ضعیفی نگزاشت
چون حبابم نفس از پیرهن آید بیرون

ملا نسبتي تهانیسوي

که نسبت به سخن برگزیده و باهل معنی منسوب گردیده - از مهر و محبت بهره اندوز است و جمله درد و سراپا سوز - سخنانش نمکین و شور انگیز است و گفتارش هوش فریب و دلآویز - رسائي بر طبع سحر پردازش

مفتون و یکتائي از کمال تفرّد فکر سدره پردازش ممنون - خاکساري را از خاک برداشته و در گزشتگي از خانه بدوشان گزشته - در وقت آمدن از لاهور در سال هزار و شصت و دو بنده چون به تهانیسر رسید بتکیهٔ آن نمد پوش رفت حالی قالی فرستاد و خود نیز مانند مصرع به بی تکلفي تمام در رسید و چون معنيِ بلند بر زمین سخن نشست و معنيِ خاک نهادی را باز نمود - این خاکسار نیز درین معني تتّبع او نموده خاک نشیني برگزید - ظاهر شد که شیوهٔ آن صاحب باطن همین بوده - گرمي بسیار نمود و چون یاران سوخته برشته گرم جوشیده آنگاه لختی از اشعار آبدار خود را بوقّت تمام خواند و سخندان تر را گریه آلود ساخت - درآن ایّام مثنوي در برابر مخزن اسرار درمیان داشت برخی ازآن بر زبان آورد - لآلی سخندان در سفینهٔ دلها بطریق یادگار درج نموده شعر را بسیار بدرد و سوز مي خواند و در اثنای خواندن شعر مژه تر مي کند - همیشه آئینهوار آن روشن ضمیر نمد مي پوشد و بلباس اهل دنیا تن در نمی دهد - برخی از لطایف اشعارش درین صحیفه ثبت افتاده -

بلبلان هم مزاج دان نشدند
کس نداند که گل چه خو دارد
نسبتي دل بدرد معتبر است
لاله از داغ آبرو دارد

لاله رست از قتلگاه کوهکن در بی ستون
خون ناحق گشته آخر دامن صحرا گرفت

بگیر پرده ز رخسار و چشم بالا کن
گرسنه چشمی چشم مرا تماشا کن
دو زلف داری و خال و خط و کرشمه و ناز
دگر چه باید برخیز فتنه بالا کن
اینک خدنگ مژگان اینک کمان ابرو
مستی و فتنه در سر برخیز و قتل ما کن

ز سوز دل افسانهٔ می نویسم
به پروانه پروانهٔ می نویسم
بدل می نویسم چه خواهم نوشتن
کتابت به دیوانهٔ می نویسم

برون نیامده ام هیچ گه ز خانهٔ خویش
سفر چه داند عنقا ز آشیانهٔ خویش
نمی پرم ز پر و بال عاریت چون تیر
نشسته ام چو کمان روز و شب بخانهٔ خویش

بسر زد یا بدل زد یا بپا زد
نمی دانم محبت بر کجا زد
ز اول سعی بیجا کرد فرهاد
همان یک تیشهٔ آخر بجا زد

حسن بیگ رفیع مشهدی

مشهدی الاصل است و سخنان بلندش پیرایه دهٔ عقل - طبعش چو

موسم گل روانست و فکرش مانند بهار رنگین و گل افشان - اندیشه اش مانند بهار چمن طرازیٔ گلستان سخن می نماید و قلمش به تحریر اشعار رنگین زمین سخن را رشک چمن می کند - مدتی بعنوان انشا طرازی و منشور نویسی با نذر محمد خان والیٔ بلخ و بخارا بوده و در سال هژدهم جلوس مبارک از راه تحریک محبت کار فرما که اورا بدین درگاه آسمان جاه رهنما شده بود بآستان بوس معلی رسیده در بندهای والا درگاه شرف انتظام یافت - اگرچه در لباس شعرا نیست اما بمقتضای موزونیت طبع اکثر اوقات قصیده و غزل و مثنوی مشتمل بر مدح اشرف بنظر انور می گزراند - این چند بیت از جمله اشعار اوست - * ابیات *

چو رشته از گهرم گر لباس پوشانی
بسر آورم سر خود را همان بعریانی
چو غنچه که بود درمیان خرمن گل
نشسته ام بدل جمع در پریشانی

عکس رخسار تو چون در می گلفام افتاد
شد گمانم که مه چارده در جام افتاد
طعنهٔ شهرت و رسوائیٔ مجنون بس است
ورنه طشت من و او هر دو ز یک بام افتاد

پای تا سر خویش را چون شمع محفل سوختم
گر نشیند عاشق از پا این چنین خواهد نشست

مثنوی

بآب زندگی شویم دهان را
چو مداحی کنم شاه جهان را

صدف پر در کند گوش از کلامش
نگین نا کنده گیرد نقش نامش
چرا در کان نباشد لعل سیراب
که از شرم وقارش کوه شد آب
اگر یابد ز مدحش صفحه زیور
شود هر سطر او عقدی ز گوهر
اگر از لطف بیند سوی دریا
گهر گردد حباب روی دریا
ز قهرش گر نظر افتد بگرداب
شود چون دیدهٔ مقراض بی آب

شیخ محسن فاني

جلوه سنج حسن کلام است و مانند بهار در کشمیر صاحب مقام - شاهدان معاني را باحسن وجوه بر صفحهٔ بیان جلوه می دهد و سر انگشت قلمش عقده از سر رشتهٔ معاني به نیکو ترین وضعی می کشاید - فکرش آرایش ده دیوان سخن است و کلکش چهره آرای بتان معنی - فیض اندوز کمالات طبعي و الهي بوده اوج گرای جمیع علوم است و شاعري دون مرتبهٔ آن والا فطرت است و سخنوري کهین پایهٔ آن مهین سردار خطّهٔ فکرت است - چون بعض اوقات بفکر شعر مي پردازد و طرهٔ اشعار را بشانهٔ قلم مي طرازد لاجرم نام آن عالي مرتبت در جرگهٔ شاعران بقلم آورده از دیوانش این ابیات که دیوان دستور سخن اند درین دفتر ایراد نموده مي آید - و چون غني نام از شاگردان مولانای مذکور خالي از نشاء فیض نبود و گفتارش کیفیت خاص داشت چند بیت

از زادهای طبع او نیز درین صحیفه پذیرای نگارش می گردد- از جمله اشعار ملا محسن-

* ابیات *

تاب دیدار تو آورد دل و منفعلم
آب می شد اگر آن آئینه جوهر می داشت

مصحف روی ترا آئینه از بر می کند
پیش ارباب صفا اظهار جوهر می کند
گرچه خوبیهای حسنش گفت کاکل در قفا
خط کنون بر روی او عرض مکرر می کند

دست ارباب کرم چون کیسهٔ مفلس تهی است
معنیء این نکته حل شد از کف دریا مرا

نقش ابروی تو محو از دل ما نتوان کرد
یعني از صومعه محراب جدا نتوان کرد
دل آئینه چو آئینه نگردد روشن
دعویء همدمیء اهل صفا نتوان کرد

همه بردند آرزو در خاک
خاک دیگر چه آرزو دارد

در عمل سرگرم بودن بی نیازان را راتب است
بد نما تر بر لب از تبخاله حرف مطلب است

اشعار غني

بقدر وسعت مشرب بهر کس جرعهٔ دادند
تو در پیمانه می داری و من خون در جگر دارم

چو استعداد نبود کار از اعجاز نگشاید
مسیحا کی تواند کرد بینا چشم سوزن را
سواد کعبه کی منظور ارباب نظر باشد
بسنگ سرمه حاجت نیست هرگز چشم روشن را

تا سرمه دان سیاهي چشم تو دیده است
در چشم خویش میل ز خجلت کشیده است
یک موی فرق نیست میان دو ابروت
خوش مصرعهٔ بمصرع دیگر رسیده است

هر کس بدرگهٔ کرمت برده تحفهٔ
ما را ز دست خالیِ خود آستین پر است
جز زیر خاک جا بمن خاکسار نیست
روی زمین ز مردم بالا نشین پر است

آب بود معني روشن غني
خوب اگر بسته شود گوهر است

بگزر از خویش چو بینی دهن یار غنـــی
دل بهستي چه نهي راه عدم در پیش است

نمي شـــود سخن پست فطرتان مشهـــور
بلنـــد نیست صـــدا کاســـهٔ سفالی را

محمد علي ماهر تخلّص

که در سخن بوجه احسن ماهر است و لطف سخنش در نظر نکته‌دان ظاهر - نکته سنج معني شعار است و گزیده فکر پسندیده گفتار - در درجهٔ شناسائي سخن درجهٔ والا دارد و در دقیقه سنجي شعر سر موی سر فرونمي گزارد - اگرچه اصلش از ایرانست امّا نشو و نما در هندوستان یافته - از عهد طفولیت تا حال ایزد تعالی او را فیض اندوز مبداء فیّاض ساخته - مردیست تجرّد منش آزاده طبع و صاحب مشرب درویش وضع - کم و بیش طلبی گرفته و بخشک و تر قانع گشته در هر جا که دل مي خواهد بسر مي برد - و چون شعر روان خویش بعنوان سیر شهر بشهر می رود و چون گوش و چشم بنغمه و حسن گرو کرده فریفتهٔ حسن اصحاب نغمه گردیده هر جا که اوج گرای نغمه مي گردد مانند طنبور آهنگ آن مقام مي نماید و در هر جا که حسینی بجلوه گري مي آید چون آئینه رو بآن جانب مي نماید - و برخی از اشعارش درین اوراق پذیرای نگارش مي گردد -

* ابیات *

چندانکه نظـــر کـــردم صحرای محبت را
چون طول امـــل دیـــدم پهنای محبت را
او چشم بمـــن دارد مـــن چشم بـــاو دارم
وا کـــرده بـــروی هـــم درهـــای محبت را

فیض نظر ز پرتو روی تو حاصل است
آئینه بی جمال تو چون فرد باطل است

هر کجا سالک ز خود گردد جدا
از همان منزل خدایش همراهست

بحرف و صوت میسّر نگردد آزادی
به بین اسیر قفس طوطیان گویا را

تا خط سبز و لب لعل ترا نظاره کرد
خضر عمر از سر گرفت از چشمهٔ حیوان گزشت
یار وقتی بر سرم آمد که افتادم ز پا
آن زمان درمان دردم شد که از درمان گزشت

بی نصیب از می کف خاکی درین میخانه نیست
یک سبو گر بشکند سامان صد ساغر شود

پیری که نشان ناتوانیست
خاکستر آتش جوانی است

ملا حسن فروغي

از خاک صفا پیرای کشمیر پذیرای وجود گشته و آوازهٔ سخنش بگوش مردم هر دیار رسیده - شعرش چون زمین کشمیر شگفته و رنگین و

بحر نظمش مانند تالاب صفا پور نورگزین - طبعش سرمایه اندوز معاني و فکرش پیرایه بخش سخندانی است - در خاکساري هیچ کس بگرد او نمي رسد و مانند خاک شیوهٔ افتادگي دارد - اگرچه کمتر سرگرم اندیشهٔ سخن مي باشد امّا اغلب سخنان با فروغ ازو سر میزند - آن شعله فطرت مدتی در کشمیر در کسوت خاکي نهادي چون اخگر در خاکستر پنهان و به تجرید افسانه بود در سال هزار و شصت هجري بروز پنجشنبه بروزیانهٔ دوازده روپیه ملازم سرکار خاصه شریفه شد - و در خطّهٔ مقدّسهٔ شاهجهان آباد در سال هزار و هفتاد و هفت رقم سنجان دیوان قضا خط بر دیوان حیاتش کشیدند - از نتایج طبع او برین چند بیت اکتفا نمود - * ابیات *

با زبان حال سنگ راه مي گوید بلند
مي خورد پا هر که بر افتادگان پا میزند

گر دلت آرزو کند آن گهر یگانه را
رقص کنان بآب ده همچو حباب خانه را

ازآن غم وطنم نیست کز سبک بالي
همیشه همچو کمان است خانه بر دوشم

لاله را هم با چمن دل صاف نیست
ما دل یاران عالم دیده ایم

ایکه در رفتن شتاب تیر دارد عمر تو
چون کمان بهر که مي سازي منقّش خانه را

کی ز بیم خنجرت خواهد دلم یکسو گرفت
همچو ابرو میتوان تیغ ترا بر رو گرفت

امام و قبلهٔ اهل نجات شاه جهان
که شد بسجدهٔ درگاه او فلک مامور
نشست بعد ز آبا بچار بالش جاه
ازآن چو عقل دهم می دهد نظام امور
صلاح خلق در ایّام او چنان شد عام
که دانهٔ نبرد بی رضای دهقان مور
بمنع باده اگر گرم می شود غضبش
مویز گشته سر از تاک بر زند انگور
همیشه چار حد این مسدس نه سقف
ز کثرت سه موالید تا بود معمور
سرای دولت او را بحکم یزدان باد
بقا اساس و قضا بانی و قدر مزدور

سعید خان ملتانی

رنگین سخن تازه گفتار است و بسیار خوش صحبت و نیکو طبع پاکیزه روزگار- از مجالست نیکو طبعان و نکته دانان سخت محظوظ است و باهل سخن چون سخن تازه با معنی مخصوص- هر جا که سخنوری را می شنود بخدمت او می رسد و باندازهٔ استعداد خود از صحبت او بهره می اندوزد- نگارندهٔ حروف را بارها بدو صحبت اتفاق افتاده - در شگفته روئی و آشنا پرستی همتا ندارد و رغبت بنظم و نثر زیاده از حد دارد - سابق

ملازم سلطان مراد بخش بود اکنون داخل منتسبان والا درگاه حضرت عالمگیر بادشاه است و بمنصب چهار صدي ذات سر افرازي دارد - بالجمله خوبيء سخن از کلامش پیداست و زیبائيء معنيء از لطف ادایش هویدا- از نوخاستگان خاندان ضمیر او باین چند بیت اختصار نموده - * اشعار *

چه دولت است که با این قد خمیدهٔ خویش
ببـــر کشیده ام آن ســـرو ســـرکشیدهٔ خویش
ز فرقت تـــو چه گویم کـــه قصـــهٔ طوفـان
شنیدیء تـــو و من دیـــده ام بدیـــدهٔ خویش

ملا حاجي لاهوري

نشاء پرداز میخانهٔ معاني است و بزم طراز منصّهٔ سخنداني - اگرچه سخنان او تازه نیست امّا چون شراب کهنه کیفیت تمام دارد و کیف ما اتفق از روی سخنان نشاء افزا سر میزند - و ارباب طبع سواد اشعارش را چون خط جام از مضمون بي نصیب نمي دانند بلکه سخنان شیرینش را چون قند خمیر مایهٔ حلاوت می شناسند - دیوان اشعارش را مانند ساغر حریفان دست بدست مي برند و اکثر ابیاتش را باعتبار جزالت الفاظ مردم در دل جا مي دهند - این ابیات سرخوش خمخانهٔ طبع آن منشاء فیض آلهي است -

هر کس که دل از مدار دنیا بـــرداشت
عبـــرت ز شمـــار کار دنیـــا بـــرداشت
گویند زمین بـــر ســـر گاو است بلی
گاوست کسی که بار دنیا بـــرداشت

چندر بهان برهمن

از خاک لاهور پذیرای سرشت گردیده در دار الامن صلح کل آرمیده - بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده - صنم پرست بتخانهٔ سخن است و جاروب کش آستانهٔ این والا فن - طبعش رسا است و فکرش اوج گرای - خط شکسته را درست می نویسد و بزبان قلم نستعلیق حرف می زند - و در آئین نثر و انشاء پردازی پیروی ابو الفضل می کند و به هنگام خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان می شود - سخن را بچشم تر آب می دهد و دایم مژه تر می دارد و دم از درد طلب می زند - اگرچه بظاهر زنّار بند است امّا سر از کفر بر می تابد و هر چند بصورت هندو است اما در معنی در اسلام می زند و چون شعر خود در کمال سادگی و بی تکلفی می زید - زبان قلمش بسیار خوش سخن است و طبعش بغایت ماهر درین فن - در آغاز حال با میر عبد الکریم میر عمارت لاهور برد پس ازآن با دستور پاک روان افضل خان بسر می برد اکنون داخل بندگان درگاه آسمان جاه است و این ابیات ازوست -

صفیر عندلیب از جا برد اهل محبّت را
که حرفی گفت نادانی و بر دانا زند ناخن

چشم تا برهم زدی آغاز شد انجام عمر
طی شد این ره آن چنان کآواز پای بر نخاست

متاع حسن ترا طرفه روز بازار است
که کس نیافته و عالمی خریدار است

بگلشن دل ما بگـزری تماشا کـن
درین چمن گـل خود روی داغ بسیار است

کجاست باده که عالم بیاد دادهٔ اوست
اساس آب بر آتش بنا نهادهٔ اوست

گره بزلف تو افتاد جای آن دارد
که بر زبان سخن مدعا گره گردد

نظر به شاهد معنی ز پردهٔ دوخته ام
حجاب عینک چشم است مرد بینا را

طبقهٔ ارباب انشاء

منظور نظر عالم بالا منشاء فضایل ایزد تعالی مظهر فیض ابدی میرزا جلالی طباطبائي یزدي

. در پرداخت نثرید بیضا مي نماید و در فن انشاء و ترسیلات ایجاد طرز نو کردهٔ سخن را جان مي بخشد - و در اختراع معانی دستگاهش بلند است و در ابداع مضامین ید طولی دارد - و در لغت دانی جوهری نزد او بی جوهر است و در حکمت اندیشي پور سینا پیش او بی سنگ - در اصفهان استفادهٔ سایر علوم نمودهٔ و برمدارج علمي ارتقا گزیدهٔ درسال هزار و چهل و چهار ارادهٔ هندوستان جنّت نشان که سرزمین آسمان نشانش گلستان روی زمین و مرجع و مجمع اصناف هنرمندان دانش گزین .

است نموده بموافقت بخت و رفاقت سعادت دولت ملازمت اشرف دریافت - و ببرکت تمیز نزدیکان بارگاه عزّت و وسیلهٔ سلاست کلام ودست آویز لطف سخن در سلک سخن سنجان منظّم گشته بنگارش احوال خیر مآل مأذون گردید - بی مبالغه دقایق نثر بدرجهٔ نثره رسانیده و در نگارش صور آثار بدیعه پنج سالهٔ احوال آن حضرت کار نامهٔ بر روی کار آورده بود که اگر از ناتوان بینيء اکثر اعزّه برهم نخورده صورت تمامیت می یافت و اثری ازو باقي مي ماند آوازهٔ سخن تازهٔ او آویزهٔ گوش روزگار گشته سر مشق فطرت تازه نگاران هند و ایران مي شد و کالای سخن رواج و رونق والا گرفته پایهٔ کلام از کرسيء عرش مي گزشت - مجملاً سواد عباراتش برنگ لیلة القدر حامل صد آفتاب معني است و لطف طبعش مانند نور مهر لطف سخن بر روی روز افگنده - و گفتار سحر آثارش که چون کلام معلّم اول از قانون حکمت بیرون نیست مانند زلال رحمت روح افزا جان دهنده سخن را بروشی دستگاه داده و پایهٔ معني را بجای رسانیده که هیچ کدام از رقم سنجان والا مقدار که وجود شان پیرایهٔ این روزگار است قدرت آن نیست که در برابر عبارتی که از کلک دو زبان آن یکتای دودمان سخن بیرون تراویده یک حرف توانند بقلم آورد - بنده بی آنکه روی هیچ یکي از ارباب انشاء درمیان بیند نظر بر آئینهٔ انصاف انداخته صورت این معني را بنمایش آورد اگر کج خرامان بساط سخنوري از راستي گزشته برین ضعیف زبان سرزنش و بیغاره کشایند ایزد تعالی خصم شان باد *

علّامي فهّامي افضل خان

در پرداخت نثر دستی تمام داشت و هنگام نگارش مطالب و صحایف صفحهٔ بیان را چون گلشن ارم بگونا گون گلهای معاني مي آراست *

جمدة الملكي سعد الله خان

صاحب طبع هوش گرای و سخنور دانش پیرانی بود و در نثر سلیقهٔ درست داشت و در انشاء پردازي و مدعا نویسي سحر سامري بکار مي برد - و چون سامان سخن مهیّا بود شاهدان معاني را از جامهخانهٔ طبیعت خلعت خوش قماش در بر افگنده بطرز نو آئین جلوه می داد - امّا حیف که باوجود شناخت سخن از حسن معانيِ دیگران دیده و دانسته چشم مي پوشد و بقدر یک مژه انصاف را منظور نمي داشت *

مدار المهامي علاء الملک مخاطب به فاضل خان

معنی طراز نادر فن و استاد سخن بود نثرش رنگین تر از فصل بهار و عبارتش شگفته تر از موسم گلزار - در نامه طرازي و عبارت آرائي از دبیر فلک قصب السبق مي برد و بوساطت کلک واسطي نژاد در اندک فرصت نامه پردازي مي کرد و در نثره نقاري ید بیضا مي نمود - بی مبالغه طرز سخنش پیرایه پیرای تازگی و نوي بود و نسبتش با معني معنوي *

عبد اللطیف گجراتي لشکر خاني

فکر تیز گردش مرحله پیمای جادهٔ سخن است و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت - بر آئین نثر طرازان پیشین در شیوهٔ سخن داد نکته سنجي مي دهد و در باریکیهای سخن نازک و رنگین طبع روانش مانند آب در ریشهای گل فرو رفته آن باریکیها را بر روی آب مي آورد - اگرچه معنيِ غریب در کلامش کمتر

است اما سخنانش آئینه وار صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده بی توجیه بوجه احسن ازآن رو مي نماید - سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان مشهدي بود بعد از ترک منصب آن والا مکان در سرکار جهان مدار بخدمت دیوانئ تن و خطاب عقیدت خان و منصب هزاري چهار صد سوار سرافرازي یافت - چندی بتحریر ایّام دولت ابد طراز مي پرداخت آخر از نکته گیرئ ارباب حسد از خدمت مذکوره معاف و مرفوع القلم گشت - بر مثنوي مولوي روم شرحی متین نوشته و دیباچهٔ رنگین بقلم آورده - بعد از مطالعهٔ آن معلوم مي گردد که پای قلمش در آشوبگاه سخن نه لغزیده و بدقایق معني خوب وا رسیده *

عبد الحمید لاهوري

روش سخن پیرائي از کلام شیخ ابو الفضل فرا گرفته از فیض صحبت آن قدوهٔ اهل فضل بهرهٔ تمام اندوخته بهمان دستور قلمراني مي کند و در جادهٔ سخنوري پی بر پی آن پیش خرام هنجار نکته داني مي نهد - و در فن انشاء کامل است و در نکته داني سر آمد اقران و اماثل - شاخ قلمش از گلهای سخن بهره ور است و پیر خردش با عصای خامه ره سپر - چون در ایّام جواني هنجار مراتب علمي در نوردیده و فن انشاء را نیک ورزیده بود اکنون باوجود پیري در فن سخن طبعش جوان است و در ادراک معني توانائئ تمام دارد - اگرچه از غایت ضعف مشت استخوانی بیش نیست اما بقوّت خرد بمغز هر دست سخن میرسد و هنگام نگارش مطالب داد عبارت آرائي مي دهد - حسب الامر خاقان جهان نواز بجمع و ترتیب بیست ساله احوال آن حضرت پرداخته و در ضمن عبارت آن قدرت طبع ازجمند بلطف ادا هویدا ساخته - در سال هزار

و شصت و پنج هجري بسبب کبر سن و ضعف قوی از کار باز مانده در همان ایام برحمت حق پیوست *

محمد وارث

که حارث خطّهٔ معني و وارث دودمان سخن است آئین نکته طرازي از شیخ حمید کسب نموده و بعد از رحلت او بضبط وقایع دفتر سیوم بادشاهنامه پرداخته - چون در مراتب علمي ممارست تمام دارد و در فن انشاء مهارت ما لا کلام سخن را نیک می شناسد و معني را خوب در مي یابد - بدون انشاء بفضایل دیگر نیز آراسته و از فیض حق طبع فیّاض یافته - بسیار خوش صحبت و نیکو طبع و پاکیزه اطوار است و در شیوهٔ ندیمي و بدله پردازی و لطیفه سنجي بی نظیر روزگار *

میرزا امینا

در اصطلاحات زبان فارسي مهارتی تمام دارد و قاعدهٔ فن انشاء را بقانون نیک مي شناسد - شاهد سخنش از لباس تکلّف مبرّاست و صاحب طبع مستقیم و ذهن سلیم و فکر رسا - سابق خدمت نگارش بادشاه نامه بدو متعلق بود بعد ازآن بخدمت جمع وقایع مي پرداخت - مردی خوش ظاهر و خوش محاوره بود و از بسیاريِ تتبع در هر گونه کلام استحضار تمام داشت *

شیخ عنایت الله

اوستاد و برادر کلان راقم الحروف و سر حلقهٔ صفا کیشان و فروغ بخش دلهای ایشان - در آئین سخنوري صاحب طراز است و سر آمد تازه نویسان سخنور - نثرش بسیار بمزه و متین و پر معني و عبارتش شسته و صاف

و رنگین - لطف سخنش هوش فریب و خاطرش معنی اندیش و سلاست الفاظ و جزالت عباراتش از اندازهٔ تحریر بیش - پیشگاه خاطرش پیوسته انجمن شاهدان معنی و فکرش محفل آرای سخندانی - باستحسان سخن نوعی کوشیده و محسّنات بدایع بنهجی ابداع کرده که از سواد عباراتش سراغ آب حیات معنی میتوان یافت و از بنفشه زار حروفش مشام جانرا معطر می توان ساخت - در حالت تحریر مطالب فکر فلک پیوندش در هیچ جا رنگینی را فرو گزاشت نمی نماید و بی تامّل بدستیاری کلک معنی نگار مکتوبی رنگین که از شرم لطافت بر لفظش معنی رنگ بازد بنگارش در می آورد - و عذوبت الفاظ و چاشنی معانی و حلاوت عباراتش بی مبالغه از آب حیات شیرینی می برد - و هر صفحهٔ نثرش چون خط نورستهٔ غالیه مویان بتازه ادائی دلهای ارباب سخن را در بند مضامین تازهٔ خود دارد - بتوفیق الٰهی وقایع ایّام خلافت آبای کرام و اجداد عظام حضرت صاحبقران ثانی شاهجهان بادشاه غازی از زمان آدم علیه السلام تا انتهای عهد آن ساطان سلاطین صاحب تمکین مفصّل و منقّح بقلم آورده بتاریخ دلکشا موسوم ساخته - و تمامی مطالب را بعبارات بی آهو نگاشته در ضمن آن چندین معانی دوآئین انشاء کرده در آخر آن بنگارش احوال خسرو عهد نیز بشکر گفتار پرداخته و پای قلم را ز سخنان نوش پرور جوی شیر ساخته - و بهار دانش نیز از چمنستان طبع آن بهار گلشن سخنوری گل کرده و سوادش از عبارتهای رنگین نمونهٔ سواد ارم گردیده - درآن گلشن نیض بسی از افسانهای باستان هندوستان بعبارت پارسی در آورده و بنگارش چندین حکایتهای نوآئین که هریک آن افسانهٔ دلپذیر است منّت بر جان سخن نهاده - اکنون درهنجار تحصیل علم حقیقت می پوید و دقایق معانی خاص از کتاب

معرفت الهي مي جويد - بالكل ترک شيوهٔ سخنوري نموده در قيل و قال ديگر افتاده - و از غايت تجرّد ظاهر و باطن و عدم تعلق خاطر با خويش و بيگانه سر آميزش ندارد و از زاويهٔ خود که بيت القصيدهٔ قناعت است آن معنيِ سخنوري پا بيرون نمي گزارد - ايزد تعالى توفيق اين معني رفيق همه سازد *

از جمله فضلا و سخنوران که ما سبق ذکر ايشان پذيراى بيان گشته چندى که در نثر هم دستگاه تمام دارند بطريق اجمال باز بذکر آنها صفحهٔ بيان را آرايش مى دهد *

ملا محمود جونپوري

آئينه دار عرايس فکر بوده و جلوه نماى شاهدان معانيِ بکر - زبان کلکش هاروت سخن را مسکن است و جيب فکرش نخل معني را گلشن - هر چند خود گرفته زبان بود و شگفته لسان امّا چون جان رگ معني را شناخته و بمغز سخن پى برده هنگام نگارش مراتب سخن را دل مي داد و سخن را زبان *

مولانا ابو البرکات متخلص بمنير

بعد از شيخ فيضي در سواد اعظم هندوستان سخنورى که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبّع سلف بسيار نموده و بدون نظم و نثر بفضايل نيز آراسته بود بغير ازو ديگرى سر نخاسته - و بچنين طبع برنا و انديشهٔ سخن آرا و خرد فيض پيرا و معنيِ نزاکت آفرين و عبارت معني قرين بجز او کسى ديگر از شعرا در خطّهٔ وجود قدم نگزاشته - کلامش باعث نظام امور سخنداني و نثرش شايستهٔ نثار معاني -

القصّه چنانچه نظمش بتازگي طرز مشهور است بهمان دستور نثرش برزبانها مذکور - رسم تازه گوئي را تازه ساخته وطرز متاخّران را طراز بخشیده - در نظم و نثر پای از جادهٔ متانت بیرون نگزاشته و در آرایش عبارات و پیرایش استعارات سررشتهٔ معني را از دست نداده - اگرچه دیگر شعرا نیز سلیقهٔ درست در نثر دارند امّا بجامعیتي که آنرا اکابر توان سنجید مولانای مذکور بود که در هر قسم سخن رسم تازه گوئي را تازه ساخته *

حکیم حاذق

که چون صبح صادق آفتاب معني را در جیب سخن دارد و بدرستي اندیشه و اوج گرائي فکر در نظم و نثر از دیگران پای کم نمي آرد - لآلي منثورش آویزهٔ گوش و آرایش گردن عرایس معني و فکرش در طرّاحي سخن و اختراع مضامین گلشن سخنداني - چندی آن والا طبع نیز در نگارش مآثر دولت ابد پیوند امتحان قلم نموده از تجویز دیگر ارباب انشاء ازین کار بیکار و معطّل گشت *

شیدا

اگرچه سخن آفرین قلمرو هندوستان و شناسای معاني لطیفهٔ بیان بود و در نثر نیز دستگاه بالا داشت و بتائید طبع رسا معني تازه بر صفحهٔ بیان مي نگاشت امّا چون بچهره آرائي بیان و معاني پرداخته و از آرایش الفاظ انحراف ورزیده لاجرم عباراتش از اماني دور آمده و معاني در ضمیر آن مانند صاحب جمالان حسن پوش ماند - بر ارباب سخن ظاهر است که آن چنان که در نظم داد آرایش لفظ و

معني دادۀ اگر در تحریر نثر نیز طبع را بهمان دستور کار مي فرمود هیچ کس را باو دعوی برابري نبودی - بهر تقدیر ستودۀ رای پسندیدۀ گفتار بود و در سخن طبع بلند و طالع ارجمند داشت *

چندر بهان

که مانند سخن خود سادۀ در کمال بی تکلفي است و در شیوۀ ترسیل و انشاء مهارتی درست دارد و در نامه طرازي و مدعا پردازي مهارتی بر کمال دارد - در اوایل حال با میر عبدالکریم میر عمارت و پس ازآن با دستور هندوستان افضل خان منتسب بود و بعد از رحلت آن پاک روان ملازم سرکار خاصۀ شریفه بودۀ همراه وزرا بتحریر مطالب می پرداخت - چون طبع موزون داشت فکر شعر هم می کرد و در ضمن طایفۀ اهل نظم احوالش مفصّل بقلم آمدۀ *

طبقهٔ خوشنویسان

محمد مراد کشمیري مخاطب به شیرین قلم

سحر طراز جادو رقم است - مشکین رقمان یک قلم از شرم تازۀ نگاریٔ قلمش در خط شدۀ و قلمرو خط را یک قلم به نیزۀ خطیٔ قام گرفته و بوساطت کلک واسطي نژاد اثری عظیم بر صفحۀ ایام گزاشته و از دوایر حروف حلقۀ بندگي در گوش سایر خوشنویسان روزگار انداخته - باعتقاد خط شناسان بالغ نصیب خط خفي و جلیست و باعتبار پختگي و حسن خط ثانیٔ اثنین ملا میر علي و سلطان علي *

آقا رشیدا

شاگرد رشید میر عماد است و مورد فیض خدا داد - دوات چیني نسبش

نافهٔ آهوان ختن و کلک سحر پردازش واسطهٔ آرایش سخن - بحسن خط و خوبیِ کلام و نیکوئیِ طبع مشهور آفاق است و دوایر و مدّات حروفش چون چشم و ابروی خوبان در نیکوئی طاق *

میر محمد صالح و میر محمد مومن پسران میر عبد الله مشکین رقم

هر دو صاحب طبع تازه نگار سحر رقم اند و هر قطعهٔ خط شان چون خط حور وشان عنبر سرشت است و هم قطعهٔ نظم شان رشک قطعهٔ بهشت - دایرهٔ حروف شان زیب دایرهٔ سپهر است و نقطهٔ خط شان مردمک دیدهٔ مهر - ازین جهت که به میر صالح دقایق سخنوری کشف شده در فارسي کشفي و در هندي سجان تخلّص مي کند - و چون میر مومن سخن سنجي را بفکر عرش سیر بکرسي نشانده عرشي تخلّص مي نماید - چون هر دو را با نغمهٔ هندي گوشهٔ خاطریست نغمه سرایان هند پیش شان گوش مي گیرند و در دایرهٔ مجلس شان چون دف حلقه در گوش مي کنند - و چون دوستيِ اهل بیت را بیت القصیدهٔ اعتقاد خود ساخته اند چندین شعر شعری طراز در منقبت دوازده اختر برج ولایت پرداخته و اعیان صوفیه با ایشان آمیزش دارند *

شرف الدین عبد الله

عقیق کن بحسن خط و درستيِ قلم نگین دار نامدار بوده و هنرمند زبردست روزگار - در شیوهٔ مهر و عقیق کني کار دست بسته مي کرد و مهر حیرت بر دهان اوستادان مي گزاشت - خطش که مانند خط خوبان

آرایش صفحهٔ حسن است نظرگاه روشناسان معاني - و نقش قلمش که چون خط صبح نفسان دیدہ افروز است سرمایهٔ حیراني - صورت خطش بلطف معنی و نزاکت یگانه و هر قطعه‌اش بحسن رو افسانه - با این همه آن بیدار درون یکه تاز عرصهٔ تفرید بوده و درس خوان شرح تجرید - دایم مژه تر دارد و در هر چشم زدن بگریه مي پردازد و اشک مانند از صحبت مردم دوري مي جوید *

میر سید علي تبریزي

که خط زیبایش بدرستي ترکیب و نیکوئي اندام چون ریختهٔ قلم قدرت از وسمت نقص مبرّاست و بدرستي دوایر و مدّات چون چهرهٔ خوبان بآرایش چشم و ابرو و خط و خال سرلوح کتاب صنع ایزد تعالی - قطعه‌اش که حجّت قاطع خوشنویسی است به تناسب حروف رونق بازار قطعهٔ ملاّ میر علي شکسته - و شگفته روئي الفاظ نگاشتهٔ کلکش آبروی بهارستان معني بخاک ریخته - القصّه قلمش بمرتبهٔ کمال صنعت خط را آن مرتبه داده که مانندش در قلمرو سواد هند و بیاض ایران بهم نمي رسد و هر گاه بذان فیض نشانش بحرکت در می آید رقم نسخ بر خط یاقوت لعل نیلوان می کشد *

از شکسته نویسان میرزا محمد جعفر مخاطب به کفایت خان و جلال الدین یوسف

هر دو شاگرد رشید محمد حسین خلف اند که در نگارش خط شکسته و نستعلیق امروز کسی بآنها نمي رسد و طرف نمي تواند شد - خصوص

کفایت خان که از غایت قدرت قلم بمومیائيِ مداد استخوان بندیِ ترکیب سخن در صورت شکستگي درست مي نماید - و در فن خویشتن باوجود شکستگيِ الفاظ به نیروی درستيِ خط دعوی تفرّد نموده کوس یکتائي میزند - درین وقت دیگری هم که در خط مذکور رتبه و حالتی داشته باشد بنظر در نیامده شاید بعد ازین کسی بر روی کار آید که دعوی برابري یا بهتري نماید *

اکنون خامهٔ بدایع نگار بتحریر اسامیِ بادشاهزادهای والا گهر عالي مقدار که هر یک دُرّة التاج تارک خلافت و واسطة العقد سلطنت است و دیگر نوئینان نامدار و وزرای عالي مقام و سایر سعادتمندان ارادت کیش از نه هزاري تا پانصدي که بنابر سلسله جنبانيِ بخت به اندیش از آغاز امر تا انجام عمر اکتساب انواع نیک اختري از آن سریر آرای انجمن سروري نموده اند خاتمهٔ این صحیفهٔ مفاخر را نگارین ساخته ختم سخن بآن مي نماید و سر رشتهٔ گفتگو را بپایان آورده فراغ خاطر حاصل نماید *

فهرست مناصب بادشاهزادهای عالي مرتبت والا منزلت

نخستین گوهر بحر عزّ و اجلال گرامي نیّر اوج دولت و اقبال بادشاهزادهٔ عالي قدر دولت پژوه محمد دارا شکوه شصت هزاري ذات چهل هزار سوار ازین جمله سي هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

دویمین رکن اعظم سلطنت حشمت و عظمت مظهر اتم علوّ شان و شوکت زینت دیباچهٔ کتاب ابداع شاه شجاع بیست هزاري پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

سویمین مهر سپهر عزّ و تمکین زیور افسر دولت و دین منظور نظر سعود گردون صاحب بخت همایون و فرّ فریدون کامل نصاب تام النصیب بادشاهزادۂ عالي مقدار محمد اورنگ زیب بهادر بیست هزاري ذات پانزده هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

چارمین گوهر افسر جهانباني نمایان جوهر تیغ گیتي ستاني محمد مراد بخش پانزده هزاري دوازده هزار سوار ازین جمله هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

گل امید جهان و مقصود جهانیان سلطان سلیمان شکوه نخستین خلف بادشاهزاده محمد داراشکوه پانزده هزاري سه هزار سوار -

ثمرۂ شجرۂ دولت و اقبال سلطان سپهر شکوه دویمین فرزند بادشاهزاده محمد داراشکوه هشت هزاري سه هزار سوار -

نیروی بازوی دولت و دین سلطان زین الدین پسر بادشاهزاده محمد شجاع هفت هزاری دو هزار سوار -

فرخنده طلعت خجسته فال شاهزادۂ نیکو محضر سلطان بلند اختر دویمین پسر محمد شجاع هنوز بمنصب سر افرازي نیافته -

جوان بخت سعادت پرور بلند اختر مؤیّد شاهزاده سلطان محمد اولین پسر بادشاه زاده آسمان جاه محمد اورنگ زیب بهادر هفت هزاري دو هزار سوار -

دومین خلف حضرت والا رتبت محمد اورنگ زیب بهادر سلطان عالي مرتبت محمد معظم هنوز بمرحمت منصب سر افراز نشده -

اقبال مند کامگار نامور سعادت یار سلطان محمد اعظم سومین پسر آن حضرت بمنصب سر افرازي نیافته -

قوت الظهر ارکان سلطنت بادشاهزادۀ خرد پرور محمد اکبر چهارمین پسر آن حضرت بمنصب سر افراز نشده -

قرّة العین اعیان خلافت سلطان محمد کام بخش پنجمین فرزند آن حضرت که بعد از رحلت حضرت فردوس مکاني صاحبقران ثاني بادشاهزادۀ مسطور بعالم شهود خرامیده -

نوآئین گل گلشن دولت و اقبال سلطان ایزد بخش خلف بادشاهزاده محمد مراد بخش منصب نیافته -

امرای عظام

نه هزاري

یمین الدوله آصف خان خان خانان سپه سالار نه هزاري نه هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه پانزدهم فوت شد -

هفت هزاري

نه نفر

مهابت خان خان خانان هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

خان جهان لودهي هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

علي مردان خان امیر الامرا هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه - دو کرور دام انعام - در سنه سي و یکم فوت شد -

خان دوران بهادر نصرت جنگ هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سنه هژدهم شهيد شد -

سيّد خان جهان بارهه هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال نوزدهم فوت شد -

سعيد خان بهادر ظفر جنگ هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه* اسپه - در سنه بست و پنجم در صاحب صوبگي كابل رحلت نمود -

افضل خان دستور اعظم هفت هزاري هفت هزار سوار - در سنه دوازدهم فوت شد -

اسلام خان جمدة الملک هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه بست و يکم در صاحب صوبگي دکن فوت شد -

سعد الله خان مدار المهامي هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه - در سنه سي فوت شد *

شش هزاري
هفت نفر

خواجه ابوالحسن شش هزاري ذات شش هزار سوار -

عبد الله خان بهادر فيروز جنگ شش هزاري شش هزار سوار -

مها راجه جسونت سنگه شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

رستم خان بهادر فيروز جنگ شش هزاري شش هزار سوار پنج هزار دو اسپه سه اسپه -

اعظم خان شش هزاري شش هزار سوار -

معظم خان شش هزاري شش هزار سوار -

خسرو ولد نذر محمد خان شش هزاري ذات پنج هزار سوار *

پنج هزاري

سي و دو نفر

خان زمان بهادر پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

قاسم خان پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

وزير خان پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه - در سال پانزدهم در صوبه داري اكبر آباد فوت شد -

راجه گج سنگه ولد راجه سورج سنگه راتهور پنج هزاري پنج هزار سوار -

سپهدار خان پنج هزاري پنج هزار سوار - در سال هفدهم فوت شد -

شير خان پنج هزاري پنج هزار سوار -

راو رتن هادا پنج هزاري پنج هزار سوار - در سنه پانزدهم فوت شده -

راجه ججهار سنگه ولد راجه نرسنگه ديو پنج هزاري پنج هزار سوار -

ياقوت خان حبشي پنج هزاري پنج هزار سوار -

اوداجي رام پنج هزاري پنج هزار سوار -

بهادر جي دكهني ولد جادو راى پنج هزاري پنج هزار سوار -

ميرزا عيسى ترخان پنج هزاري چهار هزار سوار -

بهادر خان روهیله پنج هزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

راجه جی سنگه پنج هزاري پنج هزار سوار چهار هزار دو اسپه سه اسپه -

قلیج خان پنج هزاري پنج هزار سوار چهار هزار دو اسپه سه اسپه -

شاه نواز خان پنج هزاري پنج هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه -

مکرمت خان پنج هزاري پنج هزار سوار سه هزار دو اسپه سه اسپه -

در سنه بیست و سیوم در صوبه دارئ دارالخلافه فوت شد -

جعفر خان پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

راجه بیتهل داس پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

خلیل الله خان پنج هزاري پنج هزار سوار -

اعتقاد خان پنج هزاري پنج هزار سوار -

مهابت خان پنج هزاري پنج هزار سوار -

رانا جگت سنگه پنج هزاري پنج هزار سوار -

رانا راج سنگه پنج هزاري پنج هزار سوار -

مالو جي بهونسله پنج هزاري پنج هزار سوار -

الله وردي خان پنج هزاري چهار هزار سوار -

لشکر خان پنج هزاری چهار هزار سوار -

رحیم خان ولد آدم خان دکهني پنج هزاري چهار هزار سوار -

نجابت خان پنج هزاری سه هزار سوار -

راجه رای سنگه سیسودیه پنج هزاری دو هزار پانصد سوار -

میر جمله بهادر پنج هزاری دو هزار سوار -

بهرام ولد نذر محمد خان پنج هزاری ذات *

چهار هزاری
سي و یک نفر

صادق خان چهار هزاري چهار هزار سوار -

قباد خان چهار هزاری چهار هزار سوار -

باقر خان نجم ثاني چهار هزاري چهار هزار سوار -

دریا خان روهیله چهار هزاري چهار هزار سوار -

راو ستر سال هادا چهار هزاري چهار هزار سوار -

قاسم خان چهار هزاري چهار هزار سوار -

سید شجاعت خان بارهه چهار هزاري چهار هزار سوار دو هزار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

سیف خان چهار هزاري چهار هزار سوار -

معتقد خان چهار هزاري چهار هزار سوار -

دلاور خان بریچ چهار هزاری چهار هزار سوار -

میر خواجه چهار هزاري چهار هزار سوار -

نظر بهادر خویشگي چهار هزاری چهار هزار سوار -

رشید خان انصاری چهار هزاري چهار هزار سوار -

بهادر خان روهیله چهار هزاري چهار هزار سوار -

مبارز خان روهیله چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار -

راو سور بهورتیه چهار هزاري سه هزار سوار -

راجه بهار سنگه بندیله چهار هزاري سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

جان سپار خان چهار هزاري سه هزار سوار -

روپ سنگه راتهور چهار هزاری دو هزار سوار -
شاه بیگ خان چهار هزاری سه هزار سوار -
مرتضی خان ولد میر جمال الدین انجو چهار هزاری سه هزار سوار -
فدائي خان چهار هزاري سه هزار سوار -
سرافراز خان دکهنی چهار هزاري سه هزار سوار -
سیّد دلیر خان بارهه چهار هزاری سه هزار سوار -
سر افراز خان دکهنی چهار هزاری سه هزار سوار -
جگ دیو راو برادر جادو رای دکهني چهار هزاري سه هزار سوار -
صفدر خان چهار هزاري دو هزار و پانصد سوار -
همیر رای دکهني چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار -
تقرّب خان چهار هزاري یک هزار سوار -
موسوی خان صدر الصدور چهار هزاري هفتصد و پنجاه سوار -
اعتقاد خان چهار هزاري یک هزار سوار *

سه هزاري
پنجاه و هفت نفر

افتخار خان سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
جهانگیر قلی خان سه هزاری سه هزار سوار -
راجه ادروده سه هزاري سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
ذوالفقار خان سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
سعادت خان سه هزاری سه هزار سوار هشت صد سوار دو اسپه سه اسپه -

قزلباش خان سه هزاري سه هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

مکرم خان سه هزاري سه هزار سوار -

ميرزا حسن صفوي سه هزاري سه هزار سوار -

ميرزا نوذر صفوي سه هزاري سه هزار سوار -

ميرزا خان سه هزاري سه هزار سوار -

پُر دل خان سه هزاري سه هزار سوار -

شاه بيگ خان سه هزاري سه هزار سوار -

مادهو سنگه هادا سه هزاري سه هزار سوار -

احمد خان نيازي سه هزاري سه هزار سوار -

اخلاص خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار -

شمشير خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار -

ملک خان ولد سعيد خان سه هزاري دو هزار و پانصد سوار -

راجه راج روپ سه هزاري دو هزار و پانصد سوار -

کار طلب خان سه هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

انوپ سنگه ولد امر سنگه زميندار ماندهو سه هزاري دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه -

ذوالقدر خان سه هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

نصرت خان سه هزاري دو هزار سوار -

مخلص خان سه هزاري دو هزار سوار -

شهباز خان روهيله سه هزاري دو هزار سوار -

بهادر خان سه هزاري دو هزار سوار -

سيد مرتضی خان سه هزاري دو هزار سوار -

الله يار خان سه هزاري دو هزار سوار -

مغل خان سه هزاري دو هزار سوار -

حيات خان سه هزاري دو هزار سوار -

حسن خان ولد فخر الملک سه هزاري دو هزار سوار -

شيخ فريد سه هزاري دو هزار سوار -

رام سنگه ولد راجه جي سنگه سه هزاري دو هزار سوار -

مکند سنگه هاده سه هزاري دو هزار سوار -

راوکرن سه هزاري دو هزار سوار -

اوداجي رام سه هزاري دو هزار سوار -

پرسو جي سه هزاري دو هزار سوار -

فخرالدوله ولد ياقوت رد جوهر سه هزاري دو هزار سوار -

حميد خان خويش ملک عنبر سه هزاري دو هزار سوار -

حسن خان دکهني سه هزاري هزار و پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

سيادت خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

طاهر خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

ظفر خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

ميرزا سلطان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

فيروز خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

رام سنگه ولد کرمي رانهور سه هزاري هزار و پانصد سوار -

منکوجي سه هزاري هزار و پانصد سوار -

اسد خان معموري سه هزاري هزار و پانصد سوار -

راجه انوپ سنگه سه هزاري هزار و پانصد سوار -

سردار خان سه هزاري هزار و پانصد سوار -

جادو راي سه هزاري هزار و پانصد سوار -

محمد امین خان سه هزاری هزار سوار -
راجه منروپ کچهواهه سه هزاری هزار سوار -
عاقل خان سه هزاری هزار سوار -
بیرم دیو سیسودیه سه هزاری هزار سوار -
دتا جي سه هزاري هزار سوار -
فاضل خان سه هزاري شش صد سوار -
دانشمند خان سه هزاري شش صد سوار *

دو هزار و پانصدي
بیست و چهار نفر

شمشیر خان دو هزار پانصدي دو هزار پانصد سوار -
هادي داد خان دو هزار پانصدي دو هزار پانصد سوار -
جوهر خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
دیانت خان دست بیاضی دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
افتخار خان برادر سعید خان دو هزار پانصدي دو هزار سوار -
احمد بیگ خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
نامدار خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
لشکر خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
خدمت پرست خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
حسام الدین خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
ملتفت خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
قباد خان دو هزار پانصدي هزار سوار -

الهٰ قلي خان دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
دلاور خان دکهني دو هزار پانصدي هزار پانصد سوار -
شمس الدين خان دکهني دو هزار پانصدي هزار دو صد سوار -
ابراهيم خان دو هزار پانصدي هزار سوار -
فاخر خان دو هزار پانصدي هزار سوار -
سبل سنگه سيسوديه دو هزار پانصدي هزار سوار -
عبد الرّحيم اوزبک دو هزار پانصدي هزار سوار -
نوازش خان دو هزار پانصدي شش صد سوار -
رضوي خان دو هزار پانصدي پانصد سوار -
محمد بديع ولد خسرو دو هزار پانصدي شش صد سوار -
شيخ هدايت الله دو هزار پانصدي دو صد سوار -
شيخ محمد دو هزار پانصدي دو صد سوار *

دو هزاري
شصت و شش نفر

ميرزا والي دو هزاري دو هزار سوار شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -

راجه سجان سنگه بنديله دو هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

راجه تودر مل دو هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

راجه ديبي سنگه بنديله دو هزاري دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

عزت خان دو هزاری دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -
محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسی دو هزاری دو هزار سوار -
ارادت خان دو هزاری دو هزار سوار -
باقی خان چیله قلماق دو هزاری دو هزار سوار -
دلیر خان دو هزاری دو هزار سوار -
خواجه برخوردار داماد مهابت خان دو هزاری دو هزار سوار -
میر شمس الدین دو هزاری دو هزار سوار -
قزّاق خان دو هزاری دو هزار سوار -
گردهر داس کور دو هزاری دو هزار سوار -
مبارک خان نیازی دو هزاری دو هزار سوار -
محمد زمان طهرانی دو هزاری دو هزار سوار -
پرتهي راج راتهور دو هزاری دو هزار سوار -
جگراج بندیله دو هزاری دو هزار سوار -
رتن ولد مهیش داس دو هزاری دو هزار سوار -
مختار خان سبزواری دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راو دودا نبیرهٔ راو چاندا دو هزاری هزار و پانصد سوار -
بالو خان کرزانی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
عبدالله خان ولد سعید خان بهادر دو هزاری هزار و پانصد سوار -
سادات خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
تربیت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
ایرج خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
ارجن ولد راجه بیتهل داس کور دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راجه سیو رام دو هزاری هزار و پانصد سوار -

عنایت الله ولد عیسی خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
سید صلابت خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
جلال کاکر دو هزاری هزار و پانصد سوار -
راجه جی رام دو هزاری هزار و پانصد سوار -
زبردست خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
اوزبک خان دو هزاری هزار و پانصد سوار -
دلاور خان حبشی دو هزاری هزار و پانصد سوار -
میر ابوالمعالی دو هزاری هزار و چهار صد سوار -
دیندار خان دو هزاری هزار و دو صد سوار -
بهاری داس کچهواهه دو هزاری هزار و دو صد سوار -
راو روپ سنگه چندراوت دو هزاری هزار و دو صد سوار -
عزت خان خواجه بابا نام دو هزاری هزار سوار -
راجه روز افزون دو هزاری هزار سوار -
خواجه عبدالهادی دو هزاری هزار سوار -
سید فیروز خان دو هزاری هزار سوار -
آتش خان حبشی دو هزاری هزار سوار -
کاکر خان دو هزاری هزار سوار -
سید حسن دو هزاری هزار سوار -
صف شکن خان دو هزاری هزار سوار -
فیض الله خان دو هزاری هزار سوار -
مفتخر خان دو هزاری هزار سوار -
سیّد عمر دو هزاری هزار سوار -
قبچاق خان دو هزاری هزار سوار -

بختیار خان دکهنی دو هزاری هزار سوار -

محمد علي خان دو هزاري هزار سوار -

راو امر سنگه دو هزاري هزار سوار -

پتهوجي دو هزاري هزار سوار -

اسد خان دو هزاري هشت صد سوار -

ابو سعید نبیرهٔ اعتماد الدوله دو هزاری هشت صد سوار -

سید شهاب بارهه دو هزاری هشت صد سوار -

مخلص خان دو هزاري هشت صد سوار -

سجان سنگه سیسودیه دو هزاري هشت صد سوار -

خوشحال بیگ کاشغري دو هزاري هشت صد سوار -

هابا جي دو هزاري هشت صد سوار -

نور الدین قلي دو هزاري هفت صد سوار -

مهدي قلي خان دو هزاري شش صد سوار -

اعتماد خان دو هزاري پانصد سوار -

حقیقت خان دو هزاري سه صد سوار -

معتمد خان دو هزاري دو صد سوار *

هزار پانصدي
هفتاد و دو نفر

محمّد حسن برادر همّت خان هزار پانصدي هزار پانصد سوار شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -

الهام الله ولد رشید الله هزار و پانصدي هزار پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

آگاه خان خواجه سرای هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

همّت خان هزار پانصدی هزار پانصد سوار -

سیّد حسن ولد سیّد دلیر خان بارهه هزار پانصدی هزار پانصد سوار -

خنجر خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

الف خان هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

سلطان یار خان ولد همّت خان هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار -

شمس الدین ولد نظر بهادر خویشگي هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار -

پورن مل بندیله هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار -

راول پونجا هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار -

راجه بدنسنگه (مدنسنگه ؟) بهدوریه هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار -

قطب الدین خان ولد نظر بهادر خویشگي هزار و پانصدي هزار و چهار صد سوار شش صد سوار دو اسپه سه اسپه -

شریف خان قدیمی هزار و پانصدی هزار و دو صد سوار -

زین العابدین ولد اصفخان جعفر هزار و پانصدي هزار سوار -

سید لطف الله شیرازی هزار و پانصدی هزار سوار -

اسد الله ولد رشید خان انصاري هزار و پانصدي هزار سوار دو اسپه -

مرحمت خان هزار و پانصدي هزار سوار دو اسپه -

چتربهوج چوهان هزار و پانصدی هزار سوار پانصد سوار دو اسپه سه اسپه -

راي سنگه نبیرهٔ راجه گج سنگه هزار و پانصدي هزار سوار -

جان نثار خان هزار و پانصدی هزار سوار -

سید یعقوب هزار و پانصدي هزار سوار -
یسین خان ولد شیر خان هزار و پانصدي هزار سوار -
هردیرام کچهواهه هزار و پانصدي هزار سوار -
ستر سال کچهواهه هزار و پانصدي هزار سوار -
راجه دوارکا داس هزار و پانصدی هزار سوار -
راجه پرتاب سنگه هزار و پانصدي هزار سوار -
رشید خان برادر اله یار هزار و پانصدي هزار سوار -
دل دوز ولد سرافراز خان هزار و پانصدي هزار سوار -
مرشد قلي خان هزار و پانصدی هزار سوار -
راجه امرسنگه نروري هزار و پانصدي هزار سوار -
دولتمند هزار و پانصدي هزار سوار -
میر عبد الله خویش سید یوسف خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
کرمسي راتهور هزار و پانصدي هشت صد سوار -
عبد الله بیگ ولد امیرالامرا هزار و پانصدي هشت صد سوار -
فتح الله ولد سعید خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
همّت خان ولد شجاعت خان بارهه هزار و پانصدي هشت صد سوار -
شمس الدین ولد مختار خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
حسین قلي خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
علاول ترین هزار و پانصدي هشت صد سوار -
چندرمن بندیله هزار و پانصدی هشت صد سوار -
جمال خان نوحانی هزار و پانصدي هشت صد سوار -

ولي معتقدار خان هزار و پانصدي هشت صد سوار -
محسن خان ولد حاجي منصور هزار و پانصدي هفت صد سوار -
دولت خان ولد نيام خان هزار و پانصدي هفت صد سوار -
غريب داس ولد رانا كرن هزار و پانصدي هفت صد سوار -
يادگار حسين خان هزار و پانصدي هفت صد سوار -
جگمال ولد كشن سنگه راتهور هزار و پانصدي شش صد سوار -
ذوالفقار بيگ تركمان هزار و پانصدي شش صد سوار -
سيد عبد الرسول هزار و پانصدي شش صد سوار -
مظفر حسين هزار و پانصدي سوار -
سيام سنگه ولد كرمسي راتهور هزار و پانصدي شش صد سوار -
حاجي محمد يار اوزبك هزار و پانصدي شش صد سوار -
شاه محمد قطغان هزار و پانصدي شش صد سوار -
آقا افضل هزار و پانصدي شش صد سوار -
اعتماد خان خواجه سرا هزار و پانصدي پانصد سوار -
مير ميران ولد خليل الله خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
مير جعفر خواجه زاده خليفه سلطان هزار و پانصدي پانصد سوار -
محمد هادي ولد مير رفيع صدر ايران هزار و پانصدي پانصد سوار -
راو رايبا هزار و پانصدي پانصد سوار -
معتقد خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
صمصام الدوله هزار و پانصدي پانصد سوار -
فراست خان هزار و پانصدي پانصد سوار -
اني راي هزار و پانصدي پانصد سوار -
رحمت خان هزار و پانصدي چهار صد سوار -

بهرام برادر جعفر خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
بحيي ولد يوسف خان هزار و پانصدي سه صد سوار -
خواجه عبد الوهاب ده بيدي هزار و پانصدي دو صد سوار -
گردهر ديو هزار و پانصدي دو صد سوار -
مير عبد الكريم هزار و پانصدي دو صد سوار -
عنايت خان هزار و پانصدي دو صد سوار -
حكيم مومنا هزار و پانصدي دو صد سوار *

هزاري
يک صد و سی و هشت نفر

سيد قطب هزاري هزار سوار دو اسپه سه اسپه -
سيد سالار بارهه هزاري هزار سوار -
قلعه دار خان شيرازي هزاري هزار سوار -
كرم الله ولد علي مردان خان هزاري هزار سوار -
اسفنديار ولد همّت خان كوكه هزاري هزار سوار -
مظفر هزاري هزار سوار -
نجف قلي خان ولد قزلباش خان هزاري هزار سوار -
محمد شريف تولكچي هزاري هزار سوار -
سيد اسد الله بخاري هزاري هزار سوار -
گوپال سنگه ولد راجه من روپ هزاري هزار سوار -
راول سمرسي هزاري هزار سوار -
پرتاب زميندار پلامون هزاري هزار سوار -

شادمان پکهلی وال هزاري نه صد سوار -

جبّار قلی ککهر هزاري نه صد سوار -

سیّد ابو البقا ولد شریف خان هزاري نه صد سوار -

کیرت سنگه ولد راجه جی سنگه هزاري نه صد سوار -

غضنفر ولد اله وردی خان هزاری نه صد سوار -

حسینی برادر باقر خان هزاري هشت صد سوار -

حسن بیگ خان هزاری هشت صد سوار -

نوبت خان هزاری هشت صد سوار -

رعایت خان هزاري هشت صد سوار -

محمد صالح ولد میرزا سامی برادر زادهٔ آصف خان جعفر هزاری هشت صد سوار -

ابو محمد کنبو هزاري هشت صد سوار -

شیر خان میانه هزاری هشت صد سوار -

امام قلي هزاری هشت صد سوار -

شیخ معظّم فتح پوری هزاری هشت صد سوار -

عثمان روهیله هزاري هشت صد سوار -

عیسی ولد زکریا هزاري هشت صد سوار -

فتح ولد کرنا هزاري هشت صد سوار -

راجه مها سنگه ولد راجه مدن سنگه هزاری هشت صد سوار -

جگ رام کچهواهه هزاری هفت صد سوار -

اسد الله ولد شیر خواجه هزاري هفت صد سوار -

مغل خان هزاري هفت صد سوار -

سید غلام محمد بخاري هزاري هفت صد سوار -

سید علاول ولد سید کبیر بارهه هزاري هفت صد سوار -
راجه عنایت الله نقشبندي هزاري هفت صد سوار -
سیّد عبد المقتدر نبیرهٔ مرتضی خان هزاري هفت صد سوار -
رای سنگه جهالا هزاري هفت صد سوار -
راو سبل سنگه جیسلمیري هزاري هفت صد سوار -
سید جعفر ولد میر حاج هزاري شش صد سوار -
میر احمد ولد ارادت خان هزاري شش صد سوار -
ضیاء الدین یوسف ولد امیر خان هزاري شش صد سوار -
پلنگ حمله هزاري شش صد سوار -
میر علي ولد میر موسی ماژندراني هزاري شش صد سوار -
محمد بیگ هزاري شش صد سوار -
نذیر بیگ یلدوز هزاري شش صد سوار -
دولت خان ترین هزاري شش صد سوار -
یعقوب دلاور هزاري شش صد سوار -
مرتضی قلي خان برادر جانسپار خان هزاري شش صد سوار -
عبدالقادر ولد احداد هزاري شش صد سوار -
بلبهدر سیکهاوت هزاري شش صد سوار -
راجه هر نراین بدگوجر هزاري شش صد سوار -
روپ چند گوالیاري هزاري شش صد سوار -
میرزا خان ولد زین خان هزاري پانصد سوار -
جگت سنگه راتهور هزاري پانصد سوار -
چترسین برادر زادهٔ سیام سنگه هزاري پانصد سوار -
حسن ولد خان جهان هزاري پانصد سوار -

سید بهادر هزاری پانصد سوار -
یادگار بیگ هزاری پانصد سوار -
سید نجابت ولد شجاعت خان بارهه هزاری پانصد سوار -
خواجه رحمت الله هزاری پانصد سوار -
اسحٰق بیگ برادر یادگار حسین خان هزاری پانصد سوار -
سید احمد ولد سید افضل هزاری پانصد سوار -
یوسف آقا هزاری پانصد سوار -
عبد الوهاب هزاری پانصد سوار -
محمد علی کامرانی هزاری پانصد سوار -
غیرت خان هزاری پانصد سوار -
درویش بیگ قاقشال هزاری پانصد سوار -
یادگار بیگ هزاری پانصد سوار -
سجان سنگه ولد محکم سنگه هزاری پانصد سوار -
اودی بهان ولد رام سنگه هزاری پانصد سوار -
سید یوسف ولد ملک عنبر هزاری پانصد سوار -
آدم خان تبّتی هزاری پانصد سوار -
ناظر خان هزاری پانصد سوار -
احداد ولد مهمند هزاری پانصد سوار -
عبد النبی هزاری پانصد سوار -
محمد هاشم کاشغری هزاری پانصد سوار -
راجه کشن سنگه کور هزاری پانصد سوار -
گوردهن داس راتهور هزاری پانصد سوار -
مهیش داس راتهور هزاری پانصد سوار -

بهوج راج دکهني هزاري پانصد سوار -
عنبر خان هزاري پانصد سوار -
امام قلی ولد جان سپار خان هزاري چهار صد سوار -
سیف الملوک هزاري چهار صد سوار -
سید مبارک قدیمي هزاري چهار صد سوار -
امان بیگ ولد بهادر خان هزاري چهار صد سوار -
محمد صفي ولد اسلام خان هزاري چهار صد سوار -
سیّد منوّر ولد خان جهان بارهه هزاری چهار صد سوار -
خنجر خان هزاری چهار صد سوار -
بهادر برادر زادهٔ خان جهان هزاری چهار صد سوار -
بهیم ولد راجه بیتهل داس هزاري چهار صد سوار -
رای رایان عرف رای رگهناتهه هزاري چهار صد سوار -
روح الله ولد یوسف خان هزاری چهار صد سوار -
سلطان نظر برادر یوسف خان هزاري چهار صد سوار -
سید عالم بارهه هزاري چهار صد سوار -
عبد الله بیگ سرهتي هزاري چهار صد سوار -
محمد مراد یلدوز هزاري چهار صد سوار -
سید مقبول عالم بارهه هزاري چهار صد سوار -
دیانت خان هزاري چهار صد سوار -
میر قاسم سمناني هزاري چهار صد سوار -
شیخ موسیٰ گیلاني هزاري چهار صد سوار -
سید منصور ولد خان جهان بارهه هزاري چهار صد سوار -
نورالحسن هزاري چهار صد سوار -

راجه کنورسین کشتواري هزاري چهار صد سوار -
اسحٰق بیگ ولد امیر الامرا هزاري سه صد سوار -
اسمٰعیل بیگ ولد امیر الامرا هزاري سه صد سوار -
سید نور الاعیان ولد سیف خان هزاري سه صد سوار -
حسین ولد اله وردي خان هزاري سه صد سوار -
دانا دل نبیرهٔ عبد الکریم خان خانان هزاري دو صد سوار -
میر حیدر ولد میرزا مظفر صفوي هزاري دو صد سوار -
شریف خان هزاري دو صد سوار -
میر شریف هزاري دو صد سوار -
سید شیر زمان ولد خان جهان بارهه هزاري دو صد سوار -
راي کاشي داس هزاري دو صد سوار -
میر نعمت الله ولد میر ظهیر الدین هزاري دو صد سوار -
میر جعفر استرآبادي هزاري دو صد سوار -
محمد شریف ولد اسلام خان هزاري دو صد سوار -
مبارک ولد سیف خان هزاري دو صد سوار -
ابو القاسم ولد سیف خان هزاري دو صد سوار -
عابد خواجه سراي هزاري دو صد سوار -
میر محمود صفاهاني هزاري دو صد سوار -
راي مکند داس هزاري دو صد سوار -
محمد مراد ولد صلابت خان هزاري صد سوار -
حکیم فتح الله هزاري صد سوار -
معزّ الملک هزاري صد سوار -
راي بهارا مل هزاري صد سوار -

قاضي محمد اسلم هزاري صد سوار -

رای بنواري داس هزاری صد سوار *

نه صدي

سي و يک نفر

خواجه خان نه صدي نه صد سوار -

راجه مان سنگه ولد راجه روپ چند گواليارى نه صدي هشت صد و پنجاه سوار -

صوفي بهادر نه صدي هشت صد سوار -

سيد شاه علي بارهه نه صدي هشت صد سوار -

قزلباش خان نه صدي هفت صد سوار -

شرزه خان نه صدي شش صد سوار -

سيد ماکهن بارهه نه صدي پانصد سوار -

راو ديال داس جهالا نه صدي پانصد سوار -

محمد امين ولد شاه قلي خان نه صدي پانصد سوار -

هوشدار ولد ملتفت خان نه صدي چهار صد سوار -

رای هرچند کچهواهه نه صدي چهار صد سوار -

ملک حسين ولد مظفر خان نه صدي چهار صد سوار -

ماهرو ولد راجه جی سنگه نه صدي چهار صد سوار -

عبد الرزّاق ولد امير خان نه صدي سه صد سوار -

ايل افغان نه صدي سه صد سوار -

شير انگن ولد شير زاد نه صدي سه صد سوار -

نور الدين نه صدي سه صد سوار -

سیّد میرزا سبزواری نه صدی سه صد سوار -
محمد قلی ولد سکندر خان نه صدی دو صد و پنجاه سوار -
میر صالح نه صدی دو صد سوار -
خواجه عبد الخالق داماد ندر محمد خان نه صدی دو صد سوار -
رای رایان معروف به دیانت رای نه صدی صد و پنجاه سوار -
شیخ ضیاء ولد حکیم فتح الله نه صدی صد و پنجاه سوار -
شیخ عبد الکریم نه صدی صد و پنجاه سوار -
میر صالح ولد عبد الله نه صدی صد سوار -
روز بهان خواجه سرای نه صدی صد سوار -
میر باقی ولد محمود نه صدی صد سوار -
میر یعقوب نه صدی صد سوار -
رشیدا خوشنویس نه صدی هشتاد سوار -
میر جعفر بلخی نه صدی پنجاه سوار -
فرخ فال نه صدی ذات *

هشت صدی
هشتاد و یک نفر

رای مکرند هشت صدی هشت صد سوار -
مجاهد جالوری هشت صدی هشت صد سوار -
نوبت خان هشت صدی هشت صد سوار -
کرپا رام کور هشت صدی هشت صد سوار -
بیرسنگه داس هشت صدی هشت صد سوار -
همیر سنگه هشت صدی هشت صد سوار -

محمد یوسف میرزا هشت صدي هفت صد سوار -
محمد مراد هشت صدي هفت صد سوار -
سید بهیکن بخاري هشت صدي شش صد و پنجاه سوار -
اسمٰعیل ولد احمد خان تتاری هشت صدي شش صد و پنجاه سوار
دلدار خان ولد سردار خان هشت صدی شش صد سوار -
سردار خان ولد دولت خان هشت صدي شش صد سوار -
جمال ولد دلاور خان کاکر هشت صدي شش صد سوار -
سیف الله ولد شمشیر خان هشت صدي شش صد سوار -
اوگرسین کچهواهه هشت صدي شش صد سوار -
نظام الدین ولد غزنین خان جالوري هشت صدی پانصد سوار -
راجي مانک پوري هشت صدي پانصد سوار -
راجه اودی بهان هشت صدي پانصد سوار -
بهادر مانی هشت صدي چهار صد سوار -
خواجه عبدالعزیز ولد صفدر خان هشت صدي چهار صد سوار -
سید لطف علي هشت صدي چهار صد سوار -
سید علي برادر زادهٔ خان جهان بارهه هشت صدي چهار صد سوار -
سید بهادر ولد صلابت خان هشت صدي چهار صد سوار -
حاجي خواجه هشت صدي چهار صد سوار -
فرّخ زاد ولد جهانگیر قلی خان هشت صدي چهار صد سوار -
رحمان الله پسر شجاعت خان هشت صدي چهار صد سوار -
رای جگنّاتهه راتهور هشت صدي چهار صد سوار -
عظمت الله پسر خان جهان هشت صدي چهار صد سوار -
راجه اودی سنگه ولد راجه شیام سنگه تونور هشت صدي چهار صد سوار -

سید امجد هشت صدي چهار صد سوار -

حاجي بیگ برلاس هشت صدي چهار صد سوار -

سید زبردست ولد هژبر خان بارهه هشت صدي چهار صد سوار -

سید باقر ولد سید حامد هشت صدي چهار صد سوار -

سید علي اکبر بارهه هشت صدي چهار صد سوار -

میرزا محمد بدخشي هشت صدی چهار صد سوار -

جلال الدین محمد در دار هشت صدي چهار صد سوار -

آی محمد تاشکندي هشت صدي چهار صد سوار -

بهار دوحاني هشت صدي چهار صد سوار -

نیاز بیگ حامی هشت صدی چهار صد سوار -

منوهر داس برادر زاده راجه بیتهلداس هشت صدي چهار صد سوار -

رای تلوک چند هشت صدی چهار صد سوار -

موهن سنگه ولد مالو سنگه هادا هشت صدی چهار صد سوار -

اندر سال هادا هشت صدي چهار صد سوار -

راجه مها سنگه ولد راجه کنورسین هشت صدي چهار صد سوار -

عجب سنگه هشت صدی چهار صد سوار -

سید قلي اوزبک هشت صدي چهار صد سوار -

احمد بیگ داماد باقر خان هشت صدي چهار صد سوار -

دولت بیگ سر انداز هشت صدي چهار صد سوار -

سنگین بیگ سر انداز خان هشت صدي چهار صد سوار -

محمد شفیع عرب هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -

عثمان ولد بهادر خان هشت صدي سه صد و پنجاه سوار -

شیر زاد خویش خان عالم هشت صدی سه صد سوار -

لشکري ولد مخلص خان هشت صدي سه صد سوار -
بهادر ولد جانسپار خان هشت صدي سه صد سوار -
محمد سليم هشت صدي سه صد سوار -
محمد سعيد قلماق هشت صدي سه صد سوار -
محمّد حسين هشت صدي سه صد سوار -
شهسوار بيگ هشت صدي سه صد سوار -
آقا محمد قطغان هشت صدي سه صد سوار -
سبل سنگه ولد رام سنگه راتهور هشت صدی سه صد سوار -
حسين بيگ ولد محمد بيگ هشت صدی دو صد و پنجاه سوار -
سيف الدين ولد صف شکن خان هشت صدي دو صد سوار -
خواجه عبد الرحمن نقشبندي هشت صدي دو صد سوار -
سعد الله ولد سعيد خان هشت صدي دو صد سوار -
خواجه رحمت الله ده بيدی هشت صدی دو صد سوار -
يادگار مسعود برادر سعيد خان هشت صدي دو صد سوار -
مقيم خان هشت صدي دو صد سوار -
خواجه عبد الله نقشبندي هشت صدي دو صد سوار -
فتح سنگه سيسوديه هشت صدي دو صد سوار -
دوستکام ولد معتمد خان هشت صدي دو صد سوار -
قاضي نظاما هشت صدي دو صد سوار -
فضل الله ولد سيادت خان هشت صدي دو صد سوار -
رای مکند داس هشت صدي صد و پنجاه سوار -
مير خواجه داماد سعيد خان هشت صدي صد و پنجاه سوار -
يزداني ولد مخلص خان هشت صدي صد و پنجاه سوار -

محمد علي ولد تقرّب خان هشت صدي صد و پنجاه سوار -

مير غياث ولد اسلام خان هشت صدي صد سوار -

خواجه عيسیٰ ولد خواجه طيّب هشت صدي صد سوار -

حاجي احمد سعيد هشت صدي صد سوار -

رزق الله ولد مقرّب خان هشت صدي چهل سوار -

حكيم صالح هشت صدي سي سوار *

هفت صدي

هفتاد و هفت نفر

سيّد عبد الرحمٰن هفت صدي هفت صد سوار -

مظفّر سرواني هفت صدي هفت صد سوار -

راجه بهروز هفت صدي هفت صد سوار -

بايزيد ولد محب غازي هفت صدي هفت صد سوار -

سيد چاون ايرجي هفت صدي هفت صد سوار -

يوسف چيله هفت صدي پانصد سوار *

سيام نبيرهٔ راجه مان سنگه هفت صدي پانصد سوار -

چندر بهان دروكا هفت صدي پانصد سوار -

سارنگ دهر نبيرهٔ راجه سنگرام هفت صدي پانصد سوار -

ابوالفتحٰ ولد خان جهان هفت صدي چهار صد سوار -

مير مراد ولد مير موسیٰ هفت صدي چهار صد سوار -

حبشي خان هفت صدي چهار صد سوار -

سيد باقر ولد سيد مصطفیٰ خان هفت صدي چهار صد سوار -

رستم ولد قزلباش خان هفت صدي چهار صد سوار -

بهرام برادر رستم هفت صدي چهار صد سوار -

شاه علي هفت صدي چهار صد سوار -

شرف بیگ خان ترکمان هفت صدي چهار صد سوار -

ابراهیم بیگ هفت صدي چهار صد سوار -

مقصود علي بیگ دانشمندي هفت صدي چهار صد سوار -

پرتهي راج چوهان هفت صدي چهار صد سوار -

متهرا داس کچهواهه هفت صدي چهار صد سوار -

جعفر بیگ جلایر هفت صدي چهار صد سوار -

میرزا برادر رشید خان هفت صدي چهار صد سوار

سیّد عالم هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -

کریم داد قاقشال هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -

گرشاسپ ولد مهابت خان هفت صدي سه صد و پنجاه سوار -

امیر ساساني هفت صدي سه صد سوار -

عیسیٰ (حسیني ؟) نبیرهٔ اشرف خان هفت صدي سه صد سوار -

برهاني برادر او هفت صدي سه صد سوار -

طاهر نواسه رستم خان بهادر هفت صدي سه صد سوار -

تولک بیگ کاشغري هفت صدي سه صد سوار -

پرتهي راج بهاتي هفت صدي سه صد سوار -

بلوي چوهان هفت صدي سه صد سوار -

سندر داس سیسودیه هفت صدي سه صد سوار -

جگت سنگه راتهور هفت صدي سه صد سوار -

نیک نام عموی بهادر خان روهیله هفت صدي سه صد سوار -

عاشق گرز بردار هفت صدی سه صد سوار -
رای نراین داس سیسودیه هفت صدي سه صد سوار -
میر احمد خوافي هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
روح الله برادر زاده مکرمت خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
سید یادگار حسین نبیرهٔ یوسف خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
اسفندیار خان ولد الله یار خان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
زاهد بیگ ترکمان هفت صدي دو صد و پنجاه سوار -
فتح سنگه کچهواهه هفت صدي دو صد سوار -
عزیز ولد بهادر بلّوچ هفت صدي دو صد سوار -
بالا ولد جگنّاتهه کچهواهه هفت صدي دو صد سوار -
میرزا محمد یلدوز هفت صدي دو صد سوار -
عبد الله نبیرهٔ مرتضیٰ خان هفت صدي دو صد سوار -
سید شمس ولد جلال بارهه هفت صدي دو صد سوار -
میرک عطا الله خوافی هفت صدی دو صد سوار -
قایم بیگ هفت صدي دو صد سوار -
عبد الرّسول نبیرهٔ ملک عنبر هفت صدي دو صد سوار -
تولم بهادر هفت صدي دو صد سوار -
حاجي نیاز هفت صدي دو صد سوار -
محمد مقیم بیگ ولد شاه بیگ خان هفت صدي دو صد سوار -
گدا بیگ ولد مامون بیگ هفت صدي دو صد سوار -
ناد علي هفت صدي دو صد سوار -
محمد ابراهیم ولد اسلام خان هفت صدي صد و پنجاه سوار -
شاد کام چیله هفت صدي صد و پنجاه سوار -

نصر الله ولد مختار خان هفت صدي صد و پنجاه سوار -
سادن محمّد خویش ابوالحسن هفت صدي صد و پنجاه سوار -
عارف بیگ شیخ عمري هفت صدي صد و پنجاه سوار -
افتخار ولد فاخر خان هفت صدي صد و بیست سوار -
غازی بیگ هفت صدي صد سوار -
عبد الرحیّم ولد اسلام خان هفت صدي صد سوار -
لطف الله پسر سعد الله خان هفت صدي صد سوار -
خواجه مهدي هفت صدي صد سوار -
سیف الدین ولد تربیت خان هفت صدي صد سوار -
محمد صالح کرماني هفت صدي صد سوار -
فتح الله ولد نصر الله هفت صدی صد سوار -
محرم خان هفت صدي صد سوار -
مطلب ولد معتمد خان هفت صدي صد سوار -
مشکي بیگ ولد تاتار خان هفت صدي صد سوار -
کاظم بیگ هفت صدي صد سوار -
خواجه مومن ولد طیّب هفت صدي پنجاه سوار -
سید عبد الصمد عمودي هفت صدی پنجاه سوار *

شش صدی
پنجاه و هفت نفر

میر کلان خان دوراني شش صدي شش صد سوار -
سیّد مظفر داماد رندوله شش صدي شش صد سوار -
چتر بهوج سونکرا شش صدي شش صد سوار -

گردهر داس ولد راول پونجا شش صدي شش صد سوار -
مير اسد الله ولد فضل الله شش صدي شش صد سوار -
سيد عبد الصّمد مانكپوري شش صدی پانصد سوار -
محمد عابد ولد محمد صالح شش صدي پانصد سوار -
خوش حال بيگ پسر خواندهٔ ميرزا رستم شش صدی چهار صد سوار -
بيم چند نبيرهٔ رای منوهر شش صدي چهار صد سوار -
خوشحال بيگ قاقشال شش صدی چهار صد سوار -
جعفر برادر باقر خان شش صدی چهار صد سوار -
فيروز برادر غزنين خان جالوري شش صدی چهار صد سوار -
سكندر شش صدي چهار صد سوار -
جيواجی برادر مالوجي دكهنی شش صدی چهار صد سوار -
قلندر بيگ ولد الف خان شش صدي چهار صد سوار -
محمد بيگ شش صدي سه صد سوار -
سيد عبد المنعم امروهی شش صدي سه صد سوار -
اودهم ولد نيابت خان شش صدي سه صد سوار -
سردهن برادر زادهٔ بيتهل داس شش صدی سه صد سوار -
ماه يار ولد اله يار خان شش صدي سه صد سوار -
احمد قاسم شش صدی سه صد سوار -
فريدون شش صدي سه صد سوار -
باگهه ولد شير خان تونور شش صدی سه صد سوار -
سيّد احمد ولد سيد بهوا شش صدي دو صد سوار -
خدا دوست ولد سردار خان شش صدي دو صد سوار -
مير عزيز بدخشي شش صدي دو صد سوار -

محرم بیگ ولد مراد بیگ شش صدي دو صد سوار -
پرنده بیگ خواجه عنصري شش صدي دو صد سوار -
میر بزرگ نواسه سعید خان شش صدي دو صد سوار -
عزیز بیگ شش صدي دو صد سوار -
بدهن بیگ شش صدي دو صد سوار -
امیر بیگ ولد شاه بیگ خان شش صدي دو صد سوار -
طغرل ارسلان شش صدي دو صد سوار -
پهلوان درویش سرخ شش صدي دو صد سوار -
ایشر سنگه ولد امر سنگه شش صدي دو صد سوار -
کپور سنگه ولد مادهو سنگه شش صدي دو صد سوار -
کیسري سنگه ولد پرتهي راج شش صدي دو صد سوار -
مسعود شش صدي صد و پنجاه سوار -
راجي بیگ شش صدي صد و پنجاه سوار -
مکند داس راتهور شش صدي صد و پنجاه سوار -
محمّد منعم ولد میرزا خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
شیخ محمّد ولد اخلاص خان شش صدي صد و پنجاه سوار -
هدایت الله ولد علي خان ترین شش صدي صد و پنجاه سوار -
کاکا (بهائي) کاکر شش صدي صد و پنجاه سوار -
میر باقر شش صدي صد و بیست سوار -
سید میر ولد موسوي خان شش صدي صد سوار -
ابراهیم بیگ عمزادهٔ نذر محمد خان شش صدي صد سوار -
مکند ولد بهروز کلان شش صدي صد سوار -
خواجه حسن ده بیدي شش صدي صد سوار

خواجه هاشم شش صدي صد سوار -

خواجه محمد شريف ده بيدي شش صدي صد سوار -

خواجه قاسم حصاري شش صدي صد سوار -

محسن ابدالي شش صدي صد سوار -

على نقي شش صدي صد سوار -

قاضي يوسف شش صدي شصت سوار -

محمد مسيح برادر زادهٔ تقرّب خان شش صدي پنجاه سوار -

محمد حسين شش صدي ذات *

پانصدي

يک صد و هشتاد نفر

محمد طالب ولد خان جهان پانصدي پانصد سوار -

مير ماه ولد مير شمس پانصدي پانصد سوار -

بديع الزمان پانصدي پانصد سوار -

شهاب ولد مبارک خان سرواني پانصدي پانصد سوار -

شيخ عبد المجيد مانكپوري پانصدي پانصد سوار -

محمد افضل ولد تربيت خان پانصدي پانصد سوار -

قاسم علي پانصدي پانصد سوار -

شهباز افغان پانصدي پانصد سوار -

حيات ولد زكريا پانصدي پانصد سوار -

راجه امر سنگه بدگوجر پانصدي پانصد سوار -

يوسف خويش محمد خان پانصدي پانصد سوار -

محمد سعيد ككّهر پانصدي پانصد سوار -

چنپت بندیله پانصدي پانصد سوار -

رنمهاجی پانصدي پانصد سوار -

دهنّا جي پانصدي پانصد سوار -

میر معظّم ولد شاه نواز خان پانصدي پانصد سوار -

بهادر کنبو پانصدي پانصد سوار -

اندر مل ولد بهار سنگه پانصدي چهار صد سوار -

هري سنگه ولد راو چاندا پانصدي چهار صد سوار -

چلپي رومی پانصدي چهار صد سوار -

راجه جگمن جادون پانصدي چهار صد سوار -

هنمت رای پانصدي چهار صد سوار -

همیر رای پانصدي چهار صد سوار -

سیّد عبد العزیز بخاري پانصدي سه صد سوار -

عزّت الله ولد اسد الله پانصدي سه صد سوار -

قباد ولد شجاع کابلي پانصدی سه صد سوار -

دلیپ راتهور پانصدي سه صد سوار -

جمال پانصدي سه صد سوار -

راجه اودی سنگه ولد راجه مان پانصدي سه صد سوار -

عمر ترین پانصدي سه صد سوار -

علي اکبر یزدي پانصدي سه صد سوار -

هرجس ولد گردهر تونور پانصدي سه صد سوار -

هري سنگه ولد چندر بهان پانصدي سه صد سوار -

ذوالقرنین پانصدي سه صد سوار -

بهرهٔ ور نبیرهٔ میرزا عیسیٰ ترخان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -

مادهو سنگه سیسودیه پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
میر ابالیل برادر شجاعت خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
جسونت برادر مهیش داس راتهور پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
گوبند داس راتهور پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
نرپت جهالا پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
اوتّم زمیندار پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
سیّد راجی ولد عبد الهادي پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
سیّد ولي محمّد ایرجي پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سیّد عبد الشّکور پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
الٰه دوست کاشغري پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
محمد علي ولد عزّت خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
ابراهیم حسین ترکمان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
یوسف برادر بهادر خان روهیله پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
اسمٰعیل بیگ اوزبک پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
نوري بیگ از برادران حسن قلي خان پانصدي دو صد و پنجا سوار -
بشن سنگه نبیرهٔ مان سنگه پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
رانا برادر راوت دکهنی پانصدی دو صد و پنجاه سوار -
اسمٰعیل ولد نجابت خان پانصدي دو صد و پنجا سوار -
محمد ابراهیم ولد نجابت خان پانصدي دو صد و پنجاه سوار -
سیّد عبد النّبي ولد خان دوران پانصدي دو صد سوار -
خدا یار ولد پلنگتوش پانصدي دو صد سوار -
حیدر بیگ بدخشي پانصدي دو صد سوار -

سکندر بیگ ولد حسن قلي خان پانصدي دو صد سوار -

مراد داد پسر جلاله پانصدي دو صد سوار -

نرهر داس ولد بیني داس پانصدي دو صد سوار -

هر داس جهالا پانصدي دو صد سوار -

طهماسپ ولد مهابت خان پانصدي دو صد سوار -

هر چند ولد راجه بیتهل داس پانصدي دو صد سوار -

بهاو سنگه برادر بیتهل داس پانصدي دو صد سوار -

سیّد محمّد ولد خواجه عبد القادر پانصدي دو صد سوار -

منصور نواسه رستم خان بهادر پانصدي دو صد سوار -

ذو الفقار ولد الله یار خان پانصدي دو صد سوار -

مان سنگه ولد راجه بکرماجیت پانصدي دو صد سوار -

بجی رام برادر زادهٔ راجه بیتهل داس پانصدي دو صد سوار -

سبل سنگه ولد بکرماجیت پانصدي دو صد سوار -

میر ابوالفضل معموري پانصدي دو صد سوار -

ابو البقا ولد قاضی خان پانصدي دو صد سوار -

محمد شریف ولد احمد بیگ خان پانصدي دو صد سوار -

فتح سنگه ولد سجان سنگه سیسودیه پانصدي دو صد سوار -

فتح سنگه برادر روپ سنگه پانصدي دو صد سوار -

اوگّر سین کچهواهه پانصدي دو صد سوار -

چنپت سیسودیه پانصدي دو صد سوار -

رام سنگه برادر پرتهي راج پانصدي دو صد سوار -

مرار داس کور پانصدي دو صد سوار -

ناصر ولد نوبت خان پانصدي دو صد سوار -

نرهر داس جهالا پانصدي دو صد سوار -
عبد العلي بيگ پانصدي دو صد سوار -
جواهر خان پانصدي دو صد سوار -
املو رومي پانصدي صد و پنجاه سوار -
مکند داس ولد راجه گوپال داس پانصدي صد و پنجاه سوار -
نعمت الله ولد حسام الدين خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
سيّد با يزيد ولد سيّد بدهن بخاري پانصدي صد و پنجاه سوار -
شفقت الله ولد سزاوار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
سيّد خواجه داماد سزاوار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
ابو البقا ولد سيّد يوسف گيلاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
حسين ولد اسحٰق بيگ ترکمان پانصدي صد و پنجاه سوار -
بافر (باقي ؟) ولد محل دار خان پانصدي صد و پنجاه سوار -
سيّد عبد الغفور پانصدي صد و پنجاه سوار -
خورشيد نظر ولد خواجه ابو الحسن پانصدي صد و پنجاه سوار -
دلدار بيگ تولکچي پانصدي صد و پنجاه سوار -
ارجمند برادر زادهٔ جلال ککر پانصدي صد و پنجاه سوار -
ارسلان بيگ بلّوچ پانصدي صد و پنجاه سوار -
محمّد صادق فراهاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
قمر بيگ گيلاني پانصدي صد و پنجاه سوار -
سيد شير محمّد بارهه پانصدي صد و پنجاه سوار -
حسن سعيد پانصدي صد و پنجاه سوار -
مير جلال الدين پانصدي صد و پنجاه سوار -
رنجهود برادر زادهٔ بيتهل داس پانصدي صد و پنجاه سوار -

اجی سنگه ولد راج سنگه راتهور پانصدي صد و پنجاه سوار -

ارسلان ز . الله داد خان پانصدي صد و پنجاه سوار -

عبد الرّحيم ولد هادي داد خان پانصدي صد و بيست سوار -

محمّد واحد پانصدي صد و بيست سوار -

جهانگير قلي ولد بهادر بيگ پانصدي صد و بيست سوار -

خواجه عبد الله پانصدي صد سوار -

سخي برادر زاده فدائي خان پانصدي صد سوار -

عنايت الله ولد سعيد خان بهادر پانصدي صد سوار -

علي اصغر برادر آصف خان جعفر پانصدي صد سوار -

مجيد ولد مختار بيگ پانصدي صد سوار -

كريما پانصدي صد سوار -

صائب ولد باقر خان پانصدي صد سوار -

طالب بيگ پانصدي صد سوار -

عبد الرّسول بريچ پانصدي صد سوار -

فتحي ولد ميرزا عيسیٰ پانصدي صد سوار -

عسكري ولد جعفر بيگ پانصدي صد سوار -

جعفر ولد زين العابدين پانصدي صد سوار -

محمد مومن ولد شاه بيگ خان پانصدي صد سوار -

سيد احمد كبير ولد سيد هزبر خان بارهه پانصدي صد سوار -

مير حسين برادر زادهٔ خواجه جهان پانصدي صد سوار -

سيّد كرم الله داماد خان جهان بارهه پانصدي صد سوار -

عبد الله داماد مختار خان پانصدي صد سوار -

سيّد عالم برادر سيّد سالار بارهه پانصدي صد سوار -

سیّد قطب ولد سیّد مقبول عالم بارهه پانصدي صد سوار -
محمد رحیم سلدوز پانصدي صد سوار -
عسکري فراهاني پانصدي صد سوار -
ادهم ولد باقي کوکه پانصدي صد سوار -
محمد ابراهیم صفاهاني پانصدي صد سوار -
سیّد شهاب الدین پانصدي صد سوار -
محمّد زمان پانصدي صد سوار -
احمد بیگ پانصدي صد سوار -
محمود بیگ خراساني پانصدي صد سوار -
بهادر بیگ برادر زاده یکّه تاز خان پانصدي صد سوار -
شکر الله ولد جعفر نجم ثاني پانصدي صد سوار -
سیّد علي ولد ملک عنبر پانصدي صد سوار -
رای سبها چند پانصدي صد سوار -
خواجه دولت محلي پانصدي صد سوار -
خواجه طالب محلي پانصدي صد سوار -
سلطان سنگه سیسودیه پانصدي صد سوار -
ظاهر بیگ فاسي پانصدي صد سوار -
اسلام قلي پانصدي صد سوار -
نیل کنتهه برادر رای رایان پانصدي هشتاد سوار -
نعمت خان پانصدي هشتاد سوار -
صالح بیگ قراول بیگي پانصدي هشتاد سوار -
خواجه معموري پانصدي هشتاد سوار -
شیخ معین الدین راجگري پانصدي هشتاد سوار -

دلیر همّت، ولد مهابت خان پانصدي هشتاد سوار -

خان خانان پانصدي هفتاد سوار -

سیف الله ولد نصر الله پانصدي هفتاد سوار -

میر معظّم پانصدي هفتاد سوار -

برخوردار ولد عبد المجید پانصدي هفتاد سوار -

میر سیف الدین پانصدي شصت سوار -

رشید ولد میرزا والي پانصدي پنجاه سوار -

محمد فاضل ولد وزیر خان پانصدي پنجاه سوار -

شهاب الدین قلي ولد فتح الله پانصدي پنجاه سوار -

خواجه اسحٰق ولد خواجه فاضل پانصدي پنجاه سوار -

عبد الله پانصدي پنجاه سوار -

میر نور الدین پانصدي پنجاه سوار -

خواجه نور الله پانصدي پنجاه سوار -

خواجه یحییٰ پانصدي پنجاه سوار -

باقي بیگ شاملو پانصدي پنجاه سوار -

محمّد جعفر ولد مقیم خان پانصدي چهل سوار -

سیّد صدقه پانصدي چهل سوار -

سیّد حامد پانصدي چهل سوار -

قاضي خوشحال پانصدي چهل سوار -

شیخ چاند پانصدي چهل سوار -

قادر خان پانصدي سي سوار -

امتیاز پانصدي سي سوار -

میر صالح فرمان نویس پانصدي سي سوار -

حکیم محمد مقیم پانصدي بیست و پنج سوار -
عیسی برادر زادهٔ سلطان خان پانصدي ده سوار -
شیخ فضل الله برادر زادهٔ مقرّب خان پانصدی ذات *

[جلد سوم و کتاب بپایان رسید]

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHĀH JAHĀN NĀMAH

OF

MUḤAMMAD ṢĀLIḤ KAMBO

(A COMPLETE HISTORY OF THE EMPEROR SHĀH JAHĀN)

VOLUME III

EDITED BY

GHULAM YAZDANI, O.B.E.

Director of the Archæological Department in H. E. H. the Nizam's Dominions and Epigraphist to the Government of India for Persian and Arabic Inscriptions

PRINTED AT THE BAPTIST MISSION PRESS

PUBLISHED BY THE ROYAL ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

CALCUTTA

1939

BIBLIOTHECA INDICA

WORK No. 214

'AMAL-I-ṢĀLIḤ

OR

SHAH JAHAN NĀMAH